

فهرست

۳	خداحافظی با خوانندگان	افسانه نجم آبادی
۵	درباره چگونگی تدارك این شماره و گزینش مقالات	ویدا ناصحی
۱۰	تأملی در نظریه های خشونت و خانواده	ویدا ناصحی
۲۵	من از ناموسم دفاع می کنم، پس هستم	فرنگیس حبیبی
۴۲	داستان خاله سوسکه: کتمان خشونت در فرهنگ ایرانی	فرشته نام آور
۵۵	بررسی خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران	مهرانگیز کار
۷۲	اطفال و خشونت	شیرین عبادی
۸۲	خشونت خانوادگی در ایران: واقعیتی پنهان	شهلا اعزازی
۱۰۶	فرزندمداری: وجهی پنهان از خشونت بر زن	آزاده کیان
۱۲۵	خشونت در خانواده و بازتاب آن در مطبوعات ایران	ویدا ناصحی
۱۴۰	مهاجرت، نوجوانان و ساختار پدرسالارانه خانواد	شهرزاد مجاب
۱۵۳	زنان سخن می گویند	مینو مهتاب
	خشونت علیه زنان در خانواده:	مهرداد درویش پور
۱۷۸	ابزاری برای کنترل و اعمال قدرت	
۱۹۲	«زیان سرخ» و «سر سبز» گلنار	نوشین یآوری
۲۱۶	مبارزه با خشونت در خانواده: تجربه انگلیس	فتحیه زرکش

سپاس ما از دوستانی که به کمک آنان نشر این شماره نیمه دیگر ممکن شد:

ژانت آفاری

اعظم آهو قلندری

هاله اسفندیاری

نادر پاکدامن

کامروز پیروز

محمد توکلی طرقي

ف. ثالث

سوسن دادگستر

فلوریدا سفیری

سمین شکرلو

سیمین کریمی

Juan Cole

شاهد مشکاتی

ناهید مظفری

نسرین میرسعیدی

از افق واقعیت زندگی نویسندگان ناپدید نشده است. پس متأسفیم که امکانهای انسانی و مالی ما اکنون به انتها رسیده و دیگر توانایی ادامه نشر نیمه دیگر را نداریم تا همچنان بتوانیم پژوهشها و افکاری را که جای نشر در ایران نمی یابند در اینجا بهرورانیم و بگستریم. ولی امیدواریم که نویسندگان همکار و یار ما بتوانند با ادامه نشر نوشته های خود در نشریات ایران و خارج از ایران صحنه های دیگری برای عرضه این افکار بیابند تا بسته شدن دری گشایش فضاها را دیگر را نوید دهد.

مشترکین عزیز نیمه دیگر

مدت اشتراك برخی از شما با این شماره پایان نمی یابد. در ماههای آینده برای سامان نهایی بدهی ما به شما نامه ای دریافت خواهید کرد. با در نظر گرفتن محدودیت مالی مجله، امیدواریم به جای باقی مبلغ اشتراك تان بپذیرید تا از شماره های پیشین مجله که ممکن است نداشته باشید برایتان بفرستیم.

تصحیح و پوزش

در مقاله «مکان تکاپو، امکان تکامل: تحلیلی از دل فولاد اثر منیرو روانی پور»، نوشته احمد کریمی حکاک، دوره دوم، شماره چهارم نیمه دیگر، به دلیل يك اشتباه کامپیوتری، لغت «نتیجه» همه جا «نتوجه» شده بود. لطفاً این تصحیح را در نسخه خود وارد کنید. از خوانندگان و احمد کریمی حکاک بسیار معذرت می خواهیم.

درباره چگونگی تدارك این شماره و گزینش مقالات

برای آنکه مسئله خشونت در خانواده ایرانی به طور کلی مطرح شود و با توجه به اینکه نزدیک به دو میلیون ایرانی در حال حاضر در خارج از ایران زندگی می کنند، نخست محتوای این شماره به سه بخش اصلی که شامل عوامل خشونت در فرهنگ ایرانی، خشونت و خانواده در ایران، و خشونت و خانواده در میان خانواده های ایرانی برون مرزی است، تقسیم شد و با توجه به کارهای پژوهشی انجام شده و یا در دست انجام، با محققانی که در این رشته به کار پژوهش مشغول بودند و با کار آنها آشنایی داشتم تماس گرفته شد. حاصل این تماسها تقبل نوشتن مقالاتی در زمینه های پیشنهاد شده بود و نیز پیشنهاداتی از سوی آنها که موجب شد بخش چهارمی زیر عنوان تجربه های دیگر به این مجموعه اضافه شود که شامل نگاهی است به دو جامعه کاملاً متفاوت، یکی نزدیک به فرهنگ ایرانی و دیگری يك جامعه غربی که سالهاست با به کار گرفتن سیستمهای حمایتی با مسئله خشونت در خانواده به مبارزه می پردازد.

در این مجموعه حقوقدانان، متخصصین علوم انسانی، و مددکاران اجتماعی از روشهای مختلف برای نوشتن مقالات بهره گرفته اند. از جمله: تحلیل محتوی، تجزیه و تحلیل و تفسیر قوانین، مصاحبه، شرح زندگی، پژوهشهای میدانی و بازگویی تجربه های شخصی.

در بخش نخستین، فرنگیس حبیبی، با بهره گیری از مصاحبه های آزادی که با زنان درباره «شکل حضور زن در تصورات ذهنی مردان» انجام داده و نیز منابع دیگر به شرح رابطه میان مفهوم ناموس و مفهوم هویت می پردازد و با ارائه آمار و ارقام نشان می دهد که ناموس یکی از مهم ترین عوامل خشونتهای خانوادگی در ایران به شمار می رود. سپس با اشاره به اساطیر ایرانی و تحلیل داستان رودابه و زال در شاهنامه فردوسی کوشش دارد «پاسخی مدرن برای مسئله ناموس بیابد». داستانی که در آن «مدارا و حرمت عشق جایگزین تیرگیهای کین و ستم» می شود.

فرشته نام آور، در نوشته خود به بررسی کتمان خشونت در خانواده ایرانی می پردازد و از ورای تحلیل يك داستان عامیانه «خاله سوسکه» و یکی از داستانهای جمالزاده به نام «معصومه شیرازی» کوشش در تشریح نمادین خشونت بر زن در فرهنگ

ایرانی دارد.

در بخش دوم، دو حقوقدان به ریشه یابی خشونت در قوانین ایران نظر دارند. به اعتقاد مهرانگیز کار، که به بررسی خشونت علیه زنان می پردازد: «قوانین ایران نه تنها حاوی مجوزهای لازم جهت خشونت بر زنان است، بلکه طوری تدوین شده که در مراحل اجرایی به سهولت ضد زن عمل می کند و اصل برائت را در زندگی زنان می شکند». وی با تفسیر و انتقاد از يك يك این قوانین بر کمبودها تأکید می کند و راههای درمان درد را نشان می دهد. به گمان نویسنده «اگر مردم ایران با ایجاد يك حرکت فرهنگی مبانی فکری خود را در خصوص این موضوع به بحث بگذارند، مقابله با جاهلیت فرهنگی که خشونت علیه زنان را تجویز می کند، آسان تر خواهد بود».

شیرین عبادی، در نوشته خود به تجزیه و تحلیل قوانین مربوط به کودک پرداخته معتقد است «قوانینی که بعد از انقلاب اسلامی به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده، مخالف کنوانسیون حقوق کودک است که جمهوری اسلامی ایران به آن ملحق شده». وی با ارائه مفاد قانونی مربوط به سقط جنین، استعمار جنسی کودکان، مسئولیت کیفری خردسالان و تنبیه بدنی اطفال به انتقاد از معایب قوانین ایران همت گماشته و گمان می برد که «با توجه به برخوردهایی چنین خشن با اطفال ایرانی باید شاهد جامعه ای خشن تر و بی رحم تر باشیم».

شهلا اعزازی، خشونتهای خانوادگی در ایران را واقعیتی پنهان می شمارد و از تأثیر ساختار اجتماعی جامعه ایران بر نهاد خانواده سخن می گوید. وی با استفاده از نتایج مصاحبه هایی که با زنان ستمدیده تهران انجام داده، معتقد است که با خشونت در خانواده به جای يك مشکل اجتماعی، به عنوان يك مسئله فردی برخورد می شود و به همین مناسبت چاره جویی اجتماعی را به دنبال ندارد. توجه نویسنده بیشتر به علل بردباری و ادامه زندگی زنان با مردان خشن و کمبود سیستمهای حمایتی در ایران، معطوف است. بنا بر نتایج پرسشگریها، فشار جامعه سنتی، عدم وجود سیستمهای حمایتی و موقتی بودن راه حلهای قانونی موجب می شود که زنان یا تحمل کرده، دم بر نیاورند و یا برای فرار از ستم شوهر به خانواده پدر پناه برند. به قول یکی از مصاحبه شوندگان «در جامعه ما زن باید یا زیر سایه شوهر و یا زیر سایه پدر زندگی کند و چاره دیگری ندارد».

آزاده کیان، فرزندمداری را یکی از بارزترین تغییرات پساانقلابی در خانواده ایرانی و خصوصاً خانواده های طبقه متوسط شهری می داند. به گمان او فرزندان که در گذشته یکی از اجزای خانواده به شمار می رفتند، در ایران بعد از انقلاب، به علت درهم گسیختگی نظام سلسله مراتب، به مرکز ثقل خانواده تبدیل شده اند و بخش

اعظم امکانات مادی و معنوی طبقه متوسط شهری صرف پاسخگویی به خواستهها و نیازهای فرزندان می شود. او با تکیه بر پژوهشی که در تهران و حومه اصفهان انجام داده، تشدید ناپسامانی در مناسبات زناشویی و عدم رضایت مادران از زندگی خصوصی و اجتماعی شان را از جمله عواملی می داند که به پدیده فرزندمداری دامن می زند. نکته دیگر آنکه از ورای این پدیده جدید در واقع مادران شاغل و تحصیلکرده به نوعی به مخالفت با ارزشهای مسلط در جامعه امروزی پرداخته، سعی دارند فرزندان شان را با ارزشهای مدرنیته آشنا نگاه دارند.

ویدا ناصحی، به بررسی بازتاب خشونت‌های خانوادگی در صفحات حوادث روزنامه ایران طی سال ۱۳۷۵ می پردازد. به اعتقاد نویسنده، با اینکه این بررسی به هیچ وجه نمایانگر ابعاد خشونت‌های خانوادگی در ایران نیست، ولی می تواند نموداری از نحوه گزینش، طرح مسئله در جراید، شناخت ویژگیهای فرهنگی آن و نحوه برخورد حقوقی و اجتماعی با این مشکل باشد. در این نوشته جنسیت عامل خشونت، نوع خشونت، نحوه اعمال خشونت، دلیل یا دلایل خشونت و در صورت امکان کیفر خشونت (که گاهی اوقات خشونت در خشونت به نظر می آید) و بالاخره نتیجه گیری از خبر منتشر شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

بخش سوم به مبحث خشونت در میان خانواده های ایرانی خارج از کشور تخصیص یافته است. با اینکه ایرانیان مهاجر بعد از انقلاب از گروههای فرهنگی - اجتماعی متفاوتند، ولی همگی خواهی نخواهی دوره پیچیده فرهنگ پذیری را طی می کنند. در این جا به جایی تعادل قدرت در خانواده به هم می ریزد، نقشهای سنتی تغییر می کند و اختلاف تشدید می گردد. عواملی که می تواند در ایجاد خشونت میان افراد خانواده مؤثر باشد. در این بخش نمونه هایی از پژوهشهای انجام شده در خارج به نظر خوانندگان می رسد.

مینو مهتاب با سه زن ایرانی، که به دلیل خشونت شوهران به «خانه های امن زنان» در آلمان، انگلیس، و سوئد پناه برده اند، حضوری و از راه مکاتبه، مصاحبه کرده و بدون دخل و تصرف درد دل این زنان را به رشته تحریر در آورده است. این سه زن با اینکه دارای منشأ اجتماعی متفاوتند و در سه کشور اروپایی مختلف تجربه زندگی در مهاجرت را دارند، ولی در شرح زندگی آنها نکات مشترک بسیار می توان یافت.

مقاله مهرداد درویش پور، متکی بر تحلیلی نظری درباره توزیع قدرت در پیشبرد علائق متضاد و حفظ روابط خودکامه در میان خانواده های ایرانی مقیم سوئد است و کم و کیف گذار از خانواده استبدادی به خانواده دموکراتیک، به اعتقاد وی این

جا به جایی، تغییر ارزشها و هنجارهای خانوادگی را به دنبال دارد و موجبات تضاد بین افراد خانواده را فراهم می آورد که حاصل آن اشکال پرزخی خانواده ایرانی در مهاجرت است.

نوشته شهرزاد مجاب، متکی بر تحقیقی است که نگارنده در میان خانواده های مهاجر ایرانی مقیم کانادا در سال ۱۹۹۵ انجام داده است. هدف از این بررسی مطالعه تطبیقی شباهتها و تفاوتهای خانواده ایرانی و خانواده های کانادایی از منشا اروپایی بوده است. براساس یافته های این مطالعه، جنسیت عامل تعیین کننده ای در شدت اختلاف بین دو نسل است. مشکل عمده نوجوانان عدم درک کافی مادران و پدران از فشارهای اجتماعی از قبیل نژادپرستی، فشار گروههای همسالان و نظام آموزشی برای همگون شدن با ارزشهای غالب جامعه کانادا است. آنچه برای والدین سرکشی نوجوان علیه آنها و ارزشهای فرهنگی شان به شمار می رود، در نظر نوجوانان طغیان علیه فشارهای اجتماعی و شرایط غیردموکراتیک خانواده محسوب می گردد.

با خواندن مقاله شهرزاد مجاب و آزاده کیان به تشابهات و تضادهای تربیتی میان ایرانیان درون مرزی و برون مرزی پی می بریم. از يك سو، گروهی از خانواده هایی که در ایران ساکنند تمام سعی خود را به کار می برند تا فرزندان شان را با فرهنگ غرب آشنا کنند و از سوی دیگر بسیاری از خانواده های مهاجر کوشش در حفظ هویت ایرانی فرزندان شان دارند و از هیچ فرصتی برای تحکیم آن فروگذار نمی کنند. هر دو نویسنده بر افراطی بودن این رفتارها تأکید دارند.

در بخش چهارم به تجربه های دیگری در زمینه خشونت در خانواده توجه شده است. نوشین یآوری ما را با شرح زندگی يك زن تاجیک که با پی ریزی يك استراتژی فردی در حفظ و بازسازی هویت خود می کوشد، آشنا می کند. گلنار، زن جوان

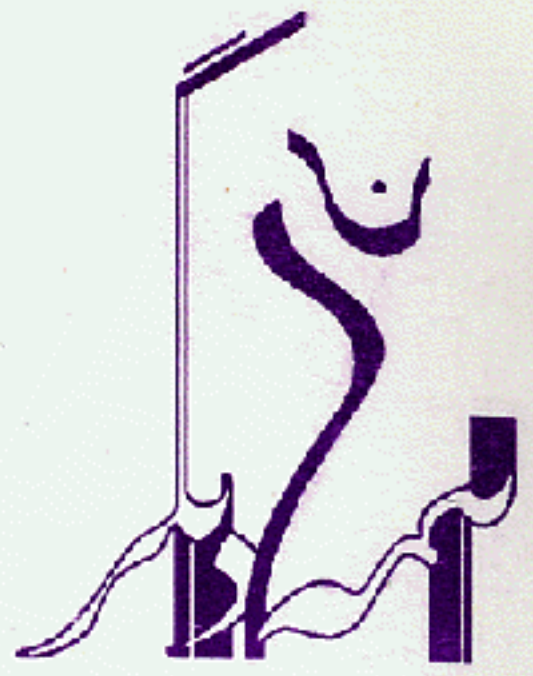
در این مقاله به بررسی سببها و پیامدهای خشونت علیه زنان ایرانی در خانواده های مهاجر در کانادا پرداخته شده است.

سرنوشت زنان ایرانی وجوه مشترك فراوانی دارد. خشونتهایی که گلنار در تحمل کرده، پیوند عوامل تعیین کننده خشونت را در خانواده با سنتهای سیاسی، و فرهنگی به روشنی می نمایاند. اهمیت شرح زندگی گلنار در این برخلاف بسیاری از زنان ستم دیده که در مقابل خشونت سکوت اختیار می با عقل و درایت در مقابل سلطه خشونتبار مرد ایستاده و خود را از بند آن کرده است.

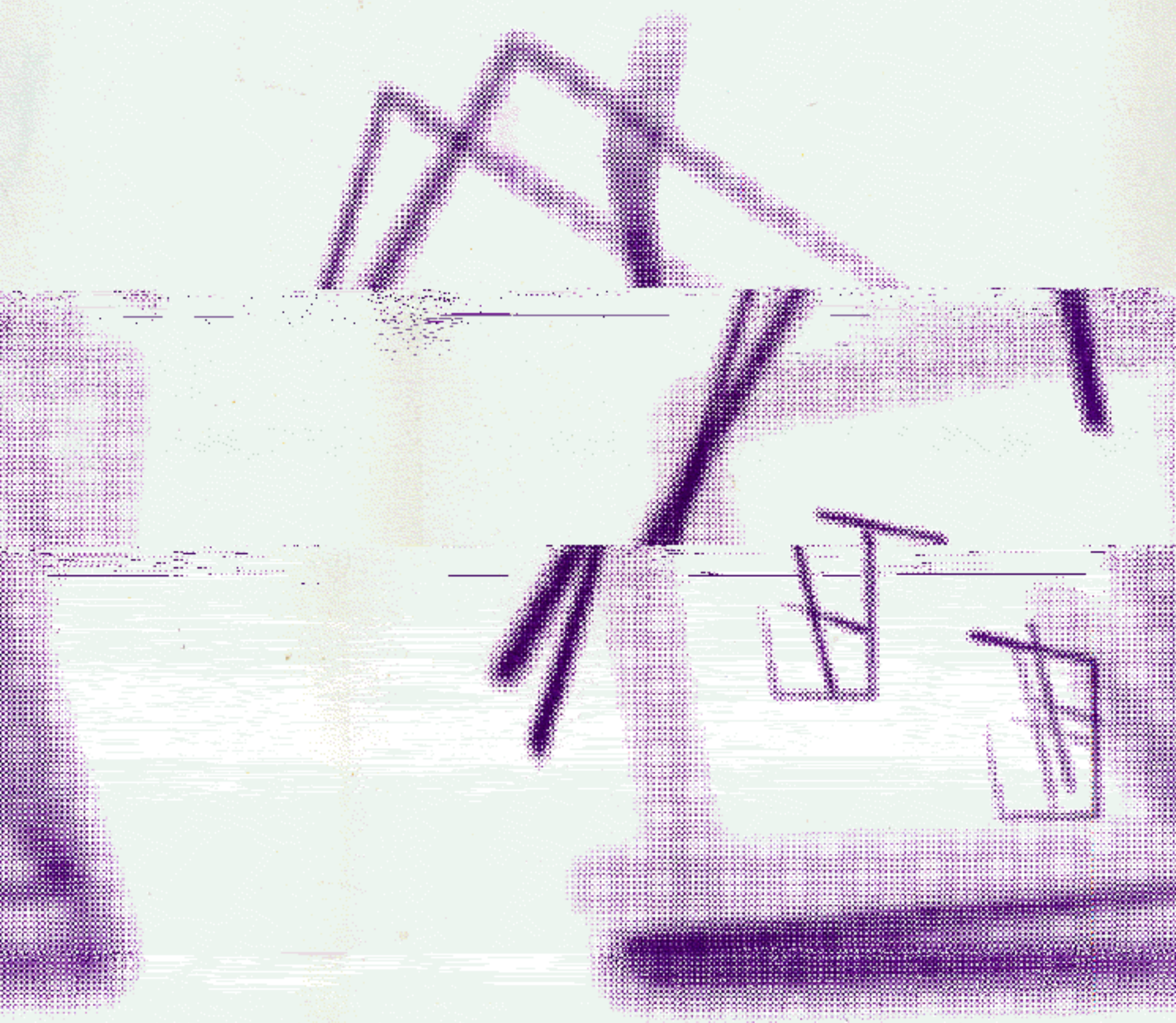
فتحیه زرکش، مسئله خشونت بر زنان را در دنیای غرب مطرح کرده است. راههای مبارزه را در این گونه جوامع مورد توجه و بررسی قرار می دهد. بنا بر تجربیات شخصی او، با علنی کردن مسئله خشونت در خانواده، بالا

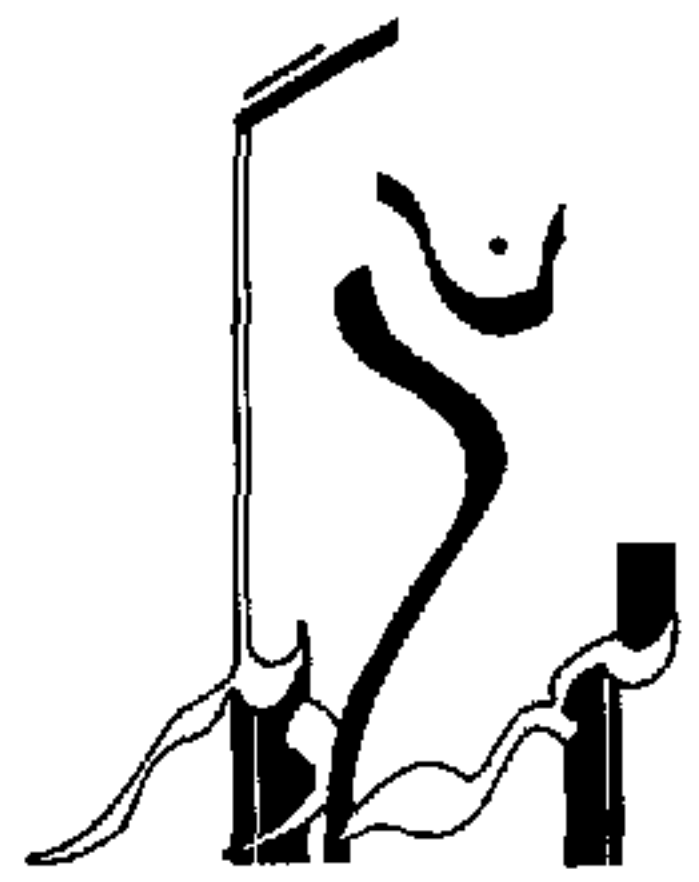
آگاهی همگان، کار کردن روی مردانِ خشن از يك سو و ایجاد نهادهای مختلف حقوقی و رفاهی و نیز برپایی خانه های امن برای زنان مورد ستم، از سوی دیگر، می توان میزان خشونت در خانواده را کاهش داد.

با تشکر از افسانه نجم آبادی که به پیشنهاد و با کمک او تهیه و انتشار این شماره ممکن گردید و نیز سپاس فراوان از همه همکارانی که به یمن مشارکتشان توانستیم برای اولین بار با دیدی علمی جنبه های مختلف خشونت در خانواده را در فرهنگ ایرانی، مورد بحث قرار دهیم و بالاخره ممنون از هایدن مغیثی که با لطف بسیار منابع پر ارزشی را که برای تهیه این شماره برایم مفتنم بود در اختیارم گذاشت.



خشونت و خانواده به همت ویدا ناصحی (بهنام)





نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

دوره دوم: پژوهشهای زنورانه

شماره پنجم، پاییز ۱۳۷۸، ویژه خشونت و خانواده

به همت ویدا ناصحی (بهنام)

ویراستار: افسانه نجم آبادی

جرگه ویراستاران: مینا آقا، هاله افشار، ویدا ناصحی (بهنام)، پروین پایدار،

شہلا حائری، اما دلخانیان، ناهید زاهدی، فتحیه زرکش یزدی، نغمه سهرابی،

شهران طبری، شیدا گلستان، ژاله گوهری، شهرزاد مجاب، مرجان محتشمی.

تایپ: اما دلخانیان. صفحه آرایی: ناهید زاهدی. مسئول امور اداری: آزاده رفاه.

طرح جلد و نشان مجله: صفورا رفیعی زاده.

همکاران: آزاده آزاد، ژانت آفاری، گلناز امین، مهناز انیسیان، لیدیا آوانسیان،

مژده برات لو، میترا پشوتن، نیره توحیدی، آذر خونانی، گلنساء رازی، رکسان زند،

الیز ساناساریان، شہلا شفیق، پونه صابری، مریم صمدی، مهناز متین،

فرانک میر آفتاب، نسرین میر سعیدی، پردیس مینوچهر.

بهای تکفروشی این شماره ۱۵ دلار

Nimeye Digar

نشانی:

c/o Department of Women's Studies, Barnard College, Columbia University

3009 Broadway, New York, NY 10027-6598 USA

Midland Press (847) 933-0400

چاپ:

P.O. Box No. 9, Skokie, IL 60076-0009

سپاس نیمه دیگر از بخش پژوهشهای زنان، کالج بارنارد، دانشگاه کلمبیا که به

یاری معنوی و مادی آن نشر این شماره ممکن شده است.

تأملی در نظریه های خشونت و خانواده

نظریه پردازان در تعریف خشونت و رفتارهای خشونت آمیز و اصولاً لزوم هدف برای رفتار پرخاشگرانه اختلاف رأی دارند. اگر بخواهیم یک تعریف کلی از خشونت ارائه دهیم می توان گفت: «هرگونه تجاوز از سوی انسان بر خود یا دیگری و یا از سوی دیگری بر او خشونت شمرده می شود و این مفهوم در مورد همه افراد گروههای انسانی از خرد و کلان صادق است.»^۱

در مورد منشأ خشونت نیز به نظریه های بسیاری بر می خوریم که منشأ خشونت را از دید انسان شناسی، جامعه شناسی و فلسفی توضیح می دهد. دو تمایل کلی عقاید دانشمندان را از یکدیگر متمایز می کند. یکی خشونت را جزئی از طبیعت انسان (از جمله ماکیاول، هوبز، هگل، نیچه، فروید) و دیگری خشونت را حاصل زندگی اجتماعی و تنشهای ناشی از آن می داند (از جمله روسو، پرودن، مارکس، مارکوزه).

در مقابل تمایلات نامبرده می توان از نظریه عدم خشونت، که تولستوی و گاندی از بانیان سرشناس آن هستند، نیز نام برد. نظریه عدم خشونت بر مقاومت فعال بدون کاربرد خشونت، تقویت قوای روحی، تسلط بر نفس و عشق به دیگران استوار است.^۲

از میان دانشمندان گروه نخستین، عقاید فروید بیش از همه در مطالعات مربوط به خشونت خصوصاً در حیطه روان شناسی تأثیر گذاشته است. فروید فرض را بر آن قرار داده که غریزه مرگ (Thanatos) با غریزه زندگی (Eros) همراه است. این غرایز در انسان تبدیل به «خودتخریبی» و «پرخاشجویی» می شود. انسان برای فرار از خودتخریبی، با خشونت و پرخاشجویی به دیگری خود را از زیر فشار تنشها بیرون

۱.

L.M. Morfaux. *Vocabulaire de la Philosophie et de Sciences Humaines* (Armand Collin, 1980), p. 384.

۲.

Y. Michaud, "Violence," *Encyclopaedia universalis*, France S.A. 1973, Vol 23, pp. 669-674.

کشیده، به حالت ارگانیک باز می گرداند.^۲

به دنبال این نظریه، عده ای از روان شناسان ناکامی را عامل مؤثر در پرخاشجویی می شمارند. در این زمینه ژان پل سارتر متوجه «رابطه با دیگری» است. به عقیده او برخورد خواستها در چارچوب «محدودیتها» منجر به آن می شود که دیگری که همسان من است به دشمن من بدل شود.^۳

در کنار نظریه های روان شناختی که پرخاشجویی را در حیطه فردی و نتیجه ناکامی می داند، تحقیقات تاریخی و جامعه شناختی، خشونتهای سیاسی (جمعی) را حاصل عدم انطباق همزمان خواستها با میزان ارضای آنها می شمارد. میشو با تکیه بر نوشته های هانتینگتون می نویسد: «میان تغییرات ناشی از مدرنیزاسیون و خشونت رابطه نزدیکی وجود دارد. جوامعی که دچار دگرگونی سریع و در نتیجه از هم گسیختگی اجتماعی شده اند، بیش از دیگر جوامع در معرض خطر هستند. این نظریه از عقاید هگل و مفاهیم مارکسیستی که خشونت و تغییرات اقتصادی و برخوردهای طبقاتی را در آغاز دوره صنعتی در ارتباط قرار می دهد، دور نیست.»^۴ به طور کلی می توان گفت که اغلب نظریه های عمومی درباره جامعه، رابطه خشونت و از هم گسیختگی نظام اجتماعی را می پذیرد: نظامی که قادر نیست در برابر تنگناها و فشارهای درونی و برونی مقاومت کند نمی تواند حالت ثبات خود را حفظ کند.^۵

اگرچه تعریف مرجز و همه جانبه ای از مفهوم خشونت دشوار است، در مقابل، استنباط تظاهرات آن از طریق مطالعات میدانی و تحقیق در موارد خاص و حتی دنبال کردن اخبار مربوط به حوادث روزانه، آسان می نماید. بنابراین در برابر این نظریه های کلی که مفاهیم روشنی القا نمی کنند، می توان از مطالعات در زمینه «جامعه شناسی

۳

S. Freud, "Au-dela du principe de plaisir," *Essais de psychanalyse*, trad. S. Jankelevitch (Paris: Payot, 1963).

J.P. Sartre, *L'Être et le neant* (Paris: Gallimard, 1943), p. 321. ۴

Y. Michaud, *La Violence*, serie "Que sais-je" (Paris: PUF, 1986). ۵

۶ بنگرید به:

L.A. Coser, *Les fonctions du conflit social*, Collection Sociologie (Paris: PUF, 1982).

T. Parsons, *Some Reflections on the Place of Force in Social Process in Sociological Theory and Modern Society* (New York: The Free Press, 1967).

خرده (Microsociologie) برای شناسایی خشونت سود جست؛ مطالعات دقیقی که تأکید بر فرایند جامعه پذیری در زمینه خشونت و خرده فرهنگهای خشونت دارند.

خشونت در خانواده

خشونت در خانواده از پدیده هایی است که از دیرباز در بیشتر جوامع وجود داشته و همچنان نسبت قابل توجهی از خشونتها را به خود اختصاص می دهد. بازتاب این خشونتها را می توان در متون مذهبی^۷، اساطیر^۸ و قصه های عامیانه اغلب فرهنگها باز یافت.

خشونتهای خانوادگی به چند دسته تقسیم می شوند. خشونت میان زن و شوهر که در آن زن یا شوهر می توانند قربانی خشونت قرار گیرند. آزار کودکان، خشونت میان فرزندان، تجاوز به کودک، رابطه جنسی با همسر به عنف، قتل و بالاخره آزار روحی و جسمی سالمندان. در حال حاضر آمار و ارقامی که در دسترس است نشان می دهد که به طور مثال «هشتاد درصد از خشونتهای گزارش شده در فرانسه در محیط خانواده روی می دهد. در آمریکا در هر ده ثانیه يك زن مورد ضرب و جرح قرار می گیرد. در سوئیس بدون در نظر گرفتن طبقه اجتماعی، از هر ۵ زن يك نفر از شوهر خود كتك می خورد. در کانادا در هر ساعت ۲۳ زن مورد خشونت قرار می گیرند، و در هفته دو نفر به قتل می رسند»^۹. در مصر، از ۲۰،۰۰۰ زن که هر ساله

۷. در متون مذهبی، اساطیر و قصه های عامیانه اغلب فرهنگها باز یافت.

کرده است.

۹. آمار ارائه شده در برنامه تلویزیون فرانسه (Planet)، تحت عنوان «سندروم زن كتك خورد» (Le Syndrome de la femme battu) همراه با نمایش فیلم «زنانی که دست به جنایت می زنند» (Women who kill)، تهیه شده توسط باربارا دوران (Barbara Doran)، سال ۱۹۹۴ در کانادا. و نیز گزارشی از نتایج گردهمایی تحت عنوان «خشونت موقوف» (Halte a la violence) که طی ماههای مه و ژوئن ۱۹۹۶ در سوئیس برگزار شده است.

تقاضای طلاق می کنند، ۹۰ درصد علت را كتك خوردن از شوهر اعلام می کنند و به گفته فریدا الناکاشی، فعال در مسائل زنان، « ۶۶ درصد زنان مصری از شوهران خود كتك می خورند.»^{۱۰}

ارقام بالا به خوبی نشان می دهد که هیچ قوم و فرهنگ و جامعه ای از خشونت جسمی و روحی مردان نسبت به زنان مبرا نیست. هرچند انواع خشونتها و شدت و ضعف آن متفاوت باشد، ریشه های آن را جز در منطق نابرابری روابط اجتماعی جنسیت نمی توان یافت. در پیشرفته ترین کشورهای جهان اگرچه در فضای عمومی به كمك قانون و تحول ارزشهای اجتماعی سلطه مردان عملکرد محدودتری دارد، لیکن در محیط خانواده و دور از چشم قانون، ستمگری بر زن همچنان ادامه دارد و وجود انواع انجمنهای دفاع از زنان ستمدیده در شهرهای بزرگ کشورهای دموکراتیک غرب نمایانگر این واقعیت است.

ظلم به کودکان نیز از جمله خشونت‌های رایج در خانواده است. به کار واداشتن بچه ها یا شوهر دادن دخترها در سنین پایین، مراسمی که موجب جراحات و آسیب بدنی کودکان می شود، فروش بچه، اجاره دادن بچه و یا اجازه عکسبرداری از کودکان خردسال برهنه، تفاوت گذاشتن میان پسر و دختر و کشتن بچه های علیل از جمله خشونت‌هایی است که در دنیای امروز به وقوع می پیوندد. مطابق آمار موجود ۲۰,۰۰۰ کودک فقط در سال ۱۹۹۵ در فرانسه مورد اذیت و آزار قرار گرفته اند و ۴۵,۰۰۰ کودک در معرض خطر هستند و از میان آنها ۸۵/۷۳ درصد توسط افراد نزدیک خانواده مورد خشونت قرار گرفته اند.^{۱۱} گزارش اولین کنگره بین المللی استعمار کودکان در استکهلم با همکاری یونیسف نموداری است از خشونت روزافزونی که در جهان بر کودکان اعمال می شود.^{۱۲}

برای توجیه خشونت در خانواده نظریه های متعددی عنوان شده است که از

۱۰. بدون نام نویسنده، گزارشی در مجله آوای زن، بهار ۱۹۹۶، ص ۱۸.

A. Dassonville, "Le nombre d'enfants maltraités est en constante augmentation." *Le Monde* (18/9/1996).

J.P. Langellier, "Le commerce sexuel des enfants", *Stockholm, 1er Congres Mondial contre un monde* (28/8/1996).

مهمترین آنها به اجمال در زیر یاد می شود^{۱۳}:

۱. نظریه مبتنی بر دادوستد (The Exchange Theory): بنا بر این نظریه هدف از اعمال خشونت به دست آوردن امتیازات از طرف مقابل است و این پرخاشگری تا آنجا که امید رسیدن به هدف وجود دارد ادامه می یابد. جنبه خصوصی زندگی خانوادگی و امتناع جامعه بزرگ از دخالت در امور خصوصی افراد، شخص را به ادامه رفتار خشونت آمیز تشویق می کند و این مطلب در جوامع صنعتی، که خانواده هسته ای نوع رایج خانواده به شمار می رود و بدون نظارت و دور از شبکه خویشاوندی زندگی می کند، بیش از سایر جوامع مصداق دارد.

۲. نظریه فرهنگ خشونت (The Culture of Violence Theory): در جوامع چندفرهنگی مانند ممالک متحده امریکا، برخی از خرده فرهنگها، هنجارها و ارزشهایی را اشاعه می دهند که کاربرد نیروی جسمی را در پیشبرد اهداف، بیش از جامعه بزرگ توجیه می کند. از این نظریه امروزه بیشتر در مطالعات مقایسه ای میان جوامع استفاده می شود.

۳. نظریه منابع قدرت (The Resource Theory): بنا بر این نظریه، تصمیم گیری در خانواده بیشتر با زوجی است که منابع مادی و معنوی (درآمد، مالکیت، پرستیژ، روابط اجتماعی) را در خانواده در اختیار دارد و چون در غالب موارد این منابع در اختیار مردان است، لذا قدرت نیز در دست آنهاست و زنان همواره به تبعیت از آنها وادار می شوند.

۴. نظریه پدرسالاری (The Patriarchal Theory): این نظریه بیشتر توسط فمینیستها عنوان شده است. بر اساس آن جامعه در گذشته و حال زیر سلطه مردان قرار دارد و زنان همواره در موقعیت فرمانبرداری زیسته اند و جزء مایملک مرد به شمار آمده اند. این نحوه تفکر منشأ قوانین و آداب و رسومی بوده است که به پایگاه متفاوت زن و مرد مشروعیت بخشیده. بنا بر این خشونت نیز وسیله ای است که مردان برای نظارت بر پایداری این قوانین و مقررات به کار می گیرند.

۵. نظریه آموزش اجتماعی (The Social Learning Theory): این نظریه اساس خشونت را بر یادگیری اجتماعی و همانندسازی می داند. یعنی افرادی که خود قربانی خشونتهای خانوادگی بوده اند، در بزرگسالی به احتمال زیاد به نوبه خود عامل خشونت می شوند. این نظریه توسط بسیاری از محققین علوم انسانی تأیید شده

E.C. Viano, "Violence among intimates: major issues & approaches" in *Intimate Violence: Interdisciplinary Perspectives* (Washington, D.C. : Taylor & Francis, 1992), pp. 8-10.

است. چه در زمینه ضرب و جرح زنان و چه در زمینه تجاوز به کودکان.

۶. نظریه مبتنی بر تکامل (The Evolutionary Theory): این نظریه بیشتر توسط انسان شناسانی ارائه شده که معتقدند تغییرات در طول زمان از شکل ساده به پیچیده در حرکت است. در نتیجه می توان این تغییر و تحول را در سازمان اجتماعی، ساخت و ابعاد خانواده و نیز روابط متقابل اعضای خانواده و پرورش کودکان پیش بینی کرد. بنابراین در جوامعی که هنوز به مرحله صنعتی نرسیده اند، فرزندان از استقلال بیشتری برخوردارند و به اتکا به خود تشویق می شوند. بدین سان والدین نیز نفوذ کمتری روی فرزندان دارند و کمتر به تنبیه آنها می پردازند. در مقابل در جوامع صنعتی پیچیده، که در آنها سازمانهای اجتماعی سلسله مراتب از اهمیت بسیار برخوردار است، فرمانبرداری و انطباق با نظام موجود که از خصایص لازم برای زندگی در این جوامع است، غالباً با بهره گیری از خشونت به کودکان آموخته می شود. بدین ترتیب خشونت در این جوامع جزئی از فرایند جامعه پذیری فرزندان می گردد که به نوبه خود این الگوی رفتاری را در خانواده به کار می گیرند.

۷. نظریه اجتماعی - بیولوژیک (The Sociobiological Theory): این نظریه به خصوص در مورد بچه آزاری و بچه کشی صادق است و بر بقای نسل استوار. در نتیجه به عدم رسیدگی، آزار و حتی کشتن فرزندان غیر خود، علیل، ضعیف و ناخواسته می انجامد. مثلاً عدم توجه به دختران در بعضی از جوامع که موجب سوء تغذیه و در نتیجه عدم توانایی آنها در مقابله با امراض به علت ضعف قوای جسمانی، و بالاخره میزان زندگی و امید آنها کم شده، نشانه ای از این طرز تفکر است.

نظریه های بالا را می توان در واقع در این جمله خلاصه کرد که خشونت همواره با قدرت طلبی همراه است و عامل قدرت بیش از حد تصور در زندگی خانوادگی نقش دارد. اعضای خانواده همواره در روابط فیما بین درگیر قدرت هستند: سلطه بزرگسالان بر خردسالان، سلطه دارندگان امتیازات اجتماعی بر محرومان، سلطه افراد سالم بر افراد بیمار یا فرتوت و بالاخره سلطه افرادی که قوانین به آنها قدرت تفویض کرده است.^{۱۲}

برخی از دانشمندان معتقدند که برای توجیه رفتار خشونت آمیز قبول

اجتماعی لازم است^{۱۵} و بعضی از روان شناسان می گویند هیچ رفتاری را نمی توان خشونت آمیز دانست مگر اینکه آن رفتار با هنجارهای جامعه در تضاد باشد.^{۱۶} ولی اگر به نظریه بالا اعتقاد داشته باشیم بسیاری از رفتارهای خانوادگی و یا تعدادی از آنها را هرگز نمی توان خشونت آمیز شمرد چرا که هنجارهای جامعه آنها را می پذیرد. مثلاً در بسیاری فرهنگها، تنبیه بدنی کودکان مجاز است و حتی توصیه می شود و کار کودکان به هیچ وجه نابهنجار شمرده نمی شود و ضرب و جرح زنان در بسیاری جوامع رسم است.

در برخی از فرهنگها موارد خشونت در خانواده، خصوصاً میان زن و شوهر و بین والدین و فرزندان، بر پایه احساس مالکیت مرد بر زن و فرزندان و اعتقاد به ناموس خانوادگی به عنوان يك اصل اخلاقی مورد قبول است و این هر دو از مبانی پدرسالاری به شمار می آید. اگر معمولاً مادر، خواهر یا همسر هدف ناسزاگوییها هستند از آن جهت است که ارزش دادن به پاکدامنی زنان که شرف مردان در گرو آن است، وسیله ای است برای تحکیم قدرت. درون همسری رایج در میان خانواده های کشورهای مسلمان و ممالک اطراف مدیترانه^{۱۷} از نتایج همین طرز تفکر است. باید دختران را زود به شوهر داد و با گزینش همسر از میان افراد خانواده (خصوصاً پسرعمو در جوامع مسلمان) از به خطر افتادن شرف و ناموس جلوگیری نمود.

پیت ریورز انسان شناس انگلیسی که مطالعات وسیعی روی مسئله شرف در ممالک اطراف مدیترانه انجام داده می گوید: «شرف بهای احترامی است که انسان به وجود خود می گذارد و حمیتی که به آن می نازد و نیز تأکیدی است بر شناخت

۱۵

A.L. Bandura, *Aggression: A Social Learning Analysis*, (Englewood Cliffs, N.Y.: Prentice Hall, 1973).

۱۶

J.T. Tedeschi, et. al., "A reinterpretation of research on aggression", *Psychological Bulletin*, 81 (1974), pp. 540-562.

۱۷. ممالک اطراف مدیترانه از این جهت برای ارائه نمونه برگزیده شده است که از ممالک مسلمان و غیر مسلمان تشکیل شده و شاهی است بر این ادعا که مسئله ناموس فقط در فرهنگهای مسلمان رایج نیست بلکه می توان از آن به عنوان يك اصل اجتماعی فرهنگی و حتی به قول ژرمن تیون، قوم شناس فرانسوی اقتصادی نام برد.

G. Tillon, *Le Harem et le cousin* (Paris: Edition du Seuil, 1966), p. 35.

اجتماعی حقوق و فضیلت‌های او». ^{۱۸} پیر بوردیو با تأکید بر فرهنگ کابیل (Kabiles) در تعریف شرف می‌گوید: «شرف مقدس ترین دارایی مرد است و ارزش این امر مقدس با ارزش‌های احساسی تفاوت دارد و وظیفه پاسداری و دفاع از آن از واجبات به شمار می‌آید... از آنجا که زن همواره همسر یا دختر دیگری است، لذا شرف او در شرف گروه خویشاوندان متبلور می‌شود. بدین سان وظیفه او است که با رفتار خود حرمت و شهرت گروه را به خطر نیندازد.» ^{۱۹}

بررسی‌هایی که در مناطق روستایی یونان ^{۲۰} در مناطق جنوبی ایتالیا ^{۲۱} و در کشورهای مسلمان شمال آفریقا ^{۲۲} انجام گرفته به خوبی تأثیر اعتقادات ناموسی را بر خشونت‌های خانوادگی آشکار می‌نماید.

نتایج مطالعات سوفیلر روث چایلد، که بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ در مورد ۱۹۷ جنایت ناموسی انجام گرفته، حاکی از آن است که در این روستاها زنی که پاکدامنی خود را از دست داده و یا به شوهر خود خیانت کرده، مستحق خودکشی دانسته می‌شود. در مقابل مردان خانواده که برای دفاع از ناموس خود دست به جنایت می‌زنند نه تنها مستوجب مرگ نیستند بلکه رفتار آنها مورد قبول جامعه نیز قرار می‌گیرد. شوهرانی که زنان خود را به جرم زنا کشته اند غالباً تبرئه می‌شوند و برادرانی که خواهران بی‌عفت خود را به قتل می‌رسانند کمتر از برادرانی که عشاق

۱۸

J. Pitt-Rivers, *Anthropologie de l'honneur*, trad. J. Mer (Paris: Le Sycomore, 1977), pp. 19-20.

۱۹

P. Bourdieu, *Esquisse d'une theorie de pratique* (Paris Librairie Droz, 1971), p. 314-315.

۲۰. بنگرید به:

J.K. Campell, *Honour, Family & Patronage: A Study of Institutions and Moral Values in a Greek Mountain Community* (Oxford: Clarendon Press, 1964).

C. Sofilos-Rothschild, "Honour crimes in contemporary Greece", *British Journal of Sociology*, XX (1969), pp. 205-218.

۲۱

J. Davis, *People of the Mediterranean: an essay in comparative social anthropology* (London: Routledge & Kegan Paul, 1973).

۲۲

R.T. Antoun, "On the Modesty of Women in Arab Muslim Villages", *American Anthropologist*, 70 (1968), 571-696.

خواهرانشان را می کشند، محکومیت می گیرند.
کمپل نیز که در روستاهای شمال یونان مطالعه کرده می گوید: اگر مردی زن خود را در حال عمل زنا غافلگیر کند، وظیفه دارد نخست زن خود را بکشد و فقط پس از آن می تواند فاسق خاکی را به سزای عملش برساند.

انتظار عواقب دهشتبار آن باشند.

تأیید عرب معتقدند که تمایلات جنسی زنان شدید است و در برابر تظاهرات جنسی خود ضعیف اند. بنابراین باید رفتار آنها تحت نظارت قرار گیرد تا خانواده حفظ گردد و این نظارت عملاً با ازدواجهای زودرس و شوهر دادن زودتر زنان بیوه و مطلقه و ختنه کردن (Infibulation, Cliterodectomy) راه است و با اینکه این نظارت توسط زنان انجام می گیرد، ولی همچنان مایه از دسالاری می گیرد و نمودار خشونت در خانواده است. به عقیده انتون، در این زنان به ندرت به قتل می رسند ولی بر همه روشن است که اگر عملی ضد انجام دهند باید در انتظار عواقب دهشتبار آن باشند.

فاطمه مرنیسی نیز در کتاب جنسیت، ایدئولوژی و اسلام، با استفاده از نظرات سعد غزالی، از زن به عنوان موجودی که از جنسیت فعال برخوردار است نام می بین مشخصه او را دلیل بر ترسی می شمارد که از زن و عدم تبعیت او در ای اسلامی وجود دارد.^{۲۳} به گفته او غزالی رابطه ای میان حفظ نظام اجتماعی زنان برقرار می کند که نتیجه آن لزوم ارضای تمایلات جنسی زن است. نظامی در صورتی برقرار می ماند که زن به شوهر خود قناعت کند و با جلب مردان تنه برنیزگیزد. بدین سان است که زن مظهر و سمبل از هم گسیختگی نظامی می شود و باید تحت نظارت باشد.

یکی دیگر از عوامل خشونت مشکلات مادی است که افراد را در استیصال، در خانواده ایجاد تنش می کند. به همین جهت است که در میان خانواده درآمد و در دوره های رکود اقتصادی میزان خشونت به نسبت بالا می رود. به تأمین بودجه خانوار را وظیفه خود می داند (فرهنگهای سنتی) و از عهده آید تلاقی ناتوانی اش را بر سر زن و فرزندان در می آورد و مردی که های مالی خانواده را در عدم توانایی زن در ازدیاد بودجه خانواده می بیند در فرهنگهای غربی) زن را هدف خشونتهای ناشی از فشار اقتصادی قرار می بجه مطالعات انجام گرفته در این زمینه نشان می دهد که رابطه ای مستقیم

۲۳ F. Mernissi, *Sexe, Ideologie, Islam* (Paris: Tierce, 1983), p. 22.

بین بیکاری و میزان خشونت وجود دارد^{۲۴} و نداشتن درآمد شخصی در میان زنانی که به علت خشونت شوهران به «خانه های امن زنان» پناه برده اند مهمترین عامل زیر ستم قرار گرفتن آنها به شمار می آید.^{۲۵}

با اینکه معمولاً سختگیری و تنبیه رفتارهای خشونت آمیز از عوامل بازدارنده خشونت است، ولی این عامل در مورد خانواده کارکرد چندانی ندارد چرا که:
 ۱- خشونت در خانواده در اغلب موارد به دستگاههای انتظامی گزارش نمی شود و اگر هم بشود پلیس تمایلی به دخالت در امور خانوادگی ندارد، زیرا معمولاً قربانی راضی به شکایت نیست.

۲- خشونت در خانواده اکثراً در خفا صورت می گیرد و شاهدهی ندارد.

۳- افراد خانواده برای ارضای نیازهای اجتماعی، روانی و جسمانی به یکدیگر محتاجند و این وابستگی موجب می شود که ناچار حالت تسلیم و رضا داشته باشند.

۴- معمولاً قربانیان خشونت از نظر جسمانی از نیروی کمتری برخوردارند و از عهده دفاع از خود در برابر خشونت بر نمی آیند. مطالعات انجام شده نشان می دهد که عاملین خشونت (اغلب مردان) از نظر جسمانی بلندتر، وزین تر و قوی تر هستند.^{۲۶}

و اما فعالیت پیگیر گروههای فمینیستی و نهادهای حقوق بشر موجب شده است که بالاخره در سالهای ۱۹۷۰ به ابعاد خشونت در خانواده توجه شود و دولتها برای حمایت از زنان و کودکان مورد ستم قرار گرفته عملاً به اقدامات اساسی پردازند، چرا که شناخت و قبول این موضوع به عنوان يك مسئله مهم اجتماعی نیاز به تصمیم گیریهای سیاسی داشت. قانون با اینکه می تواند تا حدی درمان درد باشد، ولی مسئله اصلی خشونتهای خانوادگی را حل نمی کند. در اصل باید مجریان قانون مفاد آن را به درستی به مرحله عمل درآورند. اما این حرکت توجه مدرسین و پژوهشگران را بر مسئله خشونت جلب کرد و نتایج بررسیها و داده های آماری ارتباطی بین نظریه و عمل در این زمینه به وجود آورد. امروزه مسئله خشونت در وسایل ارتباط جمعی

مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و مردم آگاهی بیشتری در این زمینه به دست می‌آورند و راههای چاره را می‌آموزند. در نتیجه در حال حاضر در کشورهای غربی صدها خانه امن برای زنان مورد ستم پذیرای هزاران زن است و کودکان می‌توانند بدون دخالت بزرگسالان از وکلایی که از سوی دولت برگزیده شده‌اند، طلب استمداد کنند.

خشونت و خانواده ایرانی

خشونت در جامعه ایرانی نیز چون دیگر جوامع از پدیده‌هایی است که از دیرباز و با مشخصات فرهنگی خاص جوامع شرقی وجود داشته و دارد. در واقع تاریخ حماسی ایران با برادرکشی آغاز می‌گردد.^{۲۷} به گفته فردوسی، فریدون شاه سرزمین خود را بین سه پسر تقسیم می‌کند. توران را به تور، رُم را به سلم، و ایران را به ایرج می‌سپارد. چون سهم ایرج از دیگر برادران برتر است، حسادت آنان را برمی‌انگیزد و ایرج را به قتل می‌رسانند. پدر مصمم می‌شود به خونخواهی ایرج دو پسرش را به قتل برساند و چون خود فرتوت است از پسر ایرج، منوچهر می‌خواهد قاتلین پدر را بکشد و آنقدر در این زمینه پافشاری می‌کند تا کار به انجام می‌رسد. در بسیاری دیگر از داستانهای شاهنامه نیز به انواع خشونتهای خانوادگی از جمله قتل پدر، فرزند، برادر، نیا، شوی، دایی، داماد، همسر و هوو بر می‌خوریم.^{۲۸}

در داستانهای عامیانه ایرانی و همچنین ادبیات معاصر ایران نیز از خشونت میان اعضای خانواده، خصوصاً زن ستیزی و کودک ستیزی، فراوان یاد می‌شود. در میان داستانهای عامیانه می‌توان نمونه‌های بسیاری یافت از جمله داستان ماه پیشانی، فاطمه قرقرو، و خاله سوسکه (به مقاله فرشته نام آور در همین شماره مراجعه شود).

صادق هدایت که با دیدی جامعه‌شناختی به مسائل می‌نگرد در مجموع داستانهایش همواره به مسئله خشونت بر زن و فرزند تأکید دارد. در داستان «علویه خانم» خشونت به فرزند چنین تفسیر می‌شود: «بترکه! از پس اله وله خورده. من کشتیارش شدم پای پرده بترگه، مگه حریفش شدم؟ خدا صد سال عمر تو به روز بکنه

۲۷. شاهرخ مسکوب، «فریدون، پادشاه آرمانی» در چند گفتار در فرهنگ ایران (تهران: انتشارات چشم و چراغ، ۱۳۷۱)، صفحات ۶۰ تا ۸۲.

۲۸. قدمعلی سرامی، از رنگ گل تا رنج خار: قصه‌های شاهنامه (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، صص ۴۴۸ تا ۴۵۳.

بچه‌ها الاهی به زمین گرم بخوری که منو به ستوه آوردی! این همه به سر دارم بسم نیستا الاهی زیر اسب اجل بری، سیاهتو خودم سر بکنم، یه دقه کپه مرگ بگذار.»^{۲۹}
 در داستان «زنی که مردش را گم کرد» با زندگی زنی آشنا می‌شویم که در خانه پدر جز درد و رنج نصیبی نبرده و در خانه شوهر نیز کتک و فحاشی در انتظار اوست. «تا وارد خانه می‌شد شلاق می‌کشید به جان زرین کلاه و او را خوب شلاقی می‌کرد. اول از او ایراد می‌گرفت، آن هم سر چیزهای جزئی... آنوقت چشمهای دریده و بی‌حالت او دور می‌زد و شلاق سیاه چرمی را که سر آن دو گره داشت، همان شلاق که به الاغها می‌زد، دور سرش می‌گردانید و به بازو، به ران و کمر زرین کلاه می‌نواخت.»^{۳۰}

منشأ خشونت‌ها خانواده سنتی، که پس از «خانواده سنتی» است. اعتبار و قدرت گرایانه است. می‌خورد که سلسله قبیومیت دائمی است. شوهر است. پسر برای در قوانین اسلامی زن در خانواده امکان بهره‌تجدد ایران که خاصی که در معرض این دگرگونی از هم در این گیرودار بی هجوم روستاییان به آموزش و اشتغال زنان

ای خانواده‌گی را در فرهنگ ایرانی می‌توان از ورای خصوصیات باری از مشخصه‌های آن همچنان باقی است، بازشناخت. ایرانی بر اساس سلسله مراتب و وحدت گروه خانواده‌گی استوار است رئیس و اطاعت اعضای خانواده از او چیزی از یک نظام کلی ظاهر این نظام در برتری جنس مذکر و حکومت سالندان به چشم مراتبی از نظر ارشدیت سنی و جنسی بوجود می‌آورد. زن در دختر زیر سلطه پدر، خواهر تحت سلطه برادر و زن زیر فرمان فرمان دادن و دختر برای اطاعت کردن تربیت می‌شود. با اینکه ن همواره صاحب اختیار دارایی خود بوده است، ولی شرایط زن گیری آزادانه او را از اموال خود مورد تردید قرار می‌دهد.^{۳۱}
 با جنبش مشروطیت آغاز شد به مرور بر خانواده شهری طبقات تجدید قرار داشتند، تأثیر گذاشت. ولی همانطور که قبلاً اشاره شد سیستمی نظام اجتماعی را نیز در بر داشت و نهاد خانواده نیز آسیب نماند. تنشی که بر اثر این تحولات (توسعه شهرنشینی، شهرها و مهاجرت از شهرهای کوچک به سوی شهرهای بزرگ، تغییر قوانین مربوط به زن و کودک) در خانواده‌ها به وجود

۲۹-صادق هدایت، علویه

خانم، (چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸)، ص ۲۱.

۳۰-صادق هدایت، «زنی که

مردش را گم کرده بود» از داستانهای کتاب سایه و روشن (چاپ دوم،

تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۱

ص ۶۱.

آمد و هنجارهای پذیرفته شده سنتی را دگرگون کرد، بر خشونت‌های خانوادگی دامن زد.

این نظام گسیختگی، با پدیداری تحولات ناشی از انقلاب و دوران چالش ارزشها طبیعتاً شدت یافت. انقلاب جوانان را ضد والدین خود شوراند و به آنها راه فرار از زیر سلطه والدین را نشان داد. جوانان طبقه متوسط و بالا که رؤیاهایشان را بر باد رفته می‌دیدند، از خانواده توقع جبران مافات دارند و والدین نیز در برابر خواسته‌های بی‌انتهای فرزندان نه تنها مقاومتی نمی‌کنند، بلکه غالباً به علت شکستهایی که در زمینه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نصیبشان شده، این خشونت پنهان را پذیرا می‌شوند. (به مقاله آزاده کیان در همین شماره مراجعه شود.)

انقلاب بر گروه دیگری از جوانان (طبقات کم درآمد) که بهره‌ای از تعلق به خانواده و قبول سلطه پدر نمی‌بردند نیز این فرصت را داد که با جایگزین «پدر-رهبر» به جای «پدرسالار» خود را از قید خانواده رها کرده، هویت خود را در گروههای انقلابی (مذهبی) بجویند. اوج این رهایی را می‌توان در گروههای جوانان بسیجی مشاهده نمود (۴۰۰,۰۰۰ نفر) که با دلی پر امید به استقبال مرگ رفتند.^{۳۳} بدین ترتیب طی سالهای دهه ۱۹۸۰ و خصوصاً در دوران جنگ ایران و عراق، آئینی کردن امر شهادت غریزه مرگ را در ذهن این جوانان جانشین غریزه زندگی کرد و خشونت را به بار آورد که دهها هزار خانواده را به ناپسامانی کشاند.

مهاجرت صدها هزار ایرانی به دلایل سیاسی، اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی به کشورهای دیگر جهان نیز موجب شد، شبکه‌های خویشاوندی متلاشی شود و ارزشهای خانوادگی جدیدی به تدریج جایگزین ارزشهای قدیم شود. اما این جا به جایی و یا تلفیق قدیم و جدید به آسانی صورت نمی‌گیرد و تضادها و تنشهای بسیاری میان دو نسل و دو جنس به وجود می‌آورد که می‌تواند منجر به خشونت گردد.^{۳۴}

سخن را کوتاه می‌کنم: نخست به دلیل آنکه در زمینه خشونت و خانواده در ایران کار چندانی انجام نگرفتند، نمی‌توان به کمک داده‌های تجربی به تفسیر بیشتر

F. Khosrokhavar, "Le modele Bassidji", in *Cultures et Conflits*, (Paris: L'Harmattan, 1998), pp. 59-118.

۳۳. بنگرید به: مهرداد درویش پور، «چالشگری زنان مهاجر علیه نقش مردان»، آرش، ش ۶۰ (۱۳۷۵)، صص ۳۴-۳۵.

ویدا ناصری، «نقش زنان در خانواده‌های مهاجر ایرانی»، گفتگو، ش ۹ (۱۳۷۴)، صص ۲۷-۴۳.

مشکلات پرداخت. دیگر آنکه مقالات متعددی در زمینه مبانی و اثرات خشونت در خانواده ایرانی توسط حقوقدانان و پژوهشگران علوم انسانی در این شماره ارائه می شود که هر یک به نوبه خود اشکال خشونت را مطرح کرده، راه‌حلهایی پیشنهاد نموده‌اند.

مشکل اساسی در فرهنگ ایرانی تابو بودن طرح بسیاری از انواع خشونت‌های خانوادگی است که همواره به بحث گذاشتن این مسئله را در وسایل ارتباط جمعی غیرممکن می نمود. در چند سال گذشته به علت وقوع چند جنایت هولناک در خانواده^{۳۴}

و به خصوص زنان در شناساندن کمبودهای قانونی و مقررات دست و پاگیر مابقی و طرح مشکلاتی که رویاروی آنهاست آغاز شده که نتیجه آن قوانین جدیدی است که برای ارائه به مجلس در تدارک است. به امید آنکه این کوششها بی ثمر نماند، نمونه از این مقالات را که بین سالهای ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۶ در جراید منعکس شده، برای اطلاع خوانندگان در فهرست می آوریم.^{۳۵}

در پایان لازم می دانم به یک نکته که در بعضی نوشته ها به چشم می خورد بپردازم و آن «تئوری نسبیت فرهنگی» است که برخی از جامعه شناسان انواع و اقسام جنسی را با آن توجیه کرده و آنها را از خصایص برخی فرهنگها می دانند. بر اساس این نظریه چون فرهنگها متفاوتند لذا تعریف خشونت نیز در آنها متفاوت است و باید آداب و رسوم را در نظر گرفت و بسیاری از رفتارها را خشونت آمیز ندانند. هرچند همین رفتارها در جوامع دیگر خشونت آمیز شناخته شوند. قبول این نظریه ای که جهان شمول بودن بعضی از جنبه های فرهنگ را مورد تردید قرار

۳۴. آخرین گزارشی که به دستم رسیده مربوط به پرونده آریین گلشنی است. کودکی که بر اثر ضرب و آزار خانواده در طول زمان به قتل رسیده و پرونده او در حال حاضر در دادگاه در جریان است. این شاید رویداد تازه ای نباشد ولی آنچه اهمیت دارد این است که برای اولین بار مسئله خشونت در خانواده را به صورت رسمی و قانونی در جامعه ایران مطرح کرده و قوانین حضانت و ولایت (قوانین حمایتی) را زیر سؤال برده است. (به گزارش شیرین عبادی از پایه گذاران انجمن ملی حمایت از حقوق کودکان در ایران، منتشره در دانه، نشریه انجمن ملی حمایت از حقوق کودک در ایران، آبان ۱۳۷۶، و نیز شماره روزنامه همشهری مورخ ۲۹ آبان ۱۳۷۶ تحت عنوان «خونبهای آریین اصلاح قوانین حضانت» مراجعه شود).

۳۵. برای فهرست انتشارات به منابع و مأخذ مقاله «خشونت در خانواده و بازتاب آن در مطبوعات» در همین شماره مراجعه شود.

می دهد، می تواند بهانه ای برای پذیرش برخی رفتارهای خشونت آمیز گردد. از جمله می توان از «جرائم فرهنگی» که مانند شمشیر دموکلس همواره بر فراز سر مردم بعضی از کشورهای سنتی قرار دارد، نام برد.^{۳۶}

خشونت تعریف خاص خود را دارد و با توجه به آن هر گونه رفتار خشونتبار را چه در جامعه و چه در خانواده باید محکوم کرد و به هیچ وجه نمی توان و نباید با تکیه بر نسبیت فرهنگی زیر بار این گونه رفتارها رفت و باید با مسئله خشونت به هر شکل بدون چون و چرا به مبارزه پرداخت.

۳۶. کامبیز نوری، «جوانان و معضل جرائم فرهنگی»، گفتگو، ش ۱۹ (۱۳۷۷)، صص ۱۷-۲۸.

من از ناموسم دفاع می کنم، پس هستم.

اشاره ای به خشونت‌های ناموسی

ناموس در میان مفاهیم اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی مفهومی است که بیشتر از همه در متنی آکنده از تنش، کشمکش و پرخاشگری به کار می رود. در عرصه زبان عبارات دفاع از ناموس، حراست از ناموس، احترام به ناموس دیگران، بر باد دادن ناموس، همه حکایت از آن دارد که این واقعیت روانی، از آنچنان تقدس و در عین حال اهمیت حیاتی برای تنظیم مناسبات انسانی و شکل گیری تصورات روانی برخوردار است که برای سلامت و قرارمندی آن باید جنگید، دژی مستحکم برای پیشگیری از تجاوز غیر به دور آن برپا کرد، متجاوز را مجازات کرد و زمینه ذهنی و ایدئولوژیک هماهنگی را با این اسباب چینی «نظامی» فراهم آورد. در فرهنگ معین «ناموسگاه» به عنوان جنگ گاه و میدان نبرد معنی شده است. دقت در واژه «ناموس پرستی»، «همردیف «میهن پرستی»، درجه تقدس و همچنین خصلت ضرورت دفاع را که رویه دیگر جنگ است نشان می دهد.

نمونه های واژگانی دیگری را نیز می توان در همین حوزه معنایی برشمرد: از جمله لغت غیرت و عبارات غیرتی شدن، به رگ غیرت کسی برخوردن، جنبیدن رگ غیرت و صفت غیور که آشکارا يك صفت نظامی است. جنگهای افسانه ای یونانیان در مقابل تروا، به خاطر بازپس گرفتن ملکه خود هلن، که ده سال طول کشید یکی از گویاترین شواهد پیوند میان ناموس و تهاجم و تدافع است.

در برخورد با سرگذشت افراد، تجربیات عاطفی، خاطرات و آفرینشهای ادبی نیز آنجا که مفهوم ناموس چهره نشان داده است، نوعی خشونت واقعی یا نمادین وارد عمل

۱. دکترای جامعه شناسی از فرانسه، دارای مقالاتی در زمینه مسائل زنان. وی در حال حاضر روزنامه نگار بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است.

شده است:

«کلاس دوم دبستان بودم، راه مدرسه تا خانه را پیاده می آمدم. يك روز گرم اوایل خرداد بود، کوچه ها خلوت و خاک آلود بود. من تنها در حال بازگشت به خانه بودم. ناگهان پسر بچه ای که شاید يك یا دو سال بزرگتر از من بود جلوی مرا گرفت و از من خواست که روپوشم را بالا بزنم و آلت جنسی ام را به او نشان دهم. از ترس و نوعی احساس که حالا اسمش را تحقیر می گذارم فلج شده بودم. چند بار خواستم سد دستهای گشوده پسر را بشکنم. بالاخره با سر رسیدن رهگذری از دور پسرک از پافشاری منصرف شد. من این داستان را به برادرم گفتم. او چند سالی از من بزرگتر بود و چند روز بعد پسرک را به برادرم نشان دادم، و ناگهان دیدم که برادرم با خشم و نیرویی عجیب به آن پسر حمله ور شد. تا به حال برادرم را در این حالت ندیده بودم. بچه های محله نیز هر کدام يك طرف دعوا را گرفتند، و غوغای عجیبی برپا شد و من در آن میان، وحشتزده، از اینکه این ماجرا را به برادرم گفته بودم سخت پشیمان بودم و دلم برای پسر بیچاره می سوخت و گریه کنان از برادرم می خواستم که دعوا را تمام کند. این رفتار من خشم برادرم را تیزتر کرد و پس از پایان دعوا با پسر و برادرهایش با من هم يك دعوای مفصل کرد. به یاد دارم که این ماجرا برایم تلخ بود. امروز می فهمم که آنچه برایم ناراحت کننده بود این بود که به گنگی احساس کرده بودم برادرم از من به عنوان کسی که به او تعلق دارد دفاع کرده است.»

«در آن زمان هنوز آب لوله کشی در تهران وجود نداشت، و آب آشامیدنی را با گاری به خانه ها می آوردند. يك روز من که هنوز مدرسه نمی رفتم در راه روی «آب شاهی» باز کردم، و مردی که آب می آورد پس از پر کردن منبع آب برای من «موج» کشید. من معنای این کار را آن شب سر شام از همه پرسیدم. روز بعد پدر و برادرم کمین کردند و وقتی «آب شاهی» آمد به سرش ریختند و کتک مفصلی به او زدند و سطل آبش را به خیابان پرت کردند. این ماجرا تأثیر عجیبی بر من گذاشت. به یکباره پدر و برادرم که آدمهای مهربان و مؤدبی بودند به انسانهای عامی و لاتی تبدیل شده بودند که برای من بیگانه بودند. بعد از این ماجرا من تا مدتها اجازه نداشتم در خانه را به روی

کسی باز کنم و در ساعاتی که «آب شاهی» می آمد در حیاط خانه آفتابیی شوم.»^۲

زمان وقوع این دو ماجرا به چهل و پنج و پنجاه سال پیش برمی گردد و از مصاحبه های آزادی استخراج شده که با شماری از زنان طبقات متوسط درباره «شکل حضور زن در تصورات ذهنی مردان» انجام شده بود. هسته ناموسی این دو اتفاق چندان چشمگیر نیست. قابل توجه ظرفیت خشونتی است که دو دختر بچه به مناسبت وقوع این موارد پیش پا افتاده تجاوز به ناموس نزد برادر و پدر خود کشف کرده اند. خشونتی که در ذهن اجتماعی نشده دو کودک غیر قابل توجیه، بی مورد و تحقیرآمیز جلوه کرده، تصویر انسانی پدر و برادر را در ذهنشان خدشه دار نموده است. همین احساس ناپجایی و غیرعاقلانه بودن خشونت را در موردی که سه سال پیش برای زنی اتفاق افتاده که ارزشهای اجتماعی موجود را نمی پذیرفته است مشاهده می کنیم:

«دو سال بود که با شوهرم کشمکش جدی داشتیم و عملاً هیچ گزیندگی نداشته بین ما نبود. او به خانه و زندگی من هیچ توجهی نداشت. ک

ای که او برای خودش درست کرده بود و از مشروب خواریهایی که همیشه پرستی و رفتارهای بی پروا منجر می شد منزجر بودم. در این میان یل احساس عاطفی لطیف پر از مهریانی و توجه بین من و یکی از دوستان مشترکمان به وجود آمد. من لازم دیدم از این احساس با شوهرم صحبت کنم واکنش او طوری بود که همان احساس خطری را کردم که به هنگام دستگیری کرده بودم. طوفانی به پا کرد که در آن تقریباً همه اشیای شکستنی خانه خور فرار کردم. من آنقدر از جانم ترسیده بودم که شبانه در بیرون از خانه هراسان بودم. تا آن، و به خصوص پافشاری خودم، تساوت منفی نزدیکترین اعضای من مخالف بودند تجربه کردم. حتی

شد. من آنقدر از جانم ترسیده بودم که شبانه تا دو سال من تقریباً از رفت و آمد تنها اینکه با میانجیگری اعضای خانواده و دوستی با طلاق موافقت کرد. در این میان من قض خانواده خودم را که در ابتدا حتی با ازدواج

۳- ثریا: نقاش، ساکن تهران، ۴۹ ساله.

دوستان و همفکرانم که از کیفیت رفتار شوهرم با من خبر داشتند مرا محکوم می کردند.^۲

اما خشونت‌های ناشی از احساس تجاوز به ناموس اغلب فرجامی بس اسفبارتر دارند و اولین قربانیان آن دختران جوان و زنان هستند که به عنوان ناموس پدر، برادر، شوهر، خانواده شوهر و حتی ساکنان محله و روستا تلقی می شوند. و همیشه مسئولیت اصلی تجاوز و شکسته شدن حرمت ناموس به دوش آنان گذاشته می شود، و از این رهگذر، گذشته از خشونت‌های کلامی، فشارهای روانی، محدودیت‌هایی که در حرکت آزاد آنان به خارج از خانه ایجاد می شود، نفی بلد، مثله کردن بدن زن (پریدن بینی، سوی سر، و وارد آوردن زخم‌هایی که اثرش سالها باقی بماند) و بالاخره قتل از جمله اشکال تهاجمی است که به تام دفاع از ناموس اعمال می شود. گاه این دفاع به شکل پیشگیری از تجاوز به ناموس صورت می گیرد. در طول تاریخ بارها این نوع پیشگیری با چنان خشونت‌های انجام گرفته است که نامی جز قتل عام نمی توان به آن داد:

«به نقل از یکی از کسانی که بعد از واقعه وحشت آور مغول در خراسان می گشته، می گویند: چون به در طمغاج رسیدیم به يك موضع در پای حصار استخوان آدمی بسیار جمع بود که استفسار کرده آمد. چنان تقریر کردند که در روز فتح این شهر، بیست هزار دختر بکر را از این برج بیرون انداختند و همان جا هلاک شدند تا در دست لشکر مغول نیافتند، این جمله استخوان‌های ایشان است.»^۳

تاریخ را چند فصلی با شتاب ورق می زنیم و در پایان قرن گذشته به جلوه دیگری از این خشونت در نامه ناصرالدین شاه به نایب السلطنه اش می رسیم:

«هر زنی را که فهمیدید با فرنگیها رابطه دارد، همینکه از خانه فرنگیها بیرون آمد، فردا به يك بهانه دیگر او را بگیری، بدهید توی جوال انداخته، دو

۲- شیرین: گرافیسیت، ساکن مشهد، ۳۳ ساله.

۳- بنفشه حجازی، به زیر مقنعه، بررسی جایگاه زن ایرانی از قرن اول هجری تا عصر صفوی (تهران: نشر علم، ۱۳۷۶)، ص ۱۱۹، به نقل از آسیای هفت رنگ، ابراهیم باستانی پاریزی (تهران: درنا، ۱۳۷۱).

تا سه تا را همان توی جوال خفه کرده، بکشید و سایرین را تنبیه سخت و جریمه کرده، از شهر بالمره اخراج بلد نمایید. غیرت هم چیز خوبی است. در دنیا آشکارا ملاحظه می کنند که زن مسلمان می رود خانه فرنگی، هیچ نمی گویند. اقلأ زن را بگیرد و بکشد، پدرش را بسوزانید.»^۶

بیش از صد سال بعد همین معنا را، البته با نرمش بیشتری، در سخنان حجة الاسلام بکایی مدرس «دانشگاه امام صادق» باز می یابیم، که در اجلاس مسئولان جمهوری اسلامی ایران و در تأیید ضرورت زندان در مواردی ویژه می گوید: «هرگاه مادری با بی پروایی فسق و فجور کند فرزندش می تواند او را حبس کند و حتی به زنجیر کشد.»^۷

اما دایرة این اختیار، در واقعیت روزمره از حبس و زنجیر فراتر می رود. بر اساس تحقیقی که در سال ۱۳۶۷ درباره قتل عمد در ایران انجام شده است، مسائل ناموسی و جنسی اولین علت قتل را در ایران تشکیل می دهند، و ۲۰٪ از قتل‌های انجام شده در سراسر ایران قتل‌های ناموسی است. این نسبت در مناطقی از ایران از جمله خوزستان بیشتر است. از شایع ترین این نوع قتلها کشته شدن دختر و خواهران به دست پدر و برادران می باشد.^۸ «آمار رسمی ژاندارمری و شهرستانی خوزستان حاکی از آنست که در سال ۱۳۶۵ حداقل ۲۵ زن و دختر به وسیله پسرعمو و برادر به دلیل رابطه نامشروع به قتل رسیده اند.»^۹

همین تحقیق نشان می دهد که قاتلینی که به علت جنسی و ناموسی مرتکب قتل شده اند به نسبت بسیار بیشتری اقرار به ارتکاب قتل می کنند، زیرا عمل خود را زشت و ناپسند نمی دانند. آنها در مقایسه با قاتلین دیگر به نسبت بیشتری معتقدند که هیچ راه حل دیگری از قبیل مشاوره با مراجع قضایی و یا اقدام دیگر، چاره ساز مسئله ناموسی آنها نمی توانسته باشد. باز در مقایسه با قاتلین دیگر، آنها کمتر از دیگران گذشت را امکان پذیر می دانسته اند.^{۱۰}

۶. سردار صالحی، از پس شانه شاه (رتروdam، هلند: ۱۹۹۷، Dena Publishing Center).

۷. روزنامه کیهان، چاپ لندن، شماره ۶۶۹، ۲۳ مرداد ۱۳۶۷.

۸. عباس عیدی، مسائل اجتماعی قتل (تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۷)، ص ۴۳.

۹. همانجا، ص ۴۲.

۱۰. همانجا، صص ۱۷۶-۱۶۶.

امتناع از در نظر آوردن راههای دیگری غیر از اعمال خشونت و انتخواب برخوردارهای غیرحذفی که نشان از نگاه انعطاف آمیز به دیگری دارد، چندان جایی برای تعجب باقی نمی گذارد. زیرا می بینیم که قانون خود اعمال خشونت را در قالب تعیین مجازات مرگ برای زنا مجاز دانسته است، و محدوده اختیار فرد را در انتخواب قتل‌های عاطفی، کنش و واکنش هیجانی، بسیار تنگ کرده است. مصداق این نظر را در ماجرای زوجی به نام پریور (پزشک و استاد دانشگاه) در شهر مشهد مشاهده می کنیم که سبزه سال پیش افکار عمومی این شهر را سخت تحت تأثیر قرار داد. بدین ترتیب که شوهر پس از آگاهی از وجود يك ارتباط عاشقانه میان همسرش و يك مرد دیگر به دادگاه شرع شکایت می برد. دادگاه زن و آن مرد را به جرم زنا به اعدام محکوم می کند. اجرای حکم در مورد خانم پریور که باردار بوده است به پس از زایمان و يك دوره هشت ماهه برای شیر دادن کودک به تعویق می افتد. در این میان شوهر تغییر عقیده می دهد و از شکایت خود می گذرد، و با مراجعه به دادگاه می خواهد که حکم اعدام در مورد همسرش لغو شود. دادگاه این درخواست را نمی پذیرد و برای عبرت همگان خانم پریور را اعدام می کند.

در این مورد خاص، شاید به علت مرتبه اجتماعی مجرمین، اعدام از طریق به دار آویختن صورت گرفت ولی چنین به نظر می رسد که در موارد دیگر شکل متعارف مجازات سنگسار باشد. تأمل در شدت و کیفیت مجازات سنگسار کردن و دقت در معنای نمادین آن می تواند موضوع يك کار تحقیقی تمام عیار قرار گیرد. ولی توجه به شرایط بروز نریش از طرف قانونگذار در مورد این شکل مجازات خالی از فایده نیست. در واقع بخشش قانونگذار تنها در صورتی امکان بروز می یابد که فرد زناکار پس از تحمل مجازات (بعد از سنگسار شدن) هنوز جانی در بدن داشته باشد، " این امر حاکمیت حس مقاومت ناپذیر و بدوی انتقام را بر مقررات اجتماعی نشان می دهد و این معنا را می رساند که اگر پس از فرود آمدن صاعقه انتقام جمع (که در قالب قانون مشروعیت و تقدس یافته است) هنوز «جانی» برای فرد باقی مانده بود، امان خواهد یافت.

میشل دوسرتو Michel De Sertau فیلسوف فرانسوی می گوید: «بدن

۱۱. خبرگزاری فرانسه به نقل از روزنامه کیهان، ۱۲ اوت ۹۷، گزارش داد که زن ۲۰ ساله ای که توسط دادگاه اسلامی یوکان به مجازات سنگسار محکوم شده بود پس از آنکه مجازات قرار گرفت و جسدش را به سردخانه منتقل کردند بار دیگر شروع به نفس کشیدن کرد. آنگاه یکی از مسئولان دادگاه یوکان اعلام کرد که تقاضایی مبنی بر عفو زن جوان تسلیم دادگاه کرده است.

جایی است که قانون بر آن نوشته می شود. " آنچه در پیش آمد نشان می دهد که در مورد مسائل ناموسی این قانون با خشونت بی نظیر بر بدن زنان نگاشته می شود. حال خواه این قانون به صورت ثمره اندیشه سامان دهنده مناسبات انسانی در يك اجتماع تلقی شود، خواه به صورت تجلی خام ترین غرایز ابتدایی و عشیره ای اعمال شود که «قتل را نوعی دفاع مشروع از خود» می انگارد، آنچه در این نوشتار سخت چشمگیر است همدستی عرف و شرع می باشد.

اجباری بودن حجاب، خط دیگری از همین قانون است که به عنوان وسیله ای برای دفاع از ناموس به کار گرفته شده است و در آن اثری از توجه به اراده فرد و اختیار وی در انتخاب پوشش بدنش دیده نمی شود.

در پرشماری نمونه های خشونت ناموسی می توان موارد خودکشی زنان و دختران جوان را نادیده گرفت. شماری از این خودکشیها در واقع اقدامی است برای گریز از خشونت واقعی و نمادینی که مردان با جامعه در صورت کشف تعدی ناموسی وارد خودکشی بیجان می نمایند. عیند زن یا دختر عاصا خواهند بود. در این موارد است که در میان دو نوع مرگ انجام می شود.

تعریف ناموس

با دقت به تعریف و معنای واژه ناموس شدیدترین و بی شبهه ترین هیجانات را بر می از پیچیدگی نیست. به نظر می رسد که اشتراك لفظی و معنوی داشته باشد. نُس ناموس رسوم متداول میان شبانها اطلاق می شده است. مزارع به حق تصاحب آنها دلالت داشته است. رسم، عادت، قانون و ناموس و همچنین تصاحب است. " در فرهنگ معین برای لغت ناموس از این معانی مربوط به زندگی اجتماعی است و د

مشاهده می کنیم که هرچند این کلام انگیزه، وسعت حوزه معنایی آن خالی لفظ ناموس با نُس Nomos یونانی اشتق از کلمه Nemo بوده و ابتدا به بنا بر این رسوم صرف چراندن گله ها در ز این رو رفته رفته این لفظ به معنای صب، اشغال و فرمانروایی به کار رفته مجده معنا یاد شده است. يك رشته از و مجموع در قلمرو معنایی قانون قرار

۱۲

ur Ecrire le corp", in *Panopties du Corp* 14-15.

Michel De Sertau, "Des Outils pour
(Paris: Traverse, 1987), pp. 1

۱۳. کرامت موللی، «روانکاری ناموس/ناموس روانکار»

ی، زمان نو، شماره ۱۲، شهریور ۱۳۶۵،

صص ۸۹-۱۰۱.

می گیرد. مثلاً در انجیل ناموس به معنای حکم الهی به کار رفته است.^{۱۴} در سلجوقنامه معنای قانون و قاعده از آن درك می شود. سیاست و تدبیر یا قاعده ای که حکیمان برای مصالح عامه مقرر می دارند نیز جزء معانی ای است که کاربرد جمعی دارد. رشته دیگری از معانی به حوزه ارزشهای اخلاقی مربوط می شود. در این چارچوب ناموس به معنای آبرو، احترام، عزت، عصمت، کبر، خودپسندی و شهرت به کار می رود. ناموس را همچنین به معنای راز، سر، مکر و ریا در نزد نظامی، سلمان ساوجی یا جمال الدین عبدالرزاق باز می یابیم. و البته در ردیف شانزدهم معانی در فرهنگ معین ناموس به عنوان زنان يك خانواده وابسته به يك مرد معنا شده است.

دقت در این مجموعه معنایی نشان می دهد که عناصری که در ترسیم پرهیب مفهوم ناموس به کار رفته است، از عمیق ترین بخش شخصیت انسان یعنی حس عزت نسبت به خویش و تصویر آن در نگاه دیگری یعنی آبرو نصیب دارند و سرانجام تا چنان درجه ای از تجرید و تعمیم و تقدس سر بر می کشند که همسنگ قانون اعظم یا حکم الهی می شوند. و همه این عناصر در آمیختگی پویا و رازگونه خود جوهر يك پیوند اجتماعی را تشکیل داده اند که با قرار دادن زن در مرکز حریم اولیه ترین واحد اجتماعی یکی از نهفته ترین عوامل تعیین و تشکیل هویت جنسی را به دست می دهد.

در سحرگاه تاریخ، «پدر ازلی» قدرت خود را با تصاحب انحصاری زنان برقرار می کرد و توأم جامعه را با قدرتمندی خویش تضمین می نمود. هاکمیت پدر بر پسران از طریق تحمیل این حق انحصاری پایدار شد.^{۱۵} ازدواج پدر با دختر که در ایران باستان معمول بوده است، ازدواج پسران و دختران عمود، دایی، عمه و خاله که در غرب به عنوان زنا با محارم تلقی می شود ولی هنوز در ایران و کشورهای عربی رایج است

۱۴. ارتباط میان ناموس و احکام الهی در این جمله به خوبی دیده می شود: «و هیچ خادم را در خانه زنان راه نده و اگرچه سیاه و ساده باشد مگر سیاهی زشت و پیر و مسوخ بود. شرط غیرت نگاه دار و مرد مدار که هر که را غیرت نباشد وی را دین نباشد.» گزیده قاهرستانه عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۳)، ص ۱۴۶.

باقی مانده اعتقاد به اصل انحصار در نزدیکی با زنان يك قبیله یا خانواده است.^{۱۶}
گوشه ای از مقاله سید عبدالرضا موسوی تحت عنوان «در حواشی تالی تانیث»
حسرت از دورماندگی از این اصل را آشکارا نشان می دهد:

آنوقت‌ها... هنوز مردم اینقدر بی مایه نشده بودند تا به همین سهولت
بپذیرند که در صد بیماریهای موروثی در ازدواج فامیلی خیلی بیشتر از سایر
ازدواج‌هاست... در يك چنان وضعی قبیله شکل می گرفت و زن در قبیله
پیگانه ای نمی شناخت که مردش به کار او در بیرون خانه معترض شود. امروز
اما همه پیگانه اند. به این سبب و هزاران سبب دیگر که به مکر حق گریبانگیر
بشر شده است، اخبار هولناک خیانت برادران تتی و ناتنی به ناموس یکدیگر
درد از سر آدمیزاد بر می انگیزد و در این میانه است که تو اگر کمی غیرت
خرج خودت کنی و «عاشقی» نویسی را معتقد نشوی، کلاهی پس معرکه است
و متعجب و جاهل و بی فرهنگ و ظالم به شخصیت زن، کمترین القابی است که
برای خودت خریدی.^{۱۷}

حرکت در فضایی که همه زنان آن محرم مردند و پیگانه را بدان راهی نیست،
نشان از همان پیوند انحصاری دارد که عملاً به عاملی برای تعریف مرد به عنوان
فردی قدرتمند در درون يك جمع و به عنصری برای تعیین هویت او تبدیل می شود.
زن، ناموس مرد، آن گوهری است که در درون واحد زیستی پرچم عزت و قدرت مرد
را چندان به اهتزاز در می آورد که جلالتش از بیرون از محدوده این واحد چشمان غیر
مانند آن که در این عاملی به عنوان پیوند انحصاری دچار

به توافق هیأت وزیران است. همچنین ازدواج یک زن مستلمان با یک مرد غیر مستلمان امری حرام تلقی
می شود.

۱۷- صبح، تیرماه ۱۳۷۶، ص ۴۳.

۱۸- از این زاویه عمق جراحی‌های صفت «بی ناموس» ملموس تر می شود.

تزدیک یا دور با آن روبرو هستیم و به نشانه هایی از آن در ابتدای مقاله اشاره کردم. این نکته نیز گفتنی است که آن پیوند انحصاری که عامل تعیین قدرت و هویت مرد است، به عنوان سرچشمه قدرت می تواند از طریق تعمیم به هر گونه پیوند انحصاری در نزد زن نیز مشاهده شود، زنان نیز ممکن است با درونی کردن این رابطه و الگوی قدرت، مرد یا مردان واحد زیستی خود را ناموس خویش تصور کنند و برای از دست ندادن پیوند انحصاری با آنان دست به خشونت زنند. این رفتار را در عرف و در روانشناسی با کلمه حسادت باز می شناسند ولی به ندرت اتفاق می افتد که دامنه خشونت اعمال شده در این مدار گسترش معناداری بیابد. در هر حال نمی توان از آن به عنوان يك پدیده اجتماعی یاد کرد.

تحول برخورد به مفهوم ناموس

دگرگونیهای اجتماعی و فرهنگی و اشاعه اندیشه تجدد در صد سال اخیر در ایران تغییرات مهمی را در شکل و محیط زیست بخشی از زنان به وجود آورد و آنان را در شبکه های جدیدی از مناسبات انسانی و اجتماعی وارد ساخت. این تحول بروز تغییراتی را در نقش، تعریف نقش و تصویری که زنان از نقش انسانی و اجتماعی خود داشتند به دنبال داشت. گسترش محدوده جغرافیایی مجاز برای حضور و حرکت زنان فرصت نفوذ ناپذیر حریم خانه را به عنوان فضای واقعی و نمادین زندگی زنان در نظر بخشی از جامعه رفته رفته کم رنگ کرد. زنان که تا به حال به عنوان «ناموس مردان» تعریف می شدند و داوی برای برد و باخت مردان در جنگ قدرت به شمار می رفتند، مؤلفه های دیگری برای تعیین شخصیت و هویت خود، مستقل از مردان، به دست آوردند و این حاصل يك روند پر تناقض و دشوار تفرّد بود که طی آن بخشی از زنان در جامعه ایران با هضم و ارزیابی تجربه های فردی از حضور چندگونه و مسئولانه خود در خارج از حریم خانه بدان دست یافتند؛ هویتی که قاعدتاً مطلق و تغییر ناپذیر نیست، ولی بیش از پیش از ویژگی ناموسی خود دور می شود. و این امر پایه های کهن قدرت مرد را متزلزل می سازد و طبیعتاً به بروز يك بحران هویت و در نتیجه به تشدید خشونت در نزد بخشی از جامعه مردان می انجامد. بخشی که با این سؤال درگیر است: «من کیم، اگر غیر من ناموس من نیست؟ من کیم، اگر مرزهای حریم ملك و ملك من مانع آمد و شد عناصر بیگانه از جن و انس و اندیشه و سلیقه نو نمی شود و قانون اعظم را گردن نمی نهد؟» تشدید یا کاهش خشونت ناموسی و سستی یا استحکام صلح میان زنان و مردان تابع کیفیت پاسخی است که به این پرسشها داده

می شود. پرسشهایی که عصری ازلی دارند و به اشکال مختلف از جمله در گنجینه اساطیری بشریت مطرح شده اند.

داستان عشق رودابه و زال در شاهنامه فردوسی

نمونه پاسخی مدرن به يك مسئله ناموسی

داستانهای شاهنامه، این دفتر کشمکشهای ازلی و ابدی انسان، خواندنیهای مکرر، دقت در لایه های معنایی و تصویرهای نمادین آشکار و پنهان آن و پرهیز از تعبیرهای سبکسرانه را می طلبد. از این رو آنچه را که در پی می آورم به عنوان طرحی از يك نوع قرائت داستان عشق رودابه و زال تلقی می کنم. یعنی در عین حال که آن را قرائتی جامع از کلیه پیامها یا بخش اعظم معناهای نهفته در آن نمی دانم، ولی خطوط اصلی آن را با منطقی که من در این داستان یافته ام همساز می پندارم.

زال پسر پرومند سام پهلوان خداوندگار زاہلستان است. این داستان در زمان پادشاهی منوچهر در ایران روی می دهد. سام به هنگام تولد زال او را که پسر سقید موی و از این رو نماد تفاوت و بیگانگی است، از ترس آهروی خویش به البرز کوه می برد و به حال خود رهاش می کند. زال به موهبت مراقبتهای مادرانه سیمرغ بزرگ می شود.

یکی مرد شد چون یکی زاد سرو/ برش کوه سیم و میانش چو غرو

يك شب سام در خواب از زنده بودن فرزند باخبر می شود و به بازیابی او می شتابد و هنگام دیدار دوباره از سر دلجویی و جبران بی مهری گذشته به او می گوید:

پذیرفته ام از خدای بزرگ / که دل بر تو هرگز ندارم سترگ
بجویم هوای تو از نیک و بد / از این پس چه خواهی تو چونان سزد

روزگاری این چنین می گذرد، زال به قصد سیاحت سوی کشور هندوان یا کابلستان روی می نهد. مهرباب که با ضحاک خویشی دارد و بت پرست است بر این سرزمین پادشاهی می کند. او دختری دارد رودابه نام. رودابه و زال ندیده و از روی

شنیده ها سخت به یکدیگر دل می بندند و يك شب رودابه پنهانی زال را به نزد خود می خواند.

سپهبد سوی کاخ بنهاد روی / چنان چون بود مردم جفت جوی

چو بر پام آن پاره بنشست باز / بیامد پریروی و بردش غاز
گرفت آن زمان دست داستان به دست / پرفتند هر دو به کردار مست
ز دیدنش رودابه می نارمید / بدزدیده در وی همی بنگرید

~~همروزه زمانه میروشان پیش بود / خرد ده، بد آرد، پیش بود~~

چنین تا سپیده برآمد زجای / تبیره برآمد زپرده سرای
پس آن ماه را زال بدوود کرد / تن خویش تار و پرش پود کرد

بدین ترتیب، عشق پنهانی میان زن و مردی از دو قوم جان می گیرد. هر يك پیرو دینی دیگر، با پیشینه دشمنی تاریخی، هر يك ایستاده در دو سوی مرز، گردن نهاده بر دو قانون، دو پدر و دو شاه.

زال به امید بروز نرمش در دل پدر و شاه نزد جهان آفرین دست به دعا می برد که خداوند

مگر کو دل سام و شاه زمین / بشوید ز خشم و ز پیکار و کین

و اما هنگامی که مهراب پدر رودابه از دیدارهای شبانه زال و دخترش آگاه می یابد، خشمی بیگران بر او حاکم می شود:

چو بشنید مهراب بر پای جست / نهاد از پر دسته تیغ دست
تنش گشت لرزان و رخ لاجورد / پر از خون جگر لب پر از باد سرد
همی گفت رودابه را رود خون / هریزم بروی زمین خود کنون

هنگامی که منوچهر، پادشاه ایران از کار زال و رودابه آگاه می شود، از آینده و ثمره این عشق می هراسد و آن را خطری برای امنیت، اقتدار و هویت خویش می انگارد.

چو از دخت مهراب و از پور سام / برآید یکی تیغ تیز از نیام
بیکسونه از گوهر ما بود / چو تریاک با زهر همتا بود
وگر تاب گیرد سوی مادرش / ز گفت بد آکنده گردد سرش

کند شهر ایران پر آشوب و رنج / بدو باز گردد مگر تاج و گنج

از این رو به سام، پدر زال، دستور می دهد که به جنگ مهرباب پدر رودابه رود
چرا که او همبسته کسی از پشت ضحاک جادو است. و به او دستور می دهد:
سر از تن جدا کن زمین را بشوی / ز پیوند ضحاک و خویشان اوی

سام به فرمان شاه لشکر می آراید و به سوی کابلستان حرکت می کند. در
آستانه جنگ، زال به عنوان فرزند طرد شده و دل داده به عشق بیگانه، با پدر رویرو
می شود و در احساسی از همدردی با مادر، با یار و دیار یار به سرزنش می گوید:

ز مادر بزادم بینداختی / بکوه اندرم جایگه ساختی
فکندی به تیمار زاینده را / به آتش سپردی فرزاینده را

من اینک به پیش تو استاده ام / تن زنده خشم تو را داده ام
به آره میاتم به دو نیم کن / ز کابل میمای با من سخن

زال به عنوان پسری که شخصیتش در خارج از حیطه اقتدار پدر شکل گرفته
است، به پای می خیزد و مسئولیت و قول پدر را به او گوشزد می کند. از يك سوی
نیروی عشق خود را به میدان می آورد و از سوی دیگر با حربه تدبیر و مذاکره راه
چاره پیش پای پدر می گذارد. یا داد می خواهد یا مرگ.
سپهد چو بشنید گفتار زال / برافراخت گوش و فرو برد یال

«برافراختن گوش و فرو بردن یال» رفتاری است که هم از نظر نمادین، و هم از
نظر مفهومی که می توان در مناسبات انسانی و اجتماعی به آن نسبت داد، شایسته
مکت و کنکاش است.

یال برعکس گوش به عنوان سمبل مردانگی همیشه باید برافراشته بنماید. فرو
بردن یال در مقابل باز کردن گوش قرار می گیرد. این یعنی در پیش گرفتن رفتاری به
نشانه صرفنظر از آنچه تا به حال مظهر مردانگی و اقتدار بوده است، یعنی پذیرای
وجود غیر شدن، از چارچوب تعاریف مقرر گذر کردن، به مرز غیر نزدیک شدن و تن
دادن به يك انقلاب نمادین. و در این لحظه است که سام از تخت قدرت حاکمانه خود به
زیر می آید و می پذیرد که:

همه کار من بر تو بیداد بود / دل دشمنان بر تو بر شاد بود

بدین ترتیب سام می پذیرد که در گوشش به جای همه جنگ و جنگ افزار
 زمزمه بی ترس و قاعده شکن عشق شنیده شود. از آن پس به شکرانه همین گشودگی
 به سوی دیگری و عشق، سام از صورت پدري مجازاتگر و طرد کننده دور می شود و
 شخصیت پیری خردورز و چاره جو را به خود می گیرد و می گوید نامه ای به منوچهر
 شاه می نویسد و ماجرای عشق زال را برایش بازگو می کند تا:
 مگر شهریار انترین داستان / پراه آید از کینه باستان
 چو بیند هنرها و دیدار تو / نجوید جهاندار آزار تو
 سخن هرچه باید به یاد آوریم / روان و دلش سوی داد آوریم

در آن سوی مرز، در کابلستان، پدر و شاهی دیگر، مهرباب، پر از پرخاش و
 ترس از شکست در مقابل دشمن، زن و دختر خود را تهدید می کند:
 برآشفت و سبندخت را پیش خواند / همه خشم رودابه بر وی براند
 که آرمت با دختر ناپاک تن / کشم زارتان بر سر انجمن
 مگر شاه ایران از این خشم و کین / بر آساید و رام گردد زمین

اینجا نیز مجازات و خوار کردن زنانی که قانون را زیر پا می گذارند تنها راه
 فرونشاندن خشم و کین بزرگمردان و بازگرداندن آرامش به زمین است. اما خرد زنانه
 زنده است و در کار. سبندخت، مادر رودابه، برای مذاکره و مصالحه داوطلب دیدار با
 سام می شود. دیداری که به شکرانه بیان دقیق و نگاه موشکاف فردوسی یکی از
 پرمعناترین و زیباترین صحنه های شاهنامه است و در آن سبندخت که معتقد است
 «خرد خام گفتارها را پزد» با بخشندگی و قدرت استدلال و وضعیت بحرانی را مورد
 تحلیل قرار می دهد و وجوه افتراق و یگانگی دو قوم را بر می شمرد: ایرانیان و
 کابلستانیان هر دو یکتاپرستند ولی اولی از آئین آتش پرستی و دومی از بت پرستی
 پیروی می کند. ولی این تفاوت آئین نمی تواند عاملی برای خونریزی و سوزاندن دل
 بیگناهان باشد. سبندخت که چاره سازی صلحجو است و جانب عشق را برگزیده است
 مادرانه به سام اطمینان می دهد: «که با رأی تو پیر گردد جوان». ارج نهادن به جوانی
 یعنی قبول این واقعیت که دورنما از آن جوانان است و رستگاری در پذیرفتن نوآمدگان
 و قبول تحول. و سام پس از گوش دادن به سبندخت می پذیرد که:
 شما گرچه از گوهر دیگرید / همان تاج و اورنگ را درخورید

و به نوبت با پدر شاهانه زاده خود چنانچه فیلسوفی معروف است.
عروس او به مهر آندرون همچو اوست/ سزد گر برآیند هر دوز پوست

منوچهر شاه هم پس از مشورت با اخترشناسان و دیدن هنرهای زال و
آزمودن خرد و دانش او با خواهش دل وی همراه می شود و به سام می نویسد:
جو آمد برم نامه پهلوان / شنیدم من آنرا به روشن روان
بکردم همان چیز کت کام بود / همان زال را رای و آرام بود.

بدین ترتیب، شاه مظهر بالاترین قدرتها، می پذیرد که با روانی روشن یعنی
عاری از تیرگیهای نامعلوم کین و ترس، خواهش غیر را بشنود و به کام غیر رفتار
کند و به جای سرکوب و جنگ، که در پیش بدان فرمان داده بود، سوبه خواست و
آرامش و صلح درونی جوان را برگزیند. چندان که عشقی که با گذشتن از مرزهای پیدا
و تاپیدای قومی، دینی، تاریخی و اخلاقی پا گرفت بارآور اسطوره ای چون رستم می
شود.

بی شک پیام مدارا و حرمت عشق که در داستان رودابه و زال نهفته است
قرنهاست که بر ذهن آشنایان شاهنامه تأثیر گذاشته است و درخشش شادی بزم دو
دلداد، که سرانجام بدون گذر از خشونت و مرگ کامروا شدند، تخیل دهها نسل را به
گرمی بارور کرده است. ولی اگر بخواهیم با نگاهی تفسیرگر به داستان رودابه و زال
بنگریم و لحظه ای از حال و هوای سحرآمیز ماجرا دور شویم می توانیم بگوییم، که در
این داستان نیروی عشق و زندگی در برابر ترس و مرگ قرار می گیرد و قانون و سنت
شکسته می شود. پدران و شوهران، فرماندهان و شاهان به عنوان مظاهر قدرت و
هاکمیت قانون و سنت، با دختر و پسر، زن و مادر به عنوان حاملان عشق، و
پاسناران زندگی و صلح رو برو می شوند. بیرون شد کامروایانه ماجرا به همت زال،
جوان طرد شده از حیطه قدرت پدر، و به شکرانه تدبیر و عشق مادرانه سیندخت ممکن
می شود. در سوی دیگر پدران و شاهان می پذیرند که سخن غیر خود یعنی فرزند،
رعیت و فرودست را با روانی روشن و گوشه به فراخی گشوده و یالی فرورده بشنوند.
بیهوده نیست که داستان رودابه و زال از نادر داستانهای شاهنامه است که در آن
رای پسر بر پدر چیره می شود و زن کامروا می گردد. یعنی آنان که از نظر زمانی
نورسیده و تازه واردند، یعنی پسران نسبت به پدران، و آنان که خارج از حیطه قدرت

متعارف هستند یعنی زنان نسبت به مردان، راهبر ماجرا می شوند.^{۲۰} بی شك فردوسی و نیاکان ما که پیر طوس منتقل کننده کلام آنهاست، قصد آموختن درس دموکراسی مدرن را به ما نداشته اند، ولی آشکارا می بینیم که داستان رودابه و زال جلوه گاه این معناست که تن دادن به حکم خود و حرمت داشت مدارا عمری پس دیرینه دارد.

و اما خارج از پهنه اسطوره، امروز مشکل خشونت ناموسی یعنی کلبه رفتارهای بازدارنده ای که از سوی پدر، برادر، شوهر و به طور کلی جامعه مردان و قانونشان در قبال زنان صورت می گیرد، بیان نفی خواست، اراده و مسئولیت فردی زنان است. تا زمانی که زن عددی مبهم در ابواب جمعی مرد قبیله به شمار آید، تا زمانی که عنصر تعلق به جمع مردان عامل تعیین کننده مسیر زندگی و مرگش باشد، و از سوی دیگر تا آن هنگام که هویت مرد به طور عمده با درجه شدت عرق ناموس پرستانه اش تعیین شود، از اعمال خشونت ناموسی از سوی مرد و خشونت پذیری از سوی زن گریزی نخواهد بود.

شناخت و بازشناخت کثرت عناصر تشکیل دهنده شخصیت يك زن و يك مرد، و قبول این واقعیت که شخصیت و هویت مقوله ای است در تحول مداوم، بی شك در کاهش تنش پیدا و ناپیدایی که در اطراف مفهوم ناموس احساس می شود، مؤثر است.

زمانی کاربرد عبارت «نه عباس» برای تعریف و نامیدن زنی کافی بود، او با زاپیدن عباس خود را به ثبت رسانده بود. یا بهتر بگوییم، به ثبت رسانده شده بود. اما آنچه با این نامیدن و با تکیه بر این عمل زن، یعنی زاپیدن، به عرصه بیان نمی آید این بود که این زن مثلاً به هنگام نان پختن آواز می خواند. برای کودکانش عروسك پارچه ای درست می کند. قابله خوبی است و زنان محله دستش را متبرک می دانند. و در روضه ها سوزناك گریه می کند. با این تفصیلات ما از این زن تصویر رنگین تر و نقش آگین تری داریم. مسئله این است که نمی توان شخصیتها را خلاصه کرد. کیفیت دانش، روش، مهرورزی، کینه توزی، رنج بردن، خلق کردن، ایمان داشتن، یعنی هزاران تجربه درونی و فردی، جملگی مؤلفه های پیچیده تعیین شخصیت هستند. امروز دیگر نمی توان زنی را تنها به اعتبار تعلقش به حریم و حرم مردی بازشناخت و به خاطر رعایت یا عدم رعایت احترام به این تعلق، پاداش داد یا مجازات کرد.

شخصیت مرد نیز دو استحکام قفل و بست دوی که هر روز به هنگام بیرون

۲۰. محمد مختاری، اسطوره زال: تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی (تهران: آگاه، ۱۳۶۹)، ص

آمدن از منزل به روی زنان خانه اش می بندد، خلاصه نمی شود. او نیز انسانی پیچیده و یگانه است که به نوعی خاص کار می کند، می آفریند، عشق می ورزد، ناسترا می گوید، لذت می برد، فکر می کند و دشمنی می ورزد. و شاید اگر بار سنگین و نامرئی دفاع از ناموس را از دوشش بردارند سبکبال تر نیز حرکت کند.

پس اگر زمینه برای تعبیر معانی و مبانی تعیین و تحول شخصیت زن و مرد فراهم شود و احترام به فردیت، یگانگی تجربه های درونی، و مسئولیت هر يك به عنوان يك اصل شناخته شود، بی شك خشونت در بسیاری از عرصه ها جای خود را به مدارا خواهد داد.

داستان خاله سوسکه: کتمان خشونت در فرهنگ ایرانی

از دیرباز افسانه شناسی و پژوهش در زمینه داستانهای عامیانه ایرانی به عنوان یک روش علمی برای شناخت و درک فرهنگ توده، از سوی سیاحان، مردم شناسان و جامعه شناسان غربی مورد استفاده قرار گرفته است. ژولیت رادهاراپتیان دو تز دکترای خود تحقیق جامعی در مورد افسانه شناسی ایرانی نموده و معتقد است که از اوایل قرن نوزدهم جهانگردان و سیاستمداران غربی که به علت شغل و یا علاقه خود به فرهنگ ایران، به این کشور مسافرت کرده و یا مدتی در ایران زندگی کرده اند، از اولین کسانی بودند که از روش تجزیه و تحلیل داستانهای ایرانی برای درک فرهنگ ایرانی سود جستند. در همین تحقیق دکتر رادهاراپتیان از خاطرات سرجان ملکم Sir John Malcolm، یکی از اولین سیاحان اروپایی در ایران (۱۸۲۷)، چنین نقل می کند: «با گوش فرادادن به داستانهای ایرانی نه تنها زبان فارسی را بهتر می آموزم، بلکه به نحوه تفکر و رفتار مردم نیز پی می برم! تنها با استفاده از این روش است که می توانم اطلاعات لازم را به دست آورم.»^۲

لوریمرها نیز طی سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۸ و ۱۹۱۳-۱۹۱۴ داستانهای ایرانی را گردآوری کرده، به رشته تحریر در آوردند.^۳ در بین داستانهای جمع آوری شده او می توان به گوشه های مختلف زندگی مردم دسترسی یافت، که در این مقاله به آن اشاره خواهد شد.

بعد از اروپاییان شاید بتوان از صادق هدایت به عنوان یکی از اولین نویسندگان و محققان ایرانی نام برد که به داستانهای عامیانه ایرانی توجه کرده است.

۱. دکتر روان شناس و استاد کالج کمبریج در شهر کمبریج در آمریکا.

۲.

Juliet Radhayrapetian, *Iranian Folk Narrative. A Survey of Scholarship* (New York and London: Garland Publishing, Inc., 1990), p. 25.

۳.

D. L. R. Lorimer and E. O. Lorimer, *Persian Tales Written Down For the First Time in the Original Kermani and Bakhtiari*, illus. Hilda Roberts (London: MacMillan, 1919).

در همین زمینه اریکا فریدل، استاد مردم شناسی دانشگاه میشیگان در آمریکا، چندین دهه از عمر تحقیقاتی خود را صرف افسانه شناسی و حکایت شناسی ایرانی نموده و معتقد است از طریق داستان می توان به فرهنگ یک جامعه پی برد. وی در تحقیق خود راجع به شخصیت زنان ایرانی در داستانها به این نکته اشاره می کند که قصه گو از ورای داستان قصد بیان یک نکته فرهنگی را دارد، به خصوص جنبه هایی که شخصاً به او ربط پیدا می کند. در جای دیگر می گوید: «تجزیه و تحلیل داستانها به ما این امکان را می دهد که در زمانی بسیار کوتاهتر به جنبه های فرهنگی یک جامعه دست یابیم.»^۴ ولی همانطور که الول ساتون، محقق انگلیسی، نوشته است: «متأسفانه باید گفت که در مورد گردآوری و نشر داستانهای عامیانه ایرانی کمتر توجه شده است.»^۵

بررسی نقش قصه گو و قصه گویی در جوامع آفریقایی و کشورهای عربی

در این بخش به بررسی نقش قصه گو و قصه گویی در جوامع آفریقایی و کشورهای عربی می پردازیم.

مطلب را به گوش حاکم، پادشاه، و پادشاهت خود برساند. هر
چیزی را که در میان آنها می شناسد.

عبیه شده) مطلب خود را با آوازی بلند به گوش رئیس قبیله و یا عبارت دیگر نقش قصه گو، همانند واسطه ای است که شکایات با حفظ مصونیت جانی به اطلاع صاحبان قدرت می رساند. همانند، دو محقق داستان شناس عرب، معتقدند که از ورای به است که می توان به ساخت روابط خانوادگی، نظام پدروسالاری و

بیان کننده و بدین سبب
توجه به این موضوع
برای گردآوری پونا
حاکم می رساند، به
مردم را بدون ترس و
مهاوی و کث
داستانهای عامیانه

۴. بنگرد به:

es", in *Women in*
(Cambridge,
Folklore Studies
Iran," in *The*

Erika Friedle, "Women in Contemporary Persian Folk Tale
Muslim World, edited by Lois Beck and Nikki Keddie
MA.: Harvard University Press, 1978).
_____. "The Folk tale and Cultural Comments", in *Asian F*
34 (1975).
_____. "The Tales of the Boer Ahnadi: Wisdom from triba
World and I, February 1986, pp. 222-231.

۵.

Erika Friedle, "The Folk tale," p. 144.

۶.

, 1954), p. 103.

L.P. Elwell Sutton, *Persian Proverbs* (London: Murray, VI

قومی، پایگاه اجتماعی و نقشهای فردی در يك جامعه پی برد. ^۲ آلول ساتون، در مقاله خود تحت عنوان «روابط خانوادگی در قصه های ایرانی»، نظر مشابهی را بیان می کند: «اگر مایلید بدانید افراد متعلق به يك فرهنگ چگونه فکر می کنند، باید به قصه هایی که در کودکی شنیده اند توجه کنید.» ^۳

قصه خاله سوسکه

قصه خاله سوسکه که در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرد، يك داستان قدیمی برای بچه هاست. در این داستان نه اژدهای هفت سری در کار است و نه پادشاه بالابندی که عاشق دختر فقیر باغبان شود و نه نامادری بدطینتی که بچه های ناتنی را در چاه بیندازد و یا سم کش کند. داستان خاله سوسکه که از زندگی عامیانه ریشه گرفته و به يك مشکل فرهنگی که خشونت بر زن است، اشاره می کند. امید است با تجزیه و تحلیل این حکایت بتوان به يك حیطه ممنوعه و غیرقابل دسترس در فرهنگ ایرانی، یعنی خشونت به زن، دست یافت و با شکافتن این مشکل دیرینه برخوردی سالم با مسئله نموده، آن را از نظر فرهنگی و سیاسی مورد بررسی قرار داد. تأکید نهایی بر این است که شاید بتوان بیش مرد و زن ایرانی، خصوصاً نسل بزرگ شده با داستان خاله سوسکه، را نسبت به موضوع خشونت بر زن حساس کرده، توجه آنان را به این نکته جلب نمود که مشکل خشونت به زن يك مسئله خانوادگی و خصوصی نیست بلکه مسئله ای است اجتماعی. گتمان آن را، به صورتی که در گذشته و حال رسم بوده، امری اجتناب ناپذیر نباید دانست.

داستان خاله سوسکه به کلی از خاطر آگاه من رفته بود و فقط زمانی که در یکی از کارگاههای خود در آمریکا راجع به خشونت نسبت به زن صحبت می کردم ناگهان با تمام جزئیات به یادم آمد. لحظه ای که داستان این سوسک ماده به ستوه آمده به ذهنم آمد، تجربه بسیار جالبی بود. گویا ناگهان خاطره ای که به ناخودآگاه من سپرده شده بود، شتابانه وجود همیشگی خود را به اثبات رسانده، کل این داستان کودکانه با تصاویر رنگارنگش و چهره متمجب خاله سوسکه در برخورد با شخصیتهای

۷

I. Mahawi and S. Kanaana, *Speak Bird, Speak Again: Palestinian Arab Folktales* (Berkeley: University of California Press, 1989).

۸

L.P. Elwell Sutton, "Family Relationships in Persian Folk-Literature," *Folklore* 87 (1976), 166.

مختلف داستان، همگی مثل يك قبیل از پرده نظرم گذشت و بانی نوشتن این مقاله گردید. این قصه شیرین کودکانه پس از چندین دهه، همچنان تازه و دست نخورده، شاید با تمام اثرات و جوانب آن در خاطرمان مانده بود.

تجزیه و تحلیل داستان خاله سوسکه

نبود آمار و اطلاعات دقیق از وجود مسئله خشونت نسبت به زن در جامعه ایرانی و یا انکار این مسئله به طور کلی (و... مگر مرد هم زنشو می زنه!!)، جامعه را به شك می اندازد که شاید این مشکل در جامعه ایرانی وجود ندارد و فقط مختص به جوامع غربی است. زیرا آنها آمار دقیق آن را هم دارند. (هر پانزده ثانیه يك زن در آمریکا مورد ضرب و شتم قرار می گیرد) و یا این که سالانه هزاران زن به علت خشونت وارد بر آنها کشته می شوند.) نگاهی بسیار گذرا به چندین نشریه و روزنامه جاری کشور به خوبی نشان می دهد که این مشکل به همان صورت فجیع و دخترآش خود در جامعه ایران نیز وجود دارد. به نمونه ای از آن توجه کنید: «مردی در مقابل چشمهای بهت زده فرزندانش زن خود را خفه کرد.» (روزنامه کیهان، شماره ۱۴۴، ۱۷ ژانویه ۱۹۹۲).

در این جا قصه خاله سوسکه، به عنوان تنها سند موجود که به وضوح به يك مسئله کتمان شده در زندگی زن ایرانی، و به خصوص به زندگی زناشویی او، اشاره می کند، مورد استفاده قرار می گیرد. خاله سوسکه داستان زندگی سوسک ماده ای است که به قصد رهایی از يك نظام پدرسالاری خانه پدری را رها می کند. محققینی چون آلوان ساتون و مهاوی و کنعانیه در تجزیه و تحلیل داستانهای عامیانه از سفر به عنوان يك عمل جسورانه یاد کرده اند و ساتون معتقد است که در داستانهای عامیانه ایرانی سفر تلخ است و از سفر دریایی نیز با وحشت یاد می شود. مهاوی و کنعانیه عمل سفر را در داستانهای عامیانه راه حلی می شمارند برای رفع مشکلات و یا تغییر وضع موجود. به عبارت دیگر سفر از دید آنان حرکتی است عمده برای بهبود وضع قهرمان داستان. ترك خانه پدری و راهی شهرها شدن يك زن، در يك نظام مردسالار، حرکتی است کاملاً غیر سنتی. در نظامی که دنیای زن به چهاردیواری خانه، حمام عمومی و بازار و مسجد (آن هم با همراه) محدود است، قصه گوی ما در داستان خاله سوسکه سفر را برای تغییر وضع موجود ضروری می بیند. شاید هم قصه گو با طرح عمل سفر و یا ضروری دانستن آن در ساخت قصه، به اهمیت این کار جسورانه و خطرناک تاکید دارد.

خاله سوسکه از پوست پیاز عبایی تهیه می کند، لپها را با تریچه قرمز می کند، چشمها را وسمه می کشد و خرامان و خرامان به دنبال شوهری مناسب، راهی کوچه و بازار می شود. داستان خاله سوسکه با اینکه جنبه ای از مسائل و مشکلات زنان آن روزه و امروزه را مطرح می نماید، ولی در عین حال بر يك حرکت غیر سنتی دیگر اشاره می کند و آن نقش فعال خاله سوسکه در همسرگزینی اوست. رفتار او یعنی گزینش همسر بدون وجود واسطه ای، نظیر پدر یا برادر یا عمو و دایی و یا مردی از قاصیل که شرایط ازدواج را تعیین کند، کاملاً انقلابی و غیرمعمول است. رفتار مستقل خاله سوسکه آن چنان عجیب و غیرمعمول است که شنونده را به خنده در می آورد. خاله سوسکه راه نجات از يك نظام پدر سالاری را در ترك خانه پدری و پناه بردن به خانه شوهر می داند؛ غافل از اینکه نظام موجود بنا بر خصلت ذاتی خود در منزل شوهر نیز همچنان حاکم است.

قصه گو که به یقین يك زن است طنز ایرانی اش را فراموش نکرده و از روش طنز برای بیان دردناک يك مسئله همواره موجود ولی پنهان اجتماعی استفاده می کند. ویلز، محقق انگلیسی، در بررسی داستانهای ایرانی نقش زنان را در داستانسرایی عمده دانسته و معتقد است که زنان در انعکاس و بازگویی زندگی روزمره نقش به سزایی دارند.^۹

مهاوی و کنعانه نیز در تحقیق خود در حیطه افسانه شناسی کشورهای عربی به نتیجه گیری مشابهی رسیده و معتقدند که زنان نقشی فعال در قصه گویی و حفظ سنت قصه گویی داشته اند. نکته جالب این که در مطالعه آنها از میان هفده قصه گو فقط سه تن مرد هستند و از ۱۴ زن قصه گو ۱۲ زن بیش از شصت سال دارند.

به عقیده مهاوی و کنعانه سالخوردگی (سپیدمویی همان طور که ریش سفیدی برای مردان امتیاز به شمار می آید) و یائسگی و در نتیجه از نظر فرهنگی بدون جنسیت (asexual) شدن موجب می شود که زنان از قدرت خاصی برخوردار شوند. این زنان به دلیل آگاهی به مسائل روزمره زندگی و برتری سنی صاحب امتیاز و اختیارات خاصی می شوند و در نتیجه با بی پروایی و بدون ترس و شرم و محظورات اخلاقی مسائل اجتماعی، زناشویی و جنسی را از راه قصه و قصه گویی مطرح می کنند.

قصه گوی داستان خاله سوسکه زیرکانه و با مهارت خاصی مسئله خشونت نسبت به زن را مطرح می کند. نقطه عطف داستان در این است که خاله سوسکه در سفر ماجراجویانه شوهریابی خود، خشونت را در زندگی به عنوان يك واقعیت قبول

۹. بنگرید به: Juliet Radhayrapetian, *Iranian Folk Narrative*.

کرده است. فرشته کوثر در مقاله خود با طتری شیرین خاله سوسکه را يك «خاله سوسکه واقعگرا» معرفی می کند و می نویسد « این صورت قضیه بد راستی رعشه بر اندام می اندازد و نشان می دهد که ما ایرانیان شکر شکن چگونه نه تنها چشم و گوش خود را بر روی حقایق دردناک اجتماع خویش می بندیم بلکه گاه آن را امری محتوم و یا حتی از اصول اولیه می پنداریم. »^{۱۰}

خاله سوسکه واقعگرا و پا به بخت ما حتی لحظه ای فکر زندگی زناشویی توأم با تفاهم، تساوی و برابری را در سر نمی گنجانند. او راه گریزی از عنازعات زناشویی نمی بیند. سعی او فقط در این است که در این پروسه و از دوران زندگی زناشویی جان سالم به در برد.

داستان این چنین ادامه پیدا می کند.

نانوا: آهای خاله سوسکه چشم بادومی، لپ قرمزی، کجا می ری؟!!

خاله سوسکه: دارم می رم به همدون، شو کنم بر رمضون، نان گندم بخورم، منت پایا تکشم.

نانوا: زن من می شی؟

خاله سوسکه: البته که می شم، اما اگر بشم منو با چی می زنی؟

با کمی تأمل و توجه به گفتگو بین شخصیت‌های داستان، به خوبی می توان به جنبه های مختلف فرهنگی قضیه پی برد. برخلاف معمول که در فرهنگ ایرانی بر جنبه مادی و حالت مبادله گری ازدواج تأکید می شود، در این داستان خاله سوسکه خود را مورد مبادله و دادوستد قرار نمی دهد. او شرط و شروط سنگینی ندارد. خود را طاقچه بالا نگذاشته و مهریه سنگین را پیش نمی کشد. نه ملك شش دانگی می خواهد و نه جواهر و آینه و شمعان. قصد او یافتن یار و همسری است مناسب که در کنار او عمر را به کهنوت برساند، و به سرنوشت زن بی نام مقاله کیهان دچار نشود. قصه گو با حذف جنبه دادوستد و روال معمول مراسم ازدواج و تأکید شخصیت داستان بر امنیت جانی خویش به يك تضاد اجتماعی اشاره می کند. قصه گو قصد بیان واضحات را ندارد، بلکه به دنبال ناگفتنیهاست. نقش او صدا بخشیدن به خاموشیها، روشن کردن تاریکیها و بالاخره نشان دادن تابوهاست.

دنبال داستان که نانوا با چه حربه ای خاله سوسکه را خواهد زد چنین است:

نانوا: با این پاروی چوبی نانویی.

خاله سوسکه: (خاله سوسکه بدبخت که گویا با شنیدن پاسخ او کم مانده از

۱۰. فرشته کوثر، «تذوقی در این شکر که فارسیش می خوانیم: این هم از حکایت مردمی»، در پر، سال یازدهم، شماره ۱۱ (۱۹۹۶)، ص ۱۵.

شدت تعجب سکتہ کند) چنین می گوید: نه نه نه، نمی شم! اگر بشم، گشته می شم!
خاله سوسکه به راه خرد ادامه می دهد و نفر بعدی در سر راه او قصاب است.
قصاب: آهای خاله سوسکه چشم بادومی، لپ قرمزی، کجا می ری؟
خاله سوسکه: دارم می رم به همدون، شو کنم بر رمضون، نان گندم بخورم،
منت بابا نکشم.

قصاب: زن من می شی؟
خاله سوسکه: البته که می شم، اما اگر بشم منو با چی می زنی؟
قصاب: با این ساطور قصابی ام.
خاله سوسکه: نه نه نه، نمی شم! اگر بشم، گشته می شم!
با اینکه در این داستان جای خنده نمی توان یافت، اما همه به خوبی به یاد
داریم که داستان خاله سوسکه در زمان خود، در آن دوران سن پنج و شش سالگی،
چگونه پسران و دختران خردسال را به خنده و قهقهه در می آورد. جنبه خنده دار
داستان جای بسی بحث و گفتگو دارد.

۱. شاید سیمای خاله سوسکه و لباس و آرایش زنانه او بود که موجب خنده می
شد.^{۱۱}

۲. شاید چهره بهت زده و متعجب خاله سوسکه بود که بعد از شنیدن جواب
نانوا و قصاب و صاحبان حرف دیگر، برای حفظ جان شیرین يك پا قرض کرده و فرار
را بر قرار ترجیح می داد.

۳. شاید هم این مخاطبین کوچک جنبه خشونت را نادیده گرفته، آن را
غیرواقعی فرض می کردند. چرا که شخصیت داستان سوسکی است که ادای يك انسان
را در می آورد... و این موضوع در واقعیت هرگز اتفاق نخواهد افتاد.

۴. در نهایت امر، شاید بتوان خنده ناشی از شنیدن داستان را در طرز بیان و
چهره قصه گو دانست، هنر قصه گویی و نقالی از هنرهای دیرینه ایرانیان است.

بنا به ژولیت رادهارا پتیان، که در کتاب قصه های عامیانه ایرانی تحقیق کاملی
در خصوص سبب خندار این قصه گویی در شرق ایران انجام داده و در این کتاب به
مسافران به علاقه ایرانیان به قصه و قصه گویی پی برده بودند، و سخت تحت تاثیر
توانایی و استادی قصه گویان و نقالان ایرانی در تغییر صدا، بیان احساسات و تقلید
شخصیتهای داستانی قرار گرفته و در یکی از سفرنامه ها به نقالی که توانایی ایفای

۱۱. همچون میس پگی Miss Piggy شخصیت دوست داشتنی و مورد علاقه برنامه کودکان در
Sesame Street.

نقش هشت شخصیت مختلف داستان را داشته، اشاره شده است.^{۱۲}

قصه گوی داستان خاله سوسکه که می توانسته مادر بزرگ، مادر، خواهر بزرگتر، عمه، خاله، زن همسایه و یا زن قصه گو باشد. - بتا به اقتضای متن داستان - صدایش را زیر و بم می کند. او شكلك در می آورد و چشمهایش را تاب می دهد و عشو و غمزه می آید. دیدن مادر بزرگ پیر و عبوس و یا مادر خسته، که بعد از يك روز طاقت فرسای کار و بچه داری، ادای يك سوسك را در می آورد خود به تنهایی برای بچه ها منظره ای است بس سرگرم کننده. طنز داستان و طرز بیان قصه گو تحمل متن را برای بچه ها آسان می کند و به این داستان خشن حالت فکاهی می دهد.

سالها می گذرد و خنده داستان تدریجاً محو می شود، اما پیام نهفته در قصه خاله سوسکه از یاد نمی رود. اگرچه قصه گو با قصه گویی خود قصد بیان يك مشکل زنانه را در جامعه مردسالار ایران دارد، اما ندانسته با قصه گویی خود به پایداری پیام داستان کمک می کند. به این معنی که دختران خشونت را جزئی از زندگی زناشویی آینده و پسران تنبیه زن را از وظایف شوهری خود می بینند. اول ساتون معتقد است زمانی که بچه ها به سنی می رسند که به ماهیت ساختگی داستانها پی ببرند اصولی که مبانی اخلاقی داستان را تشکیل می دهند در ضمیر ناخودآگاه آنان جایگزین می شود. اگر چه خاله سوسکه فعالانه با مسئله خشونت نسبت به زن برخورد می کند، به این معنی که تسلیم خشونت سنگین قصاب و نانوا و غیره نمی شود، اما در نهایت راه گریزی از منازعات زناشویی نمی بیند و به ناچار به دم نرم و نازك آقا موشه تن می دهد. در اینجا قهرمان داستان ما توانسته به پیروزی نسبی ای دست یابد، بدین معنی که ابزار تنبیه دوران زناشویی اش را خودش انتخاب می کند:

آقا موشه: آهای خاله سوسکه چشم بادومی، لپ قرمزی کجا می ری؟

خاله سوسکه: دارم می رم به همدون، شو کنم بر رمضون، نان گندم بخورم،

منت باپا نکشم.

آقا موشه: زن من می شی؟

خاله سوسکه: البته که می شم، اما اگر بشم منو با چی می زنی؟

آقا موشه: با دم نرم و نازکم.

خاله سوسکه: باشه زنت می شم. لا اقل کشته می شم!

همچنانکه گفته شد، اگر چه شاید دیگر نتوان در کتابفروشیها و کتابخانه های مدارس، کتاب خاله سوسکه را یافت (جلد زوروق شده آن با تصاویر رنگارنگش در کتابخانه دبستان ما موجود بود)، اما این داستان هنوز در خاطره فرهنگی ما باقی

۱۲. بنگرید به: Juliet Radhayrapettan, *Iranian Folk Narrative*.

مانده است. شاید هم هنوز در روستاها توسط مادر و مادربزرگ، عمه و خاله، و زنان قصه گو برای پسر و دخترهای خردسال، در طول زمستانهای سرد، پای کرسی یا دور آتش، گفته شود.

مخملیاف، فیلمساز معاصر ایرانی در فیلم معروف خود به نام «گبه»، که در سال ۱۹۹۶ ساخته و شهرت بین المللی پیدا کرده است، شاید تحت تأثیر قصه خاله سوسکه صحنه ای از فیلم را طرح ریزی کرده است. فیلم راجع به زندگی و آداب و رسوم قشقاییهاست. شخصیت اصلی فیلم که مردی است میانسال و مجرد به دنبال دختر جوان روستایی به سر چشمه می رود. دختر با لباس رنگارنگ قشقایی مشغول شستن ظرف در آب روان چشمه است. مرد که به تفاوت سنی میان خود و دختر آگاه است از دختر خواستگاری می کند. «زن من می شی؟» دختر مکشی می کند و در جواب با لهجه قشقایی می پرسد «اگر از دستم عصبانی بشی چطوری تلافی می کنی؟» مرد که می داند سوال دختر جوان از کجا منشأ گرفته، جواب می دهد: «برات شعر می خونم.» دختر لبخندی می زند و می گوید: «خوب پس زنت می شم.» به

طریق قشقاییها تا قرن بیستم در روستاها زندگی می کردند و پایدار مانده است.

به سوسکه از واقعیت ریشه گرفته است. مهاوی و کنعانه در صورتی قبول عام می یابند که از زندگی مردم نشأت گرفته باشند.^{۱۳}

سال پیش از اولین کسانی بودند که داستانهای ایرانی را نوشته عرضه کردند. یکی از این داستانهای «داستان آن مسئله تجاوز جنسی پدر نسبت به دختر به صورت مربوط به مردی است که با دخترش به صحرا می رود. درخت می رود. پدر از زیر درخت آلت جنسی دختر را فتر چرا مال مادرت را با خودت به صحرا آوردی؟» می آید، پدر به او تجاوز می کند. به منزل که بر می می گوید: «زن چرا چیزی را دادی دست دختری؟» مادر این چه حرفی است که می گویی، هر کسی چیز خودش را دارد. من مال خودم را دارم.» سپس فریاد زنان می گوید: «مرد چکار کردی؟» و مرد در دهان به دهان گشته و

دختر خود را برداشته است.

وجود داستانهای عامیانه ای چون «خاله سوسکه»، «مرد و دخترش» در فرهنگ يك ملت این سؤال را پیش می کشد که در جامعه با دختران خردسال و زنان چه نوع رفتاری می شود که موجب سراییدن این قصه ها می گردد؟ اگر با توجه به نتیجه تحقیقات محققین داستان شناسی قبول کنیم که زنان سراینده این قصه ها هستند... به خصوص زنان سالخورده جامعه... به این نتیجه می رسیم که این زنان آند که با افشای مسئله خشونت نسبت به زن و عدم کتمان آن، صدای خفه شده زنان را به گوش همگان می رسانند. زن قصه گو به دلیل زن بودنش، و تجربه ای که به عنوان يك زن دارد و آگاهی از مسائل زنان، این توانایی را می یابد که مسائل فرهنگی زنان را به درستی منعکس کند. زن قصه گو با مسئله به صورتی مسئولانه برخورد می کند و با افشای وقایع از راه قصه گویی وظیفه خود را انجام می دهد. در داستان مرد و دخترش، پدر عمل خشونت جنسی نسبت به دختر خود را به علت منطبق ندانم کاری، نادانی و ابلهیی، انکار می کند. قصه گو با ذکاوت و زبان بسیار ساده انکار، یعنی یکی از شاخص ترین علایم رابطه جنسی با محارم (Incest)، را در قصه بازگو می کند.^{۱۷}

قصه قصه گو فقط سرگرم کردن و خندانیدن نیست، بلکه او سعی دارد با بازگویی مسائل به يك نکته تاریک و ممنوعه در زندگی دختر، زن و زناشویی اشاره کند و در این راه، بنا به شناخت روان توده، از «شوخی و خنده» به عنوان روشی برای کاهش يك درد فرهنگی و اجتماعی سود می جوید و در بند نشان دادن راه حل نیست.^{۱۸}

قصه گو با قصه گویی خود جامعه را مورد خطاب قرار می دهد و انتظار برخوردی انتقادی و پویا از طرف جامعه دارد. برخوردهایی سرد و بی تفاوت چون: «ای بابا اینها همش قصه اس... حقیقت که نداره...» بیان کننده ناتوانی جامعه در

۱۴. در این جا به یاد یکی از مریضهای خود در آمریکا افتادم. مردی به دختر شانزده ساله خود تجاوز جنسی نموده و به زندان فرستاده شده بود. منطلق پدر این بود که، دختر نمراتش در مدرسه خوب نبوده برای همین او را لخت کرده، شلاق زده و بعد به او تجاوز کرده.

۱۵. در روان شناسی این روش به درمان روانی از طریق خنده/شوخی Humor Therapy معروف است. درمانگر با استفاده از تکنیک خنده به مریض کمک می کند که مسائل پیچیده شخصی را با دید مزاح و شوخی بنگرد. با این روش افسردگی و خودخوری او را نسبت به مسائل تقلیل داده، در نتیجه استقامت و توانایی او را در برخورد با مسائل روزمره زندگی افزایش می دهد.

مقابله با يك مسئله دردناك و بفرنج فرهنگي يعني خشونت نسبت به دختر و زن ایرانی است که به صورت انکار بروز می کند.

بررسی دیگر نوشته های موجود در ادبیات ایرانی به برداشتی مشابه می انجامد. جمالزاده در داستان «معصومه شیرازی» از ستم مرد به زن یاد می کند.^{۱۶} معصومه که دختری است در به در و مورد سوء استفاده واقع شده، برای امرار معاش از شهری به شهر دیگر می رود. به خودفروشی تن می دهد و در این روال زندگی، توسط مردان مورد خشونت بدنی قرار می گیرد. میرصادقی، در کتاب پادها خبر از تغییر فصل را می دهند، شخصیت مورد ستم را در قالب يك زن روسپی نشان می دهد.^{۱۷} در هر دو مثل نحوه بیان داستان و شخصیت های زن مورد ستم داستان، خواننده را به طور ناخودآگاه به این ابهام دچار می کند که خشونت نسبت به زن فقط مختص به این گروه از زنان است. زنانی که کلیه شئون اجتماعی را زیر پا گذاشته اند، منزل پدری را ترك کرده اند، با شوهر مدارا نکرده اند و راهی شهرها شده اند.

خواننده با خواندن داستان این زنان احساس ترحم می کند، دلش برای این زنان می سوزد. خشونت بر آنان را چیزی از حرفه آنان یعنی خودفروشی دانسته و آن را محدود به قشر خاصی می پندارد. عمومیت ندادن به مسئله خشونت نسبت به زن و آن را مختص به گروه خاصی دانستن، و یا غیرواقعی جلوه دادن خشونت و با شوخی و خنده سرهم آوردن، در خواننده و شنونده قصه حساسیت لازم را به وجود نمی آورد تا عملی بنیادی برای پرافکندن این مسئله انجام دهد.^{۱۸} در داستان خاله سوسکه به علت بیان داستان در قالب يك سوسك، شنونده و یا خواننده قصه داستان را غیر واقعی پنداشته و هدف اصلی داستان سرایی را به جای بیان يك مشکل فرهنگی در سرگرمی، شوخی و خندانیدن بچه ها می بیند. مهاري و کنعانه معتقدند که در داستانها با دادن چهره ای انسانی به موجودات غیرانسانی می توان از قضاوت اخلاقی سریع و آسان جلوگیری نمود.^{۱۹}

۱۶. محمد علی جمالزاده، معصومه شیرازی (تهران: انتشارات معرفت، چاپ دوم، ۱۳۴۳).

۱۷. جمال میرصادقی، پادها خبر از تغییر فصل را می دهند (تهران: شباهنگ، ۱۳۶۳).

۱۸. بنگرید به: فرشته نام آورد، «بررسی خشونت در خانواده و دلایل ثبات آن: زنان شوهرکش در زندان»، نشریه بنیاد پژوهشهای زنان ایران، مجموعه سخنرانیهای چهارمین سمینار، وین، اتریش، ۱۹۹۳.

۱۹. Mahawi and Kanaana, *Speak Bird*, p. 47.

نتیجه گیری

خشونت نسبت به زن ایرانی را باید در جامعه محکوم کرد. باید با بی پروایی سؤال کرد که چرا قصه خاله سوسکه توانسته تا این حد در فرهنگ ملتی پایدار بماند چنان که اریکا فریدل محقق داستان نویس در سال ۱۹۸۶ توانسته همچنان داستان خاله سوسکه را در مجموعه جمع آوری شده خود جا دهد.^{۲۰}

توجه به داستانهای عامیانه ای چون داستان «خاله سوسکه» و «مرد و دخترش»، ما را مجبور می کند به يك حقیقت تلخ فرهنگی یعنی خشونت نسبت به زن بنگریم، و برخورد سرد و بی تفاوت با آن نداشته باشیم. و از همه مهمتر کتمان آن را جزء حجب و حیای زن ایرانی ندانیم؛ «طفلك زیر پای شوهره خرد و خمیر می شه، اما صبح بلند می شه، صورتش را می شوره و انگار نه انگار که آب از آب تکان خورده! احسنت بابا... عجب زنی!!»

باید با بحث و گفتگو به این حیطه ممنوعه در فرهنگ ایرانی رخنه کرده، آن را از چارچوب محیط خانوادگی بیرون کشید، و به عنوان مسئله زن در جامعه و فرهنگ ایرانی درمان کرد. جمع کردن داستان خاله سوسکه و امثال آن از کتاب فروشها و کتابخانه های مدارس راه حل نیست، چنانکه این داستانهای عامیانه قبل از اینکه به صورت نوشته در آیند به طور شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده اند.

بنا به عقیده نویسندگان، خاله سوسکه را باید با همان جلد زوررق شده و تصاویر رنگارنگش، دوباره به کتابخانه های مدارس و کتاب فروشها برد. قصه خاله سوسکه را باید دوباره برای بچه ها خواند، اما این بار نه برای سرگرمی و تفریح، بلکه برای آموزش و آگاهی، جنبه آموزشی داستان به ما کمک می کند که خشونت نسبت به دختران و زنان را به عنوان يك پدیده فرهنگی بررسی کرده و اثرات جانبی آن را در جامعه ارزیابی کنیم. شاید اغراق نباشد اگر گفته شود که داستان خاله سوسکه را باید چون دیگر موضوعهای انشاء در مدارس مانند «علم بهتر است یا ثروت؟» مطلب پژوهش و انشاء نوجوانان در دبستانها و دبیرستانها قرار داد. باید از بچه های پسر و دختر پرسید «خنده داستان خاله سوسکه در کجاست؟ نکته داستان در چیست؟ خاله سوسکه به کدام جنبه از فرهنگ ایرانی اشاره می کند؟ داستان خاله سوسکه چه چیزی را به ما یاد می دهد؟ اگر زندگی زناشویی پیوند دو انسان بر اساس عشق، تفاهم، صمیمیت و برابری است، در کجای داستان خاله سوسکه این خصایص را می توان

Friedle, "The Tales of the Boer Ahmadi."

دید؟ آن را پیدا کنید»

امید است که با مطالعه این مسئله فرهنگی در سطوح پایین نظام آموزشی حساسیت به این موضوع در کل جامعه افزایش یابد و اقدامی اساسی برای حفاظت دختران و زنان جامعه صورت گیرد.

اما برای آن گروه از خوانندگان که به سرنوشت خاله سوسکه علاقه پیدا کرده اند و می خواهند بداند سرانجام این داستان به کجا می رسد، باید گفت که سؤالات بسیار مختلفی در مورد پایان داستان موجود است. فرشته گوثر عاقبت خاله سوسکه را در يك ديگ هفت جوش دیده «چرا که ما ایرانیان تحمل افراد تکرو را نداریم.» «داستان بد خاطر مانده اینجانب چنین است: خاله سوسکه در نهری افتاده و آقا موشه به کمک او می آید:

آقا موشه: دستتو بده

خاله سوسکه: نه دستم بلوره می شکنه

آقا موشه: پاتو بده

خاله سوسکه: نه پام بلوره می شکنه

عاقبت آقا موشه از هویج نردبامی درست کرده و خاله سوسکه را از آب بیرون می کشد و در کنار هم سالهای سال زندگی می کنند. اما خوانندگان عزیز «دم نرم» آقا موشه را هرگز فراموش نکنید.

بررسی خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران

قوانین ایران نه تنها مجوزهای لازم را جهت خشونت علیه زنان در اختیار می گذارد، بلکه چنان تدوین شده که در مراحل اجرایی، به سهولت ضد زن عمل می کند و اصل برائت را در زندگی زنان می شکند. قانونگذار تعاریف مبهم و قابل تفسیر و چندپهلوی از برخی جرایم که اغلب جنبه ناموسی دارد و مرتبط با عفت عمومی است، ارائه می دهد و همه جا رفع ابهام به موازین فقهی و دینی سپرده می شود که خود بر ابهام می افزاید. می دانیم در زمینه موازین فقهی و شرعی نظرات واحد و منسجمی وجود ندارد. اختلاف سلیقه بسیار است و هر فقیه و مفسر، برحسب استنباط خود موازین فقهی و شرعی را تشخیص می دهد. لذا مجریان قانون، احتمال دارد بر پایه آن دسته از احادیث و روایات و منابع دینی که بر آنها خدشه وارد است و به صحت و سقم آن شک دارند، به تفسیر و اجرای موازین فقهی و شرعی بپردازند. این امر به تفسیر و اجرای موازین فقهی و شرعی، به سبب ابهام و چندپهلوی آن، به نفع ابهام و به ضرر عدالت و برابری می انجامد. در این زمینه، به نظر می رسد که خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران، به سبب ابهام و چندپهلوی موازین فقهی و شرعی، به نفع ابهام و به ضرر عدالت و برابری می انجامد. در این زمینه، به نظر می رسد که خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران، به سبب ابهام و چندپهلوی موازین فقهی و شرعی، به نفع ابهام و به ضرر عدالت و برابری می انجامد.

در این زمینه، به نظر می رسد که خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران، به سبب ابهام و چندپهلوی موازین فقهی و شرعی، به نفع ابهام و به ضرر عدالت و برابری می انجامد. در این زمینه، به نظر می رسد که خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران، به سبب ابهام و چندپهلوی موازین فقهی و شرعی، به نفع ابهام و به ضرر عدالت و برابری می انجامد.

در این زمینه، به نظر می رسد که خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران، به سبب ابهام و چندپهلوی موازین فقهی و شرعی، به نفع ابهام و به ضرر عدالت و برابری می انجامد. در این زمینه، به نظر می رسد که خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران، به سبب ابهام و چندپهلوی موازین فقهی و شرعی، به نفع ابهام و به ضرر عدالت و برابری می انجامد.

تخصیلات خود را در رشته حقوق و علوم سیاسی در دانشگاه تهران به پایان رسانده و به شغل کالت دادگستری و روزنامه نگاری اشتغال دارد. علاوه بر مقالات متعددی که درباره مشکلات زنان ایران در نشریات درون و برون مرزی به چاپ رسانده دارای تألیفات زیر است: شناخت هویت زن ایرانی (با همکاری شهلا لاهیجی)، زنان در بازار کار ایران، حقوق سیاسی زنان در ایران، فرشته عدالت، بچه های اعتماد.

اتهام می نشانند و مجازات می کنند.

از آنجا که شناختن کیفیت قریباً تمام ایران مستلزم آن است که با الفاظ قانونی و کیفیت اجرای قوانین آشنا شویم و در مجموع آنچه را که در حقوق ایران نسبت به زنان خشونت آمیز است بررسی کنیم. با این توضیح که برخی قوانین مورد مطالعه بازمانده نظام حکومتی پیشین است، اما نظر به مجموعه های قوانین امروزی همچنان باقی است، در مقوله حقوق انقلابی این نقد می باشد. ضمناً توجه می دهد که در مقاله حاضر فقط نمونه هایی از «کنترل» نقل و بررسی شده و مقاله حاوی تمام جنبه ها و جهات محدود کننده، که زنان را تحت فشار قرار می دهد، نیست.

ورود به قلمرو مسئولیت جزایی: به موجب ماده ۴۹ قانون مجازات مصوب ۱۳۷۰ شمسی «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبرا از مسئولیت هستند و تربیت آنان با نظر دادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالاقضاء اصلاح و تربیت اطفال می باشد.»

تبصره ۱ ذیل ماده قانونی نیز تصریح می کند «منظور از طفل کسی که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد». نظر به اینکه حد بلوغ شرعی، که آغاز مسئولیت جزایی است، در دختران و پسران متفاوت است و به موجب تبصره ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰ شمسی «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام در دختر نه سال تمام قمری است»، لذا مسئولیت جزایی دختران، شش سال مسئولیت جزایی پسران شروع می شود. بر پایه این تبیض فاحش جنسیتی از ۹ سالگی به بعد به استناد قوانین جزایی ایران که حاوی و حامل تنبیهات مانند شلاق، سنگسار، قتل می باشد، در صورت ارتکاب جرم، تحت پیگرد گیرند و به حکم دادگاههای عمومی (موضوع قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

قوانین آمره، والدین مکلف به نگهداری و تربیت آنها بوده، ملزم هستند دختران را برای آموزش در مقطع ابتدایی به دبستان بفرستند. نظر به اینکه در قوانین ایران یک دختر ۹ ساله (به سال هجری قمری) طفل شناخته نمی شود، بنابراین حتی دادگاههای خاص برای محاکمه و تأدیب اطفال بزهکار مجدداً تأسیس بشود، از فایده چیزی نمی گاهد زیرا دختران بعد از ۹ سالگی اساساً طفل شناخته نمی شوند. در نتایج

آنها در قلمرو وسیع مسئولیت جزایی محکوم به تحمل مجازاتها و تنبیهات بدنی مندرج در قانون مجازات اسلامی خواهند شد.

سن نکاح : به طوری که گفته شد طبق تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی «سن بلوغ در پسر ۱۵ سال تمام قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری است.» تبصره ذیل ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰ شمسی نیز تأیید می کند «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی به شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح می باشد.» همچنین به موجب ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می باشد.» ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی نیز توجه می دهد که «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است.»

حاصل جمع مواد و تبصره های فوق چنین است: زنان ایرانی از بدو تولد در خطر نکاح تحمیلی بر حسب سلیقه پدر یا جد پدری خود هستند و از ۹ سالگی به بعد نیز می توانند در حضور عاقد بلك بدهند. قانونگذار ایرانی، به این بلك که ممکن است کودک ۹ ساله به شوق به دست آوردن يك جعبه شیرینی یا يك عروسك، یا يك جعبه مداد رنگی یا از ترس بزرگترها بر زبان جاری کرده باشد اعتبار قانونی بخشیده و آن را اعلام رضایت با اراده آزاد تلقی کرده است. یکی از شرایط و موجبات صحت عقد در حقوق اسلامی، اراده آزاد طرفین عقد می باشد. بر پایه عرف امروز جامعه ایران، اراده يك دختر ۹ ساله آزاد نیست و قانون با عرف سازگار است. قانونگذار که دختران ۹ ساله را بالغ می شناسد و به آنها اجازه ازدواج می دهد در جای دیگر اخطار می کند که دختران مادام که باکره هستند (در هر سن و سالی که باشند) نمی توانند بدون رضایت پدر یا جد پدری یا دادگاه با مرد دلخواهشان ازدواج کنند. چالب آنکه هرگاه به هر دلیل، دختر بکارت خود را از دست بدهد، ضرورت کسب این اجازه منتفی می شود. توجه می دهد به مفاد مواد قانونی مرتبط با موضوع که در سال ۱۳۷۰ شمسی به تصویب رسیده است.

ماده ۱۰۴۳- نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است و هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و در این صورت دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهري که بین آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام

نماید.»

«ماده ۱۰۴۴. در صورتی که پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها نیز عادتاً غیرممکن بوده و دختر نیز احتیاج به ازدواج داشته باشد، وی می تواند اقدام به ازدواج نماید.»

«تبصره. ثبت این ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدنی خاص می باشد.»

بنابراین قانونگذار در مواردی از قانون مدنی که در بالا ذکر شد به خشونت علیه زنان در امر نکاح (زیر سن ۹ سالگی و بعد از سن ۹ سالگی) عینیت و شکل قانونی بخشیده و با تجویز آن برای دختران ۹ ساله که مستلزم ایجاد رابطه جنسی است نه تنها بر اعمال خشونت صحت گذاشته، بلکه حتی آزادی در انتخاب همسر را نیز از آنها سلب کرده است. اغلب مواد قانونی در این بحث، محصول اصلاحات سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۷۰ شمسی است، بنابراین آن را در مقوله خشونت در حقوق انقلابی ایران که ناشی از دیدگاه قانونگذار در عصر انقلاب است، قابل طرح می سازد.

همخواهی در زندگی زناشویی اجباری است: زن در قوانین ایران مکلف است از شوهر خود تمکین کند. یعنی ضمن همزیستی دایمی با او به قایلات جنسیش پاسخ بدهد. طبق ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود» در اصطلاح فقهی، این چنین زنی را که از شوهر تمکین نمی کند، ناشزه به مفهوم سرکش و عصیانگر می نامند و او را از دریافت نفقه که عبارت است از هزینه زندگی که به عهده شوهر است، محروم می دانند. نظر به اینکه تمکین به معنای خاص به شوهر حق می دهد تا برای تأمین هزینه جنسی خود، بدون توجه نسبت به قایلات زن اقدام کند و نظر به اینکه در قوانین جزایی ایران برای این گونه رفتار شوهر، عنوان مجرمانه ای مشاهده نمی شود و نظر به اینکه در فتاوی و نظرات صاحبان فتوی، «مانع مشروع» به نحوی تعریف نشده تا زن بتواند در مواقعی که فاقد میل جنسی است از همخواهی امتناع کند، لذا باید

در صورتی که زن به شوهر خود تمکین نکند، مستحق نفقه نخواهد بود. در صورتی که زن به شوهر خود تمکین نکند، مستحق نفقه نخواهد بود. در صورتی که زن به شوهر خود تمکین نکند، مستحق نفقه نخواهد بود.

۲. ماده ۱۰۴۳ بدو به موجب قانون اصلاحی مصوب ۱۳۶۱/۱۰/۸، و سپس طبق ماده ۲۶ قانون اصلاح مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ به شرح فوق اصلاح شده است.

۳. ماده ۱۰۴۴ به موجب ماده ۲۷ قانون اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴، اصلاح و تبصره ذیل آن نیز طبق همان ماده قانون بدان اضافه گردیده.

نشده و در نتیجه رفتار خشونت آمیز جنسی از سوی شوهر مقبولیت قانونی دارد و حتی زنان در صورت امتناع، حق دریافت نفقه را از دست می دهند و بدین ترتیب مجازات می شوند. لازم به توضیح است که تقریباً اغلب فقها و مفسران دینی قاعدگی را مجوز امتناع زن از همخوابگی با شوهر نمی شناسند.

مادران از حضانت فرزندان محرومند: ماده ۱۱۹۶ ق.م. دستور می دهد «برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.» و به موجب ماده ۱۱۷۰ ق.م. «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند، حق حضانت با پدر خواهد بود.»

پنابراین خشونت قانونی در زندگی مادران ایرانی پیداد می کند. کدام شکتجه از این سخت تر که فرزند را به جرم جدایی از شوهر که ممکن است حسب خواسته شوهر واقع شده باشد، از آغوش مادر برکنند و او را به پدر بسپارند؟ از آن بدتر هنگامی است که زن مطلقه با مرد دیگری مجدداً ازدواج می کند، در این صورت حتی فرزندان شیرخواره را طبق قانون از او می ستانند و در اختیار پدر می گذارند. آثار و تبعات این قبیل خشونتهای قانونی که در مورد زنان اعمال می شود کاملاً ملموس است و گاه در صفحه حوادث روزنامه ها انعکاس می یابد.^۴

حق انتخاب مسکن: طبق ماده ۱۱۱۴ ق.م. «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.» به این تکلیف زن در اصطلاح حقوقی تمکین عام گفته می شود. و طبق ماده ۱۰۰۵ ق.م. «اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است.» و طبق ماده ۱۰۰۲ ق.م. «اقامتگاه هر شخص عبارت از محلی است که در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد.»

پنابراین زنان شوهردار ایرانی از حق انتخاب مسکن و اقامتگاه که جزو حقوق اساسی انسانها است محروم می باشند، و قانونگذار به خشونت علیه زنان در خصوص این موضوع شکل قانونی بخشیده است.

۴- برای نمونه بنگرید به روزنامه ایران، شماره های ۶ و ۷، ۸ اسفند ۱۳۷۵.

ممنوعیت خروج از کشور: به موجب بند ۳ ماده ۱۸ قانون گذرنامه مصوب ۱۳۵۱ شسی خروج زنان شوهردار با موافقت کتبی شوهر و در موارد اضطراری اجازه دادستان شهرستان محل درخواست گذرنامه که مکلف است نظر خود را اعم از قبول یا رد آن حداکثر ظرف سه روز اعلام دارد قانونی است.

همچنین به موجب تبصره ۱ ماده ۳ قانون اعزام دانشجو به خارج از کشور مصوب ۱۳۶۴/۱/۲۵ «زنان لیسانس و بالاتر با توجه به سایر ضوابط مندرج در این قانون، تنها در صورتی که ازدواج کرده باشند و در معیت همسر خویش می توانند داوطلب اعزام شوند.» وزارت فرهنگ و آموزش عالی نیز اساساً شرکت دختران مجرد را در آزمون اعزام دانشجو به خارج ممنوع اعلام کرده است. بنابراین قانونگذار ایرانی از یکسو زنان شوهردار را از حق خروج از کشور محروم ساخته و از دیگر سو زنان مجرد واجد شرایط و تحصیل کرده و مستعد را که می توانند با استفاده از کمکهای دولتی در مراکز آموزشی خارج از کشور به تحصیلات خود ادامه دهند، از این حق انسانی محروم ساخته و به خشونت علیه این استعدادها شکل قانونی بخشیده است.

یکی از تلخ ترین آثار قانون ممنوعیت خروج زنان شوهردار از کشور مگر با اجازه شوهر وضعیت زنانی است که در خارج اقامت داشته و در محاکم ایران به طرح دعوی طلاق علیه شوهران خود اقدام کرده اند. نظر به اینکه دعوی طلاق حسب تقاضای زن در ایران به سهولت به صدور رأی طلاق منجر می شود و گاهی سالها وقت می برد، این زنان از ترس ممنوع الخروج شدن، تحت بدترین شرایط اقتصادی، ادامه زندگی در خارج از کشور را انتخاب می کنند. در مواردی هم دیده می شود زنان متقاضی طلاق که شوهر آنها را ممنوع الخروج کرده است، به طریق غیر قانونی کشور را ترک می گویند. و بسیار اتفاق می افتد که این اتباع ایرانی به اتهام خروج غیر قانونی نیز تحت پیگرد قرار می گیرند یا در سایر کشورها به جرم جعل در گذرنامه و غیره به

خشونت علیه این استعدادها شکل قانونی بخشیده است. این موضوع در مورد زنانی که در خارج از کشور زندگی می کنند و به دلیل ممنوع الخروجی از کشور، نتوانسته اند به تحصیل ادامه دهند، بسیار متأسفانه است. این موضوع در مورد زنانی که در خارج از کشور زندگی می کنند و به دلیل ممنوع الخروجی از کشور، نتوانسته اند به تحصیل ادامه دهند، بسیار متأسفانه است. این موضوع در مورد زنانی که در خارج از کشور زندگی می کنند و به دلیل ممنوع الخروجی از کشور، نتوانسته اند به تحصیل ادامه دهند، بسیار متأسفانه است.

انتخاب پوشاک: تبصره ذیل ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی مصوب

۱۳۷۰ شمسی دستور می دهد «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.» قانونگذار تعریفی از «حجاب شرعی» در اختیار نگذاشته و در نتیجه آبرو و حیثیت و شئون انسانی زنان را در معابر عمومی آسیب پذیر ساخته است زیرا با سوء استفاده از این خلاء مجریان قانون یا مدعیان امر به معروف و نهی از منکر، طی دو دهه اخیر تا توانسته اند نسبت به زنان توهین و خشونت روا داشته و به حیثیت انسانی آنها لطمات جبران ناپذیر وارد ساخته اند. مجریان قانون و مدعیان امر به معروف و نهی از منکر، حجاب شرعی مندرج در تبصره قانونی مورد بحث را به علت ابهامی که در قانون وجود دارد، احتمال دارد حسب سلیقه های شخصی، تربیت خانوادگی و اقلیمی، نقطه نظرهای جناحی و مصلحت سیاسی شخصی خود، اغلب با هدف رقابتهای گروهی یا سایر گروههای قدرت، تعریف کنند و خودسرانه زنان را در معابر عمومی مورد تعدی قرار دهند. می دانیم از سالهای ۱۳۶۲ شمسی به بعد که حجاب به نام يك اصل اجباری شد، دیگر در معابر عمومی زنان بی حجاب ظاهر نشده اند. بنابراین موجبات اعمال تبصره ذیل ماده قانونی مورد بحث اساساً از آن سال تاکنون منتفی است. با این حال چون ادامه رفتار خشونت آمیز نسبت به زنان نیز مانند يك اصل اعلام نشده، مقبول طبع نیروها و عناصر سیاسی تندرو می باشد که زیر لوای آن گستره قدرت سیاسی خود را فزونی می بخشند، آنان با عنوان مجرمانه ای که در هیچ يك از مجموعه های قوانین ایران وجود ندارد، از زنان سلب آسایش و امنیت می کنند. عنوان جعلی بدحجابی سنگری است که چهره زن ستیز خود را زیر آن پنهان ساخته اند. در حقوق انقلابی ایران اساساً جرمی با عنوان بدحجابی نداریم. حال آنکه اتهام گروه گروه زنانی که طی سالهای بعد از ۱۳۶۲ تاکنون در معابر عمومی روانه «مینی بوسها» و پاترولهای گشت شده اند بدحجابی است. بدین ترتیب با سوء استفاده از ابهام در قوانین اتهام غیرقانونی بدحجابی را در فرهنگ انقلابی جا انداخته اند. این نحوه برخورد همچنان و در تاریخ تدوین این مقاله (تابستان ۱۳۷۶ شمسی) ادامه دارد و هنوز چیزی از فاجعه کاسته نشده است. تا پیش از اصلاح قانون، مجازات را دادگاه بر حسب نظر خود انتخاب می کرد. مجازات بدحجابی معمولاً کمتر از ۷۴ ضربه شلاق یا جزای نقدی تعیین می شد. در حال حاضر که قانون اصلاح شده، مجازات به ترتیبی است که قاضی بین حبس و جزای نقدی اختیار انتخاب دارد. اما حتی در قانون اصلاح شده هم اثر و نشانه ای از عنوان مجرمانه بدحجابی نمی بینیم. در حالی که بازداشت و محکومیت زنان به اتهام بدحجابی ادامه دارد. در اینجا توجه می دهد به پرسشی که از سوی يك دانشجوی

پزشکی مطرح شده و پاسخی که يك نشریه به آن داده است. پرسش و پاسخ منتشره به خوبی نشان می دهد ابهام در تعریف حجاب شرعی مسئله ساز شده است.

حدود و ثغور حجاب اسلامی^۵

در مقالات و مصاحبه ها، جستند و گریخته این سو و آن سو راجع به حقوق، مقام و منزلت زن می خوانیم و حتی می شنویم که بناست حق طلاق به

پیش از این در جمهوری در مورد قوانین استفاده اجباری از چادر گفته بهتر است این موضوع از طریق مقام معظم رهبری پیگیری شود و افزود: در نهاد ریاست جمهوری، مجبور به استفاده از چادر نیستیم و پوشش مانتوهای بلند و مقنعه در اینجا منعی ندارد. به علاوه بر حجاب چشم تاکید شود. « در ادامه پیگیری با یکی از مسئولان بخش ارتباطات دفتر مقام معظم رهبری تماس گرفتیم، ایشان گفتند: اجبار به استفاده از توسط مسئولان صحیح نیست. آموزش و پرورش در بعضی از مدارس اجباری کرده بود. که با این امر مخالفت شد. اجباری در پوشیدن چادر نیز در استفتائاتی که از مقام معظم رهبری هم شده بود، فرمودند که اجباری گفتند حجاب برتر است. چادر بهتر است ولی اینکه حتماً سازمان و یا نه اجبار کرده باشد، اینطور نیست و جایی هم نشنیده ایم که مراکز آموزش اجبار کرده باشند و اجبار آن شرعی نیست. این موارد هم نادر است. . . در ضمن لازم می دانیم به این خواننده محترم یادآور شویم که

۵. ماهنامه پیام امروز، شماره ۹۵، دی ماه ۱۳۷۵.

در باره قوانین از حقوق طبیعی هر شهروندی است و ترس از مجازات نالازم است.

خشونت علیه جان زنان را قانون تشویق می کند: زنان ایرانی که برای حفظ حجاب آنها، این همه بودجه و گشت و مأمور و دادگاه تدارک دیده شده است جانشان از نگاه قانونگذار، چندان اعتباری ندارد. به این مواد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شمسی نگاه کنید:

«ماده ۲۰۹. هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی قبل از قصاص قاتل نصف دیه^۱ مرد را به او بپردازند.»

«ماده ۲۱۰. هرگاه کافر ذمی عمداً کافر ذمی دیگر را بکشد قصاص می شود اگر چه پیرو دو دین مختلف باشند و اگر مقتول، زن ذمی باشد باید ولی او قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد.» بدین ترتیب هرگاه زن مسلمان یا مسیحی یا کلیمی یا زرتشتی به قتل برسند، قصاص قاتل موکول به پرداخت پول به اولیاء دم یعنی صاحبان خون می باشد.

آیا این نوع قانونگذاری، مروج و مشوق اعمال خشونت علیه زنان نیست؟
آیا اگر صاحبان خون نتوانند نصف دیه يك انسان کامل یعنی يك مرد را به قاتل بپردازند، خون مقتوله پایمال نمی شود؟

ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ شمسی نیز این گونه خشونت را اشاعه می دهد:

«هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد فقط مرد را می تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است.» نظر به اینکه در موارد مشابه، چنانچه زنی همسر خود را در حال زنا با زن دیگری مشاهده کند، قانونگذار مراعات عصبیت و پراکنجستگی زن را ننموده است، لذا وجود این ماده قانونی نیز نمونه دیگری است از اینکه حق حیات زنان در قوانین ایران بسیار شکننده است و آنها امنیت جانی و قضایی ندارند.

انتخاب حرفه و شغل: به موجب ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی «شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد

۱ دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است (ماده ۱۵ قانون مجازات اسلامی)

منع کند.»

بدین ترتیب زنان شوهردار ایرانی به حکم قانون فاقد امنیت در زندگی حرفه‌ای و شغلی بوده، از حق انتخاب آزادانه شغل محروم هستند. همچنین در هر شهرستان اداره‌ای به نام اداره اماکن یا آسامی دیگری وجود دارد که اقامت زن تنها در هتلها و مسافرخانه‌ها موقوف به اراکه اجازه نامه از آن اداره است. افراد شاغل در اداره مزبور، با استفاده از حق بازرسی، می‌توانند رفت و آمد زنان تنها را در هتلها و مسافرخانه‌ها زیر نظر داشته باشند. ایجاد این قبیل موانع که با بغضنامه و دستورالعمل (بدون وجود مستند قانونی) ایجاد می‌شود، به تنهایی در برابر آزادی زنان برای حضور در عرصه اشتغال سنگ می‌اندازد.

معاشرت با مردان: به موجب ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، «هرگاه زن و مردی که بین آنها علقه زوجیت نباشد، مرتکب روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل تقبیل یا مضامعه شوند، به شلاق تا نود و نه ضربه محکوم خواهند شد و اگر عمل با عفت و اکراه باشد فقط اکراه کننده تعزیر می‌شود.»

به موجب ماده ۶۳۸ همان قانون، «هرکس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید علاوه بر کیفر عمل به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نباشد ولی عفت عمومی را جریحه دار نماید فقط به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.»
به گونه‌ای از کیفیت اجرای این قوانین به نقل از ماهنامه گزارش توجه کنید:^۲

وجود دو مرکز در تهران، با دو تابلوی ویژه که بر سر در ورودی آنها نصب است این خوش باوری را به وجود آورده که جامعه خودمان را در برابر «فساد» و «تهاجم فرهنگی» بیمه کرده ایم.

یکی از این دو مرکز در خیابان شهید خالد اسلامی قرار دارد و بر سر در ورودی آن تابلوی بلندیالائی با این مضمون به چشم می‌خورد: «نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران» - ناحیه انتظامی تهران بزرگ - دایره مبارزه با فساد اجتماعی.»

۲. آنچه در ذیل می‌آید متن فشرده‌ای است از گزارش «از فساد اجتماعی تا تهاجم فرهنگی» (بدون نام نویسنده) که در ماهنامه گزارش، شماره ۷۵، اردیبهشت ۱۳۷۶، صص ۱۵-۲۰، منتشر شده است.

و مرکز دیگر در خیابان شهید مطهری، رو به روی خیابان امیراتابك قرار دارد و بر تابلوی آن نوشته شده است: «مجتمع قضائی شهید قدوسی - ویژه مبارزه با تهاجم فرهنگی».

هر روز صبح، غیر از ایام تعطیل، چند مینی بوس و اتوبوس پر از پسران، مردان، زنان و دختران جوان، میان سال و گاهی مسن، را از مرکز اول به مرکز دوم انتقال می دهند تا به پرونده «مفاسد» آنها رسیدگی شود و سد احداث شده در برابر «تهاجم فرهنگی» استوارتر و خلل ناپذیرتر گردد.

اما این سطح قضیه است. وقتی به عمق ماجرا بنگری دلت به درد می آید. دلت از این بابت به درد می آید که برخورد با «فساد» و «تهاجم فرهنگی» تابع چه قواعد و رفتارهای نابهنجاری است و چگونه وجود برخی افراد فاقد بینش و سعه صدر در میان مأموران مخلص و آگاه اصل اصیل امر به معروف و نهی از منکر را با چسائی که حق دارند با آن بر سر همه بگویند، اشتباه گرفته اند.

برای لمس کردن این رفتارهای بدنام کننده پدیده های شرع انور، باید به درون دیوارهای این دو مرکز رفت و دید که عده ای از کسانی که اختیار امر به معروف و نهی از منکر را دریافت کرده اند، این اختیارات را چگونه مورد استفاده قرار می دهند؛ و برای راه یافتن به درون این دو مرکز چاره ای نیست جز آنکه خود را در لا به لای اوراق يك پرونده مخفی کنی و همراه متهمان آن به درون دایره مبارزه با مفاسد و شعبات مجتمع قضائی شهید قدوسی راه یابی.

و ما چنین می کنیم. افراد دلسوز و علاقه مند هم می توانند ما را همراهی کنند.

آغاز ماجرا ...

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۳ بهمن ۱۳۷۵ است ... دختر جوانی با پوشش کامل اسلامی (مقنعه، بلوز یقه اسکی و يك بارانی گشاد که تا نزدیکی قوزك پایش را پوشانده و شلوار ضخیمی هم بر پا دارد) زیر بازوی مادرش را گرفته تا او را که از درد کلیه به خود می پیچد به پزشك برساند. يك اتومبیل گشت از کنار آنها می گذرد و چند ده متر جلوتر ناگهان ترمز می کند. وقتی مادر و دختر به اتومبیل می رسند خافی از آن پیاده می شود و به آنها می گوید سوار شوید. مادر حاج و واج می پرسد چرا؟ و خانم مأمور با دست به گونه دختر اشاره می کند و می گوید برای اینکه آرایش کرده است.

مادر نفسی به راحت می کشد و می گوید: اشتباه کرده اید ... دخترم اهل آرایش نیست ... گونه هایش مادرزادی گلی رنگ است ... حالا هم که هوا سرد است قرمزیش بیشتر شده.

خانم آمر به معروف و ناهی از منکر برمی آشوبد و با پرخاش می گوید: یعنی من نمی فهمم؟! نفهم خودت هستی... شماها همه را مثل خودتان... حساب می کنید. یالا سوار شوید.

زن بیمار با يك دست دفترچه بیمه و با دست دیگرش يك دستمال کاغذی را به سوی خانم آمر به معروف و ناهی از منکر دراز می کند و در حالی که می کوشد جلوی عصبانیت خود را بگیرد می گوید: خواهر محترم، من مریضم و دارم می رویم دکتر... قصد جسارت هم نداشتم. بفرمائید این دستمال کاغذی را خودتان به صورتش بمالید تا متوجه شوید خلاف نگفته ام.

اما خانم آمر به معروف و ناهی از منکر دست زن بیمار را پس می زند و با تشر می گوید: سوار می شوید یا به زور سوارتان کنیم؟...

دختر جوان که برای اولین بار در عمرش با چنین رویدادی مواجه شده روحیه اش را می بازد و به گریه می افتد...

مادر می گوید: می بینید که دخترم وحشت کرده... این چه رفتاری است؟... ما که خلاقی نکرده ایم.

خانم آمر به معروف و ناهی از منکر نهیب می زند: بیشتر جو سازی نکنید وگرنه...

مأمور مرد مجدداً می گوید:

حالا شما سوار شوید... خواهر... قول می دهد پس از ارشاد پیاده تان کند. مگر اینطور نیست خواهر؟

خانم آمر به معروف و ناهی از منکر می گوید: به شرطی که بیشتر از این «جو سازی» نکنند!

مادر که اندک اطمینان خاطری یافته به دختر می گوید سوار شو و حتی خود او را به جلو می راند؛ سوار می شوند. راننده اتومبیل را به حرکت در می آورد. «گناهکاران» منتظرند تا ارشاد شوند. اما از ارشاد خبری نیست. بجای آن خانم آمر به معروف و ناهی از منکر گهگاهی کلماتی تهدیدآمیز و توأم با توهین بر زبان می آورد...

وقتی به محوطه ای که به امور زنان و دختران دستگیر شده رسیدگی می کنند وارد می شویم، همان مادر مریض و دختر هراس زده اش را می بینیم که

در مقابل همان خانم آمر به معروف و ناهی از منکر ایستاده اند. خسته و پریشانند و خدا می داند در دلشان چه می گذرد؟

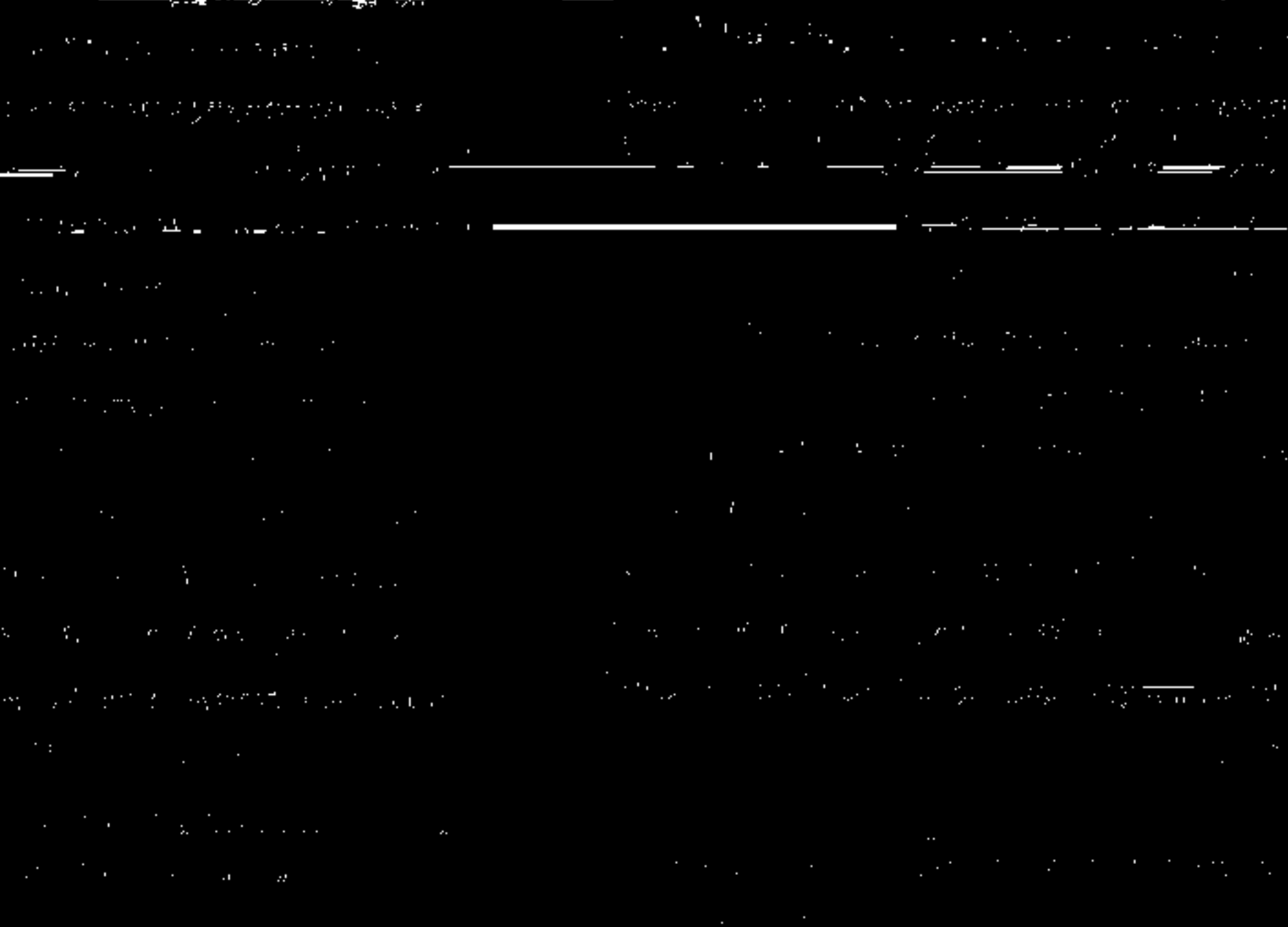
خانم مأمور روی برگه ای چاپی را که بر سطح آن در دو ستون جرائسی نوشته شده و جلوی هر جرم مریعی گذاشته اند (شبیه سؤالات امتحانات تستی) ضربدرهائی می زند و در حالیکه با دست روی اتهامات را می پوشاند،

پوشاننده بیگانه را با کتبی که در دست دارد و در آنجا امضاء می کند؟ نباید

چون می بینیم امضاء همانند امضای سایر افراد است و هیچ تفاوتی ندارد.

وگرنه کار خودت را خرابتر می کنی. مادر که از درد کلیه و رنج های خانگی بیایه و نه خسته و آهسته است امضاء می کند. خانم

پدیده ای که در این
امضاء کن



خسته به دادگاه احترام می کشند.

راه به آنجا پیاورد تا برای محاکمه

ازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، «زنا عبارت است
م است، گرچه در دبر باشد؛ در غیر موارد وظی به

زنا : طبق ماده ۶۳ قانون مجازات
از جماع مرد با زنی که بر او ذاتاً حرام
شبهه».

طبق ماده ۸۲ همان قانون:

حد زنا در موارد زیر قتل است و فرقی بین جوان و غیرجوان و محصن و غیرمحصن نیست.

الف - زنا با معارم نسبی.

ب - زنا با زن پدر که موجب قتل زانی است.

ج - زنا با غیرمسلمان با زن مسلمان که موجب قتل زانی است.

د - زنا با عتف و اکراه که موجب قتل زانی اکراه کننده است.

و طبق ماده ۸۳ همان قانون:

حد زنا در موارد زیر رجم است:

الف - زنا با مرد محصن، یعنی مردی که دارای همسر دائمی است و با او در حالی که عاقل بوده جماع کرده، و هر وقت نیز بخواهد می تواند با او جماع کند.

ب - زنا با زن محصنه یا مرد بالغ، زن محصنه زنی است که دارای شوهر دائمی است و شوهر در حالی که زن عاقل بوده یا او جماع کرده است و امکان جماع با شوهر را نیز داشته باشد.

مجازات رجم (سنگسار) در جهانی که اعدام را به نام وجهی از خشونت مورد انتقاد قرار می دهد، چگونه قابل توجیه است؟ همچنین مجازاتهای بدنی مانند شلاق نه تنها ضوابط اخلاقی را پاسداری نمی کند، بلکه بر خشونت می افزاید و جامعه را بیش از پیش لجام گسیخته و دستدار خشونت بار می آورد. از طرف دیگر تحمل شلاق برای زنان به مراتب سخت تر از مردان است و باید هرچه زودتر برای اصلاح حقوق انقلابی ایران و خشونت زدایی از آن چاره ای اندیشید.

سنگسار که برای مرد یا زن که مرتکب زنا با محصنه می شوند تجویز شده است، گریبان زنان را بیش از مردان می فشارد. زیرا در قوانین ایران مردان طبق قانون مجاز به چند همسری هستند و لذا می توانند در جریان دفاع از خود، چنانچه زن هم جرم آنها متأهل نباشد، ادعا کنند پیش از تاریخ دستگیری، او را به عقد شرعی خود در آورده اند. کم نیستند عاقدانی که به ازاء دریاقت پول گواهی می دهند زن و مرد در زمانی پیش از کشف جرم، توسط آنها به عقد شرعی به نکاح

یکدیگر درآمده اند. بنابراین می بینیم که فضای دفاعی برای مردان زناکار، در مقایسه با زنان زناکار، بسیار وسیع است. زیرا مردان می توانند در پرتو مجوز قانونی و شرعی که چند همسری برای مردان را اجازه می دهد، جرم زنای محصنه را به زنا تخفیف داده و از مجازات سنگسار بگریزند.

بنابراین زنان حتی در مواردی که مجازات زن و مرد یکسان است به لحاظ حقوقی اختیارات وسیع‌تری دارند و امر چند همسری، بیشتر در معرض خشونت‌های شیوه های دفاع از آنها بسیار محدود است. به این خبر قانونی قرار می گیرند و تکانه‌دهنده توجه کنید:

بوکان - خبرنگار

زن ۲۰ ساله

اش در سردخانه زند

به گزارش خبر

محکوم شده بود بعد

مأموران متوجه زند

این گزارش

حالش رو به بهبودی

رئیس دادگس

طریق مراجع قضایی

گزار کیهان:

ای پس از اجرای حکم سنگسار در حین قرار دادن جنازه شد و از مرگ نجات یافت.

زنگار ما جنازه این زن که به جرم زنای محصنه به سنگسار از اجرای حکم در ملاء عام به سردخانه انتقال یافت. اما بودن و نفس کشیدن او شدند.

فاکی است زن مذکور هم اکنون در بیمارستان بستری و است.

تری بوکان در گفتگو با خبرنگار ما گفت: قرار است از برای این زن تقاضای عفو شود.^۸

ضرب و شتم : در

برابر خشونت افراد ذکور خ

جرائمی است که قانونگذار

کرده و به خشونت علیه زن

در فصل دیات و قصاص ع

به موجب ماده ۲۶۹

عضو و یا جرح آن اگر عم

می تواند با اذن ولی امر جا

همچنین قانونگذار

برابر اعلام می کند با این

قوانین ایران ماده قانونی خاصی برای حمایت از زنان در خانواده مشاهده نمی شود. به طور کلی ضرب و شتم از جمله جرائم مجازات‌های راجع به آن را در شکل عمومی مطرح آن در خانواده به طور خاص نپرداخته است. این مجازات‌ها عضو کاملاً مشوق خشونت علیه زنان می باشد.

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ شمسی، قطع مدی باشد موجب قصاص است و حسب مورد مجنی علیه نانی را با شرایطی که ذکر خواهد شد قصاص نماید.»

در ماده ۲۷۳ همان قانون، در قصاص عضو زن و مرد را الفاظ: «در قصاص عضو، زن و مرد برابرنند و مرد مجرم به

سبب نقص عضو یا جرمی که به زن وارد نماید به قصاص عضو مانند آن محکوم می شود، مگر اینکه دیه عضوی که ناقص شده ثلث یا بیش از ثلث دیه کامل باشد که در آن صورت زن هنگامی می تواند قصاص کند که نصف دیه آن عضو را به مرد بپردازد.

در این ماده قانونی، برابری که در صدر آن مشاهده می شود، شعاری بیش نیست. زیرا بلافاصله قانونگذار تأکید می کند زنی که از جنایت جانی (ضارب) زیان دیده است، چنانچه دیه عضوی از او که ناقص شده ثلث یا زائد بر ثلث دیه کامل (یعنی دیه يك مرد) بشود قصاص عضو موکول به پرداخت نصف دیه آن عضو به ضارب است. با وجود این همه تشویقهای قانونی در جهت اعمال خشونت علیه زنان، چگونه می توان ادعا کرد قانونگذار ایرانی به نیت کنترل خشونت علیه زنان اقدام کرده است؟

بنابراین قانونگذار نه تنها برای کنترل خشونت علیه زنان مجازات بیشتری برای مردانی که زنان را مورد ضرب و شتم قرار می دهند، تعیین نکرده است، بلکه مجازات کسی که زنی را می زند، در موارد معینی که منجر به نقص عضو هم می شود، طبق قانون، بسیار خفیفتر از مجازات کسی است که مردی را مورد ضرب و شتم قرار می دهد.

پرتوی از امید : با وجود این همه فودها و نمادهای تلخ و خشونتبار، در سالهای اخیر شاهد پرتوی از امید در زندگی فرهنگی خود شده ایم و آن مقاومت مردان ایرانی در برابر خشونت‌هایی است که زیر سلطه قوانین پس مانده، تحت امر مجریان قانون، خودسرانه علیه زنان اعمال می شود. این واقعه است که به ما نیرو می دهد تا از وضع موجود انتقاد کنیم. همیاری مردان ایرانی علیه خشونت‌های قانونی نسبت به همسران، دختران و خواهرانشان نقطه عطفی است در زیست فرهنگی ما که احتمال دارد به تجدید نظر در مبانی فکری بینجامد. همه روزه می بینیم شوهران، پدران و برادران خشمگینی را که برای آزادی همسر، دختر یا خواهر خود که در معابر عمومی به اتهام جعلی بدحجابی دستگیر می شوند، در مراجع قضایی ذریبط حضور یافته و به دفاع از زنان خانواده می پردازند و برای آزادی فوری آنها ضامن می شوند، سند می گذارند، وثیقه می سپارند، و در مجموع از بازداشت شدگان حمایت می کنند و به آنان دلداری می دهند. مردان ایرانی که در دهه اخیر به کرات شعار «بی حجابی زنان نشانه بی غیرتی شوهران است» را شنیده اند و آن را روی پوسترها و پارچه های تبلیغاتی خوانده اند، هرگز رفتار خشونت آمیز مدعیان

ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر را تأیید نکرده اند، مگر در موارد بسیار استثنایی. بنابراین نه تنها زنان ایران، بلکه مردان نیز به نوع برخورد مراجع ذی ربط با زنان خرده می گیرند و از وضع موجود راضی نیستند.

از مجموع آنچه در جامعه امروز ایران مشاهده می کنیم، این نتیجه حاصل می شود که باید هرچه زودتر قوانین را از جهت خشونت زدایی مورد تجدید نظر و بازنگری قرار داد. اما اصلاح قوانین هرگز به مفهوم اصلاح فکر، رفتار و گفتار خشونت آمیز نیست. اگر مردم ایران با ایجاد یک حرکت فرهنگی مبانی فکری خود را در خصوصی موضوع به بحث بگذارند، مقابله با جاهلیت فرهنگی که خشونت علیه زنان را تجویز می کند آسانتر خواهد بود.

اطفال و خشونت

کودکان چون آینده ای نمایانگر رفتاری هستند که با آنان می شود. روان شناسی کیفری ثابت کرده است که افراد جانی اکثراً در دوران کودکی، خود قربانیان جنایت و خشونت دیگران بوده اند. بنابراین قانون باید از کودکان در قبال اشکال مختلف خشونت حمایت کند. هم از این جهت که مانند فردی بزرگسال قادر به دفاع از خود نبوده و در نتیجه نیازمند حمایت قانونی بیشتری هستند، و هم از این رو که مانع تبدیل کودکان ستمدیده به جانیان آینده گردند.

کنوانسیون حقوق کودک که در سال ۱۹۸۹ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و دولت جمهوری اسلامی ایران در اسفند ماه ۱۳۷۲ به آن ملحق شد، بر حمایت از کودک در برابر تمام اشکال خشونت جسمی و روحی تأکید دارد. ماده ۱۹ کنوانسیون مذکور چنین مقرر می دارد:

۱- کشورهای طرف کنوانسیون تمام اقدامات قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی را در جهت حمایت از کودک در برابر تمام اشکال خشونتهای جسمی و روحی، آسیب رسانی یا سوء استفاده، بی توجهی یا سهل انگاری، بد رفتاری یا استثمار منجمله سوء استفاده جنسی در حین که کودک تحت مراقبت والدین یا قیم قانونی یا هر شخص دیگری قرار دارد، به عمل خواهند آورد.

۲- این گونه اقدامات حمایتی در موارد مقتضی باید شامل اقدامات مؤثر برای ایجاد برنامه های اجتماعی در جهت فراهم آوردن حمایت های لازمه از کودک و کسانی که مسئول مراقبت از وی می باشند و نیز حمایت در برابر سایر اشکال محدودیتها و نیز برای شناسایی، گزارش، مراجعه، تحقیق، رفتار و پیگیری گویا و مبنای حقوقی، و سایر اقدامات در شایسته ترین و بهترین روشها باشد.

۱- فوق لیسانس در رشته حقوق خصوصی در ایران، دارای تألیفات بسیار در زمینه حقوق کودک و حقوق بشر در ایران. وی در سال ۱۹۹۶ برنده جایزه ای از سوی Human Rights Watch شده است. اولین زن ایرانی است که در تاریخ دادگستری به ریاست دادگاه منصوب شده. وی در حال حاضر به وکالت و تدریس اشتغال دارد.

می باشد.

بنابراین حمایت قانونی خاص از کودکان در قبال اشکال مختلف خشونت جسمی و روحی، مورد تعهد دولت جمهوری اسلامی ایران است و هدف از نگارش این مقاله بررسی این مطلب است که آیا دولت ایران، در زمینه تدوین قوانین مناسب جهت حمایت از کودکان در برابر اشکال مختلف خشونت، به تعهد خود پایبند بوده است یا خیر؟

این بحث را در دو بخش پی می گیریم:
الف - وضعیت حقوقی کودکان قربانی خشونت.
ب - مجازات کودکان خشن (بزهکار).

وضعیت حقوقی کودکان قربانی خشونت

اطفال نیز مانند بزرگسالان ممکن است در معرض ایذاء و اذیت تبهکاران اجتماع قرار گیرند. به طور کلی هرگاه جرمی علیه کودکی ارتکاب شود، فرضاً کودکی در منازعه بینایی خود را از دست دهد یا در اثر تصادف رانندگی کشته شود، با مرتکب و مجرم همان رفتاری می شود که اگر مجنی علیه کبیر بود می شد و به عبارت دیگر سن مجنی علیه تأثیری در میزان مجازات مجرم ندارد.

تنها موردی که سن کودک در تخفیف مجازات فاعل مؤثر است زناي محصنه می باشد. مطابق بند ب ماده ۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰، یکی از موارد رجم، زناي زن محصنه است با مرد بالغ. زن محصنه زنی است که دارای شوهر دائمی است و شوهر در حالی که زن عاقل بوده با او جماع کرده است و امکان جماع با شوهر را نیز داشته است. اما طبق تبصره ماده ۸۳ قانون فوق الذکر زناي زن محصنه با ناپالغ موجب حد تازیانه است نه رجم، و حد تازیانه در این مورد يك صد تازیانه است. بنابراین اگر زن محصنه ای با مرد بالغی مرتکب زنا شود، می بایستی او را سنگسار نمود اما اگر همان عمل را با پسر ناپالغی انجام دهد، فقط به صد ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

و با این ترتیب قانون به زنی بالغ و کبیر که موجب گمراهی پسری ناپالغ شده است تخفیف ویژه ای در مجازات داده است و حال آنکه چنین مواردی باعث تشدید مجازات است نه تخفیف آن.

تجویز قانون سوء استفاده جنسی از کودکان، تنها در مورد پسران خردسال نبوده

بلکه دختر بچه ها در وضعیت ناگوارتری به سر می برند، با این توضیح که ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مقرر می دارد: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است» و طبق تبصره يك ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی: «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام و در دختر نه سال تمام قمری است». هرچند سن قانونی ازدواج در قوانین ایران بسیار پایین است و دختری نه ساله جسماً و روحاً صلاحیت اداره منزل را ندارد، اما تبصره ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی حتی بدین حد نیز قناعت نکرده و مقرر داشته است که: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است به شرط مصلحت مولی علیه». بنابراین پدر و جد پدری حق دارند فرضاً کودک شش ماهه ای را با گرفتن مبلغی به عنوان مهریه و شیریه به عقد ازدواج مردی در آورند. تنها محدودیت پدر و جد پدری، رعایت مصلحت کودک است که صرفنظر از آنکه، مصلحت هیچ کودکی چنین ازدواج زودرسی را ایجاب نمی کند، اساساً تشخیص این مصلحت نیز صرفاً بر عهده پدر و جد پدری بوده و مقامات قضایی یا اداری و به طریق اولی مادر، حق دخالت و نظارت در چنین امر مهمی را ندارند و مضافاً به اینکه صحت چنین ازدواجی موکول به موافقت دختر، بعد از رسیدن به سن بلوغ نیست. یعنی قانوناً پدر (و جد پدری) حق دارد دختر شش ماهه خود را به عقد ازدواج مردی پنج‌ساله در آورد و بعد از آن که دختر به سن نه سال تمام قمری رسید و قانوناً بالغ گردید، شوهرش حق آمیزش جنسی با او را دارد ولو آنکه دختر نه ساله شوهر خود را دوست نداشته و از چنین ازدواجی متنفر باشد. چنین عملی را سازمان ملل متحد نوعی از برده فروشی دانسته و منع کرده است^۲ و دولت ایران چنین ممنوعیتی را پذیرفته، ولی متأسفانه بدان عمل نکرده است.^۳

مورد دیگری که سن مجنی علیه مؤثر در میزان مجازات مرتکب است، قذف می باشد. طبق ماده ۱۴۶ قانون مجازات اسلامی: «قذف در مواردی موجب حد می شود که قذف کننده بالغ و عاقل و مختار و دارای قصد باشد و قذف شونده نیز بالغ و عاقل و مسلمان و عقیف باشد. در صورتیکه قذف کننده یا قذف شونده فاقد یکی از اوصاف فوق باشند، حد ثابت نمی شود.» حد قذف هشتاد تازیانه است، هنگامی که مجنی علیه کودک است، قابل اجرا نیست. اما مجازات کسی که به کودکی نسبت زنا یا لواط می دهد چیست؟ قسمت آخر ماده ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی چنین مقرر

۲. قرارداد تکمیلی منع بردگی و برده فروشی و عملیات و ترتیباتی که مشابه بردگی است، مصوب سال ۱۹۵۶.

۳. رجوع کنید به کتاب تاریخچه و اسناد حقوق بشر در ایران، نگارش شیرین عبادی (تهران: روشنگران، ۱۳۷۳)، صص ۱۰۲-۱۰۰.

داشته است: «هرگاه يك فرد بالغ و عاقل شخص نابالغ یا غیرمسلمان را قذف کند تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر می شود.» بنابراین اگر کسی به فرد کبیری نسبت زنا یا لواط دهد به هشتاد ضربه شلاق محکوم می شود اما اگر همان نسبت را به فرد نابالغی (کودک) دهد، دادگاه می تواند او را به هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم کند.

ماده ۱۴۷ قانون فوق الذکر، یکی از اشکال تجویز قانونی خشونت علیه کودکان است زیرا مسلماً روح ظریف و پاک کودکی که مورد چنین توهینی قرار گرفته است بیش از فرد بالغ آزوده می گردد و این گونه برخوردها با کودکان موجب می شود که آنان در بزرگسالی به سوی خشونت گرایش یابند.

فرزند کشی در قانون: گاهی اوقات وجود رابطه ایوت بین مجرم و مجنی علیه موجب تخفیف مجازات مرتکب می شود. طبق ماده ۲۲۳ قانون مجازات اسلامی: «هرگاه بالغ نابالغی را بکشد، قصاص می شود.» بنابراین فرد بالغ و کبیری را به جرم قتل کودکی نابالغ می توان قصاص نمود، اما اگر قاتل پدر یا جد پدری باشد طبق ماده ۲۲۰ همان قانون از قصاص معاف بوده و فقط باید به ورثه مقتول دیه بپردازد و تعزیر شود. میزان تعزیر بستگی به نظر دادگاه دارد و می تواند حتی يك ضربه شلاق یا يك روز حبس هم باشد. مادر مشمول این تخفیف قانونی نمی شود و اگر مرتکب قتل فرزند خود شود باید قصاص گردد.

نکته بسیار مهم آن است که سقط جنین در قوانین جزایی ما جرم است و به عسارت دیگر اگر پدری کودک خویش را که هنوز متولد نشده است از بین ببرد، مرتکب جرم شده و باید مجازات شود و دادگاه کیفر او را از حدی که در قانون مشخص شده نمی تواند تخفیف دهد.

ماده ۶۲۲ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده) مصوب سال ۱۳۷۵ مقرر می دارد، «هر کس عالماً و عامداً یا به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله موجب سقط جنین وی شود، علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد به حبس از يك تا سه سال محکوم خواهد شد.» قید کلمه «هر کس» نشاندهنده آن است که در این مورد بین شوهر (پدر جنین) و بیگانه فرقی نیست، بنابراین اگر شوهری همسر حامله خود را به قصد آن که جنین سقط شود کتک بزند و عمل وی باعث سقط جنین همسرش گردد، طبق ماده ۶۲۲ می توان حتی او را به قصاص نیز محکوم نمود، اما اگر جنین حامله ببرد، دده، زننده متولد شده بدو شلاق یا خفه کند قصاص

عنوان تعزیر محکوم کند.

نکته قابل توجه در مورد ماده ۶۲۲ قانون اخیرالذکر آن است که چه زمانی سقط جنین موجب پرداخت دیه است و چه موقعی باعث قصاص؟ با توجه به بند ۶ از ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ که مقرر می دارد، دیه جنین که روح در آن پیدا شده باشد اگر پسر باشد دیه کامل و اگر دختر باشد نصف دیه کامل است. می توان بر این عقیده بود که در مورد ماده ۶۲۲ اگر کسی زن حامله ای را به قصد سقط جنین عالماً و عامداً مورد ضرب و ابناء و آزار قرار دهد، در صورتی که روح در جنین دمیده شده باشد و سقط گردد مجازات مرتکب قصاص است و اگر روح در آن دمیده نشده باشد مجازات مرتکب پرداخت دیه وفق ماده ۴۸۷ می باشد که در این حالت یعنی پرداخت دیه جنین، می توان مجرم را به يك تا سه سال حبس هم محکوم نمود. اکثر فقها و پزشکان بر این اعتقاد هستند که با به کار افتادن قلب جنین روح در وی دمیده می شود.

ترتیب عبارت است از:

۱. دیه نطفه که در
۲. دیه علقه که خون
۳. دیه مضغه که به
۴. دیه جنین در هر
- نروئیده است هشتاد دینار.
۵. دیه جنین که گو
- نشده یکصد دینار.
۶. دیه جنین که روح
- باشد نصف دیه کامل و اگر
- هرگاه در اثر کشتن
- اسلامی، دیه جنین در هر
- هرگاه چند جنین در
- بود.

نکته مهم دیگری که
قانون مجازات اسلامی (تع
کسی شخصاً یا به دستور
باشد در محلی که خالی ا
جزای نقدی از سه میلیون

رحم مستقر شده بیست دینار.
ن بسته است چهل دینار.
صورت گوشت در آمده است شصت دینار.
مرحله ای که به صورت استخوان درآمده و هنوز گوشت
روشت و استخوانبندی آن تمام شده و هنوز روح در آن پیدا
ن در آن پیدا شده است اگر پسر باشد دیه کامل و اگر دختر
ر مشتبه باشد سه ربع دیه کامل خواهد بود.
مادر جنین سقط شود، طبق ماده ۴۸۸ قانون مجازات
مرحله ای که باشد باید بر دیه مادر افزوده شود.
يك رحم باشند، به عدد هر يك از آنها دیه جداگانه خواهد

به در این خصوص قابل ذکر است آن که طبق ماده ۶۳۳
زیرات و مجازاتهای باز دارنده) مصوب سال ۱۳۷۵، هرگاه
دیگری طفل یا شخصی را که قادر به محافظت خود نمی
ز سکنه است رها کند، به حبس از شش ماه تا دو سال و یا
تا دوازده میلیون ریال محکوم خواهد شد و اگر در آبادی و

جایی که دارای سکنه باشد رها کند، تا نصف مجازات محکوم خواهد شد و چنانچه این اقدام سبب وارد آمدن صدمه یا آسیب یا فوت شود، رهاکننده علاوه بر مجازات فوق حسب مورد به قصاص یا دیه یا ارش^۱ نیز محکوم خواهد شد.

قید کلمه «هرکس» در صدر ماده فوق نشاندهنده آن است که فرقی بین پدر و بیگانه نیست و اگر پدری فرزندش را در بیابان رها کند او را به همان شدت مجازات خواهند کرد که اگر بیگانه ای مرتکب چنین جنایتی می شد.

مقایسه بین مواد فوق الذکر، نشاندهنده آن است که قوانین مدون ایران از انسجام گاتی برخوردار نبوده و از روح واحدی تبعیت نمی کند. به عبارت بهتر اگر پدری موجب سقط جنین (فرزندش که هنوز متولد نشده است) گردد، مرتکب جرم شده و می توان او را حتی در مواردی هم قصاص کرد. اما اگر همین کودک متولد شود و پدرش در منزل عمداً او را خفه کند، قصاص نخواهد شد و فقط به پرداخت مبلغی به عنوان دیه به مادر طفل و تعزیر محکوم خواهد شد. حال اگر پدر همین کودک را به بیابان پبرد و او را رها کند و طفل در اثر گرسنگی تلف شود، پدر مانند يك جانی قصاص خواهد شد.

ربودن کودک - یکی از خطراتی که کودکان را تهدید می کند «ربودن» و به عبارت بهتر «بچه دزدی» است و باید با وضع قوانین مناسب مانع از وقوع چنین جنایتی شد. طبق قوانین جزایی ایران، برای دزدیدن کودکان مجازاتهای زیر در نظر گرفته شده است:

الف - ربودن و مخفی کردن کودکی که تازه متولد شده است در مقررات کیفری ایران عنوان خاصی داشته و برای مرتکب مجازاتی در نظر گرفته شده است. ماده ۶۳۱ از کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده) مصوب سال ۱۳۷۵، در این مورد مقرر می دارد: «هر کس طفلی را که تازه متولد شده است بدزدد یا مخفی کند یا او را در جای طفل دیگری یا متعلق به زن دیگری غیر از مادر طفل قلمداد نماید به شش ماه تا سه سال حبس محکوم خواهد شد و چنانچه احرار شود که طفل مزبور مرده بوده است، مرتکب به یکصد هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد». نکته قابل توجه آن است که طبق نص صریح ماده ۷۲۶ قانون

۴. به موجب ماده ۳۶۷ قانون مجازات اسلامی، هر جنایتی که بر عضو کسی وارد شود و شرعاً مقدار خاصی به عنوان دیه برای آن تعیین نشده باشد جانی باید ارش پپردازد. میزان ارش را کارشناس مربوطه تعیین خواهد نمود.

مجازات اسلام (تعمیرات و مجازاتها را باز دارند) - در ماده ۶۳ از جرایم

شد. در صورتی که سن مجنی
توسط وسایل نقلیه انجام پذیر
وارد شود مرتکب به حداکثر
صورت ارتکاب جرایم دیگر، به
تبصره : مجازات شروع به

نکته قابل توجه آن است که اگر
آید، فرضاً دست کودک شکسته شود،
هم مورد حکم قرار گیرد.

همچنین است اگر کودکی که ربوده
پسر ده ساله ای را می ربایند و به او
فرد بالغی باشد مجازات وی قتل است
داشته است: «هرگاه مرد بالغ و عاقل
بنا بر این پا کشته شدن مجرم دیگر مجازات
مورد دیگری را هم که می تواند
جستجو کرد، قانون مربوط به حق
چنین مقرر می دارد:

چنانچه به حکم دادگاه مدنی خان
کسی قرار گیرد و پدر یا مادر
استرداد طفل امتناع ورزد، داد
یا استرداد طفل می نماید و در
خواهد شد.

علیه گنستر از پانزده سال تمام باشد یا بودن
یا به مجنی علیه آسیب جسمی یا حیثیتی
مجازات تعیین شده محکوم خواهد شد و در
مجازات آن جرم نیز محکوم می گردد.
بودن سه تا پنج سال است.

در اثر ربودن طفلی به وی آسیب جسمی وارد
علاوه بر ۱۵ سال حبس باید دیه دست شکسته

ده شده مورد آسیب حیثیتی قرار گیرد، فرضاً
تجاوز جنسی می کنند، در این حالت اگر مجرم
؛ زیرا ماده ۱۱۲ قانون مجازات اسلامی مقرر
با نابالغی لواط کند فاعل کشته می شود. «
ات حبس را در مورد وی اجرا نمی کنند.

تحت عنوان «ربودن کودک» در قوانین ایران
سنات مصوب سال ۱۳۶۵ است. قانون مذکور

ص یا قائم مقام آن دادگاه حضانت طفل به عهده
و یا شخص دیگری مانع اجرای حکم شود یا از
گاه صادر کننده حکم وی را ملزم به عدم ممانعت
صورت مخالفت به حبس تا اجرای حکم محکوم

مخفی کردن طفل یا عدم اجرای دستور دادگاه مبنی بر سپردن کودک به فردی که حق حضانت دارد، در حقیقت نوعی «دزدیدن طفل» است زیرا «ربودن کودک» نمی‌تواند جرم باشد؛ صرفنظر از اینکه وضعیت کودک بعد از وقوع جرم بهتر یا بدتر شده باشد. به عبارت دیگر اگر کودکی را برهائند و از او به نحو شایسته‌ای نگهداری و مواظبت کنند، باز هم ربایند مجرم است و مجازات خواهد شد. فلسفه این امر را می‌توان در محرومیت طفل از دیدار و محبت خانواده حقیقتش بیان نمود و همین فلسفه در موردی که کودکی را به شخصی که حق حضانت دارد، نمی‌دهند هم صادق است و به همین علت می‌توان جرم اخیر را در ردیف «ربودن کودک» محسوب نمود.

سوء استفاده از کودکان برای تکدی - یکی از اشکال استثمار کودکان، وادار ساختن آنان به تکدی است. این عمل طبق قوانین جزایی ایران جرم است. طبق ماده ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵، هر کس طفل صغیر یا غیررشیدی را وسیله تکدی قرار دهد به سه ماه تا دو سال حبس و استرداد کلیه اموالی که از طریق مذکور به دست آورده است محکوم خواهد شد. در مورد این ماده فرقی نمی‌کند که مرتکب پدر یا مادر طفل باشد یا فرد بیگانه‌ای از کودک سوء استفاده کند.

اگر پدر یا مادر و یا سرپرست قانونی طفل او را برای تکدی در اختیار فرد دیگری قرار دهد به عنوان معاونت در جرم قابل تعقیب بوده و مجازات وی سه ماه حبس می‌باشد.

مجازات کودکان خشن (بزهکار)

کجروی و اعمال خلاف کودکان اگر ادامه یابد تبدیل به عادت شده و از آنان فردی سرکش و بزهکار خواهد ساخت و بدین لحاظ مجازات کودکان خطاکار ضروری است. بدیهی است که منظور از مجازات انتقامجویی نبوده، بلکه هدف غایی باید اصلاح کودکان مجرم باشد و به همین دلیل هم در اغلب محاکم جهان کودکان مجرم را در دادگاههای مخصوص اطفال محاکمه می‌کنند؛ زندان اطفال با زندان بزرگسالان متفاوت است؛ قانون با رأفت بیشتری به کودکان مجرم می‌نگرد.

اکنون به بررسی مقررات و قوانین ایران در این زمینه می‌پردازیم.

آغاز مسئولیت کیفری - شعور و آگاهی کودکان از افراد بزرگسال کمتر است و به همین علت نیز خطاهای آنان باید راحت تر بخشیده شده و مجازات کودکان می بایستی ملایمتر از مجازات بزرگسالان باشد.

بند الف کنوانسیون حقوق کودک مقرر می دارد: «هیچ کردگی نباید تحت شکنجه یا سایر رفتارهای بی رحمانه و غیر انسانی یا مغایر شئون انسانی قرار گیرد. مجازات اعدام و یا حبس ابد بدون امکان بخشودگی را نمی توان در مورد کودکان زیر ۱۸ سال اعمال کرد.»

متأسفانه سن آغاز مسئولیت کیفری در قوانین جزایی ایران بسیار پایین است. ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ چنین مقرر می دارد: «اطفال در صورت ارتکاب جرم میری از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظر دادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالاحتضا قانون اصلاح و تربیت اطفال می باشد». سن بلوغ شرعی طبق مقررات قانون مدنی ایران، در دختر نه سال تمام قمری و در پسر پانزده سال تمام قمری است. بنابراین دختری که نه سال تمام قمری دارد اگر فرضاً مرتکب سرقت شود به همان شدتی مجازات خواهد شد که اگر فردی چهل ساله مرتکب چنین جرمی می شد و حال آنکه مسلماً دختر نه ساله از جهت قوای عقلی و شعور و آگاهی همسان فردی چهل ساله نیست. همچنین صدور حکم اعدام برای دختری که پیش از نه سال تمام قمری، و برای پسر که بیش از پانزده سال تمام قمری دارد، قانوناً جایز است زیرا آنان دارای مسئولیت کیفری هستند.

تدوین چنین قوانینی مسلماً روح خشونت را که در اطفال بزهکار وجود دارد، تشدید می کند و آنان را پیش از پیش به سوی خشونت و اعمال خلاف قانون سوق خواهد داد.

اما اگر طفلی که زیر سن بلوغ است مرتکب جرمی شود، قانون با وی چگونه برخورد خواهد کرد؟ دادگاه حق دارد در مورد اطفال بزهکاری که به سن بلوغ شرعی نرسیده اند یکی از تصمیمات زیر را اتخاذ کند:

الف - طفل را به والدین سپرده و از آنان تعهد بگیرد که در تربیت اخلاقی طفل دقت بیشتری نمایند.

ب - کودک را برای مدتی به کانون اصلاح و تربیت (زندان اطفال بزهکار) اعزام دارد.

ج - کودک را تنبیه بدنی نماید. متأسفانه با وجودی که علم روان شناسی به اثبات رسانده است که تنبیه بدنی برای اطفال مناسب نبوده و موجب تشدید خشونت در آنان می گردد، قانون مجازات اسلامی اجازه چنین امری را صادر کرده است و فقط در

تبصره ۲ ماده ۴۹ مقرر داشته: «هرگاه برای تربیت اطفال بزهکار تنبیه بدنی آنان ضرورت پیدا کند، بایستی به میزان و مصلحت باشد.»
 تنبیه بدنی اطفال به منظور تأدیپ آنان منحصر به اطفال بزهکار نبوده، بلکه حتی فراتر از این رفته و طبق بند اول ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی، والدین و سرپرستان صغار هم حق دارند اطفال را به بهانه تربیت آنان کتک بزنند. ماده فوق الذکر چنین مقرر داشته است:

اعمال زیر جرم محسوب نمی شود:

۱. اقدامات والدین و اولیای قانونی و سرپرستان صغار محجورین که به منظور تأدیپ یا حفاظت آنها انجام شود مشروط بر اینکه اقدامات مذکور در حد متعارف، تأدیپ و محافظت باشد.
۲. هر نوع عمل جراحی یا طبی مشروع که با رضایت شخص یا اولیا یا سرپرستان یا نمایندگان قانونی آنها و رعایت موازین فنی و علمی و نظامات دولتی انجام شود. در موارد فوری اخذ رضایت ضروری نخواهد بود.
۳. حوادث ناشی از عملیات ورزشی، مشروط بر اینکه سبب آن حوادث نقص مقررات مربوط به ورزش نباشد و این مقررات هم با موازین شرعی مخالفت نداشته باشد.

از آنجا که کودکان آینده سازان فردا هستند و چون هر رفتاری در لوح ضمیر کودکان اثری بر جا می گذارد که پاک شدنی نیست و به عبارت بهتر هر انسان به گونه ای عمل می کند که در خردسالی با او رفتار کرده اند، لذا با توجه به قوانینی که گفته شد بلا تردید در آینده شاهد جامعه ای خوش تر و بی رحم تر خواهیم بود.

خشونت خانوادگی در ایران: واقعیتی پنهان

نگرش فعلی به پدیده خشونت در ایران، به نگرش چند دهه پیش جوامع غربی شباهت دارد. یعنی با اینکه در حال حاضر اعمال خشونت نفی می شود، اما میزان آن بسیار کمتر از آنچه هست اعلام می گردد و به این پدیده حالتی استثنایی می بخشد. در مورد خشونت خانوادگی تقریباً هیچ گونه آمار رسمی وجود ندارد. در مراکز مشاوره خانوادگی، با اینکه انواع خشونت مشاهده شده و مورد بحث قرار گرفته، ولی با تازگی به خفا پنداشته است. به همین دلیل اطلاعات طبقه بندی شده در مورد آن

تأخیر است و امکانات کمی و وسایلی و حمایت از قربانیان نیز وجود ندارد.

خانواده نیز برای حمایت از قربانیان راهی به غیر از نصیحت کردن ندارند. با توجه به نبود آمار رسمی، با ارائه نمونه های زیر، می توان تا حدی خشونت در ایران را در نظر مجسم کرد. اگر قتل را بالاترین شکل خشونت بدانیم، در کتاب «مسائل اجتماعی قتل در ایران»، که یک بررسی تحلیلی قتل های انجام شده در ایران است، به ارقام زیر می خویم:

از مجموع ۷۸۹ پرونده قتل، که مورد بررسی قرار گرفته، در ۱۲۴ مورد (۱۵/۸ درصد) رابطه قاتل و مقتول رابطه خانوادگی بوده است. به این ترتیب ۶ مورد، پدر یا مادر و در ۸۰ مورد همسر به قتل رسیده است. قتل گیرنده ۱۲ مورد و قتل خواهر یا برادر نیز ۱۷ مورد است. با در نظر گرفتن روابط خویشاوندی دیگر، تعداد قتل های خانوادگی به ۳۴۴ مورد می رسد.

شایعترین نوع قتل در ایران، کشته شدن دختران و خواهران به دست پدران و برادران است (قتل های ناشی از مسایل جنسی و ناموسی). در این قتلها، که معمولاً

آموزش و پرورش در نشریات، کتاب خانواده و تلویزیون (تهران: انتشارات مرتدیز، ۱۳۷۳) و خانواده (تهران: روشنگران، ۱۳۷۶) را به چاپ رسانده است. شهلا اعزازی در حال حاضر دانشکده ملی است.

۲. عباس عیدی، مسائل اجتماعی قتل در ایران (تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۷)، ص ۱۳۱.

پس از آشکار شدن روابط نامشروع دختر با مردی صورت می گیرد، پدر یا برادر دختر بدون ترس او را به قتل می رسانند. زیرا می دانند که کسی شاکی نمی شود و در صورت وجود شاکی هم می توانند به سهولت رضایت او را جلب کنند و آزاد شوند. در میان عشایر خوزستان، کوچکترین خطای دختر عملی ناپخشودنی و مستوجب قتل است و پدر یا برادر دختر در حضور دیگران، حتی مادر، با آرامش تمام دختر را می کشند. اما کاری به کار فردی که با دختر رابطه داشته، ندارند و حد اکثر ممکن است از او شکایت کنند.^۲

اطلاعات و ارقام ارائه شده در این تحقیق تکان دهنده است و بر اقتدار پیش از حد مرد تأکید می ورزد. با وجود این، در بخش پیشنهادهای همین کتاب، در مورد قتل دختران به دست پدران یا برادران، با این پیشنهاد روبرو می شویم: «با آنکه کشتن دختران امر مطلوبی نیست. نباید فراموش کرد که وجود تنبیهی چنین سنگین برای زنان، عاملی بازدارنده از فساد اخلاقی است».^۳ بنابراین، با آنکه می توان مجازات این مردان را بیشتر کرد، نباید به ساختار فرهنگی جامعه، که از فساد محافظت می کند، صدمه ای وارد نمود.

این «ساختار فرهنگی» بر محق دانستن مردان و خطاکار بودن زنان استوار است. به عبارت دیگر، زنان موجودات فرودستی هستند که می توانند منشأ فساد اخلاقی باشند. اما مردانی که این فساد اخلاقی را رواج داده اند، به سبب ویژگیها و امتیازاتی که دارند، حتی از مجازات سنتی نیز معاف می شوند.

نمونه دیگری از وجود خشونت در ایران، با نگاهی به انعکاس موارد خشونت در روزنامه های کثیرالانتشار همشهری، کیهان، و ایران در سال ۱۳۷۵ آشکار می شود. مقایسه این سه نشریه نشان می دهد که از نگاه روزنامه کیهان، این موارد ارزش ناچیزی دارد. برای مثال، در سال ۱۳۷۵، تنها سه مورد قتل در این روزنامه انعکاس یافته است. در صورتی که همان سال، نشریه ایران ۲۸ مورد قتل زن و کودک را منعکس کرده است. با توجه به گزینشی بودن اخبار و اینکه بیشتر خبرها در مورد تهران و شهرهای نزدیک به آن است و با قبول این امر که موارد بسیاری هم انعکاس نیافته است، در این سال با ۱۱۱ مورد قتل و کتک زدن زنان و کودکان و قتل و ضرب و جرح اقوام درجه یک و درجه دو روبرو می شویم.

در ایران، نه تنها این واقعیت پنهان نگه داشته می شود، بلکه از طریق تبلیغات

۲. همانجا، ص ۴۳.

۳. همانجا.

بسیار شدید در مورد موجودیت خانواده و حفظ و بقای آن و نشان دادن خانواده به مشابه بهترین گروه اجتماعی، از بررسی واقعی وضعیت خانواده نیز تا حدودی جلوگیری می شود و مشکل این افراد را، که در حقیقت مشکلی اجتماعی است، به صورت مشکل فردی مطرح می سازند. رواج این طرز تفکر باعث می شود که در ذهن افراد، يك خانواده مطلوب (که در واقعیت وجود ندارد و تنها در تصورات آرمانی دیده می شود) به صورت عام مطرح می گردد و اگر فردی در زندگی شخصی با مشکلی مواجه شود، مورد او را به بی قابلیتی فردی یا ویژگیهای دیگر زن یا مرد نسبت می دهند. بدین ترتیب نه تنها اقدامی ریشه ای در جهت برخورد با این پدیده صورت نمی گیرد، بلکه راه حل های فردی مانند پند و اندرز برای دگرگون کردن رفتار زن یا حتی انطباق او با درخواستهای معقول (یا نامعقول) همسر ارائه می گردد. اما بر این واقعیت که حقوق انسانی و اجتماعی هر فرد در هر مکان و در هر موقعیتی باید حفظ گردد، تأکید نمی شود. اگر در قوانین اساسی جامعه، زن و مرد واجد حقوقی هستند و اگر سازمانهای دولتی از افراد جامعه در برابر تجاوزات دیگران پشتیبانی می کنند، همین حقوق و امتیازات باید در محدوده خانواده و برای تك تك اعضای آن نیز وجود داشته باشد. یعنی اگر رفتار پرخاشگرانه در جامعه (اماکن عمومی) جرم به حساب آید، همان رفتار در خانواده (مکان خصوصی) نیز باید همان نتایج را برای فرد پرخاشگر به دنبال داشته باشد. به علاوه، باید به نتایج تحقیقات در مورد خشونت نیز توجه داشت. زیرا خشونت در خانواده، ابتدا با نوع خشونت سبك شروع می شود و به تدریج، شدت و افزایش می یابد. بنابراین تن دادن به درخواستهای عامل خشونت، نه تنها باعث از میان رفتن خشونت نمی شود، بلکه به افزایش آن كمك می کند.

با پدیده خشونت نمی توان مدارا کرد و باید با ایجاد نگرشی جدید در جامعه و با تشکیل مراکز متعدد، به نحوی، زشتی این عمل را مشخص کرد و امکانات كمك رسانی و پشتیبانی از افراد مورد ستم قرار گرفته را نیز فراهم نمود. زیرا افرادی که خشونت خانوادگی بر آنها تحمیل می شود، نه تنها از جنبه شخصیتی، عاطفی و روانی (ویژگیهای فردی) با مشکلاتی مواجه می شوند بلکه بازتاب این عمل بر روابط اجتماعی آنان با افراد دیگر نیز آشکارا قابل مشاهده است و تأثیری منفی بر

جامعه می گذارد.^۶

ساختار اجتماعی جامعه ایران

بدون وارد شدن به مباحث نظری، باید ادعا کنیم که ساختار اجتماعی ایران نیز مانند بسیاری از جوامع، ویژگیهای پدر سالاری دارد. این ویژگی حتی با وجود دگرگونیهای قانونی، اجتماعی و سیاسی که در دهه های گذشته به سود زنان صورت گرفته، همچنان وجود دارد و در نتیجه، نگاهی مجدد و انتقادی به جامعه ضروری است.

برای نشان دادن ساختاری که امکانات بیشتری برای دستیابی مردان به منابع اقتدار در جامعه فراهم می آورد، به طور نمونه به امکان دستیابی دختران و پسران به آموزش و پرورش و مشاغل اشاره می کنیم:

در سال ۱۳۷۰، ۷۴ درصد از جمعیت ایران باسواد بودند، باسوادی به تفکیک جنسیت نشان می دهد که ۸۰ درصد از مردان و تنها ۶۷ درصد از زنان جامعه باسواد بودند.^۷ از طرف دیگر، هر سال بیش از یک میلیون نفر از کودکان واجب التحمیل به مدارس راه نمی یابند که در این رقم درصد دختران دو برابر پسران است. بررسی عده دانش آموزان دوره های متفاوت تحصیلی نیز مبین همین امر است. در سال ۱۳۷۰ در برابر پنج میلیون و دویست هزار دانش آموز پسر، چهار میلیون و ششصد هزار دانش آموز دختر وجود داشت. در دوره راهنمایی تحصیلی، ۲/۵ میلیون دانش آموز پسر در برابر ۱/۹ میلیون دانش آموز دختر و دوره متوسطه عمومی، یک میلیون دانش آموز پسر در مقابل هشتصد و هشتاد هزار دانش آموز دختر به مدرسه می رفتند. در دانشگاهها نیز نسبت دانشجویان پسر به دختر، ۷۰ درصد در مقابل ۳۰ درصد بود.^۸

در مقابل، باید به ساختار مشاغل نیز توجه داشت که از مجموع سیزده میلیون

۵

David Finkelher, *Stopping Family Violence* (Beverly Hills, CA: Sage Publication, 1988).

۶. سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۲، ص ۴۳۶.

۷. همانجا، ص ۴۴۵ و ص ۴۷۱.

شاغل کشور، تنها يك ميليون و دوست هزار نفر زن هستند.^۸ بنابراین، زنان فقط ۹ درصد از مجموع افراد شاغل را تشکیل می دهند، که از میان آنها حدود دوازده درصد در رده کارکنان بدون مزه خانوادگی قرار می گیرند. در صورتی که تنها ۲ درصد از مردان شاغل در این رده بندی قرار دارند. البته سایر نابرابریهای شغلی نیز در ایران وجود دارد؛ مانند عدم دسترسی به پستهای مدیریتی و ریاست و نابرابریهای درآمدی زنان که در اینجا به آنها نمی پردازیم.

علاوه بر این، ایدئولوژیهای نیز که در جامعه تبلیغ می گردد، عملاً زنان را از منابع اقتدار دور نگه می دارد. تنها اگر به ترویج ایدئولوژیهای اجتماعی از طریق کتابهای درسی و تلویزیون نگاهی اجمالی بیندازیم، متوجه خواهیم شد که اولاً در کتابهای درسی مدارس تصویر زن بسیار کم رنگ ارائه شده و اکثراً نیز در نقش «زن متأهل / مادر» مطرح گردیده است. این «زن / مادر» تنها به فعالیتهایی مشغول است که می توان آنها را «ارائه خدمات ابتدایی به دیگران» نامید. یعنی فعالیتهای خانگی در ابتدایی ترین شکل آن. در فیلمها و سریالهای تلویزیونی نیز تقریباً همیشه آنان را در نقش «مادر - همسری» نشان می دهند، که حتی در مسائل خانوادگی نیز نقشی انفعالی دارند. مردان خانواده در مورد مسائل گوناگون تصمیم می گیرند و زنان با تصمیمات آنان، حتی بدون رضایت قلبی، موافقت می کنند.

با وجود برخی تغییرات جزئی، که به تازگی در فیلمهای تلویزیونی مشاهده می شود، مانند غایب زبانی معدود در مشاغلی مانند وکالت، هنوز تصمیم گیریهای اصلی با مردان است. آنان با گفتار خود بر زنان تأثیر گذاشته راه زندگی آتی را به آنها پیشنهاد می کنند و به حل اختلافات خانوادگی می پردازند. بدین ترتیب، در چنین جامعه ای که تأکید بیش از حد بر ازدواج و حتی ازدواج در سنین پایین مطرح می شود و به افراد جامعه هرگز آموزشی در جهت حل مشکلات و اختلافات خانوادگی به کمک روشهای غیر اقتداری داده نشده، طبیعی است که مردان به اعمال خشونت پردازند و طبیعی است که زنان تا حدودی مردان را برای داشتن چنین رفتاری محق بدانند.

بررسی نتایج يك تحقيق

در دهه های اخیر، تحقیق در مورد خشونت، در دنیا ابعاد گسترده ای یافته است. اما در ایران، این واقعیت هنوز مورد مشاهده و بررسی کامل قرار نگرفته است. در این زمینه شناخت کافی وجود ندارد. تحقیقی نیز که در مورد زنان كتك خورده در

دست اجراست، هنوز به پایان نرسیده و مطالب این مقاله بیشتر با توجه به مصاحبه هایی که با این زنان صورت گرفته و اطلاعات دیگری که در مورد این موضوع گردآوری شده، تنظیم شده است.

روش تحقیق به این صورت است که با زنان قربانی، مصاحبه هایی به مدت يك تا يك ساعت و نیم به عمل آمده. عده ای از زنان، به خصوص آنان که از طبقه متوسط بودند، به انجام مصاحبه تمایل نشان می دادند. زیرا گمان می بردند که تحلیلی از شرایط زندگی آنان، به شناخت این پدیده کمک خواهد کرد. عده دیگری به این دلیل تمایل به مصاحبه بودند که می خواستند درددل کنند و مشکل خود را بیان دارند. اما عده ای هم تمایلی به مصاحبه و ضبط کردن حرفهای خود نشان نمی دادند. این افراد یا هنوز با شوهر خود زندگی می کردند و از بیم شدت یافتن خشونت او، از مصاحبه پرهیز می کردند یا با آنکه می دانستند دیگران از کتک خوردن آنان آگاهند، حاضر به قبول این امر نبودند و تأکید فراوانی داشتند که در زندگی خانوادگی خوشبخت هستند.

زنانی که با آنان مصاحبه انجام گرفت، از لحاظ شرایط خانوادگی تفاوتهای زیادی با یکدیگر داشتند؛ تعدادی پس از ازدواج از همسر خود کتک می خوردند، اما ازدواج آنان به طلاق منجر نشده و هنوز هم با شوهری که آنان را کتک می زند، زندگی می کردند. تعدادی از همسر خود طلاق گرفته و در زمان مصاحبه تنها زندگی می کردند. تعداد دیگری از همسر خود جدا شده، اما هنوز طلاق رسمی نگرفته بودند و اکثراً در منزل والدین خود زندگی می کردند. سه مورد زنانی بودند که پس از جدایی از همسر اولی که آنان را کتک می زد، ازدواج مجدد کرده بودند که دو مورد از شوهر دوم خود نیز کتک می خوردند.

با توجه به اینکه مصاحبه ها با زنان قربانی صورت گرفت، به نظر می رسد که زنان سعی در توجیه بی گناهی خود داشتند. در این بررسی کوششی برای اثبات گناه یا بی گناهی زنان به عمل نیامده، زیرا گمان بر این است که زن و شوهر هر دو در ایجاد تعارضهای خانوادگی تا حدودی دخیل هستند، آنچه که مد نظر است نه تأکید بر مظلومیت و بی گناهی زنان در محیط خانواده، بلکه تأکید بر شرایط ویژه ای است که به مردان اجازه می دهد برای حل مشکلات خانوادگی به خشونت روی آورند.

افرادی که با محقق صحبت کردند، هر يك در يك گفتگوی يك ساعت و نیمه، اطلاعاتی در مورد زندگی خود دادند. اما آنچه که تأمل برانگیز است، اطلاعاتی است که بعضی زنان درباره زندگی در خانواده پدری خود داده اند و به نظر می رسد که به سبب شرایط نامطلوب زندگی فعلی خود، دوران تجرد را، از آنچه که بود، بهتر نشان

داده اند. این زنان، طبق اظهارات خود، در خانه پدری مورد توجه پدر و رازدار مادر بودند و والدین هیچ تفاوتی میان فرزند پسر و دختر قابل نبودند. اما از اظهارات آنان در مورد زندگی زناشویی و به خصوص واکنشهای ملایمی که در برابر خشونت و پرخاشگری شوهر خود نشان می دهند، می توان اظهار نظر کرد که زندگی در خانه پدر نیز با خشونت و پرخاشگری همراه بوده است. این امر، به ویژه در مورد زنانی از طبقه پایین که در نوجوانی با تحصیلات اندک به خانه شوهر رفته اند، بیشتر صادق است. زیرا اگر آنان در خانواده خود با «فرهنگ خشونت» آشنا نبودند، احتمال می رفت که واکنش دیگری به جز تحمل رفتار خشونت آمیز شوهر نشان دهند.

در اینجا سعی می شود به کمک مصاحبه های انجام شده، تصویری از ویژگیهای خشونت خانوادگی در ایران به دست داد. اما پیش از آن که خصوصیات زن و ویژگی های یک زندگی خشونت آمیز در مورد آنان مطرح شود، توجه به نکات زیر ضروری است:

اولین نکته، آشکار بودن خشونت مرد نسبت به زن است. در جامعه شناسی، یکی از ویژگیهای خشونت خانوادگی این است که معمولاً آزار و اذیت در چارچوب محیط خصوصی خانه و دور از چشم دیگران انجام می گیرد. به نظر می رسد در قشر پایین جامعه ایران، که محدوده خانه استقلال مکانی کاملی برای آنان ندارد (در بسیاری موارد، زوجین فقط يك اتاق دارند یا خانه مسکونی آنان به نوعی است که همسایگان نیز در جریان اتفاقات درون آن قرار می گیرند)، برخی رفتارها مانند رفتارهای خشونت آمیز مرد نسبت به زن که در این طبقه رواج دارد چیزی از رفتار مورد قبول جامعه می شود. چنانکه در میان این طبقه با اینکه خشونت در بسیاری موارد در ملاء عام صورت می گیرد دیگران اجازه دخالت به خود نمی دهند، زیرا این نوع رفتار چیزی از روابط خصوصی خانوادگی تلقی می شود. بدین ترتیب زنان طبقه پایین در همه جا، از اتاق و خانه گرفته تا خیابان و تاکسی و حتی در مقابل در دادگاه کتک می خورند و کسی جلوی این کار را نمی گیرد. همسایگان، صاحبخانه و حتی خویشاوندان به خود اجازه دخالت نمی دهند و اگر زن رسماً مطلب را عنوان نکرده باشد، از برملا کردن آن نیز اجتناب می ورزند. تنها بستگان درجه اول زن یا شوهر به خود اجازه دخالت می دهند و معمولاً از مرد می خواهند که از عمل خود دست بردارد. اگر مردان طبقه پایین همسران خود را حتی در خیابان هم کتک می زنند، مردان طبقه متوسط با تحصیلات بالاتر، خشونت را در محیط خانواده و دور از چشم دیگران اعمال می کنند. البته آنان نیز در ملاء عام با پرخاشگری همسر خود را تحقیر می کنند، اما عمل کتک زدن معمولاً در خانه و دور از چشم دیگران صورت می گیرد. در

این موارد، به غیر از فرزندان، فرد دیگری شاهد کتک زدن نیست. در عین حال، باید توجه داشت که در این حالت، هم اطرافیان و هم همسایگان، از این امر آگاه می شوند. اما تا آنجا که زن هنوز مسئله را به صورت علنی مطرح نکرده، آنان نیز در این باره صحبت نمی کنند.

نکته دیگر آن که کتک خوردن زن، غالباً عامل جدایی نیست. زنان، خشونت مردان را تحمل می کنند و اگر زندگی زناشویی به طلاق می انجامد، به سبب رفتار یا خصوصیات منفی دیگر مرد است که زندگی مشترک را غیرممکن می کند. اما طبیعی است که هنگام طلاق، مسائل مربوط به کتک و خشونت نیز مطرح شود. طلاق به دلایل گوناگونی از قبیل اختیار کردن همسر دوم، ندادن خرجی به زن، رها کردن زن قهر کرده از خانه، حسادت مرد و... صورت می گیرد. خشونت فیزیکی، تنها سبب مراجعه مکرر زنان به کلانتری، پزشک قانونی و دادگاه می شود. زنان به این مراجع قانونی مراجعه می کنند تا شوهر، به دلیل تعهدی که در کلانتری یا دادسرا می دهد، از رفتار خشونت آمیز خود دست بردارد. مراجعه به پزشک قانونی نیز برای تعیین شدت صدمات وارده و طول درمان است. به علاوه، از این طریق، زن می تواند ادعای «دیده» کند.

اینها راهها و روشهایی هستند که زنان به آن متوسل می شوند و شوهران خود را تهدید می کنند تا از کتک زدن دست بردارند. اما مسئله جدایی به میان کشیده نمی شود. این زنان از راههای دیگری هم شوهر خود را تهدید می کنند. برای مثال، زنی که شوهری از يك خانواده مذهبی معروف و معتبر داشت، می گفت: «حمید را تهدید می کردم که به محله شما می روم و به همه می گویم که عرق می خوری و با دختر مردم رویهم ریخته ای! او هم می ترسید و تا يك هفته کاری به کار من نداشت.»

زنان قربانی ویژگیهای متفاوت دارند. بیشتر آنان در سنین پایین ازدواج کرده اند، اما ازدواج در سنین بالا نیز مشاهده می شود. پایین ترین سن ازدواج ۱۴ و بالاترین آن ۳۰ سال است. زنان طبقات پایین با سن و تحصیلات کمتر و زنان طبقه متوسط با سن و تحصیلات بیشتر ازدواج می کنند. تفاوت سنی میان زن و مرد نیز متغیر است. به طور معمول، مردان ۵ سال از زنان مسن ترند و تنها دو زن از شوهران خود بزرگتر بودند. زنان مورد مطالعه به طور کلی ظاهری مطلوب داشتند و بسیاری از آنان عقیده داشتند که «از شوهر خود سر هستم» البته در این بررسی، شوهران از زبان همسران خود توصیف شدند و واقعیت امر روشن نبود. اما با توجه به موارد مورد بررسی می توان گفت که زنان از نظر ویژگیهای خانوادگی در مرتبه بالاتری قرار داشتند.

با آنکه بیشتر ازدواجها در محدوده طبقاتی انجام شده بود، تفاوتهایی میان خانواده زن و شوهر دیده می شد. مثلاً لیلاً در هنگام ازدواج دیپلمه بود و شوهر او تحصیلاتی در حدود آموزش بزرگسالان داشت. شهره هم با آنکه از يك خانواده کارگری بود و با پسر يك کارگر هم ازدواج کرده بود تحصیلات بالاتری از شوهر خود داشت. نسرين از نظر تحصیلات بر شوهر خود برتری نداشت. چون شوهرش لیسانسیه و او دیپلمه بود. اما خانواده نسرين از نظر فرهنگی در سطح بالاتری بود و خود او بعد از آنکه صاحب دو فرزند شد، تحصیلات خود را ادامه داده بود. یکی از مسائل مهمی که در زندگی نسرين باعث ایجاد اختلاف می شد، تعلق او به خانواده ای از طبقه متوسط مرفه و تعلق شوهرش به خانواده ای از طبقه متوسط پایین بود؛ «همیشه به دلیل اینکه بچه محله بالای شهر بودم، سرکوفت می شنیدم. شوهرم مرا به دلیل خانه و زندگیمان تحقیر می کرد».

زنان دیگری نیز گفته اند با وجود آنکه پدر و مادرشان بی سواد و کم سواد بودند، به تحصیلات دختران خود اهمیت می دادند، آنان را كوچك نمی شمردند و تفاوتی میان پسر و دختر قایل نبودند. این زنان، فرهنگ عمومی خانواده خود را بالاتر از خانواده شوهر می دانستند و ادعا می کردند که در خانواده شوهر نه تنها به تحصیل اهمیتی نمی دهند، بلکه کاربرد الفاظ رکیک و دادن دشنام رایج است و حتی اظهاراتی مانند: «پدر و مادر شوهرم او را کتک می زدند»، «اصلاً به او محبت نمی کردند»، «شوهرم کمبود محبت داشت» و نظایر آن به کرات شنیده می شد. در هر صورت، بنا بر اظهارات زنان، حتی اگر پدر و مادر آنها از هم جدا شده بودند و یا خانواده به سبب فوت پدر کامل نبود، باز هم در مقایسه با خانواده شوهر انسجام بیشتر و فرهنگ بالاتری داشت. در مواردی حتی اظهار شد که شوهران نه تنها با خانواده خود رفتار مناسبی نداشتند و به حرف آنان گوش نمی دادند، بلکه حتی روی پدر و مادر خود دست بلند می کردند. مردی که پدرش در سنین نوجوانی او فوت کرده بود و هفت خواهر و دو برادر داشت، به غیر از خواهر بزرگتر، بقیه خواهرها را مرتب کتک می زد. حتی مادر خود را دو بار در برابر چشم عروس کتک زده بود. مادر این مرد نیز زمانی که بچه ها كوچك بودند، مرتب آنها را به باد کتک می گرفته است.

این زنان اکثراً عقیده داشتند که شوهرانشان آنان را بسیار دوست دارند و ازدواج بر اساس تقابل و میل بسیار مرد صورت گرفته است. چند زن به خصوص اشاره کردند که: «من اصلاً او را دوست نداشتم» یا «چون مرا خیلی دوست داشت، با او ازدواج

بعد موافقت کردم».

شکل ازدواج، از کاملاً سنتی تا مدرن نوسان دارد. ازدواجهای سنتی از طریق خواستگاری يك فرد غریبه یا «اجبار خانواده» صورت گرفته است: «چون خواهرم را به پسرعموی مادرم شوهر دادند، مرا هم به اجبار به پسرعموی پدرم دادند». ازدواجهای سنت شکن و مدرن، بر اساس انتخاب شخصی و بدون توجه به پیشینه خانواده نیز صورت گرفته است: «خودم او را انتخاب کردم. قرار ازدواج گذاشتیم و بعد به خانواده ام گفتم».

با توجه به سن ازدواج، سطح تحصیلات پراکندگی بسیار دارد. در میان زنانی که دو مصاحبه شرکت کردند، از سطح تحصیلات دوم و سوم ابتدایی تا مدارك لیسانس و فوق لیسانس و دکترای مشاهده می شود.

اما وجه مشترك همه این زنان وجود خشونت در خانواده است. در مورد بعضی زنان، پس از ازدواج، خشونت به صورت کلامی، پرخاشگری و تحقیر آغاز شده است و به خشونت بدنی انجامیده. عده ای از زنان حتی پیش از ازدواج با پرخاشگری و تحقیر و دشنام و حتی خشونت فیزیکی مانند کتک زدن و پرت کردن از پله مواجه شده بودند. اما به دلایلی تن به ازدواج دادند: «به نظرم کمی غیرعادی می آمد. اما چون دو سال نامزد بودیم، اطرافیان می گفتند ازدواج کنید خوب می شود». بعضیها هم به

~~در دوره قبل از ازدواج در عقد مرد در تعدادی از موارد، خشونت در روز پاتختی، شهره در شب ع ماه بعد از ازدواج. این خشونتها شروع شده به کتک زدن انجامیده بود: «چه کار می توانستم بکنم؟ بزن دارند.»~~

بودند و برای جدایی باید رسماً طلاق می گرفتند. تا مرد بلافاصله بعد از ازدواج شروع شده است. لیلاً روسی، زبیده يك هفته بعد از عروسی، نسرين يك با پرخاشگری مرد بر سر مسایل جزئی و بی اهمیت است. واکنش زنان در مورد این نوع خشونت چنین است: «یا «می دانستم که همه مردان این خانواده دست بزن دارند.»

از آنجا که سن ازدواج در بعضی موارد زیادى نداشتند، عملاً راه درس مشکلات، به هر حال در زندگی زن خواهد شد: «من اصلاً نمی دانستم که سالهای اول زندگی مشکلاتی تغییرى در زندگی ما به وجود میدهد. باشیم و من خانه داری کنم، اگر به يك مهمانی بدهیم، اگر به يك مهمانی خوب برویم و...»

بعضی از آنان پایین بود و در مورد زندگی نیز آگاهی را نمی دانستند. گمان آنان بر این بوده که این ناشویی وجود دارد و به تدریج و با گذشت زمان بهتر می شود که شوهرداری و خانه داری چیست»، «شنیده بودم دارد که بعد خوب می شود» و «فکر می کردم اگر بماند، وضع بهتر می شود. اگر خانه مستقلى داشته باشد اول به دنیا بیاید، اگر بچه دوم به دنیا بیاید، اگر بماند خوب برویم و...»

بعضی از آنان پایین بود و در مورد زندگی نیز آگاهی را نمی دانستند. گمان آنان بر این بوده که این ناشویی وجود دارد و به تدریج و با گذشت زمان بهتر می شود که شوهرداری و خانه داری چیست»، «شنیده بودم دارد که بعد خوب می شود» و «فکر می کردم اگر بماند، وضع بهتر می شود. اگر خانه مستقلى داشته باشد اول به دنیا بیاید، اگر بچه دوم به دنیا بیاید، اگر بماند خوب برویم و...»

زنان همیشه گمان می کنند که شرایط زندگی بهتر خواهد شد. در نتیجه حتی گناه رفتار بد مرد را به گردن خود می اندازند: «بچه بودم و نمی دانستم چه کاری درست است.» هیچ يك از آنان در اثر خشونت شوهر، حتی به جدایی فکر نکرده بودند. اما کتکهای مردان به تدریج تشدید شده و زنان را دچار ترس و وحشت پیش از حد یا در مواردی تنفر از شوهر کرده: «از شوهرم پیش از حد می ترسیدم، با دیدن او بدنم به لرزه می افتاد و سعی می کردم از انجام کاری که باعث کتک خوردن شود، خودداری کنم. اما او بی دلیل بهانه می گرفت، این کار برایش عادت شده بود.» زنی هم از ترس شوهر خود حاضر نشد صدایش را ضبط کنیم: «ممکن است کسی صدای مرا بشناسد.» می گفت: «بیست سال است که مثل قاب عکس روی دیوار خانه هستم. هیچ عکس العملی نشان نمی دهم. چون می ترسم از من ایراد بگیرد. درست ۱۸۰ درجه فرق کرده ام و دیگر خودم نیستم. اما بعد از بیست سال، معلوم نیست که چرا می زند. هر چه می گوید باید در جوابش بگویم چشم.»

دلیل رفتار خشن شوهر از دید زنان نامشخص است و معمولاً به هر بهانه ای کتک می خورند. اما در پس بسیاری از این خشونتها، به حسادت مرد، تمایل او به ایجاد محدودیت در روابط اجتماعی زن، به خصوص با خانواده و دوستان او، روبرو می شویم. معمولاً دعوا بر سر يك مسئله پیش پا افتاده شروع می شود: «يك هفته بعد از ازدواج، دختر همسایه دم در حال مرا پرسید. برای اولین بار، به این بهانه که تو حق نداری با کسی حرف بزنی، يك کتک منفرجه خوردم.» «اولش از اینجا شروع شد که نمی گذاشت با کسی معاشرت کنم. اعتراضی نکردم. اما هر بار بهانه های پیچیده می گرفت و مسئله تازه ای به وجود می آورد.»

حسادت حتی در سنین بالا هم دیده می شود. ایران، که ۵۴ سال دارد، بر این باور است که هنوز هم به سبب سوء ظن شوهر خود کتک می خورد. او اضافه می کند: «با وجود این خودش همیشه چشمش دنبال زن مردم است.»

ممنوعیت ملاقات با خانواده هم در همین محدوده قرار دارد: «جرئت رفتن به خانه پدرم را نداشتم.» «اجازه نداشتم هیچ جا بروم. خودش مرا به منزل مادرم می برد. بعد خودش پی گردشش می رفت و هر وقت دلش می خواست دنبالم می آمد» و «بعد از

نداشته باشد. با آنکه موافق نبودم. سعی کردم مطابق میل او رفتار خودم را کاری کنم.»

بسیاری از زنان نمی دانند که به چه دلیل کتک می خورند. اما در این مورد، اکثر این زنان: «شاید چون دوستش نداشتم.» «شاید به دلیل دخالت خانواده اش، توجیهاتی دارم»

چون هر بار که به منزل مادرش می رفت، مرا کتک می زد». عمده ای هم به حالات روانی شوهر خود اشاره می کردند: «این مرد روانی است!»، «راستی راستی دیوانه بود و مرا هم مثل خودش دیوانه کرد!»، «رفتارش جور خاصی بود»، «اگر او را ببینید، هیچ نمی فهمید که روانی است»، «مادرش هم می گوید پسر دیوانه است»، «مادر و خواهرش می گویند از بچگی عصبی بوده است» و در نهایت، زبیده اظهار داشت: «اقلاً اگر می دانستم برای چه کتک می خوردم، خوب بود. چون فکر می کنم بدون تقصیر کتک می خوردم.» از دید زبیده، اگر او مقصر بود، می توانست کتک بخورد.

عامل استفاده از نوشابه الکلی و مواد مخدر هم به نوعی در اعمال خشونت مؤثر است. برخی زنان اظهار داشتند هنگامی که شوهرانشان مشروب می خورند، رفتار خشن تری دارند. اما به گمان بعضی دیگر، نوشیدن مشروب در افزایش خشونت تأثیری ندارد. این زنان در مورد اعتیاد به مواد مخدر هم به روایات دیگران استناد می کردند. شهره مطرح کرد که قاضی دادگاه به او گفته بود که شوهرش تریاک می کشد، اما خود او چیزی در این مورد نمی دانست.

برخی از مردان تنها در محیط خانواده دست به خشونت می زنند و با آنکه در مواردی با دیگران نیز رفتار پرخاشگرانه دارند، پرونده ای برای آنان تشکیل نشده است. اما برای مردان دیگری در کلاتری پرونده تشکیل شده بود یا حتی به زندان محکوم شده بودند. طبق اظهارات زنان، اینان به دلایل خلائهای دیگر، و نه پرخاشگری و خشونت، پرونده داشتند. این زنان، در مورد پرونده های شوهران خود اطلاع زیادی نداشتند و به خصوص زنان طبقات پایین، چیز زیادی در این مورد نمی دانستند. اکثر آنان می گفتند که «گویا پرونده ای دارد، اما نمی دانیم در چه مورد است». یکی از زنان ضمن سخنان خود به این موضوع اشاره کرد که گویا شوهرش را به عنوان «جوان لات» دستگیر کرده بودند و دیگری از قاچاق زیر خاکی با عتیقه نام برد، اما خود از چند و چون آن اطلاعی نداشت.

اطلاعات دیگر در مورد فعالیت های خارج از خانه شوهر هم به همین نحو بود. این زنان از دوستان، معاشرتها و فعالیت های شوهران خود اطلاعی نداشتند و اغلب این موارد را از دیگران می شنیدند.

معمولاً مردان زنان را بدون استفاده از وسیله خاصی کتک می زنند و در مواردی، دم دست ترین وسیله را به سوی آنان پرتاب می کنند. کتک زدن بیشتر شامل زدن مشت به سر و صورت و کشیدن موهاست: «با مشت به سرم می گوید و موهایم را می کشد. در نتیجه موهای جلوی سرم ریخته است» (ایران). او سعی می کرد آثار

ضربات بر سر و صورت و بدن خود را که همراه کبودی، خون‌رنگی و ورم بود، پنهان کند. در ادامه صحبت خود گفت: «عینک می‌زنم و سر کار می‌گویم که با تاکسی تصادف کرده‌ام یا از پله افتاده‌ام». اعظم می‌گوید: «سر آدم خیلی حساس است. بعد از ضربه و مشت، احساس گیجی می‌کنم و نمی‌توانم کاری انجام بدهم. کوبیدن سر به دیوار هم خیلی درد دارد. وقتی هم که به قسمت‌های حساس مثل شکم و گلو ضربه می‌زند، نمی‌توانم از خودم دفاع بکنم.» کتک زدن، تقریباً همیشه با شکستن و پرت کردن اشیاء، به خصوص ظرف، همراه است: «ظرف‌هایی را که شسته بودم بر می‌داشت تا من به التماس و گریه بیفتم که آنها را نشکند.»

زنان از انواع صدمات، به خصوص در ناحیه صورت و سینه نام می‌برند. شکستگی بینی و لفسه سینه به دلیل کوبیدن مشت، شکستگی دنده، خونریزیهای طولانی از بینی و قاراحتیهای مربوط به گوش، در اثر کوبیدن سر به دیوار یا زدن مشت‌های محکم، شایع است. تهدید به کشتن، فشردن گلو تا حد خفگی و تهدید با چاقو یا ساطور و قمه هم در مواردی صورت گرفته است.

در دوره حاملگی، نحوه و میزان کتک زدن زنان، کاملاً مشخص نشد. بعضی گفتند که خشونت شوهرانشان در دوران حاملگی آنان کمتر می‌شد. اما بعضی دیگر اظهار داشتند که تفاوتی احساس نکردند. مانند شهره که گفت: «در دوران حاملگی همیشه کتک می‌خوردم. یک بار وقتی چهار ماهه و یک بار وقتی هفت ماهه حامله بودم، به شدت کتکم زد. وقتی هم که هشت ماهه حامله بودم، تا آنجا که می‌توانست، کتکم زد. اما من خوشحال بودم چون فکر می‌کردم بچه‌ام سقط می‌شود؛ تنها یک زن (که شش بار سقط جنین کرده بود) عنوان کرد که سقط جنین‌های او در اثر کتک‌های شوهرش بوده است.

زنان هنگام وارد شدن جراحات سنگین به درمانگاه یا پزشک مراجعه می‌کنند، اما در مورد دلیل وارد آمدن این جراحات، توضیحی نمی‌دهند. معمولاً مسئولان بیمارستانها و درمانگاهها، خود به دلیل واقعی این امر پی می‌برند، اما اقدامی نمی‌کنند.

زنان مشکل خود را حتی با خانواده نیز در میان نمی‌گذارند و با گفتن جملاتی نظیر «می‌خواستم زندگی کنم»، «به نظرم می‌آمد باید آبروداری کنم» و... از بیان مشکل خود می‌پرهیزند. در مواردی هم به عمد از این کار شانه خالی می‌کنند: «با هیچ کس صحبت نمی‌کنم. چه فایده‌ای دارد اینها را به پدر و مادر و خواهرم بگویم؟ دلشان می‌سوزد و می‌گویند جدا شو و با ما زندگی کن. اما برای خودشان مشکل به وجود می‌آید.» زن جوانی که به گفته خود تمایلی به ازدواج مجدد نداشت، اظهار

داشت: «مرا به زور به او دادند و گفتند زندگی همین است. من به خاطر پدر و مادرم و برای جهیزیه ای که به من داده بودند، سکوت کردم. اما همیشه دعا می کردم شرایطی پیش بیاید که خودش مرا طلاق بدهد.»

زنان در ایران از قبال خشونت و دیگران در همین باره نادر است که در افراد خانواده

از این رو، در این باره، «زنان در ایران از قبال خشونت و دیگران در همین باره نادر است که در افراد خانواده»
 خشونت را بنیاد نگذارد. به طور خاص، به عنوان نمونه، خشونت و خشونت
 نمی کنند.

زنان کتک خورده، به جز در دو مورد، روی شوهر خود دست بلند نکرده اند
 استدلالشان این است که: «زورم به او نمی رسید، خیلی قوی بود»، «اگر من هم او
 کتک می زدم، وضع بدتر می شد»، «زن که دست روی مرد بلند نمی کند»، «خجالت
 می کشیدم او را کتک بزنم»، «من می خواستم زندگی کنم، وگرنه زورم به او
 رسید و می توانستم کتکش بزنم». شهره در مراحل طلاق در خانواده پدر خود زندگی
 می کرد. یک روز شوهرش به قصد دعوا، با چاقویی در جیب، به خانه پدر او آمد
 «شوهرم را زدم و از پله ها پرت کردم. بعد هم در راه کلاتری، یک سیلی محکم
 گوشش زدم». یکی از دو زنی که شوهران خود را کتک می زدند، اظهار داشت: «پد
 از آنکه مدتها خشونت شوهرم را تحمل کردم، به توصیه اطرافیانم و به قصد دفاع
 خودم او را کتک زدم». زن دوم، که در ۱۴ سالگی به خانه شوهر رفته، از او کتک
 خورده و طلاق گرفته است، تا ۵۴ سالگی از شوهر دوم هم کتک می خورد. اما حالا
 هم شوهرش را کتک می زند. این زن درشت هیكل و قوی گفت: «وقتی که خب
 عصبانی می شود، دیگر زورم به او نمی رسد».

اصولاً واکنش زنان در قبال خشونت، واکنشی ساده و معمولی است: «چه که
 می توانستم بکنم؟ فقط گریه می کردم» (لیلا)، «من فقط می خندیدم. سلاح
 فقط خنده بود» (شهره)، «اگر به دلیل کتک خوردن بهر می کردم، مرا بدتر می زد
 در نتیجه، پس از یک درگیری خشونت آمیز، زندگی روال عادی خود را از سر
 گیرد: «من کینه ای نیستم، زود حرف می زنم و آشتی می کنم» (ایران) یا «همی
 بعد از کتک خوردن، من حرف می زنم و آشتی می کنم» (نسرین).

به ظاهر، کتک خوردن زنان دلیل خاصی ندارد و به طور معمول، از مسایل
 و بی اهمیت شروع می شود. در این مورد، زمان و مکان خاصی هم مشخص نشد.
 روزهای تعطیل، که مرد خانه است، خشونت و دعوا بیشتر می شود. اما ساعت
 تفاوتی نمی کند. اظهاراتی از قبیل: «روز و شب فرقی ندارد»، «همیشه و هر
 کتک می خورم» یا «حتی این اواخر روزی سه چهار بار کتک می خوردم»، بسی

شنیده شده است. نکته مهم قابل ذکر این است که حتی در میان قشرهای متوسط، با اینکه خشونت از دید دیگران پنهان می ماند، ولی در مقابل چشم کودکان صورت می گیرد. بچه های كوچك، گوشه ای كز می كنند و گریه را سر می دهند. اما بچه های بزرگتر، جیغ می زنند، به كمك مادر می آیند و خود كتك می خورند. اینان در نهایت فرا می گیرند که در این موارد دخالت نکنند. زیرا مردانی که سایر اوقات با بچه های خود رفتار نسبتاً خوبی دارند، در این موارد آنان را كتك می زنند.

در مورد خشونت کلامی و فحاشی، زنان چنین اظهار داشتند: «من که تا به حال از این حرفها نشنیده بودم و دادن دشنامهای يكباره نند خانوادار (کراک)

ن خانه داری که از نظر اقتصادی به شوهر خود وابسته بودند، اظهار می داشتند: «سلاً پولی نمی دهد که به قطع آن مرا تهدید کند! حساب همه مخارج را هم دارد». جوانی که مدت کوتاهی با شوهر خود زندگی کرده بود، می گفت: «در تمام این مدت اصلاً به من خرجی نمی داد. من همه چیز را از منزل پدرم برده بودم. خورد و آکمان هم با مادر شوهرم بود. خود من هم جایی نمی رفتم و خرجی نداشتم.» مریم، شوهرش دارای ثروت فراوان، خانه بزرگ با باغ و استخر بود، می گفت: «بعد از آن، خرج خانه را که معمولاً هفتگی می پرداخت، قطع می کرد. بعضی وقتها بود می شدم خرید خانه را از سوپر محله انجام بدهم و بگویم شوهرم مسافرت است و از بازگشت حساب را تسویه خواهد کرد.» مریم بعد از جدایی کاری پیدا کرده بود. او که در دوران ازدواج حتی پس اندازی برای خریدهای جزئی نداشت، درآمدی تر از حد متعارف به دست می آورد. اما استدلال شوهر این بود که: «اگر پول را قطع نکنم، پس چگونه ابراز وجود کنم؟»

بدین ترتیب، مردان می توانند از طریق فشار اقتصادی زن را تحت سلطه خود دهند. در مواردی هم که ازدواج به طلاق می انجامد، زنان از حق و حقوق خود سربزه یا نفقه) صرف نظر می کنند؛ مثل شهره که بعد از طلاق صد هزار تومان

نفقه ای را که طبق رأی دادگاه به او تعلق می گرفت، به شوهرش بخشید. با وجود این، مرد طلاهای او را هم می خواست؛ در يك مورد هم با زنی رویرو شدیم که بر طبق اظهارات خود، نه تنها توانست شرایط اقتصادی خانواده را بهبود بخشد، بلکه حتی با فعالیتهایی نظیر نظارت بر کار ساختمان، شوهر اول خود را صاحب يك خانه دو طبقه کرد که يك طبقه از آن به نام زن بود. این زن که مرتب از شوهر اول خود کتک می خورد، با شکایت شوهر مبنی بر داشتن رابطه با يك مرد دیگر، به شش ماه زندان محکوم شد و پس از رهایی از زندان، درخواست طلاق کرد و با یکی از دوستان خود در خانه ای ساکن شد. اما شوهر بارها «قمه توی جورابش» گذاشت و او را تهدید کرد. در نهایت، زن برای رهایی از مزاحمتهای او ناچار شد خانه خود را ببخشد تا بتواند از او طلاق بگیرد.

اعظم نیز عقیده داشت اولین بار که شوهرش او را در ساعت ۱۲ شب از خانه بیرون کرد، به دلیل وجود خانه ای بود که در حدود ۲۰ روز پیش به آن نقل مکان کرده بودند. با آنکه اعظم با قرض از پدر و دادن پس انداز خود پول لازم را تهیه کرده بود، قرار بود خانه به اسم مرد باشد. اما به سبب اشکالی که هنگام اخذ وام مسکن از بانک پیش آمد، به اجبار خانه را به اسم اعظم کردند و این امر یکی از دلایل اصلی اختلاف شده بود.

اگر زنان دارای درآمدی باشند، مردان خود را محق می دانند که از این درآمد استفاده و حتی آن را برای زنان دیگر خرج کنند. آنان نه تنها پول حاصل از فعالیت همسر خود را خرج می کنند، بلکه حتی می کوشند در خانه ای که تنها سرمایه زن است نیز شریک شوند.

اگر مردان دارای قدرت اقتصادی باشند، به هر طریق از آن استفاده می کنند تا به نوعی اقتدار خود را در خانه حفظ کنند. حتی در بسیاری موارد، به زنان خود اجازه کار کردن و داشتن استقلال اقتصادی نمی دهند؛ مثل شوهر سوسن که دعوایی با رئیس شرکتی که زنش به عنوان منشی در آنجا کار می کرد، به راه انداخت و باعث استعفای او شد. مریم، که زنی با تحصیلات بالا و مشتاق فعالیتهای فرهنگی بود، گفت: «در سالهای زندگی با شوهرم، هر چند وقت يك بار سعی می کردم کتابی ترجمه کنم. اما قبل از آن که شوهرم به خانه بیاید، تمام وسایل کارم را جمع می کردم تا او متوجه فعالیت من نشود». همین زن پس از جدایی از طریق ترجمه و سایر فعالیتهای فرهنگی، دارای درآمد بسیار است.

انزوای اجتماعی هم یکی دیگر از محدودیتهایی است که برای اکثر زنان رخ می دهد و آنان به تدریج، از معاشرت و صحبت کردن با دیگران منع می شوند. در

مواردی هم مرد به وسیله رفتار ناپسندی که با خانواده و دوستان زن دارد، باعث قطع رابطه او می شود و در مواردی رسماً به زن خود اجازه معاشرت با دیگران را نمی دهد. بدین ترتیب، به تدریج دامنه روابط اجتماعی زن محدود شده و تا مدتی فقط با خویشاوندان خود رفت و آمد می کند که آن هم پس از مدتی قطع می شود. «جرت نداشتیم به منزل پدرم بروم»، «اجازه نداشتیم جایی بروم»، «تنها با خانواده خودش معاشرت می کردیم»، «خانواده او بیشتر روزهای هفته مهمان ما بودند». بدین ترتیب اکثر زنان درگیر انواع فشارهای خانوادگی می شوند.

جدایی و طلاق : همان گونه که اشاره شد معمولاً کتک خوردن سبب درخواست طلاق نمی شود. اما جداییهای مکرر به صورت قهر کردن زن از خانه دیده شده است. در مواردی، قهر کردن زن به سبب کتک خوردن از شوهر است. اما در برخی موارد دلایل دیگری موجب این اقدام می شود که در نهایت، به مطرح کردن مسئله کتک خوردن منجر می گردد. قهر زن معمولاً به آشتی می انجامد، اما به دفعات تکرار می گردد. شهره که چهار سال در عقد شوهر خود بود، تنها یک سال و نیم با او زندگی کرد و بقیه اوقات، به حالت قهر، در خانه پدری خود به سر می برد. البته این حالت زمانی پیش می آید که خانواده دختر امکان نگهداری از او را داشته باشند. زیرا برای بسیاری، اصولاً این امکان وجود ندارد و عده ای هم مدت کمی می توانند در خانه پدری خود بمانند. در این گونه موارد، اطرافیان دخالت می کنند و می کوشند با پند و اندرز و گرفتن تعهد کتبی یا شفاهی، وساطت کنند و زن و شوهر را آشتی دهند. در موارد بسیار حاد، زن به کلاتری شکایت می کند و در آنجا از مرد تعهد کتبی می گیرند و آن دو را آشتی می دهند. نباید فراموش کرد که این قهرهای موقت از ابتدا نیز به قصد سر به راه کردن مرد صورت گرفته و تقابلی به طلاق گرفتن در بین نبوده است.

در این گونه موارد، درخواست طلاق بیشتر از جانب شوهر مطرح می شود. تقابلی نداشتن زنان به طلاق بسیار دارد که همه آنها قابل توجه است. دلیل اصلی، وجود فرزند یا فرزندان است: «اگر طلاق می گرفتم، بچه ها را از من می گرفت» و این مسئله ای است که همه زنان، چه آنان که در حال حاضر به زندگی ادامه می دهند و چه آنان که طلاق گرفته اند، عنوان کرده اند. مانند شهره که پس از طلاق عهده دار سرپرستی بچه های خود شده است می گوید که امکان دارد به خاطر آنها با شوهر خود آشتی کند. سوسن هم که دو فرزند ۱۲ و ۱۴ ساله دارد، می گوید: «شوهرم بچه ها را طوری تربیت کرده است که برای او جاسوسی کنند. مثلاً برایش خبر ببرند که من با

چه کسی حرف زده ام یا ده تومان به فقیر داده ام. « اما سوسن هنوز هم به خاطر بچه ها به زندگی ادامه می دهد.

بدون شك وابستگی مادر به بچه ها بسیار زیاد است. اما چنین به نظر می رسد که تنها فرزندان دلیل تحمل این نوع زندگی نیستند و مشکل اقتصادی و مشکل اجتماعی نیز در این امر دخیل است. زبیده از شوهرش كتك می خورد و پس از طلاق با تنها فرزندش سه سال در خانه خواهرش زندگی کرد. سپس مجدداً ازدواج کرد و باز هم از شوهر خود كتك می خورد. او که در حال حاضر منشی يك پزشك است، می گوید: «يك سالی است که به فکر جدایی افتاده ام. اما مرتب به بن بست می خورم. چون راه و چاره ای ندارم. اگر می توانستم با حقوقی که می گیرم زندگی را اداره کنم، حتماً طلاق می گرفتم و امروز به امید فردا و فردا به امید روزی دیگر، سرفی کردم.»

جالب اینجاست که این مشکلات در شرایطی بیان می شود که شوهران این زنان، از نظر دادن خرجی خانه، چندان دست و دلباز نبوده و زنان خود را در مضیقه می گذاشته اند. با وجود این، کسانی مانند سوسن هم که ادعا می کند شوهرش اصلاً خرجی نمی دهد، مایل به جدایی نیست و می گوید: «البته دیگر خیلی خسته شده ام و اگر شوهرم به جدایی مصر باشد، طلاق می گیرم. اما خودم پا پیش نمی گذارم. پس یا سرنوشت را از رو می برم یا خودم از رو می روم.» سوسن ۴۵ سال دارد و در اوایل ازدواج شاغل بوده است. شاید دلیل پایداری سوسن این است که در این سن دیگر امکان کسب درآمد برای او وجود ندارد. در نتیجه تنها کسانی که خانواده پدري از نظر اقتصادی از آنها حمایت می کنند طلاق می گیرند و یا به خانواده پناه می برند و یا به تنهایی زندگی می کنند. چنین زنانی آینده شغلی و اجتماعی خود را خوب و روشن می بینند. اما از زندگی زناشویی مجدد تصویر روشنی در ذهن ندارند.

مسئله بسیار مهم دیگری که به تحمل شرایط خشنوتبار می انجامد، مسئله قبول اجتماعی است: «يك زن نمی تواند به تنهایی در جامعه ما زندگی کند»، «هزار جور نسبت به آدم می دهند، مردم پشت سرمان حرف می زنند، مردان بی دلیل به خواستگاری می آیند و همه به کار آدم کار دارند»، زنی که به هیچ عنوان مایل نبود همکارانش از جدایی او آگاه شوند، اظهار داشت: «در جامعه ما به زن مطلقه به چشم دیگری نگاه می کنند. در اینجا باید دختر زیر سایه پدر و زن زیر سایه شوهر زندگی کند. جور دیگری نمی توان زندگی کرد.»

با این حساب، شوهر سدی در برابر غیبت کردن همسایگان، بدگویی نزدیکان و هوسهای مردانی است که به زن «نظر بد» دارند. زنی می گفت: «مشکلات بعد از

طلاق خیلی زیاد بود. رفتار همسایگان و دوستان خیلی فرق کرد. قبل از طلاق به این موارد زیاد فکر نمی کردم. اما ترسش را داشتم. زنی در سنین بالا که برای دومین بار ازدواج کرده، می گوید: «اگر طلاق بگیرم، به تنهایی چه کار کنم؟ از همان اول آبرویم می رود! پس بهتر است که بسوزم و بسازم. اگر طلاق بگیرم باعث سرشکستگی بچه هایم می شوم». همین امر در مورد مریم که طلاق گرفته و به موفقیت‌های شغلی و اجتماعی نیز دست یافته، صادق است. فرزندان او نزد پدرشان زندگی می کنند، زیرا مریم عقیده دارد که نمی تواند شرایطی مشابه شرایط خانه پدری برای آنها فراهم آورد. او می گوید: «دخترها بزرگ می شوند و دنبال کار و زندگی خودشان می روند. اما من باید تا آخر عمر در تنهایی زندگی کنم. پس سهم من از این زندگی چی بود؟»

احتمال دارد که مجموعه ای از مسائل عاطفی، اقتصادی، اجتماعی، ترس از آینده مبهم و تنهایی، زنان را به تحمل این شرایط دشوار وا دارد. بسیاری از زنانی که طلاق گرفته اند، یا مجدداً با شوهر خود آشتی کرده اند یا به ازدواج مرد دیگری در آمده اند یا مانند نسرین در این فکرند که دوباره با شوهر اول خود آشتی کنند. نسرین در این زمینه اظهار می دارد: «بعد از طلاق در محیط کار و دانشکده خیلی پیشرفت کردم. اما بحرانهای بسیار سختی را پشت سر گذاشتم. حتی يك بار هم به فکر افتادم با شوهر سابقم آشتی کنم. کمی هم پا پیش گذاشتم. او هم راضی بود. اما با شوهر فعلی ام آشنا شدم و قضیه منتفی شد». زبیده هم دو بار از شوهر اول خود جدا شد و بار آخر که شوهرش با زن دیگری ازدواج کرد، او ناچار شد سه سال در خانه خواهر خود زندگی کند و پس از آن دوباره ازدواج کرده و از شوهر دوم خود هم كتك می خورد، اما هر طور هست، تحمل می کند. چون مدتی که در خانه خواهرش زندگی کرده، مشکلات بسیاری داشته است. ایران به خاطر شوهر دومش زندگی با شوهر اول را به جدایی کشانده است. اما به دفعات از این مرد هم طلاق گرفته، صیغه او شده و باز هم با او ازدواج کرده است. اعظم هم پس از يك سال و نیم زندگی مشترك از شوهر خود جدا شد و از سال ۱۳۷۲ تاکنون، متتوابعاً چند ماهی با او زندگی می کند و چند ماهی بر اثر خشونت شوهر، در خانه پدر به سر می برد. او که آخرین بار شش ماه با شوهرش زندگی کرد، هشت ماه است که در حالت جدایی به سر می برد و با آنکه پرونده طلاق آنان در جریان است، هنوز نمی داند که می خواهد به زندگی مشترك ادامه دهد یا جدا شود.

همانگونه که اشاره شد، اظهار تمایل زنان به جدایی، تنها در حد تهدید است و اگر مردان اقدامی نکنند، جدایی صورت نمی گیرد. اما دلایلی که سبب می شود مردان تقاضای طلاق کنند، متفاوت است. ما در این مورد پرس و جوی دقیقی نکردیم. اما

ضمن گفتگو با زنان مشخص شد که بسیاری از این جداییها، به دلیل وجود زنان دیگر یا تمایل مرد به اخاذی از زن خود است که اندوخته یا ثروتی دارد. اکثر این مردان، زن را از خانه بیرون می کنند و پیغام می دهند: «به خانه پدرت برو تا پیام تکلیفت را روشن کنم» این رفتار از مردانی با تحصیلات متفاوت دیده شد. در این حالت، زن به اجبار به خانه پدر یا یکی از خویشان خود پناه می برد و بدون آنکه واقعاً قصد جدایی داشته باشد، سعی می کند مرد را از طریق درخواست نفقه و مهریه یا گرفتن حق سرپرستی کودک تهدید کند و تحت فشار قرار دهد. مردان نیز به این تهدیدات به صورتهای مختلفی پاسخ می دهند: گاه از خود ترمش نشان می دهند و با ملایمت با زن خود روبرو می شوند و گاه مدتی طولانی به سراغ او نمی روند و احتمال دارد که در این فاصله با زن دیگری آشنا شوند و از او تقاضای ازدواج کنند. اکثر مردانی که زن خود را کتک می زنند، پس از طلاق دادن زن اول یا بدون جدایی از او مجدداً ازدواج می کنند که در این صورت، امکان آشتی یا رجوع کردن، برای زنان کمتر می شود و آنان سعی می کنند دست کم مهریه یا نفقه خود را دریافت کنند. اما زنانی نیز با وجود چنین شرایطی، هنوز مایلند با شوهر خود زندگی کنند. مانند اعظم که با آنکه شوهرش طی دوره های جدایی با زنان دیگر معاشرت می کرد و در حال حاضر، طبق گفته او زنی را عقد کرده است، مایل نیست از او جدا شود.

مردانی که با توجه به ثروت یا اندوخته زن، زندگی را بر او سخت می کنند، برای جدایی تقاضای پول دارند «شوهرم گفت: بعد از این همه سال زندگی دست خالی هستم. دویست هزار تومان بده طلاق بدهم. بعد از جدایی، وقتی که نیمی از این پول را خرج کرده بود، تقاضای آشتی کرد و باقی پول را به من برگرداند». اما مرد دیگری نه تنها حاضر به پرداخت مهریه و نفقه به زتش نیست، بلکه از دو میلیون تومان هم دستی می خواهد.

چنین به نظر می رسد که ازدواج برای زنان پیوند مقدسی است و خود قدمی برای ناپودی آن بر نمی دارند. آنان در این راه مشقات زیادی را تحمل می کنند و آن قدر به وضع موجود خو می گیرند که این گونه زندگی برایشان عادی می شود. اما با آنکه همیشه ترس از کتک وجود دارد، گمان می برند که این رفتار چیزی از زندگی است. کما اینکه عده ای عقیده داشتند که در صورت ازدواج مجدد، امکان دارد همین وضع ادامه داشته باشد. در نتیجه بهتر است به سبب ملاحظات بی شمار، وضع فعلی را با همین شوهر خود ادامه بدهند. اما با توجه به اینکه عقاید و ملاحظات زنان در طول زندگی عوض می شود و خصوصیات ویژه ای کسب می کنند، باید توجه بیشتری به این امر نشان داد. مثلاً در اوایل ازدواج هیچ دختر جوانی به فکر جدایی

نی افتد. زیرا همان طور که اشاره شد، گمان می کند که زندگی همین است و وضع بهتر خواهد شد. عده ای هم چون تجربه طلاق در مورد یکی از اعضای خانواده آنان وجود دارد، از فکر کردن در این باره رویگردانند. سپس پای بچه ها به میان کشیده می شود. زیرا زندگی بچه در کنار مادر، حتی اگر شرایط خانوادگی خوب نباشد، بهتر از جدا شدن مادر است. در این میان، از بچه برای ترساندن مرد هم استفاده می شود. چون گمان بر این است که مرد قادر نیست از کودک خود مراقبت کند. مثل شهره که اظهار می کرد: «می ترسید بچه را به او بدهم و از خانه بروم» یا مثل اعظم که با آنکه دختر کوچکش نزد خودش بود، در اثر مشاجره شدیدی که با شوهرش انجام داد، کودک را به او سپرد: «فکر می کردم بچه را یک هفته نگه می دارد، بعد خسته می شود و او را پرمی گرداند». در حالی که شوهرش هشت ماه است که از کودک نگهداری می کند.

در مرحله ای که با بچه یا بدون آن، زندگی به طلاق می انجامد، مسایل اقتصادی و حرف مردم مطرح می شود. در نهایت، در سنین بالاتر، وقتی که یک زندگی مشترک در آستانه پایان قرار می گیرد، زنان مسئله تنهایی را مطرح می کنند و آینده را در پیری و تنهایی و بی کسی مجسم می سازند. طبیعی است که مشکل اقتصادی، مشکل حادی است. در بسیاری موارد، خانواده از طریق کمکهایی که ارائه می دهد، به مقابله با این مشکل می پردازد. گاه نیز اشتغال زن مشکل را برطرف می کند. اما زنانی هم که مشکل حاد اقتصادی ندارند، با مسائلی از قبیل غیبت کردن دیگران و مزاحمت مردان، چه به صورت خواستگار و چه به اشکال دیگر، مواجهند. جو عمومی جامعه نیز وجود این زنان را به سختی تحمل می کند و تا مدتی طلاق در مورد آنان به صورت عملی ناپسند مطرح می شود. زنانی که دختران بزرگسال دارند، بر این باورند که جدایی آنان، بر آینده دخترانشان تأثیر می گذارد. مشکل زندگی در تنهایی و بدون ارتباط با دیگران نیز بر آنان فشار وارد می کند. زیرا حتی در سنین بالا و در صورت داشتن مکان مستقل نیز خود را به طور مداوم تحت نظر همسایگان حس می کنند. این مجموعه عوامل، به خصوص با تفکر رایجی که تحت عناوینی چون: «بخت من همین بود»، «من به سرنوشت اعتقاد دارم و شاید سرنوشت من این باشد»، «از کجا معلوم که ازدواج دوم من هم همین طور نباشد»، به بیان چنین سخنانی منجر می شود: «هرچند که در ابتدا قبول کردن حرفهای شوهر و اطاعت بی چون و چرا از او سخت بود، مطلب را پذیرفتم. بدی شوهرم را هم پذیرفتم و در اثر این پذیرش، راحت تر با قضیه کنار آمدم و خودم را با شرایط وفق دادم».

این شرایط سؤالات فراوانی را در ذهن ایجاد می کند: چرا این زنان با وجود

كتك خوردن، و حتی به کار بردن اصطلاحاتی مانند «وحشتناك بود»، «غیرقابل تحمل بود»، «بار دیگر حاضر به قبول همان شرایط می شوند؟ آیا این گفته اعظم حقیقت دارد که «فشارهای جامعه سخت تر از کتکهای مرد است»؟ یا واقعیت در رفتار انفعالی زنان نهفته است؟ زنانی که در شرایطی رشد کرده، آموزش دیده و با هنجارهای زندگی روبرو گشته اند که همیشه مردان را فعال و زنان را پذیرنده رفتار مرد نمایش داده است. آیا وجود نگرش اجتماعی در مورد بی اهمیت شمردن خشونت خانوادگی به ترویج چنین تصویری کمک می کند؟ نگرشی که مطابق آن، به هر حال مرد كتك می زند و حمایت نکردن مراجع رسمی و قانونی نیز که به گفته این زنان «همیشه حق را به مردان می دهد» در ایجاد چنین نگرشی دخیل است؟

نکته ای که بسیار مهم است و حتی در میان زنان دیپلمه و بالاتر نیز به چشم می خورد، ناآگاهی از مسائل حقوقی است. زنان به هر دلیلی، خواه کمبود اطلاعات و خواه کمبود علاقه، قادر به توجیه منطقی مسائل حقوقی مربوط به طلاق خود نیستند و در دادگاه نیز به صورتی مبهم از حق و حقوق خود سخن می رانند. آگاه نبودن از مسائل حقوقی و بیان نکردن مطلب به صورتی که برای محکمه قابل قبول باشد، در دادگاهها برای آنان مشکل آفرین است. طبق اظهارات يك قاضی که مدتها در دادگاههای خانواده فعالیت می کرد، مردان قادرند دلایلی منطقی برای رفتار خود ارائه دهند. اما زنان در جزییات غرق می شوند و مسایلی را مطرح می کنند که قاضی نمی تواند بر اساس آن رأی صادر کند. طبق گفته این قاضی، با آنکه دادگاه درك می کند زن مظلوم واقع شده است، به اجبار و بر اساس قوانین موجود، حق را به مردان می دهد. نکته ای که در این اظهار نظر نهفته است این است که آگاهی زنان از مسائل حقوقی بسیار کم است. اما آیا همین نکته به این معنی نیست که چون در قوانین ایران حقوق مردان زیاد است، هر دلیلی که مردان ارائه بدهند دارای پایه های قانونی است؟ زیرا در بسیاری موارد، از دادن هر نوع حق و حقوقی به زن خود، که به سبب كتك خوردن در حالت جدایی است، خودداری می ورزند. راه حلی هم که قاضی برای گرفتن نفقه پیشنهاد می کند تمکین است. «قاضی گفت تمکین می کنی؟ به دروغ گفتم که تمکین می کنم. آنوقت گفت برو خانه، اگر تمکین کردی، نفقه ات را بگیر. وگرنه حتی بر آن نداری» (اعظم). واقعیت این است که اعظم برای گرفتن انتقام از شوهرش با تهدید او به دادن مبلغ نسبتاً گزافی (در حدود ششصد هزار تومان) تحت عنوان نفقه، سعی داشت کاری کند که دیگر از او كتك نخورد. اما راه حلی این چنانی، مناسب حال او نبود. زیرا می دانست اگر نزد شوهرش برود، دوباره كتك خواهد خورد. قاضی هم نمی توانست برای حل این مشکل، رأی دیگری صادر کند. تنها کمکی که

قاضى به او كرد اين بود كه گفـت: «اگر دوباره كتك خوردي، نزد من بيا».

گفتار زنان به اين سبب داراي پايه هاي قانوني نيست، كه قانون هرگز در اين موارد فكري براي آنها نكرده است. در دادگاه، زنان با توجه به تجربيات زندگي از آنچه كه براي آنان اتفاق افتاده و رفتاري كه آزادي و حقوق آنان را به عنوان يك انسان مورد

تجاوز قرار داده است، به دادگاه مراجعه مي كنند. اين نتيجه تجربيات زنان است.

حقي را به اجبار به شوهر خود مي دهد، كه خود از آن خير ندارد. بدين ترتيب، حتي زنانى با تحصيلات بالا، مانند اعظم كه ليسانس به است، مي گويند: «احساس مي كردم كه نمي توانم آنچه را كه مي خواهم، بگويم. در صورتي كه شوهرم با استناد به ماده ۱۱۳۳، كه مرد هر وقت بخواهد مي تواند همسر خود را طلاق بدهد، خيلي منطقي حرف مي زد».

آنچه كه ارائه شد، نتايج اوليه يك تحقيق در حال اجراست و از آنجا كه نمونه مورد بررسي كافي نيست، نمي توان در اين مورد اظهار نظر قطعي كرد. مطالب ارائه شده بيشتر بر پايه تشابهات اين زنان، كه از طبقات متفاوت هستند، مطرح شده. اما بدون تكيه بر تفاوتهاي چون سطح سواد، ميزان تحصيلات و وضع خانوادگي نيز مي توان روند شكل گيري خشونت در خانواده را نشان داد. بدون شك، بعد از تكميل تحقيق، مي توان به عوامل متعدد ديگري هم پرداخت كه در اين مقاله به آنها اشاره نشده است؛ مانند تقسيم نقش در خانواده، اشتغال زنان، اشتغال يا بيكاري مردان. اما در حال حاضر به اين نكته اشاره مي كنيم كه خشونت خانوادگي به صورت كتك زدن زنان در ايران وجود دارد و در ميان طبقات متفاوت ديده مي شود. سطح سواد زن يا مرد در ايجاد اين خشونت دخالت ندارد و تفاوت تنها در آشكار يا پنهان بودن آن است. سن زنان هنگام ازدواج در بروز خشونت تأثيري نداشته، ولي در توجيه خشونت مؤثر است.

عوامل حسادت را مي توان به هر شكل و صورتي در ايجاد خشونت مؤثر دانست. مردان مي كوشند با استفاده از قدرت بدني، برتري اقتصادي و اجتماعي و عاطفي خود را به زنان ثابت كنند.

خشونت فيزيكي هميشه با تحقير و دشنام دادن به زن و خانواده او و ممانعت از برقراري روابط اجتماعي با دوستان و افراد خانواده همراه است. در کنار اين نوع محامعت، خشونت اقتصادي به صورت پول ندادن يا پول ناچيزي در اختيار زن گذاشتن و رسيدگي كامل به درآمدهاي زن ديده مي شود. اين مردان، به خود اجازه مي دهند در مواردی نيز با اعمال فشار و نشان دادن قدرت، زن را به بخشیدن ملك يا دادن پول

و اداری کنند. با وجود این، زنان سعی نمی کنند از شوهران خود جدا شده و از آنها طلاق بگیرند. آنان به دلایل متعدد، تنها می کوشند مردان را تهدید کنند. اما برای تهدید امکانات ناچیزی در اختیار دارند که شامل گرفتن تعهد در کلاتری و دادسرا، درخواست مهریه و نفقه و به اجرا گذاشتن مهریه برای ممنوع الخروج شدن مرد است.

طلاق همیشه در اثر تقابلی مرد به جدایی پیش می آید و قابلیت های زن، مانند امکان کار و کسب درآمد و ویژگی های دیگر او، در این امر دخالتی ندارد. مردان خشن زمانی که تقابلی داشته باشند همسر خود را طلاق می دهند. زنان با هر نوع خصوصیات، بعد از طلاق احساس ناراحتی می کنند و اگر از نظر اقتصادی مشکلی نداشته باشند، دچار بحران های عاطفی می شوند.

زناتی که در دوران زناشویی قربانی خشونت خانواده می شوند، از هیچ نوع حمایت و پشتیبانی اجتماعی برخوردار نیستند و به ویژه با پنهان نگه داشتن این واقعیت امکان آگاهی یافتن از شرایط مشابه و دریافتن قبح عمل برای آنان فراهم نمی آید. هنگام مراجعه به مراجع قانونی نیز حمایتها در حدی است که مشکل را به طور موقت حل می کند و در صورت جدایی از شوهر، شرایط اقتصادی و اجتماعی آن اندازه فراهم نیست که این زنان تنها زندگی کنند و آرامش داشته باشند. زیرا خود این شرایط موجب تنش های دیگری است. به این سبب، زنان ترجیح می دهند با همان وضع خشونتبار به زندگی ادامه دهند. بنابراین، شاید باید گفته یکی از زنانی را که در مصاحبه شرکت کرده بودند، پذیرفت که «در جامعه ما، زن یا باید زیر سایه شوهر یا زیر سایه پدر زندگی کند و شیوه دیگر امکان پذیر نیست.»

فرزندمداری: وجهی پنهان از خشونت بر زن

تمام هم و غم ما این است که چطور برای بچه های مان امکانات فراهم کنیم. تمام فکر و کوشش و وقت و امکانات مالی مان را به بچه هایمان اختصاص می دهیم. دیگر اصلاً برای خودمان زمان و جایگاهی قائل نیستیم. بچه های امروز مثل بچه های سابق نیستند. الان آنها هستند که ریاست و مدیریت خانه را عهده دارند. خط مشی تعیین می کنند. پدر و مادر فقط کار می کنند تا در خدمت بچه ها باشند.

خاتم های خانه دار هم همین وضع را دارند. این مسئله به طور کلی در سطح جامعه وجود دارد و مثل جریان آبی است که خواه نا خواه ما را با خود می برد.^۱

فرزندمداری به یقین یکی از پارتیزان‌ترین نمادهای تغییرات پساانقلابی در خانواده های ایرانی است. این پدیده به خصوص در خانواده های طبقه متوسط شهری بسیار به چشم می خورد. برخلاف گذشته که فرزندان یکی از اجزای خانواده به شمار می

رفتند و والدین خود تبدیل گشته اند. پیش از این، هنگام امکانات خانوادگی صرف پاسخگویی به خواسته ها و نیازهای غالباً مصرفی بود که برخلاف ارزشهای فرهنگی سنتی بسیار فردگرا و خودمحور بود. برای والدین خود قائل نیستند و معمولاً به پدر و مادر خود به مثابه وجودی شان تنها برآوردن نیازهای فرزندان شان است می نگرند. جالب

توجه به این نکته است که این فرزندمدانی می شود. چندان احترامی به ابزارهایی که علت ب اینک والدین نه

۱. دکترای جامعه شناسی از دانشگاه کالیفرنیا (لس آنجلس) مؤلف کتاب

Secularization of Iran: a doomed failure? (Pectra, 1998)

چنین روشنفکری و لائیسیته در ایران، دارای مقالات متعدد در زمینه زن و سیاست و گفتمان زنان در ایران است. با ماهنامه لوموند دیپلماتیک همکاری نزدیک دارد. محقق گروه ایران شناسی مرکز ملی مطالعات علمی در فرانسه است.

به طبقه متوسط، است، زن و خانواده، وی در حال حاضر

رای دو پسر ۱۴ و ۹

تنها در برابر خواسته‌های روزافزون فرزندان خود مقاومتی نمی‌کنند بلکه خود را مدیون و بدهکار آنان دانسته و برای کسب رضایت فرزندان‌شان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند. بدین ترتیب آنان خود دانسته یا ندانسته در تداوم بخشیدن به دید ایزارگرایانه (instrumental) فرزندان‌شان شریکند.

نتیجه آنکه، هرگاه والدین به دلایلی نتوانند کاملاً خود را در اختیار فرزندان‌شان قرار دهند و یا امکان برآوردن تمامی خواسته‌های آنها را نداشته باشند به احساس گناهی عمیق دچار می‌شوند. زیرا خود به این تصور باور دارند که علت وجودی شان در غایت می‌بایست در وجود فرزندان‌شان خلاصه شود. اما در این میان مادران به مراتب بیش از پدران بار پیامدهای روحی و جسمی فرزندمداری را به دوش می‌کشند. زیرا مسئولیت اصلی امر پرورش و تربیت فرزندان بیش از پیش بر عهده مادران واگذار شده است. بدین سان این مادران علاوه بر خشونت‌هایی که به دلیل زن بودن از سوی دولت، قوانین موجود، جامعه و همسرانشان بر آنان روا می‌گردد، متحمل خشونت‌های پنهان، که از طبیعتی عاطفی برخوردار است و از سوی فرزندان‌شان اعمال می‌گردد، نیز می‌شوند. اگرچه این زنان بر خشونت‌های نوع اول آگاه بوده و گاه بر علیه آن مقاومت نیز می‌کنند، اما بر خشونت نوع دوم آگاهی نداشته و خود در تشدید آن نقش اساسی ایفا می‌نمایند.

تلاش نوشته حاضر بر آن است تا به بررسی چرایی و چگونگی ایجاد پدیده فرزندمداری و برخی پیامدهای خشونت‌های آن بر مادران بپردازد. در اینجا، خشونت را در مفهومی جدید و شاید نامتعارف به کار می‌بریم؛ به معنای سرکوب امیال و خواسته‌های فردی، امتناع از اندیشیدن به خود، فداکاری و از خودگذشتگی و ذوب شدن در دیگری.

علیرغم اهمیت موضوع فرزندمداری در جامعه شناسی خانواده و نیز در مطالعات زنان و همچنین تأثیر اجتماعی آن بر جامعه‌ای که در آینده‌ای نه چندان دور از سوی همین فرزندان اداره خواهد شد، متأسفانه محققین ایرانی توجه چندانی بدان معطوف نداشته‌اند. عدم وجود منابع و تحقیقات میدانی در این زمینه مرا و می‌دارد تا تنها بر برخی نتایج تحقیقات میدانی خود که در تهران و حومه و اصفهان در

فاصله سالهای ۱۹۹۴ تا پایان ۱۹۹۶ انجام داده ام تاکید کنم.^۲

این تحقیق که هدف آن بررسی تغییر و تحولات اخیر در خانواده های طبقه متوسط و کم درآمد شهری و نقش زنان در این تغییرات است، نمونه ۱۰۰ مادر شاغل و خانه دار را شامل می شود. به دلیل موانع معتناهی که امر تحقیق میدانی را در ایران با اشکالات فراوانی مواجه می کند، به ناچار از روش گلوله برفی^۳ استفاده کردم، اما تلاشم بر آن بود تا این تحقیق طیف وسیعی از مادران را در بر گیرد. از این رو نمونه مورد بررسی زنان تحصیل کرده مدرن و غیرمذهبی، مذهبی و سنتی، زنان بی سواد و یا کم سواد مذهبی یا سنتی را شامل می شود. به بیان دیگر این زنان به خاستگاههای اجتماعی و خانوادگی مختلف تعلق داشته و دیدگاههای فرهنگی و فکری متفاوتی دارند. مشاهدات و مطالعات اولیه حدود سه ماه به طول انجامید و در طی آن روشهای تحقیقی کمی و کیفی به آزمون نهاده شد. به دلیل نوع سؤالات، که به جوانب مختلف زندگی خانوادگی و اشتغال زنان می پردازد و منظور از آن شناخت از روابط زن و مرد، مناسبات خانوادگی، تأثیر قوانین مذهبی و سیاستهای دولت بر خانواده، موقعیت هر یک از اعضای خانواده، تقسیم کار خانگی، مشکلات زنان در محیط کار و تأثیر آن بر خانواده و بسیاری سؤالات دیگر از این دست بود، بدین نتیجه رسیدم که روش کمی (Quantitative) و استفاده از پرسشنامه به سؤالات بسته پاسخگوی سؤالات مطروحه نبوده و اصولاً به شناخت مورد نظر رهنمون نمی شود. به همین دلیل علاوه بر استفاده از پرسشنامه ای که سؤالات کمی را در بر می گیرد (از قبیل سن ازدواج، تعداد فرزندان) اهم تحقیق بر پایه روش کیفی (Qualitative) و از طریق مصاحبه های بلندمدت با سؤالات نیمه باز (Open-ended interviews) قرار دارد.

انجام این تحقیق مدیون همکاری زنانی است که با صمیمیت مرا به عرصه پرتلاطم و سراسر یأس و امید زندگی گذشته و امروزه شان راه دادند. چه آنها که ضبط مصاحبه را پذیرا شدند و چه آنان که در شرایط موجود حبس صدایشان را بر یک دستگاه کوچک خطر بالقوه دیگری به شمار آوردند و از آن امتناع کردند.

۳. بخشی از مخارج این تحقیق را انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران متقبل شد. نتایج این تحقیق در کتابی که موضوع آن جامعه شناسی خانواده در ایران پس از انقلاب است و به زبان فرانسه در دست تألیف دارم منتشر خواهد شد. برای آشنایی با برخی نتایج تحقیق می توانید به مقاله ذیل رجوع کنید:

Azadeh Kian, "La mère Iranienne, entre Famille, Etat et Société", *Revue du monde Musulman et de la Méditerranée*, 85-86 (1998): pp. 163-184.

۴. Snow ball sampling

از جمله عواملی که در ایجاد پدیده فرزند مداری و اقتدار روزافزون کودکان در خانواده نقش داشته اند در ابتدا می بایست به وقوع انقلاب که نیروی اصلی آن را جوانان تشکیل می دادند اشاره کرد. انقلاب در وهله اول نظام سلسله مراتبی سنتی را در هم شکست و از جمله اقتدار والدین بر فرزندان را که در فرهنگ ایرانی امری پذیرفته شده بود به شدت کاهش داد. در بسیاری از خانواده ها، به خصوص خانواده های مرفه تر و غیرمذهبی که انقلاب را پذیرا نبودند، جوانان علیرغم مخالفت والدین خود در تظاهرات و دیگر فعالیتهای انقلابی شرکت جستند و در عمل به رد اقتدار والدین خود پرداختند. بدین سان انقلاب ناسازگاری نسلها را نیز عریان کرد و بی دلیل نبود اگر پیروزی این واقعه تاریخی در نظر جوانان همچون پیروزی نسل جوان بر نسل والدین تلقی شد. از آن پس سرپیچی نسل جوان از والدین به نظام ارزشی جدیدی در میان آنها تبدیل گشت. مرسوم شدن انتخاب آزاد همسر بدون مشورت با والدین را در سالهای اول انقلاب می توان نشانه بارزی از سرپیچی نسل جوان انقلابی از سنتهای خانوادگی به شمار آورد.

با استقرار نظام جمهوری اسلامی، مداخلات ایدئولوژیک دولت به حیطه خانواده نیز بسط یافت. هدف از این سیاست که نظام آموزشی (به خصوص مدارس ابتدایی) مسئولیت اصلی اجرای آن را عهده دار شد، نظارت دولت بر ارزشهای خانواده بود که پایه جامعه را تشکیل می دهد. کودکان دبستانی را می داشتند تا در مورد اعتقادات والدین خود، رفت و آمدهای آنان، اجرا یا عدم اجرای مراسم مذهبی، حجاب مادران و غیره به اولیای مدارس خود توضیح دهند و بسیاری از این کودکان بی گناه ندانسته با پاسخگویی به این سؤالات والدین خود را گرفتار جریمه، اخراج از محل کار و گاه حتی زندان کردند. در مقابل این سیاست، والدین برای حفظ خود چاره دیگری جز تشویق و ترغیب فرزندانشان به دروغپردازی نداشتند.

از سوی دیگر کودکان، به خصوص در خانواده های تحصیلکرده و غیرمذهبی، با دو نظام ارزشی متضاد مواجه شدند. یکی آنچه در مدارس و کتب درسی آموزش داده شد و دیگر آنچه در خانواده و اطرافیان خود شاهد آن بودند.

گرچه سیاست نظارت ایدئولوژیک دولت بر خانواده ها نتایج دلتخواه دولتمردان را به بار نیاورده و بر سلطه فرهنگی آنان بر جوانان و جامعه رهسورن نشد، اما رباکاری را به کودکان آموخته و اقتدار والدین بر فرزندانشان را بیش از پیش تضعیف کرد. این امر خود موجب شده است تا والدین در مقابل خواستها و امیال فرزندانشان مقاومت نکرده، خود را در اختیار آنان قرار دهند.

خانم کارمند تحصیلکرده ای می گوید :

حتماً تعجب می کنید که چرا من با تاکسی و مینی بوس سر کار می روم و ساعتها وقتم در این رفت و آمدها هدر می رود، در حالیکه اتوموبیلم را در اختیار پسر ۱۹ ساله ام که کار هم نمی کند قرار داده ام. دلیلش این است که او پارسال تصدیق گرفت و ما امکان مالی نداریم که برایش ماشین بخریم او هم می گوید که ماشین می خواهد و دوست ندارد از وسایل نقلیه عمومی استفاده کند. راستش را بخواهید او از همان ۶-۷ سالگی یاد گرفت که چطور خواستههایش را به ما تحمیل کند. یادم هست کلاس اول یا دوم دبستان بود. می آمد می گفت فلان چیز را می خواهد و اگر من و پدرش مخالفت می کردیم می گفت می روم به مدرسه مان می گویم که شما مهمانی زنانه و مردانه می دهید و می رقصید و اینها. ما هم برای این که دچار دردسر نشویم با خواستههایش موافقت می کردیم. خوب به تدریج او به این روش عادت کرد و ما هم همین طور. الان دیگر برایمان به شکل وظیفه در آمده است.^۹

ناکامی در زندگی زناشویی و عدم رضایت از روابط با همسر یکی دیگر از عواملی است که فرزندمداری را دامن می زند، زیرا فرزندان به تنها دلیل ادامه زندگی مشترک والدین خود مبدل می گردند و تمامی توجه و علاقه مادرانی که به دلیل عدم تفاهم با همسر خود در تعارض دائم با وی به سر می برند، معطوف فرزندانشان می شود. در این زمینه وجود قوانینی که حقوق چندانی برای زنان قائل نیست این مادران را به طور دائم مورد تهدید قرار می دهد. ناگفته پیداست که این ناامنی حقوقی و موقعیت ویژه ای که قوانین برای مردان قائل شده است امکان ایجاد رابطه صمیمانه ای را که اساس آن بر برابری و پذیرش واقعی این برابری است غیرممکن می کند.

من و شوهرم در دانشگاه با هم آشنا شدیم و از روی علاقه با هم ازدواج کردیم ولی زندگی مشترکمان شکست خورده، همیشه با هم درگیری داریم. بر سر چیزی ترین مسائل دعوایمان می شود و او با اینکه خیلی هم ادعای روشنفکری دارد مرا کتک می زند و تهدید کرده که می رود زن دومی می گیرد. وضع به آنجا رسیده که مادرم مرا تشویق می کند که با دلیل عسر و حرج تقاضای طلاق

۹ کتابزن. ۴۱ ساله. لیسانس حقوق. کارمند در تهران. دارای یک پسر ۱۹ ساله و یک دختر ۱۳ ساله.

کنم. پدرم هم وقتی زنده بود خیلی اصرار می کرد. ولی من به خاطر بچه هایم اصلاً فکرش را هم نمی توانم بکنم. چند بار به حالت قهر رفته ام خانه مادرم، ولی بچه هایم آمده اند دنبال و مرا برگردانده اند. چطور می توانم بچه هایم را بگذارم و بروم دنبال زندگی خودم؟ چه کسی به آنها خواهد رسید؟ غذایشان چه می شود؟ اصلاً می ترسم تعادل روانی شان به هم بخورد، گرچه که همین الان هم از مشاجرات ما کلافه شده اند و خیلی رویشان تأثیر گذاشته. حتی پسر کوچکم به خودش اجازه می دهد به تقلید از پدرش سر من داد بزند و حتی يك بار هم مرا کتک زد. ولی من مادرم و به دل نمی گیرم. بچه هایم هنوز کاملاً از آب و گل در نیامده اند. هنوز درسشان تمام نشده و برای خودشان مستقل نشده اند. بعد هم اینها تنها امید زندگی ام هستند... من هرچه از ارث پدر داشتم و هرچه خودم درآمد دارم خرج بچه هایم کرده و می کنم. هزینه تحصیلشان و مخارجشان را من می دهم. صدها هزار تومان چند سال قبل وقتی پسر بزرگم می خواست کنکور بدهد خرج معلم خصوصی دادم. خوشبختانه همان طور که می خواست در رشته دندانپزشکی قبول شد اما در شهرستان. من آخر هفته ها می رفتم آنجا و کارهایش را می کردم و به زندگیش می رسیدم و کنارش بودم که تنها نباشد. تا اینکه يك دانشجوی شهرستانی که تهران قبول شده بود حاضر شد با گرفتن مبلغ قابل توجهی جایش را با پسر من عوض کند. مخارج این تعویض جا را هم من دادم. بعد هرچه پس انداز داشتم دادم و برایش يك اتومبیل آخرین مدل خریدم. می گفت همه دوستانش ماشینهای گران قیمت دارند و اگر ماشین او دست دوم با ارزان قیمت باشد برایش سرشکستگی می آورد. من هم چون قول داده بودم اگر کنکور قبول شد هرچه خواست برایش تهیه کنم مجبور شدم سر حرفم بایستم. اما خواست بچه ها تمامی ندارد. بعد از آن تلفن موبایل خواست. حالا پسر کوچکم هم به مرحله کنکور رسیده و برای او هم هر طور شده باید همان امکانات را تهیه کنم. در عوض همیشه از خودم کم می گذارم و هیچ وقت برای خودم چیزی نمی خرم.

زنان تحصیلکرده و شاغل عموماً بر تأثیر منفی قوانینی که فرهنگ مرد محور را تحکیم می کنند آگاهی دارند اما به منظور حفظ آرامش در خانواده و جلوگیری از درگیری و مشاجرات با همسر از پافشاری بر حقوق خود صرفنظر کرده و به انجام

وظایفی که سنت پر زنان تحصیل کرده است تن در می دهند. تلاش آنان بر این است تا فرزندانشان در محیطی آرام پرورش یابند هرچند که این مستلزم تحمل تلاطمی درونی و همیشگی باشد.

در این مملکت آقایان ارزش چندانی برای خانمها قائل نیستند. تحصیل کرده هم که باشی همواره به عنوان يك موجود پائین تر از خودشان به شما نگاه می کنند. این افکار در همه آقایان از عامی تا تحصیل کرده و روشنفکر وجود دارد. آنها همیشه دوست داشته اند آقای خانه باشند. حتی شوهر آدم یعنی کسی که شاید به لحاظ فکری اختلاف خاصی با او نداری. مثلاً شوهر من که خودش را خیلی هم آدم خوشفکری می داند و در ظاهر برای زن احترام قائل است حاضر نیست که مسائل خانوادگی مان را با خونسردی مطرح کنیم. بیشتر اوقات صحبت‌هایمان به مشاجره ختم می شود. خودش را آقای خانه می داند و در کارهای خانه هیچ کمکی به من نمی کند و اصولاً مسئولیت در این رابطه برای خودش قائل نیست و آن را در شأن خودش نمی بیند. من بعد از این همه سال زندگی مشترک موفق نشده ام بر علیه این فرهنگ اجتماع در خانه خودم عمل کنم. آخر سر بدهکار هم شده ام. خوب نقش قوانین خیلی مهم است. قوانین موجود و سیاستهای دولت و رفتاری که به طور کلی در جامعه با زن می شود بالطبع تأثیرش را در زندگی خصوصی تك تك ما به جا می گذارد... من سعی کرده ام هر کاری از دستم بر می آید برای بچه هایم انجام دهم ولی موفق نشده ام آن آرامشی را که دلم می خواسته در خانه ایجاد کنم. در عوض تمام وقت فراغت و تعطیلاتم را به بچه هایم اختصاص می دهم. به کارهای روزمره شان می رسم. به گردش می برمشان. به کلاسهای مختلف. گرچه برخوردهای آنها هم نشان می دهد که به نظرشان این وظیفه من است، ولی من دلگیر نمی شوم. بچه هایم تنها دلتوشی زندگی ام هستند.^۷

و خانم دیگری که به دلیل فشار ناشی از محیط کار و عدم تفاهم با همسر به افسردگی مزمن دچار شده است می گوید:

من با عشق ازدواج کردم ولی الان که ۱۷ سال از ازدوایم می گذرد به این نتیجه رسیده ام که این نوع ازدواج غلط است و آدم باید با تفاهم ازدواج کند که

۷. ژاله، ۴۵ ساله، لیسانس نقاشی، کارمند در تهران، دارای دو دختر ۱۷ و ۸ ساله.

زندگی آرامتری برای خودش و به خصوص بچه هایش داشته باشد. من چون با عشق ازدواج کردم و جوان بودم از بعد تفاهم غافل شدم. در جامعه ای مثل جامعه ما که پدر سالار و مرد سالار است باید دخترها پس از کسب تحصیلات ازدواج کنند. به دخترم می گویم زمانی ازدواج کن که خوشبهای جوانیت را کرده ای، درست را خوانده ای و وارد محیط کار شده ای. معتقدم این نوع ازدواج می تواند به مراتب موفق تر باشد. من الان آرزو داشتم که با شوهرم تفاهم بیشتری داشتم... مردهای ایرانی یار و یاور زنهایشان نیستند. وقتی از در وارد می شوند انتظار دارند که زنشان برای شان چای و میوه بیاورد و شام شان حاضر باشد. اصلاً برایشان مهم نیست که این زن از صبح پا به پای آنها کار کرده، بعد تازه آمده خانه و کار خانه را هم انجام داده و به درس و کار بچه ها هم رسیده... این عدم تفاهم به اضافه خستگی روحی که من به دلیل نوع کارم دارم بسیار بر

شوهرم را بر او
کنم. همه مست
می دهم. هر که
آنجا که بتواند
که به خاطر
بچه هایی که

رفته ام. وی در غرض به بهترین شکل سعی می کند تا از سی
تولیت به عهده من است. همه کارهای مربوط به بچه ها را من انجام
تاری که بتوانم از لحاظ عاطفی و مالی برایشان انجام می دهم و تا
م برایشان وقت صرف می کنم. ولی در ضمن خیلی زجر می کشم
ضع روحی نامناسبی که دارم و افسردگیم، بچه هایم شاد نیستند.
به خاطرشان زندگی مشترکم را ادامه می دهم.

یکی از نمونه
تحصیلات و فعالی
اوقات بیکاری کود
می دهد و این امر
مهاجرین روستایی
متفاوت دارند.

های فرزندمداری، اهمیت بی سابقه ای است که مادران برای
تهای فوق برنامه فرزندان خود قائلند. هزینه تحصیلی و پر کردن
کان و جوانان بخش مهمی از درآمد خانواده ها را به خود اختصاص
چه در میان خانواده های طبقه متوسط شهری و چه در بین
و دیگر اقشار کم درآمد جامعه چشمگیر است، هرچند که دلایلی
متوسط شهری و به خصوص خانواده های متجدد یا خانواده هایی
دد زندگی می کنند، تحصیلات همواره ارزشی مهم محسوب می

۸ شهلا، ۳۶ ساله، لی
۱۲ دختر ۱۲ ساله.

سانس جامعه شناسی، مددکار اجتماعی در تهران، دارای يك پسر ۱۴ ساله و

شده است و پدران و مادران تحصیل کرده به طور طبیعی این ارزش را به فرزندان خود نیز منتقل می کرده اند، زیرا در نزد این گروههای اجتماعی، تخصص یکی از مهمترین عوامل ارتقای اجتماعی یا حفظ موقعیت اجتماعی بوده است. علاوه بر این، آنان به تحصیل به عنوان درجه ای گشاده به روی جهان می نگریسته اند. در نزد مهاجرین روستایی که اکثراً بی سواد یا کم سوادند، تحصیلات ارزش جدیدی است که همراهِ با مهاجرت آنان به حاشیه شهرها و آشنایی با نحوه زندگی و ارزشهای طبقه متوسط شهری به آنان منتقل شده است. برای این مهاجرین کم درآمد، تحصیلات تنها راه ارتقای اجتماعی فرزندانشان است و علی رغم هزینه سنگینی که بر بودجه خانوار تحمیل می شود، با رضا و رغبت آن را می پذیرند. مادران مهاجر در تشریح فرزندانشان به تحصیل و فراهم آوردن امکانات لازم نقش اساسی را ایفا می کنند، به خصوص اینکه عقیده دارند موقعیت فرودستانشان از سطح نازل سواد و دانششان ناشی می شود و به هر طریق شده می بایست فرزندانشان از موقعیت اجتماعی بالاتری برخوردار شوند. لازم به تذکر است که موج مهاجرت روستاییان به شهرها در دوران انقلاب و پس از انقلاب به شدت فزونی گرفت. شعارهای برابری طلبانه مطروحه در انقلاب و استقرار حکومتی که خود را حامی مستضعفان می نامید به خواستهای این مهاجرین کم درآمد مبنی بر امکان دستیابی به امکاناتی که دیگر اقشار شهرنشین از آن برخوردار بودند دامن زد. اما واقعیت چهره دیگری داشت و این «مستضعفان» که اکنون «اقشار آسیب پذیر» شان می خوانند علی رغم حمایتی که به خصوص در زمان جنگ از رژیم جمهوری اسلامی به عمل آوردند با امیال و آرزوها و خواستهایشان به حال خود رها شدند.

مادری که به دلیل فوت همسرش سرپرستی سه پسر خود را بر عهده دارد و در خاک سفید (حومه ای فقیرنشین در شمال شرقی تهران) ساکن است می گوید:

من و شوهرم هر دو از دهات آذربایجان هستیم. بیست سال پیش ازدواج کردیم و آمدیم تهران. مدتی اجاره نشین بودیم تا آمدیم اینجا و زمینی را گرفتیم و شوهرم خودش تنهایی آن را ساخت. شغلش ارتشی بود. من سر بچه آخرم حامله

۹. خاک سفید از مناطقی است که بخشهایی از آن به شکل حلبی آباد وجود داشت. مهاجرین روستایی با استفاده از شرایط انقلابی زمینهای بی صاحب یا زمینهایی را که صاحبانشان فراری بودند تصرف کرده و به ساختن خانه اقدام کردند. در این منطقه خانه ها اکثراً از مساحتی کم برخوردارند و با خشت و آجر و به طور سریع ساخته شده اند.

بودم که کشته شد. ارتش اصلاً هیچ کمکی به ما نکرد. چند سال بعد رفتم کمیته امداد امام و تقاضای نامه نوشتم، یعنی خودم که نه، دادم برایم نوشتند. حالا ماهی ۳۵۰۰ تومان به ما کمک می کنند، ولی با این خرج که به جایی مان نمی رسد. دارم قالی بافی یاد می گیرم که بتوانم خودم بپایم و بفروشم که بلکه مخارج زندگی مان در بیاید. خیلی علاقه دارم که بچه ها درسشان را بخوانند و ادامه دهند. دلم می خواهد به دانشگاه بروند. خیلی مواظب درسشان هستم که حتماً درس بخوانند. خودم که سواد ندارم کمکشان کنم. ما که در دهات بودیم اهمیتی به این چیزها نمی دادند می گفتند خودت می دانی، می خواهی سواد یاد بگیری بگیر. پدرم کشاورز بود و خودش هم بی سواد بود. مادرم هم همین طور. می گفت آشپزی و خیاطی و این جور چیزها یاد بگیر، به درد می خورد، سواد می خواهی چکار. ولی من می گویم بچه هایم حتماً دیپلم بگیرند. من می خواهم با هر بدبختی شده این سه تا پسر را به يك جایی برسانم. اگر وضع مالی مان آنقدر بد نبود دلم می خواست فعالیت های دیگر هم داشته باشند، مثلاً ورزش را خیلی دوست دارند ولی من بودجه ام نمی رسد. ما حتی ماه به ماه گوشت هم نمی توانیم بخوریم. بودجه ام را گذاشته ام برای هزینه مدرسه شان. ولی اگر درآمد اضافی داشته باشم حتماً کنار می گذارم که آنها بتوانند حداقل ورزش بروند. بچه ها هر چه بزرگتر می شوند خرجشان هم بیشتر می شود. پول توجیبی بیشتری می خواهند. با این گرانی و درآمد کم چطور می شود پس انداز کرد؟ ولی بچه ها زیاده طلب شده اند. همه اش می گویند فلانی در مدرسه فلان چیز را دارد تو هم باید برای ما بخری. من می گویم آخر ما درآمد نداریم و فعلاً باید با همین کفش و لباس کهنه و پاره بسازید. می گویند ما رویمان نمی شود. خوب من هم خیلی ناراحت هستم ولی چاره ای ندارم. از کجا بیاورم برای آنها وسایل و پوشاک بخرم؟ دلم می خواست يك هنری یاد می گرفتند. بچه های دیگر کلاسهای مختلف می روند، ولی بچه های من هیچی. فقط درس می خوانند چون امکان مالی نداریم. هیچ کاری برایشان نکرده ام و خودم خیلی ناراحتم. خیلی نگران شان هستم. ولی خودشان هم دوست دارند درس بخوانند و می گویند ما درس می خوانیم تا بالاخره به يك جایی برسیم.

مادر دیگری که ساکن خاک سفید و اجاره نشین است و حدود ۲۱ سال پیش

ازدواج کرده و ۱۹ سال قبل به همراه همسرش از دهات ملایر به تهران مهاجرت کرده، می گوید:

من از اول دو تا بچه بیشتر نمی خواستم، چون می گفتم باید خوب تربیتشان کنم چون بچه دردمند زیاد دارد. تمام مسئولیت و کار بچه ها با من است. از اول هم پشتکار شوهرم خوب نبود. از همان اول ازدواجمان مسئولیت همه چیز با من بود. از خرید و کارخانه و کارهای اداره جاتی، مثلاً برای گرفتن شناسنامه و دکتر بردن بچه ها، همه را خودم می کنم. شوهرم دو سه کلاس بیشتر سواد ندارد. در يك رستوران کباب سیخ می گرفت، حالا همانجا توی سالن کار می کند. من هم مثل او دو سه کلاس بیشتر سواد ندارم و مجبورم کار نظافت کنم.

کسی شوید. من اگر سواد داشتم خوب يك کار درست و حسابی می کردم. می خواست اداره جاتی بودم. حالا باید صبحها وقتی هوا هنوز از خانه بیرون بروم و غروب برگردم. پسر بزرگم می گوید بگذار من بروم که تو آنقدر مجبور نباشی کار کنی ولی من خیلی با او صحبت کردم که تو فقط درست را بخوان و نمازت را فراموش نکن. گفتم که شما به يك جایی برسید. بچه هایم می گویند تو اگر نباشی ما را فراموش می گویند تو فقط به فکر ما بودی... هزینه تحصیلی بچه ها سنگین است ولی می دهم. کوچکتر که بودند می آمدند می گفتند آزمون می خواهند. می گفتم ندارم، به معلمان بگویند ما وضعمان را می گفتند باید ببریم چون اگر ببریم جلوی بچه ها خرد می شویم. اینک بچه هایم خرد نشوند پول را هر جور بود تهیه می کردم و می دانم که می خواست بچه هایم هنری یاد بگیرند. زبان خارجی یاد نداشتیم، چون نداشتیم.

برخلاف این نخواهند توانست

مادران فقیر و کم سواد که به دلیل کمبود امکانات مالی معمولاً به رویاهایشان جامه عمل پوشانیده و فرزندانشان را به مدارج عالی

۱۱- زری، ۳۷ ساله.
۱۶- ساله. محل اقامت

سطح سواد سه کلاس نهضت سوادآموزی، شغل نظافتچی، دارای دو پسر ۱۸ و ۱۶ ساله.

تحصیلی رهنمون شوند، مادران شاغل و تحصیلکرده و یا مادران خانه داری که از موقعیت مالی به مراتب مناسبتری برخوردارند با تسبیح امکانات مالی خود می کوشند آینده فرزندانشان را تأمین کنند. افزایش چشمگیر جمعیت جوان در سالهای بعد از انقلاب، ازدیاد تعداد دانش آموز^{۱۲}، کمبود مدارس دولتی که اکنون به ناچار در چند گروه دانش آموز می پذیرند و معلمانی که برای گذران زندگی خود شغل دیگری نیز پذیرفته اند به کاهش کیفیت آموزش در مدارس دولتی منجر شده است. کمبود سرمایه گذاری دولت در بخش آموزش این امر را به عهده خانواده ها واگذار کرده است. نتیجه آنکه، نظام آموزشی جمهوری اسلامی که با توجه به اصل سی ام قانون اساسی می بایست به فراهم آوردن امکان دستیابی برابر شهروندان به آموزش، اختلافات طبقاتی و فرهنگی را کاهش دهد، در عمل بیش از پیش به این اختلافات دامن زده است. علاوه بر این، مادران تحصیلکرده ناچارند به طور متوسط یک ساعت و نیم از وقت روزانه خود را برای کمک به درس هر یک از فرزندان خود (به خصوص در مقطع دبستان) اختصاص دهند.

خانواده هایی که امکان پرداخت شهریه سنگین مدارس «غیرانتفاعی» را دارند^{۱۳} و یا فرزندان شان با اخذ نمرات بالا قادر می شوند به مدارس «نمونه مردمی» (مدارس دولتی ولی با شهریه ای به مراتب بالاتر از دیگر مدارس و کیفیت آموزشی ای بهتر از مدارس عادی دولتی) راه یابند، معمولاً از ثبت نام کودکان خود در مدارس دولتی امتناع می ورزند. آنها دلیل اصلی این تصمیم خود را که مستلزم صرف هزینه سنگینی نیز هست آماده کردن فرزندانشان برای شرکت در کنکور دانشگاهها عنوان می کنند. آن دسته از خانواده هایی که امکان مالی پرداخت شهریه سنگین مدارس خصوصی را نداشته و نمرات فرزندانشان نیز اجازه ثبت نام آنها را در مدارس نمونه مردمی نمی دهد، با استخدام معلم خصوصی سعی می کنند کمبودهای آموزشی در مدارس دولتی را جبران نمایند. در هر حال، بخش عمده ای از درآمد این خانوارها به

۱۲. مقایسه سرشماریهای عمومی سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و تقام شماری سال ۱۳۷۰ نشان از افزایش بیابسی نرخ تحصیلی کودکان ۶-۱۴ ساله دارد. در سال ۱۳۵۵، ۸۴ درصد از پسران و ۶۱ درصد از دختران این گروه سنی در سراسر کشور به تحصیل اشتغال داشتند. این نرخ در سال ۱۳۶۵ به ۹۰ درصد برای پسران و ۷۸ درصد برای دختران و در سال ۱۳۷۰ به ۹۵ درصد برای پسران و ۹۱ درصد برای دختران افزایش یافته است. از سوی دیگر، شاهد کاهش تفاوت نرخ تحصیلی میان پسران و

۱۳. شهریه مدارس غیر انتفاعی به طور متوسط سالانه ۱۲۰ تا ۱۸۰ هزار تومان است.

آموزش فرزندانشان اختصاص می یابد و در بسیاری از موارد هزینه های آموزشی و فعالیت های فوق برنامه آنها از طریق حقوق و درآمد مادر تأمین می گردد.

ما هرچه امکانات داشته و داریم صرف تحصیلات بچه ها می کنیم. هزینه تحصیلی شان خیلی بالاست. من و همسر هر دو حقوق بگیر هستیم و درآمد زیادی نداریم، ولی خوب از خودمان کم می گذاریم که به آنها برسیم. بچه های هر دو مدرسه غیرانتفاعی می رفتند و هر دو در کنکور قبول شدند. الان هم شهریه دخترم که در دانشگاه آزاد رشته میکروبیولوژی می خواند خیلی گران است، چون آزمایشگاه هم دارند و بر هزینه ثبت نام می افزایند. ولی من دخترم را تشویق می کنم که حتماً دکترایش را بگیرد و از او خواسته ام که کار نکند و فقط به تحصیلاتش برسد.

من از زمان بچگی شان خیلی با آنها کار کردم. هیچ وقت نمی گذاشتم وقتشان را هدر دهند یا حتی بازیهای بیخودی کنند. با آنها بازیهای فکری و علمی می کردم و هنوز دبستان نرفته بودند که در ذهنشان ضرب و تقسیم می کردند و سواد داشتند. علاوه بر این در قسمتهای هنری خیلی با آنها کار کردم، به خصوص در موسیقی و داستان نویسی، آنها را مرتب در کلاسهای مختلف ثبت نام می کردم. فعالیت های ورزشی هم داشتند. الان هر دو شان نی و ضرب و ارگ و سه تاوشان را خوب می زنند و شنایشان هم خیلی خوب است... کماکان تمام وقت فراغتم را به بچه ها می رسم. به غیر از کارهای دیگر، برایشان خیاطی هم می کنم. یعنی بیشتر لباسهایشان را خودم می دوزم که مطابق سلیقه خودشان باشد. حتی ساعات کاریم در کتابخانه را هم به بعد از ظهرها انداخته ام که صبحها به کار خانه و امور بچه ها برسم. می خواهم وقتی بعد از ظهر به خانه برمی گردند همه چیز مرتب و آماده باشد و غذایشان حاضر باشد. تنها آرزویم این است که بچه ها سر به دست بزنند و به یاد بمانند.

قرار دهند. مادرانی که خود امکان تحصیلات عالی نداشته اند اکنون بر تحصیلات عالی فرزندانشان بسیار پافشاری می کنند.

دلم می خواست دو بچه داشته باشم، ولی چون وضع مالی مان چندان مناسب نیست و من می خواهم بچه ام تا حد ممکن در رفاه باشد به همان يك بچه قناعت کردیم. ما در خانواده مان رفاه چندانى نداشتیم و کسی نبود که ما را به تحصیلات تشویق کند ولی من بلندپرواز بودم و می خواستم حتماً دیپلم بگیرم که سر کار بروم و تمام چیزهایی را که دوست داشتم و خانواده ام نمی توانست برایم تهیه کند بخرم. آن موقع که من درس می خواندم در خانواده هایی مثل ما اصلاً رسم نبود که کسی به دانشگاه برود. خیلی که می خواستیم درس بخوانیم تا حد دیپلم دبیرستان بود... حالا که بچه دار شده ام خیلی آرزوها برایش دارم. می خواهم حتماً تحصیلات عالی کند و شغل خوبی داشته باشد. اگر وضع مالی مان خوب بود دلم می خواست وقتی بزرگ شد برای ادامه تحصیل به خارج فرستمش. من خودم البته خارج نرفته ام ولی فکر می کنم سطح دانشگاههای آنجا خیلی از ایران بالاتر باشد. اینها البته آرزوهایم است. فکر نمی کنم هیچ وقت چنین امکانی داشته باشم. من فعلاً هر ماه دو هزار تومان حق عائله مندی دارم آن را جمع می کنم و عید به عید می گذارم به حساب پسرم برای وقتی که بزرگ شد. می خواهم تا می توانم امکانات را در اختیارش بگذارم که بتواند با خیال راحت تحصیلش را بکند. حاضرم برای پیشرفت بچه ام هر کاری بکنم.^{۱۵}

فرزندمداری تا بدانجا پیش می رود که مادران شاغل حتی می پذیرند که نه تنها از امیال شخصی خود بگذرند بلکه از توان جسمی و روحی خود نیز فراتر روند تا بتوانند پاسخگوی خواسته های کودکانشان باشند.

من در شغل فعلی ام بیست سال سابقه کار دارم و چون کارم در رابطه با مشکلات مردم است، روحاً و جسماً خیلی احساس خستگی می کنم. گاهی احساس می کنم که دیگر رمقی برایم نمانده، اما وقتی صحبت از بازنشستگی ام پیش می آورم بچه هایم مخالفت می کنند، چون می دانند که هزینه زندگی خیلی بالاست و من باید کار کنم تا مخارج آنها و هزینه تحصیلاتشان تأمین

۱۵. ناهید، ۳۳ ساله، دیپلمه، کارمند شهرداری اصفهان، دارای يك پسر سه ساله.

شود. آنها توقعشان خیلی زیاد است. گاهی به بچه کوچکم می گویم که شاید دیگر به دلایل مالی نتواند به مدرسه غیرانتفاعی برود و باید سعی کند به مدرسه معمولی راضی شود. می گوید نه، شما باید به هر طریقی شده زندگی و تحصیل ما را به بهترین وجهی تأمین کنید. حالا خودتان می دانید. من هم چون علاقه مندم که بچه ها حتماً تحصیلات بالا داشته باشند سعی می کنم این امکانات را برایشان فراهم کنم. اگر مجبور نبودم به کار خانه و بچه ها پرسم، حتی حاضر بودم شغل دومی هم قبول کنم که درآمد بیشتری داشته باشم و آنها بتوانند راحت تر زندگی کنند.^{۱۶}

پدیده فرزندمداری گرچه عموماً در نزد خانهای خانه دار پیش از زنان شاغل به چشم می خورد و بچه ها مشغله عمده این مادران به شمار می آیند، اما از آنجا که مشکلات شغلی و خستگی مفرط ناشی از محیط کار را نداشته و انجام کارهای خانگی را جزئی از «وظیفه» خود می شمارند به مراتب کمتر از زنان شاغل دچار فرسودگی جسمی و روحی می شوند و بسیار بیشتر از آنان با همسران خود بر سر موقعیت سنتی زن تفاهم دارند. به همین دلیل، زنان خانه دار حتی آنانی که با ایدئولوژی مسلط موافقت ندارند با فرهنگ مسلط بر جامعه دچار تناقض و تضاد نشده و خود را خوشبخت تر احساس می کنند. آن دسته از زنان خانه داری که از رفاه نسبی برخوردارند به زن تنها در مقام مادری و همسری ارج می نهند و اشتغال زن را امری ثانوی و گناه بی ارزش می دانند و به مادران شاغل خرده می گیرند که آنچنان که باید و شاید به فکر آسایش فرزندان خود نیستند.

من چون بیرون کار نمی کنم فشاری را که بر خانهای شاغل هست و به خانواده هایشان هم منتقل می کنند ندارم و برای همین هم خانه ام خیلی آرامش دارد. البته برای اینکه این آرامش وجود داشته باشد باید مثلاً پیراهن شوهرم اطو شده باشد، لباس بچه ها برای مدرسه مرتب باشد و هر روز غذای تازه و خوشمزه پخته باشم. ولی من خانه داری را دوست دارم و وقتی بچه ها به خانه می آیند خسته نیستم. برای همین هم زمان مفیدی را برایشان می گذارم. اصولاً من معتقدم که اگر هم زن بخواهد کار کند باید فقط کار نیمه وقت بگیرد که زمان

۱۶. زهرا، ۴۶ ساله، لیسانس جامعه شناسی، مددکار اجتماعی در تهران، دارای سه فرزند، يك دختر ۲۰ ساله و دو پسر ۱۷ و ۱۵ ساله.

غیبتش از خانه زیاد نباشد و بتواند بهتر به بچه هایش برسد... من تا ۱۵ سالگی بیشتر درس نخواندم. مدتی کلاس خیاطی رفتم و بعد هم خانه بودم تا اینکه در سن ۱۹ سالگی ازدواج کردم. تعداد بچه ها و فاصله سنی شان را از قبل با شوهرم تصمیم گرفتیم، چون دوست داشتم به بهترین وجه ممکنه به آنها برسیم. بچه هایم مدرسه نمونه مردمی می روند. فعالیت های ورزشی دارند و کلاس زبان و کامپیوتر هم می روند. شوهرم کار خصوصی دارد و درآمدش خوب است. اما بخش عمده آن صرف هزینه بچه ها می شود و ما این مخارج را با میل و رغبت می کنیم... من تمام وقتم به کار بچه ها صرف می شود. حتی وقتی مدرسه هستند تمام ذهنم را اشغال می کنند. مرتب کتابهای روان شناسی کودک می خوانم که بدانم چطور با آنها رفتار کنم و چکار کنم که خوب درس بخوانند. بچه هایم باید آموزش خوبی ببینند تا بتوانند بعداً امتحان کنکور را بگذرانند و تخصصی بگیرند. از آن گذشته باید برایشان پشتوانه مالی تهیه کنیم که وقتی بزرگ شدند نگرانی مالی نداشته باشند.^{۱۶}

نیازهای فرزندان طبقه متوسط تحصیل کرده اما تنها به تحصیلات در مدارس ممتاز و فعالیت های فوق برنامه محدود نشده، بلکه مصرف بی رویه کالاها و خدمات غربی را نیز در بر می گیرد.

این مصرف گرایی و غرب زدگی شکفت انگیز و بی سابقه، که خود نشانه بارزی از شکست سیاست های فرهنگی جمهوری اسلامی است، نه تنها با مخالفت این خانواده ها که در تقابل با اسلام گرایی قرار داشته و از نظر فرهنگی خود را به غرب نزدیکتر احساس می کنند مواجه نمی شود، بلکه گاه تشویق نیز می گردد.

بچه ها می روند خانه دوستانشان، می بینند آنها ویدئو و ماهواره و پیانو دارند. می آیند می گویند چرا ما نداریم. خانواده هایی مثل ما که سنتی و مذهبی نیستند و خیلی هم قربان صدقه بچه هایشان می روند بالاخره ناچارند که این وسایل را برای بچه هایشان تهیه کنند چون آنها به آن شکل که تفریحی ندارند و محیط بیرون از خانه هم که خیلی بسته است. در نتیجه ما سعی می

۱۶. فاطمه، ۳۹ ساله، خانه دار در تهران، تحصیلات سوم متوسطه، دارای دو پسر ۱۵ و ۱۲ ساله.

کنیم که حداقل در خانه امکان ارتباط آنها را با دنیای خارج فراهم کنیم.^{۱۸}

زنان شاغل که یا با دلایل اقتصادی و یا به دلیل ارزشی که برای اشتغال خود قائلند، علی‌رغم مشکلات موجود حاضر به ترك شغل خود و خانه نشینی نیستند، از سوی جامعه و فرهنگی که هنوز به ارزش اجتماعی اشتغال زن آگاه نشده و می‌پندارد که نقش زن بهتر است به همسر داری و زایش و پرورش کودکان محدود گردد، بسیار سرزنش می‌شوند. حتی خانواده‌های این زنان نیز از این قاعده کلی مستثنی نیستند. این سرزنش که بهانه اصلی آن رسیدگی هرچه بهتر مادران به فرزندان است تا بدانجا پیش رفته که مادران شاغل را دچار احساس گناهی عمیق کرده است. بسیاری از آنان نه تنها از خواست‌ها و پروژه‌های شخصی خود به نفع فرزندانشان چشم‌پوشی کرده‌اند، بلکه برای ندادن بهانه به دست دیگران (منجمله همسرانشان) با تقبل انجام تمامی کارهای خانگی جسم خسته خود را فرسوده‌تر می‌کنند و هیچ‌زمان فراغتی را برای پرداختن به خود اختصاص نمی‌دهند. اما باز هم نسبت به فرزندانشان احساس غبن کرده و به خود خرده می‌گیرند.

خیلی رویاها داشتم. می‌خواستم درسم را ادامه دهم و دکترا بگیرم. می‌خواستم مقالاتی را که ترجمه کرده‌ام به شکل کتابی چاپ کنم، تحقیقاتم را بسط دهم. اما فکر می‌کنم دیگر برای من تمام شده. اوج من همین بوده. در محیط کار که کسی کمکی نمی‌کند و تشویقی هم انجام نمی‌شود. از طرف دیگر کارم را آنقدر دوست دارم که دلم می‌خواهد اوقات فراغتم را هم به کار تحقیق اختصاص دهم ولی نمی‌توانم. احساس می‌کنم که خیلی خودخواهانه است اگر علاقه به کار را به بچه‌هایم ترجیح دهم. باید به آنها برسم. من به خاطر کارم خیلی چیزها را فدا کرده‌ام. مثلاً خانه ما به قمیزی خانه خواهرم که خانه دار است نیست. غذای بچه‌هایم تنوع بیشتری دارد و آنها بیشتر از بچه‌های من گردش می‌روند. خوب من فرصت زیادی ندارم که بچه‌هایم را به گردش ببرم، ولی در عوض برایشان کتاب زیاد می‌گیرم، در کلاسهای انگلیسی و موسیقی و ورزشی ثبت‌نامشان کرده‌ام. تمام حقوقم را برای آنها خرج می‌کنم. پسرم مدرسه غیرانتفاعی می‌رود و دخترم نمونه مردمی. ولی مشکل اصلی‌ام این است که زیاد نمی‌توانم با آنها

۱۸. شهین، ۴۵ ساله، لیسانس ادبیات و دبیر در تهران، دارای یک دختر ۱۷ ساله و یک پسر ۱۲ ساله.

وقت صرف کنم و از این بابت احساس گناه شدیدی دارم. این باعث تناقض در

مردم که می‌خواهند به این راه بروند باید بدانند که این راه برای همه مناسب نیست و باید با احتیاط و مشورت با متخصصان رفتاری و روانشناسان مشورت کرد.

مردم که می‌خواهند به این راه بروند باید بدانند که این راه برای همه مناسب نیست و باید با احتیاط و مشورت با متخصصان مشورت کرد.

مردم که می‌خواهند به این راه بروند باید بدانند که این راه برای همه مناسب نیست و باید با احتیاط و مشورت با متخصصان مشورت کرد.

این احساس گناه موجب می‌شود تا ما خود را به دست فراموشی قائل نشوند.

شاه که یکی از تبعات فرزندمداری در جامعه‌ای زن ستیز است، مادران شاغل بیش از پیش خود و امیال و خواسته‌های شخصی شوشی سپرده و در غایت برای خود هویتی مستقل از فرزندانشان

از کارم رضایه بچه‌هایم ندارم شان را مرتب مدرسه بر می بچه‌ها می‌کنم که علیرغم خ تعلیم و تربیت ولی آنقدر خد و این مرا خین زنی که همه و همیشه مجبور فکر خودش به کارهایی را که

ت دارم ولی چون ساعات کارم زیاد است وقت و حوصله کافی برای ب و این مسئله مرا خیلی ناراحت می‌کند. البته من همه زندگی می‌کنم همیشه غذایشان را از شب قبل آماده می‌کنم که وقتی از گردند همه چیز مرتب و آماده باشد. همه درآمدم را هم خرج خانه و م. در دروسشان هم به آنها کمک می‌کنم. به خودم فشار می‌آورم نستگی وقتی به خانه می‌روم تمام وقت را صرف آنها کنم. در شان نقش اصلی را من ایفا می‌کنم، خیلی بیشتر از پدرشان. سته هستم که دیگر حوصله زیادی ندارم به حرفهایشان گوش دهم ولی نگران می‌کنم... من عملاً ساعت فراغتی برای خودم ندارم. رفتن برای کار، چه در خارج و چه در داخل خانه، گرفته می‌شود و است به مسائل خارج از خودش به دیگران فکر کند و کمتر به باشد. من اصلاً فرصت رسیدن به خودم را ندارم. فرصت انجام که دوست دارم ندارم. حتی فرصت مطالعه هم ندارم. مطالعه ام بدکاره‌ترم که آن را به سر کار انجام می‌دهم چون در خانه

دقت کنید که این راه برای همه مناسب نیست و باید با احتیاط و مشورت با متخصصان مشورت کرد.

مشاهده می‌کنیم که پدیده فرزندمداری در ایران پساانقلابی به پروسه فرد شدن

۱۵ ساله و يك دختر ۱۹- افسانه ۴۲۰ ساله، فوق لیسانس تاریخ، پژوهشگر در تهران، دارای يك پسر

۹ ساله.

ساله و يك پسر ۲۰- مژگان، ۴۵ ساله، مهندس کامپیوتر، کارمند در تهران، دارای يك دختر ۱۴

ساله.

این مادران که حتی فرصت اندیشیدن به خود را ندارند لطمه می زند. این پدیده باعث می شود تا آنان نتوانند استراتژیهای فردی اتخاذ کرده، منافع فردی جدا از منافع دیگر اعضای خانواده داشته و در نهایت قادر نشوند مناسبات قدرت را به نفع خود تغییر دهند. هویت این زنان، علی رغم نقشی که در جامعه ایفا می کنند، کماکان در

گردد. سواد بسیار کمی دارند و به همین دلیل در جامعه ایران به عنوان افراد بیسواد شناخته می شوند.

این زنان سواد کمی دارند و به همین دلیل در جامعه ایران به عنوان افراد بیسواد شناخته می شوند. این زنان سواد کمی دارند و به همین دلیل در جامعه ایران به عنوان افراد بیسواد شناخته می شوند.

و نه فقط با خانواده مبتنی از سوی دیگر، از و که فردیت را محور نمیدانند. اختیار فرزندان خود قرار ندادند. نزدیک می کنند که فرد در ارزشهای «اسلامگرا» مخالفت برخاسته و بر تنه پساانقلابی ایران به چشم ارزشهای مدرنیته در جامعه خستونی پنهان اند: خستونی

رای پدیده فرزندمداری این مادران در واقع به اشاعه فرهنگی می داند، مدد می رسانند چرا که آنان با امکاناتی که در می دهند، در عمل آنان را از نظر فکری و فرهنگی به جهانی مرکز آن قرار داده: جهان غرب. این فرزندان خواه ناخواه با که از سوی دولت و دستگاههای دولتی تبلیغ می شود به ش موجود میان سنت و مدرنیته که بیش از پیش در جامعه می خورد، خواهند افزود. اما بهای این فردیت و پیروگی جامعه آینده ایران را مادرانی می پردازند که ندانسته قربانی می که از سوی فرزندان دلیندشان بر آنان اعمال می گردد.

خشونت در خانواده و بازتاب آن در مطبوعات ایران

طرح بررسی

به طور کلی می‌توان گفت که در میان مطالعات جامعه‌شناختی که از دیرباز در مؤسسات آموزش و پژوهشی ایران انجام گرفته، جای مطالعات میدانی در زمینه خشونت در خانواده خالی است. با اینکه در کارهای تحقیقی در حیطه آسیب‌شناسی خانواده اشاراتی به مسئله خشونت در خانواده شده^۲، ولی هیچ‌یک به قصد مطالعه خشونت انجام نگرفته است. اما در زمینه مطالعات حقوقی، به نوشته‌هایی در تفسیر و انتقاد از قوانینی که راه را برای خشونت باز می‌کنند، در گذشته^۳ و حال برمی‌خوریم. در بسیاری از مباحث قانون مدنی ایران تفاوت‌های قابل توجهی بین زن و مرد وجود دارد. نکاتی که از دیرباز در قوانین مربوط به خانواده به چشم می‌خورند و می‌توانند ریشه بسیاری از خشونت‌های خانوادگی به شمار آیند عبارتند از: مباحث مربوط به ازدواج، طلاق، حضانت اطفال، نفقه، اقامتگاه، تابعیت، اهلیت، قیمومیت و ارث.

۱- دارای دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه سوربن (پاریس)، استادیار سابق دانشگاه تهران و سرپرست بخش روانشناسی اجتماعی مؤسسه مطالعات و تحقیقات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، از سال ۱۹۸۰ در فرانسه اقامت دارد و متناوباً به کار تدریس (مؤسسه آموزش بزرگسالان دانشگاه نانتر) و پژوهش (سازمان‌های دولتی و غیردولتی بین‌المللی) پرداخته، دارای تألیفاتی در زمینه زن، خانواده، ساخوردگان و مهاجرت است.

۲- از دو بررسی به عنوان نمونه یاد می‌شود:

ستاره فرمائرفمائی‌یان، و همکاران، روسپیکری در شهر تهران (تهران: مدرسه عالی خدمات اجتماعی، ۱۳۴۲ (۱)).

ویدا ناصحی (سرپرست تحقیق)، وضع زنان مطلقه شهر تهران، با همکاری بیژن افسر کشمیری، بقول سلطان محمدی، زرین تاج غفوری (تهران: انتشارات بخش روانشناسی اجتماعی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۹).

۳- مهناز افخمی، حقوق زن در ایران، مجموعه‌ای از انتشارات سازمان زنان ایران از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ (پتسدا، مریلند: انتشارات مرکز زنان، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۳/۱۹۹۴).

در هیچ يك از این موارد زن با مرد مساوی نیست و نسبت به مرد از حقوق کمتری بهره مند است.^۴ مقررات واپسگرایی که در زمینه حدود، قصاص و دیات در قوانین جزایی ایران که در دی ماه ۱۳۶۱ به تصویب رسید، وضع را از آنچه بود وخیم تر کرد.^۵ در تعریف این قوانین نقش ارشدیت جنسی و سنی که از ارکان خانواده سنتی ایرانی است کاملاً مشهود است و تأثیر غیر قابل انکار آن را می توان در نتایج بررسی حاضر که نمونه ای از خروار است، باز یافت.

هدف از این مطالعه شناسایی و تحلیل خشونت‌هایی است که در درون شبکه خویشاوندی روی داده و خبر آن در مطبوعات ایران منعکس شده است. در این جا لازم به یادآوری است که معمولاً فقط حوادث گزارش شده به مطبوعات می رسند و از میان آنها تعدادی برگزیده و منتشر می شوند. دیگر اینکه بعضی از انواع خشونت در فرهنگ ایرانی اصولاً مطرح نیست. مثلاً همخواهگی به عنف با همسر به علت مقررات مربوط به تمکین از مرد خشونت به شمار نمی آید و حتی زن نیز آن را تجاوز به خود به حساب نمی آورد. و یا بحث درباره تجاوز به کودکان، در فرهنگ ایرانی تابوست و با اینکه به گفته مددکاران اجتماعی در بعضی خانواده ها روی می دهد به ندرت به خبری در این مورد در جراید بر می خوریم.

فیلم «مشق شب» به کارگردانی کیارستمی که بر پایه پژوهش شعبه دولت آبادی درباره خشونت بر کودکان در خانواده ساخته شده،^۶ نشان دهنده ستمی است که زیر لوای تنبیه بر کودکان اعمال می شود و هرگز در جراید منعکس نمی گردد. ناگفته نماند که در کشوری که دختر در سن ۹ سالگی و پسر در ۱۵ سالگی بالغ به شمار می آیند، در تعریف کودکی به مشکل بر می خوریم. آیا به شوهر دادن دختر ۹ ساله خشونت نیست؟ آیا جایز بودن حکم اعدام برای دختر ۹ ساله و پسر ۱۵ ساله با این استدلال که آنها در مقابل قانون مسئولند، خشونت به حساب نمی آید؟

بررسی حاضر که نوعی پژوهش در زمینه آسیب شناسی اجتماعی به شمار می رود، به هیچ وجه بازتاب ابعاد خشونت‌های خانوادگی در ایران نیست و به نیت نشان

۴. ردا ناصری (بهنام)، «زن، خانواده و تجدد»، ایران نامه، سال یازدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۷۲، صص ۲۴۸-۲۷۷.

۵. پرویز اوصیاء (الف پایا)، بررسی تحلیلی قوانین قصاص و حدود و دیات، لندن: کانون نویسندگان ایران در تبعید، (۱۹۹۱)، دفتر سوم، صص ۱۹۷-۱۷۱.

۶. فیلم «مشق شب»، به کارگردانی عباس کیارستمی، کانون پژوهش فکری کودکان و نوجوانان، تهران ۱۳۶۶.

دادن نحوه گزینش و طرح مسئله در جرایم، شناخت ویژگیهای فرهنگی آن و نحوه برخورد حقوقی و اجتماعی با آن به نگارش درآمده است.

باید اضافه نمود که از چند سال پیش مبارزات پیگیری از سوی حقوقدانان و پژوهشگران ایرانی بخصوص زنان، در شناساندن کمبودهای قانونی و مقررات اجتماعی

فائزآده، بدون شك از نتایج این گونه کوششهاست كه شیبان ادامه دارد.

۳. مطالعات

هر روزه صفحه ای را به شرح حوادث اختصاص می دهد، به عنوان چارچوب مطالعه برگزیده شده و صفحات «اجتماعی - حوادث» این روزنامه از شماره ۳۵۰ مورخ ۸ فروردین ماه ۱۳۷۵ (درج اولین واقعه) تا شماره ۶۲۳ مورخ ۲۷ اسفند ماه ۳۷۵ (تاریخ آخرین واقعه) مورد بررسی قرار گرفته است.

هر واقعه در صورت واجدالشرایط بودن، يك واحد پژوهش به حساب آمده است در اینجا لازم است تعریف خشونت را كه پایه و اساس گزینش هر واحد پژوهش قرار

۷. دستچینی از مقالات منتشر شده بین سالهای ۱۳۷۳-۷۶ در انتقاد از قوانین مدنی ایران و طرح پیشنهادات:

محسن قانی، «كتك زدن: یکی از آثار ریاست مرد»، زنان، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۷۳، صص ۵۴-۵۹.

الهام خاکسار، «گزارش يك زخم»، زنان، ش ۲۹، تیرماه ۱۳۷۵، صص ۳-۹.

میزگرد: «خشونت: بحثی در عتق و ابعاد»، جامعه سالم، ش ۱۷، ۱۳۷۶، صص ۶-۱۳.

سیدمحسن سعیدزاده، «به جای قتلید در قانون تجدید نظر کنید»، زنان، ش ۳۶، مرداد ۱۳۷۶، صص ۵۶.

مهرانگیز کار، «ازدواج دخترچه ها قانونی است»، زنان، ش ۳۶، مرداد ۱۳۷۶، صص ۱۶-۱۸.

سادات قاینی، «ولایت پدر: مفهوم و دامنه»، زنان، ش ۳۶، مرداد ۱۳۷۶، صص ۱۸-۲۱.

فاطمه قاسم زاده، «پدوفتاری با زنان»، جامعه سالم، ش ۲۸، مهرماه ۱۳۷۵، صص ۵۶-۵۹.

مهرانگیز کار، «تكالیف قانونی در برابر شوهر»، زنان، ش ۳۱، آذرماه ۱۳۷۵، صص ۲۶-۲۹.

شیرین عبادی، «دادگاه كودكي هفتاد سالگان امروز»، جامعه سالم، ش ۲۸، مهرماه ۱۳۷۵، صص ۷۳-۷۶.

گرفته بیاوریم. خشونت در این مطالعه به معنای کلی آن آمده است. بنابراین هر گونه تجاوز (جسمی و روانی) بر وجود خود و یا وجود دیگری و یا از سوی دیگری، خشونت تلقی می شود، مانند: قتل، ضرب و جرح، تحقیر و توهین، تحمیل عقاید (ازدواجهای اجباری یا تحمیلی، منع اشتغال و تحصیل، منع رفت و آمد با اقوام و خویشان) خودکشی یا قصد خودکشی.

در هر واحد پژوهش جنسیت عامل خشونت، نوع خشونت، نحوه اعمال خشونت، دلیل یا دلایل خشونت و در صورت امکان کیفر خشونت (که بعضی اوقات خشونت در خشونت به حساب می آید) و بالاخره نتیجه گیری از خبر منتشر شده استخراج و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند.

نتایج

۱- فراوانی: رویهم ۱۱۴ خبر در مورد خشونت در طول سال ۱۳۷۵ شناخته و استخراج شده اند که حاوی ۹۲ واقعه است. معمولاً درباره هر واقعه يك خبر انتشار یافته و گاه نیز ماجرای واقعه در چند شماره تکرار شده است. از نظر توزیع فراوانی موارد خشونت بیشترین در ماههای زمستان و کمترین در طول ماههای بهار اتفاق افتاده است. تیر ماه بالاترین تعداد (۱۸ مورد) و فروردین ماه کمترین (۳ مورد) تعداد موارد خشونت را نشان می دهد. البته حجم اخبار اجتماعی ایرانی و خارجی، در تعداد و طول گزارشات مربوط به اخبار خشونت در خانواده بی تأثیر نیست.

حدود نیمی از اخبار همراه با عکس منتشر شده اند که از میان آنها ۷۰ درصد مربوط به خشونتهای منجر به قتل است. در ۹ مورد عکس قاتل، در ۱۲ مورد عکس مقتول یا مقتولین و در ۱۸ مورد هر دو همراه گزارش آمده است.

۲- توزیع جغرافیایی: از نظر جغرافیایی، بیش از نیمی از موارد قتل در شهرهای بزرگ به وقوع پیوسته و شهر تهران دو سوم این تعداد را در بر می گیرد. شهرهای کوچک حدود ۳۰ درصد از وقایع را شامل می شود و از دهات و قبایل به جز يك مورد ذکری به میان نیامده و در بقیه موارد از محل حادثه یاد نشده است. و اما خبری در مرداد ماه ۱۳۷۵ در صفحه حوادث روزنامه ایران زیر عنوان «مجازات قبیلہ ای زنان عشایر» مبنی بر اینکه «قتلهای ناموسی در سال ۱۳۷۴ نسبت به سال پیش ۶۱ درصد کاهش یافته»، نشاندهنده اهمیت این وقایع در مناطق روستایی و ابدی است.

شکایات بیشتر مربوط به شهر تهران و بر مبنای دادرسیهای دادگاههای عمومی

و خانواده در استان تهران گزارش شده است. اخبار مربوط به شکایات کمتر همراه با عکس است و فقط در ۹ مورد عکس قاضی همراه با نمای شاکی از پشت زینت صفحات حوادث شده است.

۳. جنسیت عاملین خشونت: عاملین قتل در ۸۵ درصد از موارد مرد و در ۱۵ درصد زن هستند. شکایات نیز بیشتر به درخواست زنان در دادگاهها مطرح شده است.

مردان بیشتر می کشند در حالیکه زنان دست به خودکشی می زنند و یا قصد خودکشی و یا ارتکاب قتل دارند. اما به جز در ۲ مورد اقدام آنها نافرجام می ماند. صفاتی که مخبرین در گزارشات خود به زنان و مردان نسبت می دهند نیز گویای این مطلب است که زنان بیشتر ستم دیده و مظلوم و مردان ستمگر و مهاجمند. صفاتی که برای توصیف زنان به کار رفته عبارتند از: بی پناه، قربانی، بی دفاع، مظلوم، قانع، بیچاره، متحمل، مهربان و یا دختران معصوم و محجوب. حتی در مواردی هم که زن عامل خشونت است از او به عنوان ناسازگار و بیوفای نام برده شده است. در حالیکه برای توصیف مردان (مجرم) از صفاتی چون خیانتکار، کینه توز، لجباز و خشن، طماع و پول پرست، کلاهبردار و عیاش و خوشگذران، استفاده شده است.

۴. طبقه اجتماعی: در مورد طبقه اجتماعی عاملین خشونت مشکل می توان سخن گفت، چرا که به ندرت در مورد میزان تحصیلات و شغل آنها نوشته اند. در میان عاملین قتل فقط به يك طبیب، يك وکیل دادگستری و دو دانشجو و يك راننده اشاره شده، و در بقیه موارد فقط می توان از ورای شرح وقایع به منشأ اجتماعی و تعلق آنها به گروههای اجتماعی پی برد. به طور کلی نحوه گزارشات حاکی از آن است که عاملین قریب به اتفاق خشونتها از طبقات کم سواد و غیر مرفه جامعه اند. بدیهی است ناپساامانیهای ناشی از تنگدستی در ایجاد محیط زندگی تنش زا و در نتیجه نظام گسیختگی در خانواده مؤثرند. ولی نبود یا کمبود موارد خشونت در میان خانواده های طبقات مرفه در جرایم، بیشتر بدین سبب است که این دسته از خانواده ها برای حفظ پرستیژ اجتماعی کمتر برای حل مشکلات خانوادگی به مراجع قضایی رجوع می کنند و خشونتها فقط زمانی در جرایم منعکس می شوند که قتل صورت گرفته باشد. قتلها نیز چنانکه خواهیم دید بیشتر به دلایل ارزشهای سنتی از جمله ناموس پرستی، سوء ظن، فقر و کمبودهای ناشی از اعتیاد صورت گرفته و این رفتارها در میان افراد تحصیل کرده و مرفه کمتر منجر به قتل می گردد.

۵. انواع خشونت: حدود ۴۰ درصد از خشونتها در خانواده منجر به قتل، حدود

۲/۵ درصد منجر به خودکشی شده است و ۳/۵ درصد از موارد به قصد ارتکاب قتل یا خودکشی انجام گرفته ولی نافرجام مانده است. در بقیه موارد شاکی برای دادخواهی به دادگاههای عمومی یا دادگاه خانواده مراجعه کرده است.

الف - خشونت‌های منجر به قتل

زن کشی، زن و فرزندکشی و کشتن اعضای خانواده همسر بالاترین درصد قتل‌های انجام شده توسط مردان را تشکیل می‌دهد. دلایل ارائه شده عبارتند از: اختلافات زناشویی، سوء ظن، بی حرمتی به شوهر، ترک خانه شوهر یا درخواست طلاق و بالاخره قصد تعدد زوجات. به نمونه هایی چند توجه کنیم:

مردی که پس از جر و بحث همسرش را خفه کرده است دلیل قتل را چنین توجیه می‌کند: «به همسرم گفتم تصمیم دارم به مناسبت سالگرد فوت مادرم برای او مراسمی ترتیب دهم. امروز باید خانه را جمع و جور کنی. ولی همسرم در جواب گفت این موضوع ربطی به من ندارد و من این کار را انجام نمی‌دهم. بعد هم به مرحوم مادرم ناسزا گفت. من هم عصبانی شدم و ناخودآگاه او را خفه کردم.» (۱۶ مرداد). در اینجا به ارزش زن که در سنت ایرانی فقط با مادر شدن و آنهم مادر اولاد ذکور، تحقق می‌یابد، پی می‌بریم. جالب اینکه رئیس شعبه اجرای احکام نیز پس از صادر شدن حکم قصاص از اولیای دم (خانواده مقتول) برای جوان قاتل که از عمل خود «نادم» است تقاضای عفو و بخشش می‌کند که البته مورد موافقت قرار نمی‌گیرد. لازم به تذکر است که در این مورد و بسیاری موارد دیگر هرگز ذکری از نیسی از بهای دیه که باید از سوی خانواده زن برای قصاص مرد به خانواده او پرداخت گردد نمی‌شود.^۸

در موردی دیگر مردی که پس از مشاجره همسر خود را با ضربات چاقو از پای در آورده، به جرم قصاص نفس فقط به هفت سال حبس محکوم می‌شود. (۲۱ آبان). آیا بضاعت مالی خانواده زن اجازه درخواست قصاص را نمی‌داده است؟ در چنین مواردی است که بر جنبه غیر اجتماعی و شخصی بودن قانون قصاص پی می‌بریم.^۹ در بعضی موارد بهای عمل ناپسند همسر از دید شوهر را کودکان می‌پردازند: «مردی به علت آنکه زنش خانه را ترک کرده است، فرزند خردسالش را کشت» (۲۳

۸ در قوانین جزایی ارزش زن نصف مرد است. چنانکه دیه قتل زن مسلمان خواه عسلی خواه غیر عسلی نصف دیه مرد مسلمان است.

۹ مجرم می‌تواند با گذشت اولیای دم از خون مقتول رها شود و حتی اولیای دم می‌توانند خون مقتول را معامله کنند و البته این معامله نیز در رابطه با امکانات مالی اولیای دم موجب امتیاز مستکبران بر مستضعفین می‌شود. اوصیاء، بررسی تحلیلی قوانین، صص ۱۸۷-۱۸۸.

دی). «مردی که زنش از خانه قهر کرده، خانه اش را به آتش کشید و دو فرزندش زنده زنده در آتش سوختند.» (۹ دی)

خانواده نیز به علت آنکه خانه پدری تنها پناهگاه زنی است که خانه شوهر را ترک کرده، غالباً هدف خشونت داماد قرار می گیرد. «مردی پس از کشتن همسر خود خانه پدرش را به آتش کشید» (۴ شهریور). «مردی که برای بازگرداندن همسرش به خانه پدرش رفته بود، برادر زن خود را از پا درآورد» (۱۷ آبان). در این مطالعه به چندین مورد قتل برادر زن، مادر زن و مادر بزرگ زن به تلافی بدرفتاری همسر (از دید شوهر) همی خوریم. رفیق زن از خانه شوهر به هر دلیل که صورت گیرد برای مرد سنتی نوعی توهین و بی حرمتی به حساب می آید و اهانت از سوی زن را سخت می توان تحمل کرد. مردی که دختر ۱۸ ساله اش را کشته است انگیزه قتل را چنین شرح می دهد. «شب حادثه من و دخترم با هم مشاجره داشتیم، زهرا به من بی ادبی و اهانت کرد و من ناخودآگاه دستم را جلوی دهانش گرفتم و بدون هیچ قصدی چند لحظه بعد بی حال به زمین افتادم» (۲۸ مرداد). اهانت از سوی خواهر نیز می تواند مجازاتی سنگین در پی داشته باشد. قاتل خواهر می گوید: «خواهرم ناسزا گفت، دست روی دهانش گذاشتم، چون آسم داشت خفه شد و جنازه اش روی دستمان ماند» (۱۶ اردیبهشت).

روی دیگر این نوع «غیرتها» قتل‌های ناموسی است که به خاطر زنان خانواده صورت می گیرد. «پدری به دلیل اینکه پسر ۱۶ ساله همسایه به دختر او نظر داشته و حرف‌های نامربوط می زده نیمه شب خانه همسایه را به آتش می کشد و در این آتش سوزی زن و دو دختر خانواده از بین می روند» (۲۶ خرداد). در این زمینه حتی به قتل پدری به دست پسرش بر می خوریم که به دلیل توهین به مادر، انجام پذیرفته است. قتل دخترعمویی که نامزد و حق پسرعمو است و اکنون راضی به ازدواج با او نیست نیز از جمله قتل‌های ناموسی گزارش شده است (۱۶ تیر).

چندزنی نیز با اینکه به ندرت به قتل می انجامد، ولی در بسیاری موارد خشونت و اختلالات خانوادگی را سبب می شود. تعداد موارد خشونت در میان خانواده هایی که مرد دارای دو یا سه زن بوده قابل توجه است.

واقعه ای که اخبار صفحه حوادث روزنامه ایران را در تیر ماه و مرداد ماه تحت الشعاع قرار داده خواندنی است: «زنی توسط شوهر خود در پیاهان زنده بگور شد» (۲

۱۰. لازم به یادآوری است که مطابق ماده ۱۶ قانون قصاص، پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و فقط به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول محکوم و تعزیر می شود.

خرداد). وی پس از تلاش چند ساعته خود را نجات داد و پس از شکایت دلیل خشونت شوهرش را درخواست رضایتنامه برای ازدواج سوم ذکر کرد و از ترس شوهر به خانه خواهرش پناه برد. اما چند روز بعد شوهر که ناپدید شده بود «با پاشیدن بنزین بر سر همسر فراری که در طبقه زیرزمین همراه با چهار فرزند خواهرش سرگرم خوردن شام بود، آنها را سوزاند» (۲۱ خرداد).

انتشار این واقعه آنچنان بحث انگیز بود که موجب شد مصاحبه ای در پایان جلسات با قاضی دادگاه بشود. وی در پاسخ به سؤال خبرنگار می گوید: «متهم برای ازدواج سوم از قانون کمک می گیرد. البته قانون در عین حال، ازدواج مجدد را خلاف شرع نمی داند، اما شرایط سنگینی برای این عمل در نظر گرفته است که علت آن حفظ بنیاد خانواده است». پس متهم طبق قانون می بایست توانایی لازم برای اجرای عدالت مابین همسر خود و تمکین مالی برای اداره سه زن را به اثبات برساند (۲۷ خرداد). اما معلوم نیست چگونه مردی با يك زن و ۵ فرزند و درآمدی که از فروش نان خشک و آهن قراضه عایدش می شود، توانسته اجازه زن دوم را بگیرد و اکنون با داشتن دو زن و ۸ فرزند به خود اجازه می دهد با گرفتن رضایتنامه از زن دوم خود همسر سومی اختیار کند. قاضی در دنبال صحبت خود برای عبرت آموزی دیگران اضافه می کند: «اجبار همسر اول برای اعلام موافقت برای ازدواج مجدد از سوی شوهر بنیان هر دو خانواده را بهم می ریزد و در این میان ضربه سنگینی بر سرنوشت فرزندان وارد می آورد». سپس راه حل را چنین پیشنهاد می کند: «مشورت با ائمه جماعت مساجد محل و حل مشکلات زندگی بسیار مفید است زیرا که پس از پیروزی انقلاب اسلامی مساجد علاوه بر عبادی بودن، مرکزی فرهنگی و اجتماعی شده اند» (۲۷ خرداد).

اما اهمیت این اتفاق ایجاد خانه های امن برای زنان را برای نخستین بار در مطبوعات ایران مطرح ساخت. مهرانگیز کار در مقاله ای با عنوان «آیا هنوز هم ضرورت تأسیس «خانه های امن» احساس نمی شود» می نویسد: «توه قضائیه و بازوی انتظامی آن برای جلوگیری از آشکار شدن يك تار موی زنان انواع پلیس و گشت و دادگاه ثابت و سیار را به کار گرفته و سازمانهای عریض و طویل ایجاد کرده است. چنانچه فقط اندکی از آن بودجه هنگفت را برای حفظ جان زنانی که در معرض نقص عضو یا مرگ از جانب شوهرانشان هستند، صرف کنند، از میزان فشارهای روانی و اجتماعی زنان کاسته شده و بر میزان امنیت خاطر آنها افزوده می شود.»^{۱۱}

چندزنی نیز موجبات خشونت زنان را که به ندرت به قتل می انجامد، آنچنان

۱۱. مهرانگیز کار، «آیا هنوز هم ضرورت تأسیس خانه های امن احساس نمی شود؟»، زنان، ش ۲۹،

برانگیخته که دو مورد از چهار مورد قتل انجام شده (منتشره در روزنامه/ایران) توسط زن را به خود اختصاص داده است؛ کشتن هروی احتمالی از راه آتش سوزی و به چاه انداختن بچه هروی. در دو مورد دیگر زنان اقدام به قتل شوهر خود کرده اند و هر دو بار انگیزه قتل، بدرفتاری و خشونت مرد ابراز شده است. اولین قتل در پاریس توسط زن به تنهایی انجام گرفته و اولیای مرد درخواست استرداد قاتل و قصاص او را دارند و در مورد دوم زن به کمک برادر و شوهرخواهر خود «به قصد ادب کردن شوهری که به زن اجازه رفت و آمد با خانواده اش را نمی داده با ضربه های پی در پی او را می کشند».

معمولاً خشونت از سوی زن (قتل یا ضرب و جرح) با همدستی مردان خانواده انجام پذیر است و تنها موردی که زن به تنهایی اقدام به قتل شوهر خود (در پاریس) کرده دور از خانواده و گروه خویشاوندی خود زندگی می کرده است.

پشتیبانی و حمایت از اعضای خانواده که جزئی از وظایف خانواده سنتی ایرانی است تا بدانجا پیش می رود که علاوه بر مواردی که ذکر آن رفت سه مورد قتل به پشتیبانی از برادر، یک مورد قتل پدر به پشتیبانی از مادر، یک مورد قتل زن پدر به پشتیبانی از پدر و بالاخره هفت نزاع خانوادگی منجر به قتل را در بر می گیرد. در موارد زن کشی نیز در صورتی که زن مقتول دارای فرزندان ذکور باشد، این پسرانند که قصاص پدر را تقاضا می کنند (۲ تیر).

در دو مورد دیگر که زنان برای رام کردن مرد سرکش، قصد تنبیه او را دارند، عملشان نافرجام مانده است. جالب آنکه در دادگاه در جواب این سؤال که «چرا از شوهرت درخواست طلاق نکردی؟» زن می گوید: «بعد از ۳۵ سال زندگی، دیگر زشت بود تقاضای طلاق می کردم!» نکته ای که شدت ملامت بودن طلاق و خصوصاً تقاضای طلاق از سوی زن را در جامعه ایرانی می رساند.

مشکلات مالی نیز از جمله دلایلی است که موجبات قتل و نزاعهای خانوادگی را فراهم آورده است. سرقت یا رد شدن درخواست پول موجب قتل والدین، خواهر، عمه، شوهر عمه و باجناق شده است. بارزترین نمونه، کشتاری است که زیر عنوان «ماجرای خیابان گاندی»، ماهها مهمترین خبر صفحه حوادث روزنامه/ایران را به خود اختصاص داد. دختر ۱۶ ساله ای با همدستی نامزد همسن خود، دو خواهر و یک برادرش را به قتل می رساند و قصد کشتن پدر و مادر خود را دارد تا با مرگ اعضای خانواده موانع ازدواجش را از سر راه بردارد و (ظاهراً) با ثروتی که به او خواهد رسید با پسر دختراوه خود ازدواج کند. این واقعه در ایران بی سابقه بوده است، ولی در جهان نظیر این نوع اعمال جنون آمیز را می توان یافت. شرح ماجرا شکی باقی نمی گذارد که دختر متهم به

تحت درمان قرار گرفته باشد. اما واکنش مردم، و حتی بعضی از دانش آموختگان در مقابل انگیزه این کشتار، می تواند به تنهایی موضوع مقاله ای در زمینه آسیب شناسی اجتماعی گردد. به جز چند اظهار نظر از سوی متخصصین که به مسئله به صورت علمی می نگرند بقیه که عده آنها بسیار قابل توجه است و از راه تلفن و نامه نظراتشان را با خبرنگار گروه حوادث در میان گذاشته اند، مقصر اصلی را در این جریان «استکبار جهانی» می شمارند. تئوری توطئه^{۱۲} که نزدیک به یک قرن است در تفاسیر سیاسی در ایران به کار گرفته می شود اکنون آنچنان بسط و توسعه یافته که هر گونه گرفتاری را می توان به گردن دیگران انداخت. نمونه ای چند از اظهار نظرها را می آورم:

«بار دیگر تهاجم برق آسای فرهنگ بیگانه دو خانواده را اسیر خویش ساخت» (۱۵ دی). «اندیشمندان بیگانه با طرح ریزی این سلاح نامرئی (ویدیو و فیلم) که صد بار مخرب تر از بمب اتمی می باشد، قصد نابودی فرهنگ و اصالت ملی و اسلامی ما را دارند و این سلاح مرگبار چیزی جز فرهنگ پوچ بیگانه نیست» (۱۸ دی). یک روانشناس جوان درباره هدایت برنامه های ماهواره از سوی استکبار جهانی می نویسد: «فراموش نکنیم که استکبار جهانی و امپریالیسم نیز به همین دلیل به طور موزیانه ای وارد عمل می شود و دقیقاً به همین علت آن را شبیخون فرهنگی نامیده اند، زیرا آمریکای جنایتکار از خواسته های پنهانی، تمایلات واپس رانده شده گرایشات خاص محنود شده، ناکامی ها و به قول فروید ناخودآگاه فرد استفاده می کند» (۲۸ بهمن).

متمکن بودن پدر دختر (سمیه) در این دوران که مستضعف بودن نوعی امتیاز اجتماعی به شمار می رود، در همه گیر شدن این ماجرا بی تأثیر نیست. پس از انتشار خبر زنده به گور شدن یک زن توسط همسرش و به آتش کشیدن چهار کودک، نه کسی به روزنامه نوشت و نه «میزگرد گروه اجتماعی برای کالبدشکافی حادثه» برپا شد. مسئول بنیاد ازدواج و تحکیم خانواده در مورد «ماجرای خیابان گاندی» می گوید: «هر چه ثروت بیشتر نباشته شود، بچه نامطلوب تر، زن نامطلوب تر و زندگی نامطلوب تر بوجود می آید». وی حل این گونه مشکلات را در رعایت موازین و قوانین اسلامی می داند و می گوید: «اگر جامعه خدا را قبول دارد مشکل حل است. اول بلوغ دختر ۱۳ سالگی و پسر هم ۱۶ سالگی است. دیگر نباید برویم روی ۲۵ یا سی سالگی دختر را بفرستیم خانه بخت... اما نق و نوق هزینه ها، هیچ کجای قرآن امری راجع به تقبل هزینه نکرده است... در آیه ازدواج به صراحت می گوید که هزینه ازدواج پای من است. نباید ترسید خداوند خودش فرموده که هزینه ازدواج را خودش

۱۲. احمد اشرف، «تئوری توطئه»، گفتگو، ش ۸، تابستان ۱۳۷۴، صص ۴۷-۷.

می رساند» (۲۵ دی).

دکتر روانشناسی نیز که مسئله را می شکافد و به نکات اساسی ماجرا انگشت می گذارد نمی تواند از جمله «تهاجم حساب شده فرهنگ بیگانه» بگذرد: «هراس اینجاست که می خواهیم سردرگمی و اضطرابی که برای تحصیل، اشتغال... گریبانگیر اغلب جوانان ماست و نیز بی هویتی که معدل خلاءهای مهم فرهنگ خودی و تهاجم حساب شده و فرهنگ بیگانه است پناه مناسبی باشد و بجای حل مشکل خود مسئله آفرین باشد» (۲۸ بهمن).

دادگاه عاملین کشتار را به جرم قتل به قصاص و به خاطر داشتن رابطه خلاف شرع به مجازات شلاق محکوم کردند. حکم قصاص قابل اجرا است مگر آنکه والدین سبیه يك یا هر دو محکوم را ببخشند.

ب - خودکشی یا اقدام به خودکشی:

خودکشی و خصوصاً خودسوزی زنان از جمله خشونت‌هایی است که در دو دهه

چهاردهم و پانزدهم میلادی در ایران به وقوع پیوسته است. در دو صفحه‌ای از حوادث سال

۱۳۷۰ می بینیم. ناکامی در ازدواج، اختلاف با شوهر و نازایی زن از جمله دلایل ارائه

در جراید است.

در فرهنگی که زن برای تحصیل کردن و دم برنیاوردن تربیت شده است شدت

سرخوردگیها و ناکامیهای پی در پی، به جای آنکه در او میل به پرخاشجویی و ستیزه

جویی را برانگیزد او را به سوی «خودتخریبی» می کشاند.^{۱۳} و این واکنش در دوران

آشفته‌گی اجتماعی که معمولاً زنان از اولین قربانیان آن هستند، تشدید می گردد.

یکی از محققین به نقل از مجله زن روز (۱۳۷۰/۱۲/۱۷) می نویسد «تنها

در سال ۱۳۶۹ در تهران پنجاه زن بر اثر خودسوزی جان خود را از دست داده اند. به

گفته مدیر کل پزشکی قانونی کشور آمار مربوط به خودسوزی زنان تنها در ۶ ماه اول

سال ۱۳۷۰ چهل مورد بوده است.^{۱۴}

ج - ضرب و جرح و خشونت‌های روانی

ضرب و جرح، آزار جسمی و روحی، اهانت، فحاشی، خست و تنگ نظری،

۱۳. آخرین خبر خودسوزی را در مجله زنان، ش ۴۱، بهمن/اسفند ۱۳۷۶، ص ۶۷ می بینیم: «زن

جوانی بر اثر اختلاف با خانواده شوهر خود را به آتش کشید. وی پس از دو روز در بیمارستان جان می

سپارد.»

۱۴. هابده مغربی، «حقوق زن و بن بستهای فرهنگی - اجتماعی جمهوری اسلامی»، چشم انداز،

ش ۱۳، بهار ۱۳۷۲، صص ۴۲-۵۳.

اخاذی، کلاهبرداری، سوء ظن، هرزگی جنون آمیز، بدخلقی، چندزنی، عقیم بودن زن و حضانت اطفال از انواع دلایل شکایات به دادگاههای عمومی و دادگاه خانواده به شمار می آیند.

از نظر فراوانی تعداد شاکیان زن پنج برابر تعداد شاکیان مرد است. نخست به دلیل اینکه زنان پیش از مردان مورد ستم قرار می گیرند و دیگر اینکه زنان نیز امروزه راههای حق طلبی را آموخته اند.

کتک خوردن از شوهر و پدر به علل مختلف از رایج ترین انواع این دسته از خشونتهاست. دختری که مورد ستم پدر واقع شده می گوید: «پدرم از روزی که مادرم طلاق گرفته و رفته، مرتب مرا می زند. پدرم همیشه می خواست مادرم مطیع باشد. می گفت اگر می گویم ماست سیاه است تو هم باید قبول کنی. مادرم زیر بار نمی رفت. مادربزرگم هم مرتب پدرم را بر ضد مادرم تحریک می کرد. آنقدر دیشب مرا زد که گوشم کمر شده. یکی از همسایه ها مرا راهنمایی کرد که از او شکایت کنم» (۷ آبان).

همسانه طور که قبلاً اشاره شد، اغلب فرزندان، به جای مسأله ای که مسترسی به او ممکن نیست، هدف خشم پدر قرار می گیرند.

دلایل کتک خوردن از شوهر اغلب همان دلایل سنتی است که از دیرباز در فرهنگ ایرانی معمول بوده است. زن باید مطیع شوهر باشد و زن ناشزه مستوجب تأدیب است.^{۱۵} نتایج بررسی مجله زنان در مورد «کتک زدن همسر» نشان می دهد که سرجهانشاندن زن جزئی از وظایف مرد به شمار می آید.^{۱۶} مردان در مقابل سؤال «آیا شده همسرتان را کتک بزنید؟» چنین می گویند:

بالاخره آدمیزاد است عصبانی می شود، ناراحت می شود. یا لگد است یا کتک است. کشیده و این چیزها. پیل، کلنگ و این چیزها در کار نیست.
- به زخم می گویم اینها را چرا اینجا گذاشتی بردار. می گوید خودت بردار. می گویم وظیفه توست. می گوید خوب تو برداری چه می شود؟ شما باشین چکار می کنین؟

۱۵. نظر یک روحانی در تأدیب زنان: «نظر اسلام کتک زدن نیست و فقط در امور خاص که زن ناشزه بشود و از شهرش اطاعت نکند جایز است. و آن هم خیلی کم و به اندازه تأدیب.» (پروین اردلان و فروغ خاکسار، «آیا تابعال شده همسرتان را کتک بزنید؟»، زنان، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۷۳، صص ۱۹-۶؛ نقل از ص ۱۹).

۱۶. اردلان و خاکسار، «آیا تابعال شده همسرتان را کتک بزنید؟».

- سؤال: شما فکر می کنید زن را باید زد؟

جواب: بعله دیگر آدم مجبور می شود که بزند و از خودش دفاع کند.

سؤال: مگر او چکار می کند؟

جواب: کاری نمی کند. ولی خوب از بچگی در خانواده شان اینجوری

عادتش داده اند.

- با مشت و لگد برای ترساندن و اذیت کردنش می زنم، نه آنطوری که

بتواند برود پزشك قانونی.

کسانی که در این سری مصاحبه مورد سؤال قرار گرفته اند اغلب از میان مردان طبقه کم سواد و کم درآمدند و به سؤال صادقانه پاسخ گفته اند. مطالعات نشان داده است که اختلاف منجر به ضرب و جرح در همه طبقات اجتماعی وجود دارد و فقط دلایل وقوع این حوادث می تواند به گونه ای دیگر باشد.

عناوین سرمقاله هایی که در سال ۱۳۷۵ در روزنامه ایران آمده است مانند: «شوهری که وحشیانه زن خود را کتک می زند برای طلاق همسرش پول می خواهد»، «شوهری برای گرفتن رضایت از همسرش برای ازدواج مجدد او را آزار می دهد»، «شوهری که زنش صاحب فرزند نمی شود رفتاری ناشایست با او دارد»، «شوهری که به همسرش سوء ظن دارد او را محبوس کرده است»، «مردی برای اینکه زنش را بدون مهریه طلاق دهد، غذا و داروی قلبی او را جیره بندی کرده است»، «زنی که باردار دختر ششم است از ترس خشم شوهر به دادگاه خانواده رجوع کرده تقاضای طلاق دارد» همه نشان از خشونت های اعمال شده بر زن دارد.

اما زنان نیز برای دفاع از حقوق خود بیکار ننشسته اند. چنانکه به ضرب و جرح های دو سویه نیز در میان خشونت های خانوادگی برمی خوریم، خصوصاً در موارد چندزنی: «زنی که شوهرش او را تهدید کرده بود که زن دومی خواهد گرفت، هنگامی که در خواب بود دست او را به چراغ خوراکی پزی چسباند و بازویش را سوزاند. زن در مقابل سؤال رئیس دادگاه می گوید: با بداخلاقی های او می سازم ولی تحمل هوو را ندارم.» (۲۴ دی).

ذکر بعضی از موارد خشونت به علت چندزنی به سبب نوع مجازاتی که برای مجرمین تعیین شده خواندنی است و حکایاتی از خشونت در خشونت را به ذهن می آورد: «سه هوو که برای جدایی از همسر و اختلافات با یکدیگر به دادگاه رفته اند با هم گلاویز می شوند، شوهر مداخله می کند و کتک مفصلی می خورد. قاضی پس از

عدالت و مساوات را رعایت کند» (۱۷ اردیبهشت). زنی از شوهرش به خاطر اینکه بدون جلب رضایت او زن دومی گرفته شکایت می کند. در دادگاه دو هوو پس از جدال مفصل به جان شوهر خود افتاده او را به شدت کتک می زنند. قاضی دو هوو را مجرم شناخته و هر يك را به اتهام فحاشی و کتک کاری به سی ضربه شلاق محکوم می کند.

مجازات شلاق منحصر به همسران نیست بلکه می تواند دامنگیر مادرشوهر و مادرزن نیز بشود: «مادرشوهر و مادرزنی که بر سر زندگی فرزندانیشان با یکدیگر کتک کاری کرده اند نیز هر يك به ۳۵ ضربه شلاق محکوم شدند» (۱۶ اردیبهشت).

ازدواجهای اجباری نیز درصد قابل توجهی از شکایات را در بر می گیرد. دختران جوان شهرنشین دیگر حاضر نیستند به آسانی تن به ازدواجهای اجباری و تحمیلی بدهند. قانون منع ازدواج دختر باکره بدون اجازه پدر، ازدواج دختر را همواره در گرو خواست پدر و در نبود پدر، در اختیار پدر بزرگ قرار داده است. دختران به هر حال تحت قیومیت مردانند. برادر یا برادران نیز در این میان پشتیبان پدر هستند. پدر آنچنان دختر را مایملک خود می داند که به خود اجازه می دهد به دادگاه شکایت برد. پدری که از ازدواج دخترش با پسری که توانایی مالی چندانی ندارد ناراضی است به دادگاه شکایت کرده است. دختر با حضور مادرش و دیگر اعضای خانواده دور از چشم پدر ازدواج کرده و پدر می گوید چون عقد بدون رضایت من انجام گرفته پس قانونی نیست و درخواست بطلان آن را دارد. (۲۱ تیر). خوشبختانه دادگاههای خانواده به این موارد رسیدگی کرده و با احضار پدر کوشش در حل مسئله می نمایند. ولی حق شوهر دادن دختر همچنان از آن پدر می ماند.

یکی از عوامل خشونت را، که در جامعه ایرانی تازگی دارد، می توان مهاجرتهای پروقرزی خانواده ها پس از انقلاب برشمرد. این پدیده که حکایت از نابسامانیهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در ایران دارد موجبات انواع خشونتها را فراهم آورده است. در این زمینه به شکایت مردان و زنان هر دو بر می خوریم. مردان شکایت از زنانی دارند که یا به قول آنها به شوق رفتن به فرنگ و یا به علت وابستگی به خانواده و گروه خویشاوندی خود همراه فرزندان به خارج رفته اند و حاضر به بازگشت نیستند. خبر ۸ اسفند روزنامه ایران درباره «مادری که به اتهام ربودن فرزندش در فرودگاه مهرآباد بازداشت شده است» مدتی عنوان مقالاتی قرار گرفت که مسئله حضانت اطفال را زیر سؤال برد. زنان نیز از مردانی که به خاطر نبود کار یا تورم شدید اقتصادی به کشورهای دیگر پناه برده اند و با تقاضای طلاق به توسط وکیل مایلند از زیر بار مسئولیت زن و فرزند شانه خالی کنند و بعضی از آنان با ازدواج با زنان کشورهای مهاجرپذیر خانواده جدیدی تشکیل داده اند، به دادگاههای خانواده شکایت

کرده، مطالبه حقوق از دست رفته خود را می کنند. درخواست طلاق زنانی که به شوق رفتن به خارج به دلایل مختلف، به ازدواجهای وکالتی تن داده اند و گرفتار عواقب نافرجام آن شده اند را نیز می توان از جمله این دسته از درگیرها برشمرد. نمونه هایی چند از این شکایات در صفحه حوادث روزنامه ایران گویای این حقیقتند. از جمله: زن جوانی که در تهران به عقد يك جوان ایرانی مقیم نیویورک درآمده، پس از رفتن به آمریکا متوجه می شود که شوهرش سالهاست با يك زن آمریکایی همزیستی دارد و کوچکترین علاقه ای به زندگی با عروس وکالتی نشان نمی دهد» (۱۶ اسفند). و با «زنی با دیدن عکس مردی که مقیم نیویورک است به ازدواج با او رضایت داده و اکنون دو سال است در انتظار دعوتنامه و خرج سفر به سر می برد.»

در این جا به ذکر عواقب این دو مورد «ازدواج وکالتی» که در روزنامه ایران انتشار یافته پسند می کنم، ولی نتایج این گونه ازدواجها را که غالباً به تشویق و وساطت شبکه خویشاوندی انجام می گیرد در مصاحبه هایی که توسط محققین با زنان ایرانی خارج از کشور (در خانه های امن زنان) به عمل آمده، و در همین مجله به چاپ رسیده، می توان مشاهده کرد.

این مطالعه با همه محدودیتهایش نشان دهنده وجود و ابعاد خشونت در خانواده های ایرانی و ناپسامانیهای حاصل از آن است. بی گمان برای اظهار نظر کلی و علمی در این زمینه نیاز به پژوهشهای وسیع تری در حیطه آسیب شناسی خانواده داریم. اما آنچه که مسلم است خانواده ایرانی نیز درگیر با خشونتهایی است که بخشی از آن مشترك میان خانواده های همه جوامع جهان و بخشی دیگر خاص سنتهایی است که در فرهنگ ایران ریشه دارد.

راه چاره از يك سوی وضع مقررات و قوانین و ایجاد امکانات و تسهیلات برای قربانیان این خشونتهاست (مانند خانه های امن برای زنان و کودکان) و از سوی دیگر کوشش در مبارزه با باورها و رفتارها که هرچند امری است دشوار اما با آموزش مدرسه ای و با کمک وسایل ارتباط جمعی می توان به نتایج آن امیدوار بود.

مهاجرت، نوجوانان و ساختار پدر سالارانه خانواده

دنیای کودکان مهاجر دنیای پر از وحشتی است که این کتاب تنها نمایانگر بخش کوچکی از این اضطرابها، تشریها، تب و تابهاست. ترمیم این بناهای فروریخته تنها با مهربانی، محبت، ایثار، بخشش، شکپایی و تحمل امکان پذیر است.^۱

اختلاف پدر و مادر با نوجوان مشکلی اجتماعی است که تعلق به قوم، نژاد یا سرزمین خاصی ندارد. با این همه، برخی از تحقیقات نشان می دهد که تضاد بین دو نسل در میان خانواده های مهاجر شدیدتر است، چرا که نوجوان مهاجر برای وفق دادن خود با جامعه جدید تحت فشارهای گوناگون قرار می گیرد.^۲ نوجوانان از یکسو تمایل به پذیرش فرهنگ غالب را دارند و از سوی دیگر برای حفظ هویت قومی یا نژادی خود مقاومت می کنند. از این روست که اغلب نوجوانان احساس می کنند که بین دو ارزش

۱. شهرزاد مجاب استاد آموزش بزرگسالان در دانشگاه تورنتو است. مقالات متعددی در زمینه زنان و آموزش عالی در ایران، زنان مهاجر و نژادپرستی، فمینیسم و نامیونالیسم، نقد «فمینیسم اسلامی» و زنان کرد و جنیش ملی، منتشر کرده است.

۲. مینا اسدی، با بچه های تمپد (سوئد: نشر مینا، ۱۹۹۴)، ص ۱۱. این کتاب مجموعه ای است از نوشته های نوجوانان زیر عنوان «روزی که به سوئد آمدم». این مجموعه نخست به زبان سوئدی به نام Omnibara Visste توسط مؤسسه و نشر تحقیقاتی ARBIK به چاپ رسید و سپس در سال ۹۴ به زبان فارسی انتشار یافت.

۳. در اینجا واژه «مهاجر» به معنی عام تری از Immigrant به کار گرفته شده است. «مهاجر» به معنی اقلیت قومی ethnic minority نیز آمده است. در این معنی، نسل دوم مهاجر، اگرچه دیگر مهاجر نیست، اما به دلیل اختلاف نژادی یا قومی با جامعه میزبان که در کانادا عمدتاً از نژاد سفید است، کماکان «مهاجر» محسوب می شود.

متضاد خانواده و جامعه گرفتار شده اند و راه سازشی نیز بین این ارزشها نمی بینند.^۱ نتایج تحقیقات دیگر در این زمینه گویای این مطلب است که برخی از مطالعات مربوط به تضاد دو نسل به عواملی از قبیل ساختار خانواده، روش تربیت فرزند، نظریات والدین در مورد آزادی فردی و یا نحوه نظارت بر فرزندان، کم بها داده اند و در نتیجه بین نوجوانان مهاجر و غیرمهاجر تفاوت چندانی نمی بینند و اصولاً نوجوانی را دورانی پر از تضاد روحی و جسمی می دانند که این تضاد در رابطه با خانواده نوجوان نیز منعکس می شود.^۲

هدف و روش مطالعه

این مقاله تأثیر قومیت را بر رابطه نوجوانان و والدین در بین جامعه مهاجر ایرانی در کانادا بررسی می کند. اهداف عمده این تحقیق عبارت بود از:

- ۱- نشان دادن شباهتها و تفاوتهای تضاد بین دو نسل در میان خانواده های مهاجر (ایرانی) و غیرمهاجر.
- ۲- پیشنهاد راه حلهایی که تأکید بر بهبود ارتباط بین نوجوانان و پدر و مادرها داشته باشد و به رشد روانی و اجتماعی نوجوانان کمک کند.
- ۳- فراهم آوردن رهنمودی برای خانواده های ایرانی در برخورد با تضاد بین دو

۴

N. A. Nguyen, "Living between two cultures: Treating first generation Asian Americans," in C.A. Vargas and J.D. Koss-Chioini (eds.), *Working with Cultures* (San Francisco: Jossey Bass, 1992), and S.A. Yelaja and B. O'Neill, "Introduction," *Proceedings of the Settlement and Integration of New Immigrants to Canada Conference* (Waterloo, Ontario: Faculty of Social Work and Centre For Social Welfare Studies, Wilfred Laurier University, 1990).

H. Bee Lifespan Development (New York: Harper Collins, 1996).

۶ داده های این تحقیق از مطالعه ای در بین جامعه ایرانی مقیم یکی از شهرهای بزرگ کانادا گردآوری شده است. به منظور حفظ حریت شرکت کنندگان در این تحقیق نام شهر مشخص حذف شده است.

همچنین نتایج این تحقیق در کنفرانس سراسری کانادا در مورد «کودکان کانادا، آینده کانادا» به شکل سمیناری ارائه داده شد. عنوان این سمینار بدین قرار بود:

"Ethnicity, Youth and Family Conflict," Ottawa, Canada, November 21-27, 1996.

یکی از مادران شرکت کننده در این تحقیق در این سمینار هم شرکت کرد و تجربیات خود را از شرکت در این تحقیق با شرکت کنندگان سمینار در میان گذاشت.

نسل به عنوان بخشی طبیعی از رشد و تحول خانواده.

در این مطالعه «نوجوان» به فردی گفته می شود که در سنین جوانی است، یعنی نه کودک محسوب می شود و نه بزرگسال و در تلاش یافتن هویتی مستقل و خارج از چارچوب خانواده است.^۷

این مطالعه پاسخی بود به نیاز جامعه ایرانی کانادا و مخصوصاً مادران که در رابطه با نوجوانان دچار مشکلاتی بودند. به اعتقاد آنان فرزندانشان میراث و مظاهر فرهنگی آنان را مورد تردید قرار داده و یا آنها را رد می کنند. پس از چندین جلسه گفت و شنود با عده ای از والدین، به یاری یکی از همکاران سمینار سه روزه ای برای برخورد با این مسئله تشکیل دادیم.^۸ این سمینارها بر اساس روش تحقیق «مشارکت در عمل» (Participatory Action Research) برنامه ریزی شد. این روش تحقیق با استفاده از تجربه زنده شرکت کنندگان امکان دستیابی به راه حل را برای جمع مهیا می سازد و موجب می شود که شرکت کنندگان خود مشکلاتشان را دریافته و به تجزیه و تحلیل آن بپردازند و بالاخره این امکان را فراهم می کند تا افراد به صورت جسمی مسئولیت حل مشکل را به عهده بگیرند.^۹

در مجموع بیست و پنج نفر در این سمینارها شرکت کردند. از آنها خواسته شد که پرسشنامه مختصری نیز پر کنند. لازم به یادآوری است که به منظور ایجاد ارتباط بیشتر بین شرکت کنندگان، سمینار والدین به زبان فارسی، سمینار نوجوانان به دو زبان رسمی کانادا یعنی انگلیسی و فرانسسه و سمینار همگانی به هر سه زبان اجرا شد. نخستین سمینار یکروزه با شرکت والدین تشکیل شد و روز بعد سمینار دوم تنها با شرکت نوجوانان انجام پذیرفت. از تمامی برنامه این سمینارها ویدئو تهیه شد و خلاصه آن در سمینار سوم که با شرکت مشترک والدین و نوجوانان برگزار شد به نمایش گذاشته شد.

گردهمایی والدین با بحثی در مورد تغییرات روحی و جسمی نوجوانان آغاز

۷

L. Nielsen, *Adolescence: A Contemporary View* (2nd edition, Fort Worth, Texas: Harcourt Brace, Jovanovich, 1991).

۸ Dr. Varda Mann-Feder متخصص روانشناسی نوجوانان و مشاور خانواده در این تحقیق سهم به سزایی داشت و از او سپاسگزارم.

۹

Patricia Maguire, *Doing Participatory Research: A Feminist Approach* (Amherst, MA: The Centre For International Education, School of Education, University of Massachusetts, 1987).

شد. دکتر مان - فدر (Mann-Feder) در این جلسه توضیح داد که بیشترین تفاوت‌های فردی بین انسانها را می‌توان در دوران نوجوانی مشاهده کرد. رشد دوران نوجوانی در سه زمینه جسمانی، عقلانی و روانی صورت می‌گیرد. رشد جسمانی یا بلوغ در شکل ظاهری بدن تأثیر گذاشته و در نتیجه توجه بیش از حد به خود و احساس ناامنی را در نوجوان تشدید می‌کند. تحولات فکری و عقلانی در نوجوانان به شکل تغییرات فکری (پرداختن بیشتر به افکار تجریدی تا ملموس) دیده می‌شود. نوجوانان علاقه شدیدی نسبت به افکار خویش پیدا می‌کنند، احساس منحصر به فرد بودن می‌کنند، علاقه مندند که ارزشها و طرز تفکر والدین خود را مورد سؤال قرار دهند. در واقع تحولات روانی آنها پاسخی است به تحولات جسمانی و فکریشان. نوجوانان در پی یافتن «خویش» هستند و سعی می‌کنند «هویت» خود را در خارج از محیط خانوادگی بیابند. به همین جهت سلطه والدین را زیر سؤال برده و ارتباط با دوستان را بر معاشرت با والدین ترجیح می‌دهند. تمام اینها نشانه‌هایی از رشد و رفتار فردی بالغ و مستقل از خانواده است.

به دنبال این مقدمه، والدین در گروههای چند نفره انتظارات خود را از نوجوانان به بحث و تبادل نظر گذاشته و مشکلات خود را با نوجوانان در سه قسمت مطرح کردند: مدرسه و نظام آموزشی، تفاوت‌های فرهنگی و ارتباط زبانی و عاطفی. در نشست با نوجوانان، آنان نیز مسائل و خواستههای خود را از والدین از طریق «نقش‌پردازی» (role playing) و اجرای نمایش مطرح کردند. شرکت فعالانه و پر انرژی نوجوانان در این سمینار حاکی از شناخت آنان از مسئله و علاقه به برخوردی سازنده با آن بود. در گفت و شنودی که به دنبال اجرای نمایشهای کوتاه داشتیم، نوجوانان مشکلات خود را با والدین در نوع ارتباط زبانی و عاطفی و غیره ماکراتیک به بحث، گفتار، خواستهها، پدر و مادر خلاصه کردند.

مابین نوجوانان و والدین اختصاص یافت. هدف این نشست در هر گروه و جمع بندی و رسیدن به راه حلی مشترک بود. حده ویدیویی نشست والدین و نوجوانان شروع شد. سپس آیبهای جدا از یکدیگر آموخته‌ها و خواستههای خود را به پس از مدتی نتیجه مذاکرات هر گروه مورد بحث و گفت و شنود قرار گرفت.

نتایج پرسشنامه

هدف از به کارگیری پرسشنامه یافتن ارتباط بین عواملی از قبیل سن، جنسیت، موقعیت اجتماعی، مدت مهاجرت و غیره با توجه به شدت و ضعف اختلاف بین دو نسل و میزان تضاد بین دو فرهنگ بود. پرسشنامه که به سه زبان فارسی، انگلیسی و فرانسه تهیه شده بود سه قسمت داشت. قسمت اول شامل اطلاعات فردی بود از قبیل سن، جنسیت، محل تولد، موقعیت مهاجرت در کانادا، مدت اقامت در کانادا، میزان تحصیلات، شغل و ساختار خانواده. قسمت دوم سعی در ریشه یابی اختلاف بین نوجوانان و پدر و مادر داشت. برای نیل به این منظور، سؤالاتی در موارد زیر مطرح شده بود: مدرسه، نوع لباس، انجام کارهای خانه، دوستان، مقررات مربوط به رفت و آمد به خانه، نوشیدن مشروبات الکلی، داشتن دوست دختر یا پسر، رانندگی، نظریات سیاسی، ارزشهای فرهنگی، مذهب، شرکت در مراسم و برنامه های سنتی. قسمت سوم شامل سؤالات باز (open-ended) بود تا شرکت کنندگان بتوانند در مورد نوع تضادها توضیحات جامعتری بدهند. در مجموع، بیست و پنج نفر در این مطالعه شرکت کردند. ده مادر، چهار پدر، و یازده نوجوان که سنشان بین ۱۱ تا ۱۸ سال بود. این گروه شامل سه پسر و هشت دختر بود.

والدین: همان طور که قبلاً اشاره شد مادران بیشترین استقبال را از سمینار کردند. از چهارده نفر شرکت کننده بزرگسال، ده نفر مادر بودند. میانگین سنی مادران چهل و پدران چهل و هفت سال بود. از نظر تحصیلی اکثریت والدین تحصیلات دانشگاهی داشته و به مشاغلی از قبیل مددکاری اجتماعی، پرستاری، استادی دانشگاه، آموزگاری، کارمندی دولت، مشاغل فنی، متخصصی بیهوشی اشتغال داشتند و با دانشجو بودند. میانگین سالهای اقامت این خانواده ها در کانادا هفت سال بود.

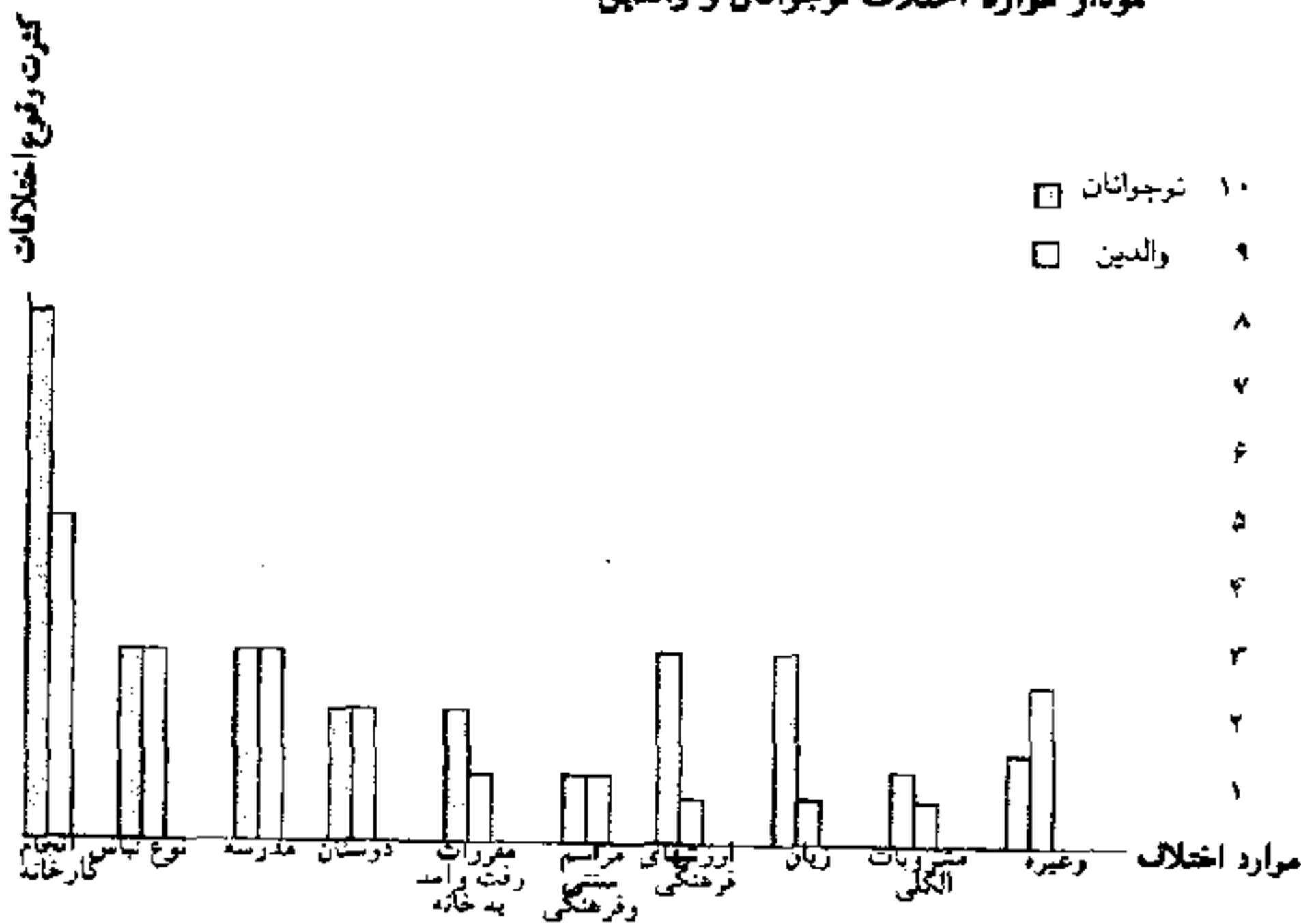
والدین به ترتیب انجام کارهای خانه، مدرسه و انجام تکالیف درسی، نوع لباس، دوستان، استفاده از تلویزیون، مقررات رفت و بازگشت به خانه و عدم مسئولیت را از موارد اصلی اختلاف بین خود و نوجوانان می دانستند.

نوجوانان: این گروه شامل یازده نفر بود، سه پسر و هشت دختر. میانگین سن آنها چهارده سال بود و از یازده نفر، شش نفر در کانادا به دنیا آمده بودند. نوجوانان به ترتیب انجام کارهای خانه، نوع پوشاک، داشتن دوست دختر و پسر، انجام تکالیف

درسی، ارزشهای فرهنگی، انتخاب دوستان، مقررات رفت و بازگشت به خانه، مسئله عالی (پول)، شرکت در مراسم سنتی و فرهنگی و نوشیدن مشروبات الکلی را از موارد اصلی برخورد بین خود و والدین می دانستند. جالب توجه است که نوجوانان مسئله «پول» را که در پرسشنامه پیش بینی شده بود خود به فهرست سؤالات پرسشنامه اضافه کرده بودند.

نمودار زیر میزان اختلاف بین نوجوانان و والدین را نشان می دهد. چنانکه مشاهده می شود نوجوانان و والدین بر سر موارد اختلاف توافق نظر دارند. به عنوان مثال هر دو گروه معتقدند که انجام کارهای خانه دلیل اختلاف آنهاست. سپس نوع لباس، مدرسه و مسائل مربوط به انجام تکالیف درسی از دلایل اختلاف شمرده می شود. در مورد دوستان و مقررات رفت و بازگشت به خانه و اهمیت شرکت در مراسم سنتی هر دو گروه توافق کامل دارند. نکته جالب توجه این است که از دید نوجوانان، اختلاف آنها با والدین بیشتر بر سر ارزشهای فرهنگی، زبان و نوشیدن مشروبات الکلی است. برخلاف تصور اولیه والدین که ارزشهای فرهنگی منشأ اصلی تضاد است، آنها در پاسخ به این پرسشنامه مسائل دیگری را مطرح کرده اند که قابل بحث و تأمل است.

نمودار موارد اختلاف نوجوانان و والدین



نتیجه گیری از تحقیق

والدین تضاد فرهنگی به معنی رو در رویی ارزشهای فرهنگی ایرانی با ارزشهای فرهنگی جامعه کانادا را سدی در برقراری ارتباط بین خود و نوجوانان می دیدند. بررسی دقیق پرسشنامه و تجزیه و تحلیل گفت و شنودهای مطرح شده در سمینارها به وضوح نشان می دهد که برخلاف تصور والدین، نوجوانان بسیاری از ارزشهای فرهنگی خانواده را عمیقاً پذیرفته اند و حتی بخشی از رفتار ناخودآگاه آنها شده است. همکار کانادایی من دکتر مان - فدر در این رابطه به نکته بسیار جالبی توجه کرده بود. او می گفت:

وقتی من تنها با دختران نوجوان هستم آنها با من بسیار غیر رسمی هستند. به راحتی از بکارت، روابط جنسی، دوست پسر و غیره حرف می زنند. هرگاه تو (شهرزاد) به جمع ما می پیوندی، روابط رسمی می شود. دختران روی صندلی صاف می نشینند، سطح بحث جدی تر می شود و صحبت از خود (self) تبدیل به مسائل تجریدی (abstract) می گردد.

نوجوانان من را «نماینده» فرهنگ ایرانی می دیدند، «از خود آنها بودم». بنابراین در برخوردشان با من رعایت ادب، احترام و اطاعت از بزرگسالان و «اتوریت» را کاملاً نشان می دادند، آن هم علیرغم سعی من در شکستن این سلسله مراتب قدرت. در حالی که در برخوردشان با همکار کاناداییم رعایت سلسله مراتب قدرت کمتر به چشم می خورد. نوجوانان با او بسیار راحت تر و خودمانی تر بودند. دکتر مان - فدر «نماینده» فرهنگ کانادایی بود که در آن سلسله مراتب قدرت رسمیت کمتری دارد و در این نوع طبقه بندی، «بزرگی» و «کوچکی» فئودالی در آن جایی ندارد. آنها در زندگی روزمره شان، از کلاس درس گرفته تا محل کار و غیره با این نوع رفتار اجتماعی روبرو هستند و بنابراین بخشی از ارزش فرهنگی نوجوانان می شود. مشاهده دیگر ما در مورد پذیرفتن ارزشهای فرهنگی - خانوادگی است که در رابطه بین خواهر و برادر متبلور بود. در دو مورد که در گروه نوجوانان خواهر و برادر با هم شرکت داشتند، برادر نقش پدر (مردسالاری) را بازی می کرد؛ از جمله رفتار سلطه گر او، نظیر قطع کردن صحبت، تصحیح کردن گفتار، دستور دادن و حتی تهدید کردن خواهر را می توان برشمرد.

نوجوانان از احترام به بزرگسالان و اهمیت شرکت در مراسم سنتی از قبیل جشن

نوروز به عنوان نمونه های مثبت و بارز فرهنگ «کانادایی - ایرانی» خود صحبت می کردند. بنابراین جدایی فرهنگی بین دو نسل خیلی کمتر از آن بود که والدین فکر می کردند. تضاد اصلی نه در رد کل ارزشهای فرهنگی است بلکه در رد پاره ای از این ارزشهاست. برای مثال نوجوانی از رسم «تعارف» انتقاد می کرد. او در این عادت فرهنگی از یکسو نوعی تظاهر، دروغگویی و دورویی می دهد و از سوی دیگر عدم احترام به علائق و خواسته های فردی. وی درباره این نوع تظاهرات چنین می گفت:

پدر و مادرم برای اینکه جلوی خنایم و آقای فلان پز بدهند من را به مدرسه فارسی می فرستند. به من می گویند هر وقت فلان کس را دیدی فارسی حرف بزن. نمی دانم آیا من فارسی را برای خودم و برای آشنایی با فرهنگ ایرانی یاد می گیرم یا اینکه برای مامان و بابام؟

نوجوانان مهاجر ایرانی با گزینش، رده بندی و در محک آزمایش قرار دادن این ارزشهای فرهنگی در زندگی روزمره خود والدین خویش را به مبارزه می طلبند. به عبارت دیگر، نوجوانان با انتقاد از گفتار و رفتار بزرگسالان از آنها می خواهند که با ارزشهای سنتی و شخصی خود برخوردی منتقدانه داشته باشند. فرهنگ ایرانی بری از خصلتهایی چون نژادپرستی، زن ستیزی، و ملی گرایی نیست. چون میراث ماست بدین معنی نیست که بی کم و کاست باید به نسل دیگر منتقل گردد. این میراث گرایی از یکسو مانع پیوستن نوجوان به جامعه جدید می شود و از سوی دیگر مانع از دگرگونی فکری و اجتماعی خود والدین می گردد. در این زمینه نقل گفته یک پسر یازده ساله ایرانی در سوئد شاهدهی است بر این مدعی:

خانم، من همان روزی که به دنیا آمدم اوادم سوئد. یعنی من اصلاً ایران نبودم ولی پدر و مادرم به من درس فارسی می دهند... من نمی دونم ایران چه جوریه؟ توی اخبار به چیزهایی می بینم که دلم می خواد صبح مدرسه نرم چون از بچه ها خجالت می کشم بگم ایرانی هستم. مادرم می گه تو باید افتخار کنی

۱۰. در تحقیقاتی که Dr. Patricia Higgins در مورد نوجوانان ایرانی مهاجر کالیفرنیا کرده است دقیقاً به همین نتیجه گیری رسیده. نگاه کنید به مقاله او تحت عنوان:

"Adolescence in Iranian Immigrant Families," Presented at Centre for Iranian Research and Analysis Annual Meeting, 1995.

۱۱. اسدی، با بچه های تبعید، صص ۲۷-۲۸.

که پنجاه میلیون نفر تو دنیا فارسی حرف می زنن. اینا زبونشون رو انور مرز که بری هیچکس نمی فهمد. من فکر می کنم سوئدی هستم اما مامانم می گه تو ایرانی هستی. خانم، من که ایران را ندیدم چرا ایرانی هستم؟ ... بابام به برادرش که عمو کوچیکه ی منه می گه سوئدیها خسیس هستند اما ایرانیها دست و دلبازن. خانم، من سوئدیها را دوست دارم دلم نمی خواهد بابام بهشون حرف بد بزنه.

این احساس برتری ملی خود یکی از مظاهر عقب ماندگی فرهنگی است. تضاد بین دو نسل بر سر برتری فرهنگها نیست، بلکه در مورد ارزشهای اجتماعی از قبیل آزادی فردی، نابرابری بین زن و مرد، آزادی جنسی و آزادی بیان و افکار است. نوجوانان در زندگی اجتماعی خود از مدرسه گرفته تا محیط کار، از تبلیغات سیاسی گرفته تا تبلیغات تجارتي رسانه های گروهی و در میان همسن و سالان خود، به رسمیت شناختن حق و حقوق فرد و احترام گذاشتن به آن را می آموزند. آنها انتظار دارند این آموزش اجتماعی در سطح خانواده نیز تجلی یابد.

در ساختار خانوادگی که عمدتاً پدر در رأس آن قرار دارد، تصمیم گیریهای اساسی خانواده بدون مشورت و یا در نظر گرفتن نیازهای سایر افراد خانواده صورت می گیرد و اشتراك فكر و عمل در خانواده وجود ندارد. این اعمال قدرت پدر سالارانه تضادی عمده بین خواست فرد (نوجوان) و خانواده ایجاد می کند. هرگاه بر این زنجیره ناهماهنگیها مسئله جنسیت را هم اضافه کنیم این تضاد حادتر می شود. دختر نوجوانی می گفت:

پدر و مادر من از اینکه برادرم دوست دختر دارد خوشحال هستند. واجع به او با همه حرف می زنند، اما اگر من بخوام با همکلاسیهایم گروهی بیرون برویم، یعنی هم دختر و هم پسر، به من می گویند که برادر کوچکترم را هم با خود ببرم. من خیلی از این کار خجالت می کشم و در نتیجه با دوستانم بیرون نمی روم.

از همین روست که در این تحقیق دختران بیش از پسران با والدین اختلاف داشتند، چون فرزند دختر ارزشهای سنتی - مذهبی خانواده را نظیر فقدان آزادی و برابری جنسی مورد سؤال قرار می دهد. اکثر تحقیقات در مورد خانواده مهاجرین مسئله دوست پسر داشتن، انتخاب آزاد همسر و آزادی جنسی را به عنوان یکی از

عمده ترین تضاد بین دو نسل و دو فرهنگ مطرح می کنند.^{۱۱}

علیرغم رشد فکری سیاسی و اجتماعی که در میان والدین شرکت کننده در این تحقیق مشاهده می شد، در بیان خواستها و توقعاتشان از نوجوانان نوعی تمجید، آرمان خواهی و سلطه جویی به چشم می خورد. برخلاف آنها، نوجوانان خواستها و توقعاتشان را بسیار صریح و واقع بینانه مطرح می کردند. نوجوانی می گفت: «مادر من فکر می کند که من کانادایی شده ام که کوکوسبزی برای نهار به مدرسه نمی برم. او نیست که تحقیر و مسخره هم کلاسهای منو وقت نهار در مدرسه ببیند.»

این گونه تفاوتها تضاد بین دو نسل و دو فرهنگ نیست، بلکه نمایانگر عدم ارتباط والدین با واقعیتهای روزمره زندگی فرزندان نوجوان است. بسیاری از این واقعیتها، از جمله نژادپرستی، بسیار خشن و دردناک است. نوجوان مهاجر و سایر اقلیتهای نژادی از قبیل سیاهان و مردم بومی کانادا آماج حمله نژادپرستانه هستند. نژادپرستی و تبعیض نژادی الزاماً خود را به وضوح و روشنی عیان نمی کند و نشانه های آن را می توان در همین نمونه های روزمره از قبیل مسخره کردن و توهین به نوع غذا یافت. نوجوانی که سیر طبیعی رشد روحی خود را طی می کند و طبیعتاً در پی یافتن «خویش» است و سعی می کند «هویت» خود را در خارج از خانواده بیابد چگونه می تواند با این تضادها یعنی دست ردی که جامعه بر سینه اش می زند (توازی ما نیستی) و دست ردی که خانواده به او می زند (تو غربی هستی) مقابله کند. عدم ارتباط فکری و عاطفی بین والدین و نوجوانان به اتزوا و از خود بیگانگی آنها منجر می شود که در نهایت عواقبی چون خشونت، فقدان اعتماد به نفس و اتکا به خود را به دنبال دارد و نوجوانان را به جذب بی پایه ترین مظاهر فرهنگی غرب از جمله مصرف گرایی می کشاند. گرایشهای بی پایه ملی گرا گاهی باعث به وجود آمدن نوعی شوینسم ملی و نژادپرستانه در بین نوجوانان مهاجر می شود که متأسفانه هم اکنون خود به معضلی اجتماعی و آموزشی در کانادا تبدیل شده است. پیدایش گروههای «گانگستری» و تخریبی در میان جوانان مهاجر با فرهنگ و ملیت مشترک نمونه بارز این معضل است.

۱۲. برای مثال نگاه کنید به مقاله زیر:

Marta Pallotta-Chiarolli and Zlatko Skrbis, "Authority, compliance and rebellion in second generation cultural minorities." *The Australian and New Zealand Journal of Sociology*, Vol. 30, No. 3 (November 1994), pp. 256-270.

همچنین:

Hammed Shahidian, "Iranian exiles and sexual politics: Issues of gender relations and identity." *Journal of Refugee Studies*, 9 (1996): 1: pp.43-72.

یکی دیگر از نتایج این تحقیق، یافتن ارتباط مستقیم بین دوران (cycle) طبیعی زندگی خانوادگی از یکسو و مراحل تطبیق زندگی مهاجر با فرهنگ و جامعه میزبان از سوی دیگر است.^{۱۳} منظور از دوران طبیعی رشد زندگی خانوادگی، مراحل نوزادی، کودکی و نوجوانی است و سیکل مهاجرت شامل مرحله تصمیم گیری در مورد مهاجرت، مهاجرت و تطبیق زندگی با جامعه جدید و تلاش در یافتن «هویت» تازه می شود. به عبارت دیگر مرحله کودکی مانند مرحله تصمیم گیری و انجام مهاجرت است که شادمانیها، دل نگرانیها، انتقادات، پیش بینیها و ابهامات را به همراه دارد و مرحله تطبیق زندگی با جامعه جدید همانند دوران نوجوانی توأم با یادگیریهای نوین، کنجکاوی، مبارزه طلبی، موفقیت و شکست است. والدین و نوجوانان تقریباً همزمان به مرحله سردرگمی «هویت» می رسند. گروه مورد مطالعه ما به طور متوسط هفت سال در کانادا اقامت داشتند. میانگین سن نوجوانان در این گروه ۱۳ سالگی (نوجوانی)

نویسد حداقل بین هفت سال تا ده سال طول می کشد تا خانواده مهاجر مراحل اولیه هجرت را طی کند و فرصتی یابد تا به خود آمده، در پی یافتن هویت جدید باشد. بین نه تنها نوجوانان ما در تلاشی بی امان برای یافتن «خویش» هستند بلکه ن نیز ناآگاهانه به دنبال هویتی تازه اند. تفاوت بین این دو جستجو در این است نوجوان خویشان خویش را در خارج از چارچوب خانواده و مستقل از آن جستجو می کند در حالی که والدین در درون خانواده و بعضاً در وطن ترك شده به دنبال هویت هستند. این دو رهیابی، یکی بیرون گرا و دیگری درون گرا، عامل اصلی تضاد است.

یکی دیگر از عوامل بازدارنده ارتباط سالم فکری و عاطفی بین والدین و نوجوانان عدم آشنایی کافی والدین با زبان جامعه جدید است. در مطالعه ما نوجوانان از احساسات خود و مخصوصاً بحث در مورد مسائل حساسی از قبیل نژادپرستی، مهاجرت و ساختار پدرسالارانه خانواده کاملاً متکی به زبان انگلیسی و فرانسه بودند. این نکته را متذکر شدند که سدی زبانی بین آنان و پدر و مادرهایشان وجود دارد. این پیامی جدی است به خانواده مهاجر: برای شناخت و ارتباط سالم داشتن با نوجوانان باید با دنیای فرهنگی آنها از زبان گرفته تا موسیقی، فیلم، مد، نظام آموزشی و غیره آشنا شد. آموختن این عناصر فرهنگی، والدین را مجهز به دانشی می کند که هم برای پیشرفت فکری شخصی و هم برای یاری به فرزندان سودمند است.

۱۳- ای توضیح این مشاهده از مدل پیشنهادی سلوژکی (Sluzki) در مقاله زیر استفاده کرده ام:

C. Sluzki, "Migration and family conflict," *Family Process*, Vol. 18, No. 4 (1979), pp. 379-390.

...
...
...

تاری کند. برای ایضای این خانواده های مهاجر ایرانی این ساختار سنتی تحت اختیار عمیقاً پدر سالارانه نواده قرار دارد و به دنبال آن دارد. این تقسیم بندی همه اعضای خانواده در پهنای خانوادگی بروز می رود از همان ابتدا احترام^{۱۳} برابر، آزادانه بین اعضای سنتی، تقلید، احترام به پدیده پرورش می یابد، تنها

بط خانوادگی را بازسازی نه باشد. در این الگو نیاز طقی و جسمی فرزندان در نوجوان احساس امنیت می کوب و تحقیر نمی شود بلکه روی معنوی و مادی خانواده شود. در چنین مناسبات گسبهای خانوادگی، برابری می گردد.

و نوجوانی خود بشوند و نوجوانان ما از نژاد پرستی،

آرش، شماره ۳۱، ۳۲، ۱۹۹۵.

...
...
...

است اما می تواند نقش بسیار مهمی در زندگی نوجوانان به نقش نیاز به بازبینی اساسی در ساختار خانواده است. اکثر ساختار سنتی خود را حفظ کرده و در بسیاری موارد حتی شرایط نا آشنا و سختیهای مهاجرت تحکیم می یابد. این ساختار است. بدین معنی که در هرم قدرت خانوادگی پدر در رأس خان آن فرزند پسر، سپس مادر و در پایین هرم فرزند دختر جای قدرت و اعمال نفوذ در خانواده به شکل عدم مشارکت برابری تصمیم گیری مسائل خانوادگی و تقسیم غیرعادلانه مسئولیت کند. مهرداد درویش پور می گوید، «در چنین خانواده ای که به بالادست و تحکم و اعمال زور به زیر دست را یاد می گیرد. این ساختار مانع اصلی برقراری ارتباطی صادقانه، خانواده است؛ «کودکی که با فرهنگ خشونت، اتوریته، و افراد بالادست و تحقیر زبردستان و دنیایی از کمبود و عقب موفق به درونی کردن فرهنگ استبداد می شود.»^{۱۴}

در مقابل این الگوی غیر دموکراتیک باید آگاهانه روابطی که بر اساس احتیاج به برابری و آزادی شکل گرفته و خواست پدر محور اصلی خانواده نیست. بلکه نیاز عمده مرکز خانواده قرار می گیرد. در چنین محیطی است که تغییر و تحولات جسمی، روحی و روانی او نه تنها سر شناخته شده و با آن برخوردی سازنده می شود و حداکثر نیرو برای کمک به گذر نوجوان از این دوران به کار گرفته می خانوادگی برقراری گفتگو با فرزندان، مشارکت در تصمیم بین دختر و پسر، آزادی افکار و بیان، مبانی روابط خانوادگی ما والدین نباید بگذاریم فرزندان محروم از کودک این مسئولیت بزرگی است. در کتاب با بچه های تبخیر،

۱۴. مهرداد درویش پور، «نقش خانواده در ایجاد روحیه دموکراسی» صفحات ۴۵-۴۷.

۱۵. همانجا.

خشونت در خانواده، جنگ، زور و ظلم استبداد جمهوری اسلامی می گویند. دختر پانزده ساله ای می گوید: «احساس پیری می کنم.» «پسر شانزده ساله ای می نویسد: «روزی که به سوئد آمدیم دنیای کودکانه خوبی داشتم. حالا که چهار سال از آن روز می گذرد دنیای يك پیرمرد شکسته را دارم. همین.» «به عنوان بزرگسالان این جامعه خود ما آماج حمله انواع و اقسام نابرابریها هستیم، از تبعیض جنسی و نژادی و مذهبی و زبانی گرفته تا تبعیض طبقاتی. باید در مبارزه علیه این تبعیضات نوجوانان را یار خود بدانیم و در کنار خود بگیریم. وظیفه داریم آنها را از این تبعیضات مصون داریم و مهارتهای لازم از قبیل اتکا به نفس، اخلاق دمکراتیک و آزاده بودن را به آنها آموخت و حتی از آنها بیاموزیم.

در جامعه سنتی با فرهنگ استبدادی، آموزش جریانی يك جانبه است. تجربه و دانش از والدین به فرزندان، از معلم به شاگرد و از استاد به دانشجو منتقل می شود. در این نظام، کودک عنصری ناآگاه، منفعل، بی تجربه و بی خرد محسوب می شود. پدر و مادر و مخصوصاً پدر و استاد منشأ دانش، داور مطلق حقیقت و راستی هستند و خیر و مصلحت فرزندانشان را می توانند به درستی تشخیص دهند. این دیدگاه که از سلسله مراتب حاکم در نظام فتووالی سرچشمه می گیرد، چه در جامعه سنتی در حال تفسیر ایران و چه در جوامع غربی پرتحرک، نتیجه ای جز بازتولید روابط غیر دمکراتیک ندارد.

فرزندان ما از آغاز زندگی افرادی فعال، باهوش، کنجکار و توانا هستند. نوجوانان، به خصوص در کشور میزبان سربلندتر از والدین با دنیای جدید آشنا می شوند و نه تنها زبان بلکه سایر عناصر فرهنگی آن را می آموزند. والدین باید به این توانایی توجه نمایند و به عنوان منبع آموزش از آنها بیگیرند. چنین برخیزد، در هر

بی همین دور نسلی را کاشف دهد. دمکراتیکتر کردن دنیای خانواده و وقتی میسر
 والدین فرزندان را شریک، دوست و همپای خود به حساب بیاورند.
 توانند جدا
 است که و

زنان سخن می گویند

پیشگفتار

دعوت برای مشارکت در تهیه این شماره ویژه را بی معطلی و با علاقه پذیرفتم، زیرا به نظر من می باید از هر فرصتی برای مطرح کردن مسئله خشونت در خانواده استفاده کرد. مسکوت گذاشتن این حقیقت تلخ به هیچ بهانه ای جایز نیست. ملیونها زن و کودک فارغ از نژاد، ملیت، میزان تحصیلات، طبقه اجتماعی و سن و سالشان در پهنه ای به گستردگی کره زمین ما به طور روزمره در معرض این تعرض قرار دارند و جسم و جانشان فرسوده می شود. در کشورهای غربی در حدود ۳۰ سال است که به همت زنان پیشرو و فعالین جنبشهای زنان موضوع خشونت در خانواده از چهاردیواری خانه ها به عرصه افکار عمومی کشیده شده و اقدامات قانونی و عملی برای کمک به زنان و کودکان صورت گرفته است. اهمیت این امکانات برای بیرون آمدن زنان از چنبره خشونت و ترس در همین زندگینامه های کوتاه نیز آشکار است. ما زنان ایرانی از این نظر در آغاز راهیم و مبارزه ای طولانی و سخت در عرصه های گوناگون سیاست، فرهنگ، قانون، مذهب و سازماندهی کمکهای عملی را در پیش رو داریم. من این شماره را قدم کوچکی در این راه می شمارم و از حضورم در لابلای این صفحات راضی و خشنودم. فقط به دو نکته اشاره کنم و قلم را به زنانی که این خشونت را با پوست و گوشت و روح و روان خود احساس کرده اند بسپارم.

اول اینکه این سه زن اولین و تنها زنانی بودند که به آنها مراجعه کردم. با یکی که در شهر ما ساکن بود و در این فاصله به ایران بازگشته است، حضوری به گفتگو نشستیم و با دو تن دیگر که در کشورهای دیگر ساکنند مکاتبه کردم. این تفاوت در سبک و سیاق نوشته ها نیز دیده می شود. این زنان با اولین مراجعه دعوت مرا پذیرفتند و آمادگی خود را برای سخن گفتن اعلام داشتند. به بحث و گفتگو در مورد

۱- فارغ التحصیل رشته جامعه شناسی از انگلستان و دارای سابقه کار در زمینه علوم و پژوهشهای اجتماعی است. وی اکنون در آلمان زندگی می کند و به کار در زمینه تعلیم و تربیت جوانان خارجی اشتغال دارد.

ضرورت طرح عمومی این مسائل برای متوجه ساختن افکار عمومی و جرأت دادن به زنانی که اسیر این گونه روابطند احتیاجی نبود. آنها خودشان خوب می دانستند. دوم اینکه دخالت من در این نوشته ها بسیار اندک و محدود به حذف بعضی مطالب تکراری و جا به جا کردن برخی بخشها برای فهم بهتر مطلب بوده است. اینها حرفهای خود این زنان است از زبان خودشان.

* می خواهم جوابگوی همون پدر باشم

من از ایران خیلی با امید آمدم، خیلی با امید آمدم، اصلاً شما نمی دونید اون شبی که می خواستم پیام، از خوشحالی تمام دوستانم رو دعوت کردم. یعنی هر کس می آمد تو خونده، مادرم می گفت ببین چقدر خوشحاله، ببین، گفتم مادر تو ناراحت نباش من برمی گردم، با شوهرم میام. می گفت نه تو اونو از من بیشتر دوست داری. همون شبی هم که داشتم می آمدم باز بهش تلفن زدم. چه کنم که قسمت این شد. دیگه کاری نمی توانم بکنم.

الان پنج ماهه که تو این هایم (خانه زنان) هستم. واقعاً شب و روز هوشم گریه می کنم. من اصلاً نشستم گریه می کنم، گریه می کنم، میرم بالا تو اطاقم گریه می کنم. میگم آخه چرا نکردم...

يك دفعه رفتم مغازش گفتم... بیا با هم آشتی کنیم. من وسایل زندگی میدهم، عیبی نداره من اشتباه کردم، تو بر افتاده، التماس کرده. متوجه گرفتم از مغازش پرت کرد بیرون. کارو کردی امیدوارم که خیر تو زندگیت نبینی. چون من...

۲. خانه زنان (در آلمان)، کینه شور (در سوئد)، پناهگاه زنان (در انگلیس) زنان و کودکانی که در خانواده مورد تعرض و خشونت قرار گرفته اند، کمک توسط دولت، مؤسسات خیریه، کلیسا یا سازمانهای مستقل زنان تأسیس شده. آلمان بیش از ۳۶۰ خانه زنان وجود دارد و تعداد آنها دائم رو به افزایش است بدون تشریفات اداری محل زندگی در اختیار زنان و کودکان می گذارند. بهره گیری از سیستم تأمینات اجتماعی تأمین می کنند، به آنها امید و امنیت پس ریزی زندگی آینده شان کمک می کنند. به عنوان مثال در هل و فصل اول به طلاق، گرفتن حق سرپرستی کودکان، گرفتن اقامت و آموزش زبان برای زنان خانه جدید و اسباب کشی و غیره.

آ حالت روانی پیدا کردم. دارم غذا درست می کنم فدایا من به این مرد بدی

هایم به من جا میدهم، به رو به همه بگو زنم به پام گفتم حالا که با من این آمدم رو به تو، گفتم تو

(مراکزی هستند که به ی می کنند. این مراکز و اداره می شوند. تنها در ... این مراکز به سرعت و زندگی مالی آنها را از طریق بیت می دهند و آنها را در مورد اداری و حقوقی مربوط زنان خارجی، پیدا کردن

روز بچه گرسنش شده، میگو بلند شده سر گاز يك تخم مرغ درست کنه که گاز ترکیده، این خونه تبدیل به آتش شده. مردم ریختن بچه رو از تو خونه کشیدن بیرون. از طرف پلیس این ... آقا رو جذب (جلب) کردن. گفته رفته بودم خرید. گفتن تو يك بچه ۹ ساله رو اجازه نداشتی که توی این خونه تنها بگذاری. از همون روز دادگاه تشکیل دادن و بچه رو گرفتن و دادن به يك خانواده آلمانی تو يك شهر دیگه. اولها بهش اجازه می دادن که هر ۱۵ روز، يك ماه یکبار بچه رو ببینه، ولی بچه رفته دادگاه گفته من دیگه نمی خوام این پدر رو ببینم. الان این پدر چهار ساله که اصلاً بهش رو ندیده....

من برمی گردم ایران، دیگه فایده نداره. نمیخوام مادرم بیشتر از این ناراحت باشه، اون هم کسی رو نداره. اون مادر منه، امید زندگیمه. باز من بر گردم پیش اون باز يك امیدی دارم. من بر می گردم باز پنج ماه بشه، شش ماه بشه، باز شاید فکر کنه عقلش راه بیفته، هر چی خواست خدا باشه، تا الان خدا خواسته من درنموندم. من بوم ایران شاید بفهمه که من بهش بدی نکردم...

اینجا تو این هایم همه چیز در اختیار آدمه. واقعاً همه چیز، فقط تلفن پولیه. اینا اصلاً نمیگن بشقاب شکستی، لیوان شکستی، از قابلمه چرا زیاد استفاده کردی؟ از یخچال چرا استفاده کردی؟ اصلاً يك کلمه. بعضی موقعها هم خودشون، اون خانها که اینجا کار می کنن، ناهار درست می کنن، خودشون می بینن میز می چینن، خودشون میرن شیرینی میخورن، قهوه درست می کنن. همه می شینن دور هم. به همه میگو مسائلتونو بگین. من می شینم نگاهشون می کنم. ولی خوب يك چیزهایی می فهمم.

گاهی وقتها من دارم غذا درست می کنم، میان گازو خاموش می کنن، میگو وقتی میز چیده شده شما نباید غذا درست کنی، من خجالت می کشم نمیرم، منو به زور می برن، میگو باید سر همین میز باشی و مطابق همه اینها که دارن اینجا چیز میخورن، تو هم باید بخوری. یعنی میگو موضوع خوردن نیست محبتشون زیاده. این احترامی که می گذارن برای من خیلی مهمه. همشون هم خونن، همشون بدون ریا محبت می کنن. حتی خانهای که اینجا هستن، می دونن من نمی تونم باهاشون حرف بزنم، خودشون محبت می کنن.

خود همین خانم منو فرستاد سوسیال، بعد منو برد بانك، پول رو گرفت و به دست من داد. باز وقتیم يك جای دیگه می خواستن به من پول بدن. من روم نمی شد. خودش فهمید آمد دست منو گرفت گفت این پول مال توه باید بری بگیری. گفتم من صبح رفتهم گرفتم. گفت اونجا سواست اینجا سواست. پشت در وایستاده بودم که دیدم صدا کردن... من رفتم تو، سرم پایین بود. گفت این پول مال توه باید بگیری. من گرفتم

آوردم تو هایم خواستم بدم به خودشون که گفت مال خودته.

این لباسها رو هم که می بینی دیروز رفتم گرفتم. آره خوبه، دو سه تا دامن هم گرفتم که تو اطافسه، سه تا بلوز، یک کت و یک کاپشن. مثلاً دیروز همون خانم سرپرسته و ایستاده بود اونجا، این بلوزها بالا بود من دستم نمی رسید. خودش رفت بالا تمام رو آورد پایین، گفت هر کدوم رو می خوای بردار. یک کلمه نمی گفت کم بردار، زیاد بردار، هیچی، و ایستاده بود کنار. انقدر که اینجا به من صحبت کردن، شوهر من هیچی، هیچی. تو این پنج ماهی که باهاش زندگی کردم برای من سه تا بلوز خرید ۲۵ مارك، دو تا بسته جوراب، از این بسته های شش تایی که حراج کرده بودن بسته ای ۵ مارك. این کاری بوده که شوهرم برای من کرده...

وقتی رفتیم محضر و وکالتی عقد کردیم سه سال تو ایران به پاش نشستیم. فیتونست منو بیاره آلمان. نمی گفت من سوسیالیم. من تازه اینجا فهمیدم سوسیالی یعنی چی. قبول نمی کردن من پیام. این به من گفته بود من مترجم زبانم. منم به خاتمه رفتم شما خیال نکنید، میره کلاس خوندر و این سوادش لیسانسه که می

هم مثل خودتون پیدا شده تو زندگی ما. اگر شما دو تا خوبیت کرده هستید نفر سومتون هم مثل خودتونه. من سوسیال اصلاً نمی دونستم چیه، سوسیالی چیه. من از روزی که آمدم تو این هایم سوسیال رو شناختم. بله بله، بهش گفته بودن اگر بخوای زنت رو بیاری باید کار داشته باشی و این مغازه رو وقتی خرید، برای این خرید که منو بیاره...

(جامعه ایرانیان مقیم آلمان، به خصوص جمع پناهندگان، اداره تأمینات اجتماعی این کشور را سوسیال می نامند و به کسی که از طریق کمکهای مالی این اداره گذران می کند سوسیالی می گویند.)

... اینجا پناهنده است، از راه ترکیه آمده، چند سال هم تو اردوگاه بوده. به من هم گفتن اگر می خوای اینجا اقامت داشته باشی بگو من سیاسی هستم یک کاغذ بدیم دستت. گفتم وقتی من هیچی نمی دونم درباره سیاست چرا بگم من سیاسی هستم...

من که از این مرد خیر ندیدم و فهمیدم که اینجوری فایده نداره، تلفنی اصلاً فایده نداره چون همش دروغه. به من می گفت تو بیای اینجا بهترین زندگی رو برات در نظر گرفتیم. حتی به همه گفته بود من باشگاه دیدم. من حتی لباس عروسیمو آوردم اینجا، حتی نگاه نکرد بینه این لباس عروسی آیا وجود داره یا نه. هر چی هم که لباس آوردم جرأت نداشتم بپوشم چون می گفت اجازه نمیدم این لباسها رو بپوشی. من هم تمام لباسها رو گذاشتم تو چمدون. همیشه سعی کردم ساده راه برم. ولی چرا یک

موقعها آرایش می کردم که به من می گفت آرایش که می کنی قیافت مثل مرده های قبرستون میشه. گفتم پاشه عیبی نداره، تو هر چی هم به من لقب بدی عیب نداره. اینو می گفت همیشه، خیلی بد ذهن بود. خوب من همه رو تحمل می کردم چون از طرف خانواده خودم هم سختی کشیده بودم، بخاطر این موضوع حرفهای اینو تحمل می کردم...

من يك روز شنبه رسیدم اینجا، روز یکشنبه هیچی، روز دوشنبه ساعت پنج صبح منو برداشته آورده تو میدون، آورده تو مغازش. میگم آخه... ساعت پنج صبح منو برداشتی آوردی اینجا، من يك زنم، من با تو فرق می کنم، تا شب من نمی تونم اینجا وابستم. دیگه انقدر بهش دو سه روز گفتم تا دیگه بعداً گفته صبحها ساعت هشت من میام دنبالت. هرچی برادرش بهش می گفت... اینو بگنار بعد از ظهرها پره خونه، این براش سخته، می گفت من اینو آوردم برای کار، آوردم برای کار. من همینطور باید وابمیستادم، وابمیستادم تا ساعت هشت شب، هشت شب با خودش می رفتم خونه شام درست کنم...

این پنج شش ماهه که من باهاش زندگی کردم اصلاً پاس منو مهر اعتبار نزد. چرا من بهش گفتم، گفت بر دم مهر زدم قایم کردم. شناسنامه منو قایم کرد، قباله رو قایم کرد، پاس رو قایم کرد، طلاهایی رو که آورده بودم قایم کرد. يك روز کنترا (کنترل) تلویزیون رو بر می داشت قایم می کرد، تلفن رو برداشت برد قایم کرد... وقتی من رسیدم هیچی تو خونه اش نبود. يك اطاق شش متری دراز، يك حمام، يك توالت، يك آشپزخونه گوشه اطاق، يك تخت برای خودش، يك کمد برای خودش، دو تا هم از این میلههای بزرگ قدیمی که من پنج ماه ازگار روی این میله خوابیدم. یعنی اول روی تخت می خوابیدم ولی تخت یکنفره بود، نمی تونستم بخوابم. آمدم مغازش دیدم يك پتو داره، پتو رو آوردم شستم، ملاکش کردم رفتم روی اون میله خوابیدم. بعضی موقعها سرم میفتاد، نمی فهمیدم، بلند می شد، منو صدا می کرد، می گفت خرخر می کنی. می گفتم حتماً گردنم درد گرفته، روی این نمیشه بخوابی، يك فکری بکن. می گفت همینه که هست. می گفتم پس چرا تلفنی به من نمی گفتی. می گفت همینه که هست. همیشه به خودش بالیده ولی نه سواد داره، نه بگم قیافه قشنگی داره، هیچی، هیچی. یعنی هیچ حسنی نداره که آدم بگه يك حسن خوب توش پیدا میشه. ولی من بازم می گفتم عیب نداره آدم وقتی ازدواج کرد با هر شرایط مرد باید بسازه، شاید اون راه بیاد. ولی خوب متأسفانه...

«منظورت چیه سواد نداره؟» سواد نداره، یعنی نمیتونه بخونه و بنویسه. من تازه فهمیدم که یا برادرش براش این نامه ها رو می نوشته یا دوستش. بهش هم گفتم،

گفتم تو اگر روز اول به من می گفتی که این نامه ها رو خودت نمی تونی بنویسی و همون تلفنی با من حرف می زدی خیلی برای من بهتر بود که یکی دیگه بنویسه هسر من، خانم من. واقعا... هیچی نداره، هیچی و الان هم دلم می سوزه براش بخاطر اینکه خودش زندگی خودش رو خراب می کنه. اونروز هم به من می گفت يك دختری رو رفتم عقد کردم تو يك شهر ديگه تا چشم تو کور بشه. گفتم باشه...

به من میگه تو قشنگی نداری، تو شعور حرف زدن نداری. من نمی دونم آخه من در چه حدی قشنگی باید داشته باشم. حرف می تونم بزنم ولی بابا من تو يك مملکت غریبم. همین من الان دارم خیلی راحت با شما حرف می زنم. ولی تو هایم من نمی تونم يك حرفی با يك خانمی بزنم. من حتی نمی تونم بگم يك کبریت به من بده. واقعا دلم میشکند که به يك نفر نمی تونم يك حرفی بزنم. بازم خواست خداست که اینها همه به من محبت می کنن. چند وقت پیش يك روز منو بردن سوسیال. دیدم که اینا میخوان از من امضا بگیرن. من خیلی ناراحت شدم، زدم زیر کاغذها، داد زدم گفتم من نمی تونم مطالب شما رو بخونم، برای چی باید امضا کنم. يك آقای اونجا پشت میز نشسته بود بلند شد گوشاشو گرفت، گفت خانم من حرف تو رو نمی فهمم. همین جووری به فارسی گفتم منم حرف تو رو نمی فهمم.

من دلم میخواد آلمانی یاد بگیرم اما الان مغز من اصلاً کار نمیکنه. چند روز پیش داشتم نامه می نوشتم دیدم اسم بچه خواهرم از یادم رفته. توی اطاق نشسته بودم گریه می کردم که يك خانمی آمد تو، گفت چرا گریه می کنی؟ گفتم تو حرف منو نمی فهمی اما يك کلمه رو نمی تونم بنویسم. خوب خدا رو خوش نیاید يك دختری رو ورداره از يك مملکتی بیاره تو يك مملکت غریب...

«این خانه زنان رو از کجا بلد بودی؟» این هایم رو... خانم بلد بود. شوهر سابق یکی از دوستانش بغل هایم زندگی می کنه. اون نشونی داد گفت اینجا به زنها کمک میکنند...

من از وقتی که آمدم تو هایم پول جمع کردم. به هیچکس هم نگفتم. چون دیدم اصلاً من به چه رویی به خانواده خودم برگردم و بگم من دستم خالیه. خرید هم خیلی کردم. گفتم شاید باز برگشتم به خونش، این وسایل لازمون میشه. آخه خدا شاهده هیچی نداره. من حتی ظرفهای پلاستیکی گوشت رو که از فروشگاه می خرید می آورد شسته بودم گذاشته بودم جای صابون، جای شامپو. از روزی که توی هایم هستم انواع و اقسام سبدها رو خریدم، چاقو خریدم، هر چی که شما بگین، وسایل آشپزخونه، وسایل حمام. ولی چند روز پیش که برگشت گفتم من از ریخت این بدم میاد، خیلی دلم سوخت. گفتم باشه. باور کن من خیلی عکس براش فرستاده بودم، انواع و اقسام

عکسها: با مقنعه، با روسری، بی حجابی، از خوئون، از بیرون، از تو خیابون...
... اصلاً از پولی که خرج کنه می ترسید. از اینکه يك قرون به قول ماها، نمی دونم يك مارك، ۱۰ فنيك يك چیزی بخره ناراحت بود. از اینکه يك نفر بیاد تو خونه، من يك غذایی درست بکنم بگذارم جلوش ناراحت بود و من از این موضوع همیشه رنج بردم.

يك دفعه بهش گفتم بابا من از ایران سوتین نیاوردم، بیا بریم با هم بگردونه بخریم. تمام فروشگاهها رو گشت، گشت، گشت، گشت، گفت ۱۰ ماركه، ۱۲ ماركه، به پول ما میشه ۱۳۰۰۰ تومن، ۱۵۰۰۰ تومن. هرچی گفتم بابا تو هر چی هم میخوای برای من انجام بدهی به پول ایران برمی گردونی. آخه این که همیشه زندگی، پس تو هم داری نون می فروشی، هر تون يك مارك و شصت، خوب اگر همین رو به پول ایران برگردونی میشه ۱۵۰ تومن. کی بیاد ۱۵۰ تومن پول نون بده، پس تو انقدر برنگردون هر چیزی رو. می گفت من نمی تونم برای تو خرید کنم باید از ایران می آوردی. من در حد خودم چهار تا چمدون آوردم ولی دیگه بیش از این نمی تونستم. من خدا شاهدہ يك موقعها توی مغازهش گریه می کردم چه طوری به این بگم من می خوام يك توار بهداشتی بخرم. روم نمی شد بگم ولی گریه می کردم. میگم... زندگی به پول نمی چرخه، زندگی ببخشید به بغل خوابیدن نیست، زندگی اونته که آدم همدیگرو بخواد. من به تو گفتم رو زمین خالی هم با تو زندگی می کنم، آخه زمین خالی هم گفتن ولی نه این خونه تو که هیچی توش نیست. خدا شاهدہ من زمستونی شوقاژ خونشو می گفتم روشن نکن عیب نداره، تو مغازهش هم که می آمدم يك بخاری نداشت، يك مبله بود فقط اون مبله منو گرم می کرد. من همه جوره مواظبتش بودم ولی خوب چرا بعضی موقعها تلفن به خانوادم نمی تونستم نزنم. خیلی افسرده می شدم چون جایی نمی رفتم، حتی يك پارک نمی برد منو. خیلی که افسرده می شدم بلند می شدم يك زنگ به مادرم می زدم، يك زنگ به خواهرم می زدم. ولی خوب اونا به من گفتن نرو. هیچکس به این ازدواج راضی نبود. «پولاشو چه کار می کرد؟» والله من نمی دونم. همه هم همینو میگن. من خودم هم بهش میگم پولاتو چه کار می کنی؟ میگه به تو مربوط نیست. نه، این پولاشو قایم میکنه، همه هم میگن قایم میکنه. چون اصلاً يك قرون خرج نمیکند. همه رو هم هزار ماركی میکنند. من ایشو خودم دیدم دو دفعه تو کیفش...

شنبه بعد از ظهرها که از مغازه می آمدم می گرفت می خوابید. از ساعت ۳ می خوابید تا ساعت ۷. ۷ بلند می شد چابیشو می خورد، پای تلویزیون بود تا ساعت ۹. ۹ شامش رو حاضر می کردم می خورد می نشست پای تلویزیون تا ساعت ۲ بعد از نصف شب. صبح یکشنبه می خوابید تا ساعت ۱۰. ۱۰ می رفت حمام می

کرد، می آمد صبحانش رو می خورد، تلویزیونش رو می نشست نگاه می کرد تا ساعت ۱۲. ۱۲ باز می رفت می خوابید. من ناهار حاضر می کردم، کارها رو می کردم، ساعت ۲ بلند می شد. ۲ باز می آمد ناهارش رو می خورد، تلویزیونش رو نگاه می کرد و ۵ می رفت می خوابید تا ساعت ۷. هرچی می گفتم... منم خسته شدم، يك اطاقه، تو مفازت که میام، اینجام که جایی نداریم، بلند شو بریم يك قدمی بزنیم، يك جایی بریم. من حاضر نیستم تو يك قرون برای من خرج کنی. پیا بریم تو خیابون، بریم خونه برادرت. می گفت بنزین ماشین تموم میشه، به پول ما میدونی پول بنزین چقدر میشه، هر کاری می کردم هزینهش نمی شدم. ساعت ۹ شام می خورد، ۱۰ هم باید بخوابی، چراغها رو خاموش می کرد و می گفت باید بخوابی، حالا خوابت میامد، نیامد. توی این تاریکی برای من سخت بود. می گفت من میگم بخواب تو بخواب. خوب برای منم سخت، من که روش اینجا رو نمی دونم. من اصلاً هیچی نمی دونم... يك بار با... خانم رفتم پیشش، باهاش حرف زدم گفتم... من بدبخت شدم. الان هم خانوادم منو تهدید کردن. گفت به من هیچ مربوط نیست، هر بلایی هم به سرت بیاد به جهنم، من دیگه نمی خوامت...

«آخه از چی شکایت داره؟» میدونی... فکر دیگه ای پیش خودش کرده بود. فکر کرده بود که منو بیاره اینجا زمین براش بشورم، شیشه بشورم، هر چی گفتم... من از يك ملکتی آمدم که هنوز ندیدم این کارهارو. منی که کسی میامد هر هفته مطب رو تمیز می کرد، منم آمپول می زدم، پانسمان می کردم، سرم وصل می کردم. من باید يك ۵ ماهی بمونم، ببینم محیط اینجارو، آشنا بشم. آخه من که هنوز نرسیدم، هنوز ندیدم، چه طوری بلند شم مغازه تو رو جارو کنم. من اصلاً نمی دونم چی به چی هست. باید ببینم يك خانم اینجا چه کار میکنه. همه هم بهش گفتن باید به زنت فرصت بدی. می گفت از روز اول باید همه چیز رو بفهمم. من اینو برای کار آوردم، هم اینجا کار کنه هم تو خونه برای من غذا درست کنه، رخت بشوره.

تو مغازه هم که وایمیستادم برام خیلی سخت بود. آلمانیه میامد تو به آلمانی به من يك چیزی می گفت، من همین طور نگاهش می کردم. بعداً به فارسی می گفتم می دونین چیه من آلمانی نیستم، فارسی بلدم. خدا شاهد خودش می خندید. يك موقعهائی که مشتری نبود می رفتم سبب می آوردم می کشیدم می گفتم بگذار ببینم سبب کشیدن چه جوړیه، پرتغال کشیدن چه جوړیه. می گفت باز رفتی سر کشیدن. می گفتم خوب... بگذار ببینم چه طوریه، من نه بابام بقال بود نه منم. من خدا شاهده خیلی صبوری کردم تو زندگیش. ولی... میگه تا من گفتم این اینطوریه، اونطوریه، باید تو ذهنت بمونه. آخه همیشه همین چیزی؟ آره میدونم این ترازو ولی باید چند

دفعه بکشم تا یاد بگیرم. یا اینکه من هنوز پول اینا رو نمی شناسم برام سخته با این پول حساب و کتاب کنم. بعضی موقعها حالت تهوع پیدا می کنم. زیاد که فکر می کنم یکدفعه ناراحت میشم، دلم به هم میخوره...

می گفت تو این خونه نه کسی پیاد نه کسی بره. خوب منم خسته می شدم. يك روز که زنگ زده بودم... خانم آمده بود پیشم، از روی عصبانیت که من چرا یکی رو صدا کردم محکم زد. من پریوادم بودم، به شدت به خونریزی افتادم که مجبور شدم برم دکتر. خانم دکتر گفت اگر خونریزی ادامه پیدا کنه من باید عملت کنم که خودش دارو داد و الحمدالله بند آمد. يك دفعه هم تو مغازه با من شوخی کرد منم باهاش شوخی کردم، بیهوا پیچ گوشتی رو برداشت زد تو عصب دستم. دستم تا يك ماه ناراحت بود، تکون نمی خورد. يك دفعه دیگه هم باز عصبانی شد دستم رو گرفت پیچوند، همون دست رو، که حالا دیگه این دست من دیگه ناراحتی پیدا کرده. رفتم دکتر گفت این عصب دست تحریک شده. این سه بارو این... آقا رو من انجام داده که این دفعه هم که گفت می زنی گفتم دوست داری بزنی...

من که خیر ندیدم و... هم به خاطر این کاراش تا حالا خیر ندیده. ولی الان هم به خدا دلم نمیاد، الان هم میخوام برم ایران فقط به خاطر مادرم چون مادرم مریضه. وگرنه اگر من یکخورده سنم پایین تر بود و می دونستم مادرم سالمه یا به ایران اصلاً نمی گذاشتم. اگر با هر شرایطی اینجا بود زندگیم رو میگذروندم. می موندم و به این ثابت می کردم که تو برنامه ای که با من پیاده کردی، منم با تو می تونم مبارزه کنم. ولی خوب چه کنم به خاطر مادرم دیگه نمی تونم...

من پنج ماهه که تو این هایم فهمیدم زندگی یعنی چی، یعنی از همین خانهای آلمانی درس گرفتم. فهمیدم هر زنی کار بکنه، زمین رو هم بشوره بد نیست، عیب نیست. ولی خوب نمی دونستم. ایران مثل اینجا نیست. تو ایران میامدن کار می کردن. اینجا با ایران فرق میکنه. من نمی دونستم. شاید بری يك کشور عربی یا هر دو تای اینا فرق بکنه. من به خودش هم گفتم به من يك خورده وقت بده. هی به من میگه تو سنت بالاست. گفتم به سن بالا توجه نکن، آدم وقت میخواد تا ببینه چطوری باید زندگی کنه. من مادرم اینجا نیست که پاشم برم خونتش، تو بیای شکایت منو بکنی، مادر من بزنده تو دهن من بگه تو این اشکال رو داری. من به هر کس میگم يك جور دیگه به من میگه. به... میگم يك جور برام پیاده میکنه. به... میگم يك جور دیگه برام پیاده میکنه. اما خانواده خودم باشه، خانواده تو باشه، هیچوقت اینطوری پیاده نمیکنن. گفتم... ۱۰ مارك، ۲۰ مارك بده پول تلفن اما بگذار مادرت اشکال منو به من بگه...

رفتم پیشش بهش التماس کردم. گفتم برو به همه بگو زنم به پام افتاده، بگو، برای من مهم نیست چون تو شوهرمی، دوستم که نیستی. بگذار همه بدونن من به پای تو افتادم، اشکالی نداره. ولی میگه تو باید برگردی ایران ادب بشی. من کاری نکردم که ادب بشم. من نه به تو خیانت کردم نه به خانوادهم خیانت کردم. آره درستد من گفتم طلاق رو می خوام، ولی من این کار رو کردم بخاطر اینکه تو بیای طرف من بگی من زنم رو نمیخوام طلاق بدم، میخوام با زنم زندگی کنم. اما تا من میگم طلاق، تو میگی طلاق. آخه کدوم مردیده که زنش هنوز نگفته طلاق بگه من میخوام طلاقش بدم. بگو نمیخوام طلاق بدم، میخوام باهاش زندگی کنم، مگه من اینو آوردم اینجا طلاقش بدم. حالا هم میگم... من اشتباه کردم، من بازم تو رو میخوام. گفت میخوای خوب من هیچی ندارم، الان هم میخوام برم قهوه بخورم پول ندارم. گفتم عیبی نداره تو هایم به من پول دادن، بیا این ۱۰۰ مارك رو بگیر برو قهوه بخر بگذار تو مغازت بفروشی بعد ۱۰۰ مارك منو بده...

این خیال میکنه همین دو رکعت نماز خوندا، این دو رکعت نماز برایش مهمه. یا یا نماز يك چیزی نیست که آدم سرش رو بگذاره روی مهر. اینکه با خدا میخوای حرف بزنی واللہ همه جوره میشه با خدا حرف زده، همه جوره. تو خیابون هم بنشیننی با خدا حرف بزنی خدا می فهمه. من از همون اول زندگییم نمازم رو خوندم، روزه ام رو گرفتم. الان چند وقته دست از نماز کشیدم ولی باز رو به خدا هستم. مگه به نماز خوندنه زندگی، فقط نماز بخونی و هر کار خلافی خواستی بکنی. من آمپول می زدم مریض از جاش بلند می شد می گفت خانم انقدر تو این آمپول رو به من خوب می زنی ها انشاء الله تو این دنیا و تو اون دنیا خیر بینی. همین حرف اون برای من کافیه. خدا شاهده من بد ندیدم تو مطب دکترا، همیشه خیر دیدم...

این زن زندگی منو داغون کرد. آره این زن چهارمش بوده. همیشه میگه... قلب منه... وجود منه، اون برای من ارزشش از همه بیشتره. همش حرف از اون میزنه، خیلی برام سخته چرا دروغ بگم. می تونم تحملش کنم. می میگه اون برای من شلوار می دوزه، چون خیاطه. من بهش گفتم بخدا حاضریم بگم خانوادم برای تو شلوار بخون بفرستن ولی اون ندوزه، اون ندوزه. من از این موضوع خیلی ناراحتم. من به خدا اگر می دونستم این احتیاج به لباس داره، از ایران هر اندازه ای که می داد برایش می آوردم. من می دونستم این زن انقدر روی این تسلط داره. وقتی... میگه... رنگش میپره.

چند بار آمد تو مغازه، دفعه آخر بهش گفتم این دفعه پاتو بگذاری اینجا می زنت و جدا هم می زدمش. گفتم من این نیستم که از تو بترسم من می زنت تو رو.

بعد هم باز به یکی دیگه پیغام دادم گفتم بهش بگو من موهاتو می گیرم از ماشین می کشمت پایین. پلیس بیاد، مردم بیان، واقعاً می زنت، چون عرصه رو به من تنگ کردی و زندگی منو تو داغون کردی. باور کن قد کوتاه، چاق، پیش از حد چاق، هیچی نداره، من اصلاً نمی دونم چی چی همدیگرو می خوان. این خانم از اون تیپها نیست که بخواد زندگی کنه، فقط می خواد زندگی همه رو خراب کنه... من خدا شاهد هر وقت چمدونم رو باز می کنم و این لباس عروسیم رو می بینم انقدر دلم می سوزه. من تو خونه این لباس رو همینطور گذاشته بودم روی صندلی که... یک بار بگه این رو باز کن من ببینم. نوه... خانم هر وقت می آمد اونجا می گفت این لباس رو باز نمی کنی من ببینم. آخر یک روز لباس رو برای بچه باز کردم گفتم بیا ببین اما... دوست نداره این لباس رو ببینه. اصلاً اگر شما شنیدید اون هم شنید. این بچه چهار ساله گفت چقدر لباس قشنگه. تمام رو داده بودم سنگ دوزی کرده بودن، خیلی قشنگ. پارچش هم صورتی بود مادرم از مکه برام آورده بود...

من میگم بیا بنشین دو تا بزرگتر بیار حرف بزن. بگو زن من این اشکالها رو داره، آیا این اشکالهاش رفع میشه؟ من اگر تونستم میگم آره... من می تونم اینها رو رفع کنم، اگر هم نتونستم میگم نه نمی تونم. من که دارم به تو میگم... من امکان زیادی داره که بتونم این اشکالها رو رفع کنم. من نمی دونم، من وارد یک محیط باز شدم، خبر ندارم این محیط چیه. من از یک محیط بسته آمدم بیرون. درسته ۱۶ سال کار می کردم ولی بازم محیطم بسته بوده. اینجا محیطش بازه، من باید بفهمم تو این محیط باز چه کار میکنی. ولی این هنوز نمی خواد قبول کنه حرف منو...

منی دونم گوش شنوا نداره، نمی دونم حرف نمی فهمه، نمی دونم مریضه، نمی دونم اون خانم هنوز تو قلب و روحشه، من اصلاً واقعاً نمی دونم. حتی یک دفعه خودش گفت رفتم دکتر به من گفته باید بری روانپزشک...

ما هشت تا خواهر برادریم. پدرم همیشه می گفت امیدوارم هر کدومتون زن گرفتین، شوهر کردین، تا آخر عمرتون با همون زندگی کنین همونطور که من و مادرتون با هم زندگی کردیم. پدر من اخلاقش تند بود. مادر من ۱۳ ساله بود آمد خونه پدرم. پدرم هم ۱۹ ساله بود سنی نداشت. پدر من خیلی مستعصب بود، خشک بود، خیلی خیلی بیش از حد دیندار بود. همیشه می گفت آرزو دارم چه دخترانم چه پسرانم تا آخر عمرشون بنشینن با یک نفر زندگی کنن. من ۱۳ سالم بود که پدرم فوت کرد. عجیب مردی بود، صوت قرآنی داشت که نگو، نمازش ترک نمی شد. پدر من خیلی سختگیر بود، خیلی بد اخلاق بود ولی مادرم باهاش ساخت. مادر من می گفت من با همین زندگی کردم تا آخر عمرم هم میخوام با همین باشم. همون ازش می ترسیدیم.

می گفت همه باید صبح پاشن نماز بخونن. وقتی پسرأ بلند نمی شدن می رفت در و دیوار رو به هم می زد. يك مرقعها آب می ریخت توی رختخواب. اصلاً نمی دونید چی بود. می گفت این دخترا فردا شوهر می کائن ولی تو باید فردا به دختر مردم نون بدی. خیلی پدرم حرفهای خوبی می زد. برادر من از زنش جدا شد و این برای پدر من دق آورد و پدر من بخاطر این از بین رفت. من الان نمی خوام این مسئله گریبون مادرم رو بگیره و اون اتفاقی که برای برادرم افتاد برای من بیفته...

... به من هیچ محبت نمی کرد، واقعاً نمی کرد و من اصلاً واقعاً بدم میامد يك مرقعها ببخشید پیش من بیاد. اصلاً محبت نمی کرد. من خیلی شبها می نشستم روی همون مبل تا صبح گریه می کردم، اصلاً نمی خوابیدم و این اصلاً از جاش بلند نمی شد بگه چرا گریه می کنی. يك دست محبتی به من بکشه، بگه عیبی نداره، تو اشتباه کردی، من اشتباه کردم، اصلاً. دلم می سوزه. من آدم مثل ندیدم، برادرش هم مثل خودش نبودن. برادرای خوبی داشت...

گفتم تو بیا سر خونه زندگیت، منم میام سر خونه زندگیم، هر چی میگی قبول دارم. گفتم من در ایران دیپلم سلمونی گرفتم، مهر «تیدی» خورده، مال همین آلمان. میگم دیپلم رو برام بفرستن، میرم يك دوره کوتاه مدت می بینم، کار می کنم، چه اشکالی داره. ولی همش میگه من از تو بدم میاد. حالا چی بوده از من بدش آمده من نمی دونم. حقیقت رو چون بهش گفتم، این آقا اصلاً نمی خواد با حقیقت روبرو بشه. من تا دیروز منتظر بودم که برم یاهاش حرف بزنم، بیاد اشکالهای منو بگه، من بدی کردم، هر کاری کردم عیب نداره قبول می کنم. نه نیامد، نیامد. گفته بود بهش بگین این لیاقت منو نداره، من نمی خوام ببینمش...

من راستش نمی خوام با کسی دیگه ازدواج کنم، دوست ندارم، از اینکه بخوام با یکی دیگه ازدواج کنم واقعاً رنج می برم. میگم بدی خیلی به من کرد، محبتی هم به من نکرده، با وجود این دلم نمی خواد که زن کس دیگه ای بشم. حالا دیگه دارم میرم ایران ولی دلم می خواد باز پنج ماه دیگه، شش ماه دیگه، شاید يك موقعی خودش بفهمه. من که طلاق نگرفتم شاید خودش سر عقل بیاد.

«دوستش داری؟» دوستش دارم، چرا دروغ بگم. با اینکه به من يك ذره محبت نکرده، يك ذره، اما دوستش دارم. هیچی نکرده، دست منو نگرفته از این ور خیابون به اون ور خیابون بیره. يك دفعه با هم رفتیم عروسی. نگذاشت من لباس خوب بپوشم. يك بلوز دامن پوشیدم و همین جور با هم رفتیم. دوستش برگشت گفت... خانم چرا اینجوری آمدی؟ گفتم چون... اینطور خواسته. گفت پس بلند شو با ... برقص. گفت با این برقصم، اه، اه. گفتم اگر لباس عوض می کردم، خودم رو درست می کردم، باز

می گفستی آه آه. جلوی دوستش این حرف رو به من زد. میگم هیچی به من صحبت نکرده ولی هنوز هم می خوامش بخاطر اینکه حرف پدرم هنوز تو گوشه و می خوام جوابگوی همون پدر باشم.

« اگر من زن حرف شنوی بودم هیچ چیز تغییر نمی کرد »

حسادت، تعصب جاهلانه، عشق بیمارگونه به من، بدبینی به اطرافیان، ترس از دست دادن من در صورت به دست آوردن استقلال فکری و مالی به اضافه تفاوت در روشهای تربیتی... اینها زمینه های برخورد و اختلاف بین ما بود که بعدها به انفجار و خسرت تبدیل شد...

از سال ۹۵ مثلاً جدا زندگی می کنیم ولی هر بار با شکستن دره با گریه، با

~~از سال ۹۵ مثلاً جدا زندگی می کنیم ولی هر بار با شکستن دره با گریه، با~~

~~خودش تغییر داده اما نتوانست~~

~~در این فاصله سعی کرد~~

~~در... به عنوان عضو افتخاری~~

~~قرض از بانک و با سختی فراوان~~

~~کنم. تصدیق رانندگی گرفتم،~~

~~مشیت محکمی نشان بدهم و بد~~

~~باید بگویم که اگر کمک مالی~~

~~او قبل از ازدواج خیلی~~

~~خوش پوش، موهای بلند و صاف~~

~~قلب بنده کار دستم می داد و در~~

~~هم بالاخره عاشق من شد، عاشق~~

~~از بین آنها زیبارویان، عاشق~~

~~دانشکده را بلند بود. در واقع~~

~~خواست زندگی تشکیل بدهد و~~

~~صد البته دختر باکره هم باشم~~

~~زندگی چه زیباست و من هم می~~

~~خلاصه آزادیهایی که در خانه~~

~~موهای بلند تبدیل به کوتاه،~~

~~مهمانیها خط خورد. چرا؟ چون~~

به بر من مسلط شود...

م زیانم را تکمیل کنم، دوره های مختلفی دیدم، ماهها

کار کردم و بعد تصمیم گرفتم يك دوره... بگذرانم. با

ن دوره یکساله را با بهترین نمرات گذراندم. حالا کار می

ماشین خریدم، قرضهایم را پرداختم، خلاصه توانستم

خودم ثابت کنم که من هم می توانم موفق بشوم. البته

ولت نبود به هیچ وجه میسر نبود...

روشنفکر و خوش برخورد بود، اهل تفریح و معاشرت،

ف. ما فامیل بودیم و هر وقت به خانه ما می آمد طپش

سوایم می کرد، پادش بخییر. و این شاهزاده رؤیاهای من

تی من به ظاهر خودپسند و مغرور و زیبا، و چه افتخاری!

ق دختر چشم و گوش بسته ای شد که فقط راه خانه و

بعد از تجربیات مختلف با دخترهای جورواجور حالا می

البته با کسی که آفتاب و مهتاب رویش را ندیده باشد و

بد. من ۱۹ سال داشتم و یا ساده دلی فکر می کردم که

توانم سهمی از این همه مهمانیها، خوشبها، تفریحا و

پدری نداشتم بپریم. ولی افسوس که روز بعد از عقد

یاس آزاد و راحت تبدیل به کراوات و کت و شلوار شد و

ن آقا تجربه دارند و می دانند که همه به زن دوستشان نظر

بد دارند و منتظر فرصت هستند...

ما هر دو جوان بودیم. او دیپلم ... گرفته بود و در يك مؤسسه بزرگ دولتی کار می کرد. من هم تازه دیپلم گرفته بودم و به دانشکده ... می رفتم ولی تحصیل را نیمه تمام گذاشتم برای اینکه به وی ثابت کنم دوستش دارم چون مخالف تحصیل من بود و در واقع همیشه می شد مرا در کنار یسرهای همکلاسی در حال بحث و گفتگو ببیند...

شب ازدواج من
شوک بزرگی برای او
اطمینان و توهین بر
گذرد این زخم ترمیم
مختلف متوجه مس
موضوع بعدها هم در
دخالت خانواده
حل نمی کرد، به آن چ
نکرد و تازه شروعی
خانواده ها و شوهر ب
البته سعی می ک
روانشناسی، تجربیات
نداشت، چون مسئله
نداشتن همکاری و ی
«من مرد خانو
توی اجتماع بیشتر
خوشبختانه زیر بار
پراهیم پیدا نمی کرد
کوتاه بیایی و الا
کسی از قبل رقم زد
انسانی باید برقرار ب
به لحاظ مالی
خانواده تعیین کرد
برآورد برنامه ریزی
است و تفریحات جا

من به دلیل کم خونی یا هر علت دیگری دچار خونریزی نشدم و این بود و مرتب می گفتم با چه کسی رابطه داشته ای. این عدم آسایش من ضربه بزرگی بود و تا الان هم که ۱۸ سال از آن روز می گذشته. البته وی بعدها با مراجعه به پزشک و خواندن کتابهای متاسفانه ولی متاسفانه تخم کینه و بدبینی کاشته شده بود. این زندگی من نقش بسزایی داشت...

ما که از اول هم موافق ازدواج ما نبودند نه تنها مشکلات ما را به بسا دامن هم می زد. تولد بچه ها هم متاسفانه رابطه ما را گرم بود برای اختلافات بیشتر. تربیت بچه ها بحث داغی بود میان من و متاسفانه موضوع خاصی نداشت و تحت تأثیر مادرش بود. من مردم به کسی اجازه دخالت تربیتی ندهم و از طریق کتابهای دیگران و بحث و غیره بچه ها را تربیت کنم و البته نتیجه مثبت بین من و او حل نشده بود و به نتیجه مشترک نرسیده بودیم. این گمانگی فکری به بچه ها صدمات روحی فراوانی زد متاسفانه...

زاده هستم و هر چی میگم باید اطاعت بشه، تجربه من بیشتره، من بودم. «من، من، من، من، صحبتهای همیشگی وی. من هم متاسفانه یا این حرفها نمی رفتم و مرتب دنبال استدلال می گشتم و پاسخی برای من و حرف بقیه را هم نمی توانستم قبول کنم که مرد همینه، تو باید خوشبخت نبی، همه همینطورن، قسمت هر کسی و سرنوشت هر کس شده و غیره. همیشه می گفتم ما دو انسان هستیم و رابطه ما با خدا، من هم حقی دارم و من هم حرفی دارم، ولی...

در ایران مشکل بزرگی نداشتیم. در ابتدای ازدواج یکی از بزرگان که چقدر برای خرج خانه کافی است و ما هم کم و بیش طبق همان می کردیم و مسئله زیادی پیش نیامد چون وی آدم دست و دلبازی نبود و خرجهای اضافی با وی بود. ولی در اینجا تبدیل به آدم خرده

بین و خرده گیری شد که تمامی خرجها زیر ذره بین قرار گرفت و تفریحات ساده ای مثل شنا هم باید خط کشیده می شد. ولی به مرور یعنی بعد از چند سال که صاحب مغازه... شد و کمی جا افتاد و بعد از رفتن ما به کورنه شور و دخالت دوستان و شنیدن اعتراضات و خواستههای ما این مسئله هم حل شد و الان در حال حاضر به هیچ وجه از این نظر مشکلی نداریم و تازه گاهی افراطی هم می شود...

(به خانه زنان در زیان سوئدی کورنه شور می گویند.)

همیشه به صورت مجرد و با دوستان خودش معاشرت می کرد، ولی من برای ساده ترین چیزها مثل رفتن به عروسی، مراسم عزاداری یا دیدار دوستان همیشه مشکل داشتم و باید خواهش و التماس می کردم. در ایران تفریح من خانه مادرم بود آنهم به صورت مصنوعی چون باید تظاهر به خوشبختی می کردم و بهانه های مختلف برای کبودیهای بدنم می آوردم، از پله ها افتادم، پایم پیچ خورد و غیره چون نمی خواستم ناراحت بشوند و یا حیثاً دخالت کنند...

مسئله تربیتی همیشه یکی از مسائل اصلی زندگی ما بود، محبت به بچه لوس کردن وی بود. از زمانی که دختر بزرگم یکساله بود هر لحظه اعتراض بود به نحوه غذا خوردن، به نحوه بازی و خلاصه هر مسئله ای که در رابطه با بچه می باشد و البته اعتراض به برخورد خانواده من با بچه. خود وی معتقد بود به دیسپلین و اتوریته داشتن و همین برخوردهای همیشگی دخترمان را تبدیل به بچه بلباز و حساسی کرد که هنوز هم بعد از سالها پیامد دارد...

البته خاطرات خوش هم دارم مثل سفرها، پارک رفتنها و یا مهمانیهای خانوادگی؛ ولی گذرا بود چون همیشه بعدش دعوا و بگومگو داشتیم: چرا بچه گریه کرد؟ چرا تو خندیدی؟ چرا آدامس جویدی؟ مردم چه خواهند گفت و...

با دختر بزرگمان از بچگی مسئله داشت و من جرأت نمی کردم آن دو را با هم تنها بگذارم، چون منجر به تنبیه بدنی وی می شد. یادم می آید که در یک سالگی بخواهر

نمی توانم بگویم که...

ن صدای بوق آزرده شده بود
و فریاد دخترم روپرو شد و
خوردن بنده به خاطر حمایت

کتک خورد چون پدر عزیز که اعصابش به خاطر شنیدن
اسباب بازی را به پشت بام پرت نمود که با اعتراض و گریه
ساجرا در نهایت با کتک خوردن وی با کمربند و البته کتک
از او تمام شد...

دختر کوچکم به هیچ وجه با پدر مسئله نداشت یا بر
نداشت. وی در بچگی شرور و شیطان بود و برای شوهرم بد
را تداعی می کرد. در ضمن دخترم تا چهار سالگی ناراحتی
متر بگویم پدر با وی مسئله
نوعی دوران بچگی خودش
قلبی داشت که خوشبختانه

رفع شد. او به مرور بچه صبور، منطقی و حرف گوش کنی شده و به اصطلاح بچه باسیاستی می باشد و می داند با آدمها چطور برخورد کند و در دلها قرار بگیرد. البته ناگفته نماند که به او بیشتر توجه شده، مرتب دست نوازش و کلمات قشنگ، شبها در آغوش قرار گرفته و خلاصه کاملاً عکس تربیت بچه اول از جانب پدر. شوهرم بیشتر به او توجه داشت و تمام انرژی خود را برای او صرف می کرد که البته با بدجنسی توأم بود و باعث می شد بچه ها گاهی در مقابل هم قرار بگیرند که باز هم خوشبختانه در اثر صحبت های همیشگی من رابطه فیسابین به طور کلی خوب است...

يك بار سر خواهرش بحثی بین ما پیش آمد و کار به جاهای باریك كشید. زد

~~تیمم گشود که هنوز بود از سالها دیدم در تاجا حتم داد بود از این دعوا مراد از خانه~~

بیرون کرد و بچه ها را برد پیش خانواده اش. بعد

همسایه ها و قول و قرارهای فراوان دوباره برگشتم.

جدایی دوم ما به خاطر عروسی خواهرم بود.

ساعت به خاطر مادر مریضم رفتم. باز مرا بیرون

سپرد، با دادن رشوه طلاق داد و راهی سوئد شد.

بچه ها هفته ای یکبار، کار در تولیدیها، حرف هم

فشار به خاطر آبروی چندین و چند ساله. خلاصه

پیدا شد و به دست و پا افتادنها و واسطه ها و غیره

قلب به خانه باز گشتم چون قابل تحمل نبود فشارها

بعد از چند ماه راهی سوئد شدیم البته به ام

به آمدن نبودم. شوهرم ظاهراً به خاطر رژیم و درگیری

خلاصه سیستم ولی در باطن به خاطر اینکه غرور

شده بود می خواست از محیط دور شود و البته این

واقعیات. در ایران هم بارها خانه عوض کردیم چون

بود ولی در موقع دعوا تبدیل به آدمی فحاش و

خجالت می کشید و زود خانه عوض می کرد...

همه چیزمان را در ایران پخش و پلا کردیم و

خویش و آشنا داشتیم. در همان بلد ورود آشنایان

باش و به وی اطمینان نکن. به من گفتند که او چند

زندگی می کرده. اول باورم نمی شد و فکر می کر

در ایران تنها بودم در نظرم آمد، زمانی که دختر

رفت و کسی کنارم نبود، ساعاتی که با او در بیمار

د از نصیحت های فراوان خانواده و

چون اجازه نداشتم بروم و من برای دو

ن کرد و بچه ها را به پدر و مادرش

تکلفتنی است که چه عذایی بود دیدار

همسایه ها، حرف مادر، سختگیریها و

قبل از تمام شدن عده سر و کله اش

راستش با ناز فراوان ولی از صمیم

و دوری از بچه ها...

صرار و تهدید شوهرم چون من راضی

بری با حزب الهی ها در محل کار و

روش پیش مردم و خانواده جریحه دار

بین عادت همیشگی وی بود: فراوان از

ن وی به ظاهر خوش برخورد و مؤدب

بی سر و پا می شد و بعد از مردم

به سوئد آمدیم چون در اینجا قوم و

به من هشدار دادند که مواظب آینده

ن ماهی که در آنجا بوده با زن دیگری

دم دروغ می گویند. آن روزهایی که

کوچکم سیاه می شد و نفسش می

رستانها پرسه می زد و او در تمام این

خودم باشم و برای خودم و بچه ها مبارزه کنم. ولی باز هم زمان لازم داشت، ز ترس داشتم، هنوز هم هر وقت در را باز می کرد از ترس قلبم می زد که باز شد...

لاخره يك بار وقتی بعد از مدتها باز کتکم زد و در واقع داشت خفه ام می کرد گرفتم به این وضع خائمه بدم و بر ترسم چیره شوم. این بود که بچه ها را و به کوبینه شور رفتم ولی از ترس و وحشت بیهوش بودم. سه هفته آنجا بودیم، واسطه اطرافیان و دادن قول به اینکه اوضاع را عوض خواهد کرد به خانه م چون محیط آنجا برای بچه ها مساعد نبود و شوهرم هم مرتب گریه می کرد و کرد قلبش درد گرفته. خلاصه با این امید که موفق شدم او را متوجه تش بکنم و همه چیز درست می شود، ولی بعد از در ماه دوباره مشروبخوری و مست بازی و شروع دوباره...

واقع به توصیه دکتر خانوادگی که در جریان دعوی شدید ما و کتک خوردن به کوبینه شور رفتم. دکتر به کوبینه شور تلفن زد، آدرس آنجا را به من داد و به من آنجا رسیدم مسئولین در جریان قرار داشتند. کارهای اولیه در دفتر برگزار والاتی رد و بدل شد که بیشتر جنبه رسمی داشت: وضعیت خانوادگی، مالی و بعد اطاعتی در اختیارمان گذاشتند و ساعات غذاخوردن و رفت و آمد را گوشزد وقتی جا به جا شدیم خانمی که بیشتر جنبه روانشناس داشت با ما صحبت کرد و دست بدانند چه کمکی می تواند بکنند. روز بعد مرا با «همراه»، یا به اصطلاح «نارده»، به اداره تأمینات اجتماعی فرستادند. به هر صورت پرونده ای ترتیب داده تلفنی مقرر کردند که برای مخارج اولیه و خورد و خوراک پولی داشته باشیم.

کوبینه شور به هر صورت محیط جالبی برای خانواده نبود، ولی کمک بسیار رای چند روز یا یکی دو هفته محسوب می شد. خانمهای پناهنده عمدتاً خانه دار و البته اکثراً سوئدی. بعضی از آنها برای چندمین بار بود که به آنجا می خلاصه خانمهایی که مورد ظلم قرار گرفته بودند و بعد از سالها کتک خوردن به بودند. فاصله آدمها از زمین تا آسمان بود، آدمهای فرصت طلب هم وجود هر خانم پناهنده دارای چند بچه بود و جمع شدن این همه بچه و خانمهایی که مختلف داشتند زیر يك سقف قماشایی بود، دعواها و برخوردها که گویا طبیعی زمان آرامش زمانی بود که بچه ها سر ساعت تعیین شده می خوابیدند، بعد در نهایت آرامش صحبت می کردند و بر حسب پیشنهاد هر کسی از مسائل

خودش صحبت و به اصطلاح درددل می کرد.

مسئولین آدمهای فوق العاده فهمیده، باتجربه و دلسوزی بودند و تا جایی که در توان داشتند کمک می کردند و زمانی که کاری از دستشان بر نمی آمد به مراجع مختلف معرفی می کردند.

کوینده شور دو در مختلف داشت و یکی از درهای ورودی محرمانه بود ولی شوهران زنان پناهنده همیشه به نحوی در مخفی را پیدا می کردند و قیافه ها دیدنی بود؛ بعضی گریان و ظاهراً مریض، بعضی تهدیدکنان و فحاش که گاهی با آمدن پلیس مسئله ختم می شد. بچه ها همیشه با محافظ راهی مدرسه می شدند و از مدرسه به آنجا بازگردانده می شدند. دفتر مدرسه که در نزدیکی کوینده شور قرار داشت در جریان موقعیت بچه ها قرار داشت و همیشه مواظب بچه ها بودند.

با کمک مسئولین آنجا به دادگاه رفتم و خانه ای را که در آن ساکن بودیم به اسم خودم کردم، حالا دیگر خانه به ما سه نفر تعلق می گرفت و شوهرم باید خانه را تخلیه می کرد. البته این کار به خواست خود من بود چون در غیر اینصورت باید ماهها آنجا می ماندم تا خانه مناسبی پیدا کنم.

اقامت در کوینده شور برای من تجربه پریاری بود و با دست پر هم به خانه برگشتم...

به هر صورت وی نتوانست از لحاظ مالی و از طریق اقامت و از راههای دیگر مرا تحت فشار قرار دهد و الان چون در موضع ضعف قرار دارد مجبور شده عمیق تر فکر کند و اعتراف کند که دوستم دارد و اشتباه کرده و می خواهد خودش را اصلاح کند. دلم می خواهد از صمیم قلب باور کنم چون هنوز بعد از آن همه مبارزه و آن همه سالهای ترس و وحشت حس می کنم دلم می خواهد در کنارش پیر بشوم البته اگر صد در صد عوض بشود. حس می کنم دوستش دارم. اینجور آدمها با این طرز فکر و طرز تربیت غلط آدمهای بدبختی هستند و خود زجر می کشند ولی متأسفانه موفق نمی شوند تغییر بسزا در خود ایجاد کنند...

دخترم از بچگی بچه حق طلبی بود که البته همیشه با لجبازی توأم بود و خوب طبیعی هم بود چون حق دادنی نیست و باید گرفت و وقتی گوش شنوا برای حرف منطقی نباشد و حس تفاهم و دست نوازش وجود نداشته باشد، کار به لجبازی و گریه و فریاد می کشد. سالها تحقیر و مقایسه با دیگران و تنبیه باعث شده بود وی دچار سرخوردگی و عقده حقارت شود و احساس خودکم بینی داشته باشد، ولی حالا چقدر خوشحالم که دختر ۱۶ ساله ام این قدر اعتماد به نفس دارد و دارای دوستان فراوان است و دارای منطق. ساعتها با پدرش تلفنی بحث می کند و نتیجه گیری و کاری می کند

پدرش شرمنده شود. خوشحالم که زحمات من در این زمینه نتیجه مثبت داده، البته او خیلی سختی کشیده و هنوز هم مرتب در نوسانات روحی است، ولی در اثر مشکلات سخت شده و یاد گرفته شخصیت مستقلی داشته باشد و بخاطرش مبارزه کند ولی هنوز راه بسیار است...

به طور کلی اگر من اقدام نمی کردم و زن حرف شنوی بودم هیچ چیز تغییر نمی کرد و چه بسا هنوز باید با صدای چرخش کلید در می لرزیدم که حال چه چیز در انتظارمان است و خلق وی خوب است یا بد...

اوایل موقع دعوای وحشیانه و کتک خوردن من عکس العمل بچه ها وحشت و فریاد و گریه بود ولی به مرور ظاهراً بی تفاوت شدند و به این مسئله عادت کردند. با قرار گرفتن من در موضع قدرت، بچه ها یاد گرفتند که به جای گریه و ضعف، از من حمایت کنند و حمله متقابل. همین متحد شدن ما باعث شد وی دچار یأس کامل شود و حالا کاملاً تسلیم شده؛ البته هر از چندی اظهار خودی می کند ولی هر بار مأیوس می

شده... سکت، بعد باز اعتراض، تهدید، فساد، ده باره سکوت، با طینت...

کنایه. به طور کلی این قصه سر دراز دارد و به این زودیها خاتمه پذیر نیست...
از حدود يك سال پیش تا حال که بعد از قهر و آشتیهای فراوان کنیم، دختر بزرگم سه بار وحشیانه کتک خورده چون جواب پس داد يك بار با مشت توی صورتش زده که سه هفته مدرسه نرفته، يك بار نقره شان به لندن که با کمربند کتک خورده به خاطر اینکه روز آخر عنوان کادو برای دوستانش خریدی هم داشته باشد. بار دیگر بیارستان بودم و وی موظف به نگهداری بچه ها بوده و دخترمان، خانه، مشغول صحبت تلفنی با دوستش بوده که دعوا و بگومگو پیش طبق معمول فکر کرده باید از خودش و عقیده اش دفاع کند که به خ شده، رد انگشتان روی گردن باقی مانده...

البته وی واقعاً سعی می کند پدر و شوهر خوبی باشد از خیلی اعصابش را ندارد و در واقع روانی است. بعد از اینکه دخترم را تفر گفتم یا شکایت می کنم یا باید تحت نظر دکتر قرار بگیرد. ولی او ح

دکتری نشسته و دخترم هم ساجدی به شکایتش نشسته. دخترعمام نشسته

۱۸ سالگی از این شهر و این زندگی دور شود و تا آن زمان گذرد، با محبت، کادو، فحش، دعوا، توهین...

آخرین دعوايش با من زمانی روی داد که می خواست بد با من نشستی داشته باشد و بعد دنبال زندگی خودش پرورد و

نشستها و صحبتها تکرار مکررات بود. همه با هم به رستوران رفتیم. بعد از غذا بچه ها را فرستادم خانه تا او صحبتهای به اصطلاح آخرش را بکند. حدود چهار ساعت بعد از رفتن بچه ها با وی تجدید خاطره کردم، جزئیات دعواها را مرور کردم ولی وی طبق معمول دم از مرد بودن، تعصب داشتن و به حرف مردم بها دادن می زد و اینکه ما هم از پدرمان کتک خورده ایم و ضرری نداشت، پس می شود بچه ها را با کتک تربیت کرد. متوجه شدم که باز هم طبق معمول نتیجه ای نخواهیم گرفت. فقط التیماutom داد که من تو و بچه ها را دوست دارم و تا آخر عمر دست از سرت بر نخواهم داشت. برخاستم و راهی خانه شدم، تا در خانه به دنبالم آمد و بعد گفت باید تا در بالا تو را پرسی. من رد کردم، طبق معمول غرورش جریحه دار شد و بازویم را گرفت و خواست مرا به زور بالا ببرد. خلاصه نیم ساعت تمام جلو در ورودی در خیابان فریاد زد، اشک ریخت: چرا زن حرف شنوی نبودی، چرا با وجود اشتباهات من از من حمایت نکردی، چرا منو سکه يك پول کردی، مردم چی میگن و غیره. همسایه ها سرشان را از پنجره ها بیرون آورده بودند، دختر بزرگم هم پایین آمد و مرتب می گفت: اگر مامان رو بزنی خودت میدونی. و وی مرتب اشک می ریخت و داد می زد: من مادرت رو دوست دارم، چرا نمی فهمید، من هر کاری کردم برای حمایت از شماها بوده. دختر کوچکترم در این فاصله به پلیس زنگ زده و نگران کنار پنجره نشسته بود. خلاصه دو مرد جوان که شاهد ماجرا بودند از ماشین پیاده شدند و او را دور کردند. بعد از رفتن وی پلیس آمد ولی خوب طبق معمول تا جنایتی پیش نیاید یا کتک کاری شدیدی نباشد کاری نمی توانند بکنند. بعد از رفتنش تلفنهای مکررش شروع شد. این بار دخترم ساعتها با صدای محکم و با منطق خاص خودش وی را کوبید. ولی خوب این بعشها فایده ای ندارد جز خرد شدن اعصاب همگی. الان باز مدتی است آرامش برقرار است تا انفجار بعدی...

خودتان از روی نوشته هایم می توانید حدس بزنید که زندگی در سوتد روی من چه تأثیری داشته است: اعتماد به نفس دوباره در اثر حمایت همه جانبه. به هر صورت احساس خوبی است گاهی در موضع قدرت قرار گرفتن و کنترل مسائل را در اختیار داشتن. گذشته از شوخی، همیشه اگر مبارزه ای کرده ام در جهت تغییر و بهبودی بوده نه در جهت تخریب و از هم پاشیدگی این زندگی. خیلی قشنگتر است که دو کفه ترازو در يك میزان قرار بگیرند ولی متأسفانه وقتی آدم کمی گذشت و تواضع نشان می دهد بعضیها که در طرف مقابل قرار دارند سوء استفاده می کنند.

من در این دو ساله اخیر به خیلی از هدفهایم رسیدم که مدیون کتابهای نازنینم، یکی دو تا دوستان واقعی، همکاری مسئولین کوبنده شور و وکیلیم که با دادن آگاهی به من خیلی مسائل را برآیم روشن کرد، می باشم.

* من هم انسانم و حق دارم و می توانم از خودم و بچه هایم دفاع کنم

حدود دو سال پیش بعد از ۲۰ سال زندگی مشترک از او جدا شدم. ۲۰ سال زجر و عذاب، توهین و تحقیر و کتک...

ما با هم دوستی خانوادگی داشتیم. بعد از اتمام تحصیلاتش در انگلیس به ایران آمده بود و من از او خوشم آمد. فکر می کردم چون ۱۰ سال در خارج بوده، سطح فکرش بالاست و محدودیت فکری مردهای ایرانی را ندارد. پدرم با این ازدواج مخالف بود و می گفت او از لحاظ روحی کمبود دارد. ولی من می گفتم این به این خاطر است که او سالها از این محیط دور بوده و حالا طول می کشد تا خودش را مطابقت بدهد. متأسفانه فکر من اشتباه بود و او از لحاظ فکری ۱۰ سال از مردهای ایرانی در آن موقع سطح فکرش پایین تر بود...

در ایران ما از لحاظ مالی مشکلی نداشتیم. از اول هر دویمان خرج می کردیم. او مهندس تحصیل کرده انگلیس بود و کار خوبی داشت. سرپرستی قسمت بزرگی از یک کارخانه معظم را به عهده داشت. من هم کارمند دولت بودم. خلاصه از لحاظ مالی و خانه و ماشین و مسافرت در رفاه بودیم...

او از همان اول مخالف کار کردن من بود. به روابط من در محیط کار مشکوک بود. می گفت تو در محل کار با مردم حرف می زنی و می خندی، تو حق نداری با کسانی که من آنها را نمی شناسم حرف بزنی. می گفتم اینها دوستان صمیمی من هستند، ما هشت سال است که با هم کار می کنیم. می گفت نه شما حتماً با هم روابط جنسی دارید. کارهای جوانان را در انگلیس دیده بود، فکر می کرد در ایران هم همین روابط وجود دارد. دلیل دیگرش این بود که دوست نداشت من مستقل باشم و از خودم درآمد داشته باشم، می خواست از همه لحاظ مرا در چنگ خود داشته باشد. از بابت کار کردن من خیلی مکافات داشتیم، او با دعوا و توهین و قهر دائم اعصاب مرا خرد می کرد...

رفتار او با من و پسر بزرگمان خیلی بد بود. حرفهای زشت و رکیک به ما می گفت، پسر را که مرتب کتک می زد. من دو تا پسر دارم، پسر بزرگم الان ۱۸ ساله است و دیگری ۱۵ ساله. از من مرتب ایراد می گرفت، از همه چیز و همه کارم، از لباس پوشیدن، آرایش کردن، از همه چیز من ایراد می گرفت و داتم سرزنش می کرد. هیچ وقت عقیده و نظر مرا در کارها نمی پرسید، حرف حرف او بود. همیشه حرف و رأی او باید پیش می رفت. پسر بزرگم را مرتب با دعوا و کتک تنبیه می کرد، اگر غره خوب

می گرفت کتک می خورد، اگر نمره بد می گرفت کتک می خورد. گاهی فکر می کنم بیشتر او را می زد که مرا آزار بدهد، چون من با کتک زدن و آزار بچه ها مخالف بودم. وقتی می دید من ناراحت می شوم بیشتر می زد...

هر چیزی که مخالف رأی و عقیده او بود باعث عصبانیتش می شد، یا بهتر است بگویم هر چیز که مطابق سلیقه و نظر من بود او را عصبی می کرد. چیز عجیبی بود، مثلاً یک نظری داشت، وقتی می دید من هم با آن نظر موافقم شروع به داد و فریاد و مخالفت می کرد. برای او فرقی نمی کرد که مهمان داریم یا تنها هستیم، در همه حال به من فحش و ناسزا می گفت و مرا جلوی همه کوچک می کرد. اگر افراد خانواده ما، به خصوص مادرم، پیش ما بودند بیشتر توهین می کرد که مادرم را ناراحت کند...

از کار کردن در خانه ابایی نداشت. بعضی وقتها تمیزکاری را او به عهده می گرفت، خرید می کرد، وقتی من نبودم بچه داری هم می کرد...

حدود ۱۱ سال پیش به انگلیس آمد می خواست تحصیلش را ادامه بدهد و دکترا بگیرد. من و بچه ها در ایران بودیم ولی آنقدر تلقین کرد و نامه نوشت و اصرار کرد تا بالاخره کارم را ول کردم و با بچه ها راهی انگلیس شدیم. با آمدن به انگلیس رفتار او خشونت آمیزتر شد، چون آن حسابهایی که پیش خودش کرده بود درست از آب در نیامد. اینجا باید کار می کرد و چهار نفر را اداره می کرد، آنهم با کار دانشجویی. کار و درس و بچه ها و گرفتاریهایی که در خارج وجود دارد، همه با هم جور در نمی آمد. او تلاقی همه این ناراحتیها را سر من و پسر بزرگمان در می آورد. مدام ما را سرزنش می کرد که به خاطر ما نمی تواند درسش را بخواند. من نظرم این بود که من و بچه ها به ایران برگردیم ولی او راضی نمی شد. یک بار که باز سر این موضوع بحث می کردیم چنان با مشت به بازوی من زد که تا مدتها درد داشتم...

بالاخره آنقدر عاصی شدم که بچه ها را برداشتم و رفتم به پناهگاه زنان. ۱۰ روز آنجا بودیم. وقتی راضی شدم به خانه برگردم که قول داد دست از این کارها بردارد. قرار شد اقامتش را از دانشجویی به اقامت دائمی تبدیل کند تا بتواند کار دائم داشته باشد. همین کار را هم کرد و از لحاظ مالی وضعمان بهتر شد. ولی او از اینکه نتوانسته درسش را بخواند خیلی ناراحت و ناراضی بود. خارجی بودن هم در محل کار باعث ناراحتی او بود و می گفت که خیلی چیزها و حرفها را باید تحمل کند. همه این ناراحتیها را به خانه می آورد و سر من و پسرم خالی می کرد...

نه، باید بگویم که مشروب نمی خورد. اوایل گاهی اوقات آبجو می خورد که آن را هم بعد از اینکه ما از پناهگاه زنان برگشتیم کنار گذاشت... رفتار او با پسر دومان از همان اول خوب بود. پسر بزرگم خیلی وقتها به خاطر

برادرش كتك می خورد که مثلاً چرا به برادرت گفתי نکن، یا سرش داد زدی، او از تو کوچکتر است و از این حرفها. این رفتار پسر بزرگمان را به جایی رساند که از برادرش فقط و فقط کینه به دل گرفت و حالا وضعی شده که اصلاً با هم حرف نمی زنند و خیلی با ناراحتی با هم روبرو می شوند...

به نظر من رفتار خشونت آمیز او با پسر بزرگمان از روی حسادت بود که چرا او در بچگی این امکانات را نداشته، در بچگی مادرش را از دست داده بود. هم او را دوست داشت و هم از او بدش می آمد، يك احساس دو جانبه. گاهی سعی می کرد علاقه اش را به او نشان بدهد ولی یکدفعه از دستش در می رفت و روی بدش را نشان می داد که کم کم، به خصوص در انگلیس، روی بدش همیشه به روی خویش می چربید...

وقتی او شروع به دعوا و داد و فریاد می کرد من اکثراً ساکت بودم و چیزی نمی گفتم تا باعث عصبانیت بیشتر او نشوم. ولی يك روز عصبانی شدم، چون پول نمی داد بروم مواد غذایی بخرم. گفتم تو قول داده ای که خرجی خانواده ات را بدهی، پس چرا زیر حرف خودت می زنی. به طرف من هجوم آورد، بچه ها سعی کردند جلوی او را بگیرند ولی خودش را به من رساند و عمداً پار محکم به سرم کوبید. از درد و ناراحتی تا مدتی به خودم می پیچیدم و تا چند روز سرگیجه و ناراحتی داشتم...

والله به نظر من او سادیسم دارد و از زجر دادن دیگران لذت می برد، شاید به خاطر ناراحتیهای دوران کودکی و جوانی باشد ولی به هر صورت از نظر من او بیمار روانی است...

بچه های من گوشه گیر و نامطمئن بار آمده اند و فکر می کنم مدت زیادی طول بکشد تا وضع عادی پیدا کنند. بچه ها سختی زیاد کشیده اند و این روی وضع درسی آنها اثر گذاشته است. آنها همیشه مقداری دچار ترس هستند. به خصوص پسر دوم که او را يك سال هم زودتر به مدرسه گذاشته بودیم نتوانست خودش را برساند. حالا که جدا شده ایم سعی می کنم تا آنجا که بتوانم به بچه ها قدرت و اعتماد به نفس بدهم و با مهر و محبت گذشته ها را جبران کنم...

من ناراحتی قلبی دارم. يك بار دکتر به من دستگاه EKG-۷۴ ساعته وصل کرده بود. او دستگاه را دید و شروع کرد به لیچار گفتن. آنقدر گفت تا مرا عصبانی کرد، بعد هم وقتی توی دستشویی بودم به سراغم آمد و محکم زد توی سرم. باز هم ناراحتی و سردرد و سرگیجه. از آن لحظه هر چه گفت جواش را ندادم و فردای آن روز یا دو روز بعد بود که بچه ها را برداشتم و برای بار دوم به پناهگاه زنان رفتم...

پنج ماه در پناهگاه زنان بودیم. این بار راضی به بازگشت نمی شدم، ولی آنقدر مراجعه کرد و آنقدر وعده و وعید داد که باز مرا راضی کرد. در پناهگاه زنان آدم

احساس می کند که در زندان است و قدرت فعالیت و حرکت از او گرفته شده است. مدام چشمها مواظب او و رفتارش هستند. انسان خودش را خفیف و کوچک احساس می کند که دیگران باید در مورد او تصمیم بگیرند. در پناهگاه زنان همه جور آدمی پیدا می شود. آدم واقعاً دلش به حال بعضی از این زنها می سوزد چون زندگی شان فقط دور الکل، سیگار و مردها می چرخد. این از نظر من مردود است. این وسط بچه ها مثل بازیچه هستند. رفتار مسئولین خوب است و در نشستها و صحبتها سعی می کنند بفهمند علت و اساس دعواها و اختلافات چیست. ولی هیچ کجا مثل خانه خود آدم نیست...

همانطور که گفتم با آمدن به انگلیس رفتار او بدتر و خشونت آمیزتر شد ولی من هم کم کم قدرت مقابله و مقاومت بیشتری پیدا کردم. فکر می کنم علتش این بود که دیدم در اینجا بیشتر به زنان و بچه ها توجه دارند، برایشان ارزش و اهمیت بیشتر قائل هستند و آنها را حمایت می کنند. از طرف دیگر فکر کردم من همه آسایش و فامیل و کارم را در ایران ترك کردم و به اینجا آمدم چون او می خواست. اگر در ایران مانده بودم می توانستم با حقوقم خودم و بچه هایم را اداره کنم چون خانه هم داشتم و نباید کرایه خانه می دادم. وقتی ایران بودیم مرتب تلفن می زد و اصرار می کرد، در واقع او مرا مجبور به آمدن کرد و حالا باز این رفتار را با من و بچه ها دارد. هیچ وقت از کارهای من راضی نیست و مدام ایراد می گیرد، بددهنی می کند و من و پسر را می زند. پیش خودم گفتم دیگر بس است و باید شروع کنم به مقابله و نشان بدهم که من هم انسانم و حق دارم و می توانم از خودم و بچه هایم دفاع کنم. این بود که شروع کردم به پرسش و جستجو که چطور می توانم از خودم و بچه ها دفاع کنم و از دست این مرد خلاص شوم. می خواستم به او ثابت کنم که ما برده و زرخرید او نیستیم، بلکه انسان هستیم و دارای حق. از این راه بود که به مرکز مشاوره خانواده که مال کلیسا بود و بعد به اداره جوانان و بالاخره به پناهگاه زنان و وکیل کشیده شدم. بار آخر دیگر تصمیم را گرفته بودم، دیگر به پناهگاه زنان هم نرفتم، بلکه خانه ای اجاره کردم و مستقیماً به خانه جدید اسباب کشی کردیم. او هنوز هم شاغل است ولی از دادن پول به من خودداری می کند. ما در حال حاضر با کمکهای دولت زندگی می کنیم ولی می توانم بگویم که خیالم از همه لحاظ راحت است.

خشونت علیه زنان در خانواده :

ابزاری برای کنترل و اعمال قدرت

پیشگفتار:

خشونت و بدرفتاری علیه زنان یکی از رایج ترین جرایم اجتماعی و از عریان ترین جلوه های اقتدار مردسالاری در جهان امروز است که در تمام ملیتها، طبقات و گروههای اجتماعی به چشم می خورد. اگرچه در اغلب جوامع امروزی خشونت در خارج از خانواده جرم به شمار می رود، اما به محض رخ دادن این امر در خانواده، قوانین و اخلاقیات حاکم در بسیاری مواقع عقب نشینی نموده و با سکوت و بی توجهی به تداوم آن یاری می رساند. ریشه این ریاکاری و کاربرد معیارهای دوگانه را باید در فرهنگ و اخلاق پدرسالار جستجو نمود که با ممانعت از مداخله جامعه در «حریم خصوصی» در پی حفظ سلطه مرد در خانواده است.

به رغم عمومی بودن این پدیده، خشونت در جوامع مختلف از کم و کیف یکسان و مشابهی برخوردار نیست. برای نمونه در حالی که در ایران همچنان کتک خوردن زن دلیل محکمه پسندی برای صدور حکم طلاق از جانب دادگاه نیست، در سوئد اعمال خشونت علیه زنان در خانواده از سال ۱۸۶۴ رسماً ممنوع گشت. با این وجود فقط از سال ۱۹۸۲ است که خشونت در خانواده موضوع شکایت عمومی شناخته شد و پیگرد قانونی آن، نیازمند شاکی خصوصی نیست؛ امری که نشانگر تفسیر طرز تلقی جامعه نسبت به این مسئله است. این امر همچنین بخشی از مطالبات جنبش فمینیستی است که با سیاسی و عمومی خواندن «امر خصوصی» خواهان مداخله جامعه در امور خانوادگی به منظور جلوگیری از اعمال سلطه نسبت به

۱- جامعه شناس و پژوهشگر، در حال حاضر در دانشگاه استکهلم به تحقیق و تکمیل رساله دکتری خود می پردازد. تحقیقات وی بیشتر در زمینه زنان، مهاجرت و خانواده است و مقالات متعددی به زبانهای سوئدی و فارسی به چاپ رسانده. آخرین پژوهش او «نبرد قدرت در خانواده مهاجر ایرانی» در کتابی به زبان سوئدی به نام قدرت خانواده و برابری در سال ۱۹۹۷ در سوئد انتشار یافته است.

زنان است. با این همه از حوزه قوانین تا زندگی واقعی روزمره، فاصله عمیقی وجود دارد. نخست آنکه بسیاری از شکایتها به دلیل کمبود مدارك كافی پیگیری نمی شود. دیگر آنکه بسیاری بر آن اصرار دارند که شکایتها در خانه و به دلایل ترس و وابستگی به شوهر

و یا بابت فشارهای خانوادگی و فرهنگی صورت می گیرد و به شکایتها

پس گرفته می شود.

همچنین بسیاری از آوارگان، با این وجود بنا بر آراء رسمی در رابطه با خشونت داده و مجموعاً بیش از ۸۰٪ حال آنکه تنها ۲۰٪ درصد آوارگان منازل بوده است.

اما ابعاد خشونت در این مورد اطلاعات دقیقی سوند در سال ۱۹۹۶، ۸۰٪ است. اما اگر این میزان را مردان مهاجر حدود ۲٪ برابر آفریقای (آفریقای شمالی) اختصاص داده اند، مردان برخوردارند. در میان ۲۵٪ اعمال خشونت علیه زنان دارند. بدین سان می توان گفت کمتر از غالب مهاجرین غیر ترتیب کشورهای زیر است: ۱۰- ایتالیا، ۱۱- اردن، ۱۲- سوریه، ۱۳- اکوادور، ۱۴- ایران، ۱۵- دانمارك، ۱۶- نروژ، ۱۷- سوئد هرچند انگیزه ها و ت

زنها تنها پس از بارها كتك خوردن، به شكایت روی می آید. در رسمی سالانه در سوئد حدود ۱۹ هزار مورد شكایت علیه زنان به ثبت رسیده است که دو سوم آن در منازل رخ داده و درصد خشونتها توسط مردان آشنا صورت گرفته است.

از گزارشات و شكایات مربوط به خشونت علیه مردان در

خانواده های مهاجر از جمله ایرانیان مهاجر چگونه است؟

در دست نیست. بنا بر آمار اداره پیشگیری از جرم در درصد كل شكایات مربوط به خشونت متوجه مردان سوئدی به نسبت جمعیت بسنجیم، آنگاه شكایت علیه خشونت بیش از مردان سوئدی است. در حالی که مردان مهاجر عرب (بالاترین میزان خشونت) به نسبت جمعیت) را به خود مهاجر کشورهای اسکاندیناوی از کمترین میزان شكایت علیه مهاجر و سوئدی که در فاصله ۱۹۸۵-۱۹۸۹ به جرم مورد بررسی قرار گرفته اند، ایرانیان در رده ۱۸ جدول قرار گرفت که خشونت در میان مهاجرین ایرانی به نسبت جمعیت اروپایی است. این میزان در مورد كل گروههای مهاجر به ترتیب: ۱- الجزایر، ۲- لیبی، ۳- مراکش، ۴- تونس، ۵- دیگر کشورهای فارسیتان، ۶- عراق، ۷- رومانی، ۸- شیلی، ۹- ایتالیا، ۱۰- یوگسلاوی، ۱۱- فنلاند، ۱۲- ترکیه، ۱۳- بولیوی، ۱۴- لبنان، ۱۵- پرو، ۱۶- پرتغال، ۱۷- اسپانیا، ۱۸- سوئد.

وجهیات خشونت علیه زنان و کم و کیف آن در خانواده

های مهاجر، سوئدی یا دیگر ملیتهای غربی متفاوت است، اما ویژگیهای مشترکی تمامی آنها را به هم پیوند می دهد که نیازمند بررسی است. برای مثال چرا خشونت عموماً ابزار اعمال قدرت مردان است؟ رابطه عشق و خشونت چگونه است و چرا بدرفتاری علیه زنان می تواند دائماً تکرار شود، بی آنکه با واکنش مناسبی روبرو گردد؟ آیا خشونت در خانواده حادثه مجزایی است که تحت تأثیر مناسبات زناشویی رخ می دهد یا آنکه متأثر از مناسبات جنسی - اجتماعی و عوامل دیگر است؟ برداشت زنان و مردان از این پدیده چه تفاوتی با هم دارد؟ تأثیر و پیامد خشونت در زندگی خانوادگی چیست؟ چه عواملی موجب خشونت بیشتر در خانواده های مهاجر است؟ و بالاخره تحقیقات درباره خشونت و بدرفتاری علیه زنان در خانواده های مهاجر ایرانی چه چیز را نشان می دهند؟ در این گفتار سعی شده است با استفاده از پژوهش تجربی که متکی به مصاحبه با زنان و مردان ایرانی متیم سوئد است به صورت فشرده به پرسشهای فوق پاسخ داده شود.

مفهوم خشونت و زمینه های اجتماعی و فردی بروز آن

خشونت را می توان عملی آسیب رسان برای پیشبرد مقاصد خویش دانست که صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) نداشته، بلکه می تواند ابعاد روانی (فحاشی، تحقیر، منزوی نمودن فرد، داد و فریاد)، جنسی (آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز) و اقتصادی (شکستن وسایل خانه) به خود گیرد. البته مردان و زنان برداشت واحدی از خشونت ندارند. تحقیقات مارگارت هیدن پژوهشگر سوئدی نشان می دهد که زنان عموماً با تکیه بر آشنایی بر پایه همبستگی شمنیته متقینند که مستحقین دیگر می باشند. خشونت مردان علیه زنان اعمال قدرت بلامنازعی است که هر نوع تلاش برای تغییر وضعیت را با حمله فیزیکی پاسخ می دهد.^۲

اما از نظر مردان مصاحبه شونده، خشونت رفتاری آگاهانه و کنترل شده است. به زبان روشنتر آنها خشونت را از زاویه شرایط حاکم بر رابطه قربانی و مجرم توضیح می دهند. از این رو کتک کاریهای بدون قصد و خارج از کنترل را اعمال خشونت ندانسته بلکه آن را «دعوا» می نامند و بدین سان تلاش می کنند که به کردار خود مشروعیت بخشیده و از خود سلب مسئولیت کنند. در واقع خشونت نه عامل حل تضادها بلکه سرپوشی موقتی بر آن است. نتایج مصاحبه های هیدن نشان می دهد که دلیل اصلی

جداییها خشونت است. به عبارت دیگر خشونت پدیده مشروعی در خانواده نیست، بلکه بالعکس، روابط میان زوجین را دشوار می کند. با این همه خشونت گرچه از نظر قانونی در بسیاری از جوامع ممنوع است، اما از نظر فرهنگی پذیرفتنی است. به عبارت روشنتر فرهنگ پدرسالاری در عادی نمودن و تکرار خشونت، در خانواده نقشی اساسی دارد. در واقع خشونت عملی صرفاً مجزا و لحظه ای نیست بلکه جزئی از استراتژی مردان برای نهادی نمودن مردانگی و زنانگی و تحکیم سلطه آنهاست. در فرهنگ پدرسالاری، نیروی بدنی مرد ابزار اعمال قدرت و زنان قربانیان مناسبی برای خشونت فیزیکی و روحی می شوند. با این همه بسنده نمودن به مفهوم پدرسالاری برای توضیح خشونت کافی نیست. برای مثال بین خشونتی که از سوی مردان آشنا و یا غریبه نسبت به زنان اعمال می شود چه تفاوتی وجود دارد؟ همچنین خشونتی را که از جانب زنان صورت می گیرد چگونه می توان توجیه کرد؟ بسنده نمودن به ارائه تحلیلی کلی از خشونت، مانع از درک رابطه پیچیده عشق و خشونت می گردد. تنها زمانی که پذیریم خشونت همواره عملی مشروع نیست، این امر که چرا برخی از مردان به آن متوسل می شوند، در حالی که برخی دیگر هرگز به آن مبادرت نمی ورزند، جای بررسی می یابد. گرچه خشونت علیه زنان یک پدیده اجتماعی است، اما تبیین آن با توضیحات کلی روشنگر علت واقعی یک خشونت خاص نمی تواند باشد، بلکه می بایست آن را با بررسی رابطه بین ضارب و قربانی روشن نمود. هرچند که مسئولیت آن متوجه ضارب است و قربانی مسئولیتی در این رابطه ندارد. بو برگمن روانکاو سوئدی در توضیح اینکه چرا خشونت در تمامی خانواده ها روی نمی دهد، بر نقش عوامل فردی تأکید می نماید.^۱ او نشان می دهد که در خانواده هایی که اعضای آن خود در دوران کودکی در معرض خشونت قرار گرفته اند (شاهد خشونت پدر و مادر بوده و یا خود مورد خشونت واقع شده اند)، احتمال بروز خشونت و یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر است. به عبارت روشنتر خشونت در نزد آنان امری عادی و آشناست. فشارهای ناشی از اتزوا نیز می تواند در مردان، ارتکاب به خشونت و در زنان تن دادن به آن را افزایش دهد. همچنین در میان شخصیت‌های پرخاشگر و خودشیفته نیز احتمال بروز خشونت بیشتر است. عدم اعتماد به نفس نیز در ارتکاب خشونت از سوی مردان و همین طور پذیرش و عدم مقابله با آن از سوی زنان ذی نقش است. صرفنظر از خصوصیات فردی، شرایط اجتماعی افراد نیز در افزایش و یا کاهش خطر ارتکاب خشونت مؤثر است. برای مثال فشارهای روانی (Stress) و تنش‌های

محصول آن خطر بروز خشونت را افزایش می دهد. علاوه بر ویژگیها و شرایط اجتماعی افراد، طرز تلقی و توقع آنان از یکدیگر نیز نقش مهمی در اسکان بروز خشونت و تداوم آن دارد. در خانواده ای که تلقی حاکم از روابط زن و مرد پدر سالارانه و خشونت از مشروعیت ضمنی برخوردار است، احتمال بروز و پذیرش آن بیشتر می گردد. همچنین در خانواده هایی که توقع افراد از یکدیگر کمتر برآورده می شود میزان تضاد و خشونت می تواند افزایش یابد. با این همه عوامل فردی و روانی و ارتباط متقابل آنها برای توضیح علل خشونت به مثابه يك واقعیت اجتماعی و کم و بیش ساختاری در مناسبات خانوادگی کافی نیست. برای نمونه وابستگی به الكل و مصرف بالای آن، در نهایت تسریع کننده استفاده از خشونت است و نه علت آن. غالب کسانی که قصد اعمال خشونت دارند، با مصرف الكل شرایط ارتکاب آن را تسهیل می نمایند؛ چه در اجتماع الگویی وجود دارد که بنا بر آن ارتکاب خشونت هنگام مستی بیشتر قابل بخشش است و این در انگار و یا توجیه خطا در توسل به خشونت مؤثر است.

واکر پژوهشگر خشونتهای خانوادگی، پروسه ارتکاب و عادی شدن خشونت را چنین توضیح می دهد: در مرحله اول هیچیک از طرفین بر دیگری سلطه نداشته، هر يك برای تضعیف موقعیت دیگری و به گرسی نشانیدن خواست خویش در موضوع مورد مشاجره می کوشد. مرحله دوم هنگامی است که خشونت و کتک کاری به وقوع می پیوندد و معمولاً به سلطه آمرانه مرد می انجامد. در مرحله سوم زن قدرت را به دست می آورد و مرد برای نجات زندگی خویش باید از خشونت خودداری کند و یا اظهار پشیمانی و تقاضای بخشش نماید. البته قدرت زن در این مرحله موقتی و

مرحله اول است. زحامی که از بروز خشونت در حلقه خانواده سخنرانی نمودند

در مرحله اول خشونت بر روی تقویت میماند

شده و خود را بی پناه می یابد؛ امری که می تواند به عا پرسش این است که تا چه حد امید بستن زنان به مثبت شوهر بر جنبه های منفی و پرخاشگر او می تواند دارد؟ و یا تا چه حد همان گونه که فمینیستها تأکید محصول ناکامی تلاشهایی است که آنها برای خروج از شوند؟

دی شدن خشونت منجر گردد. به قطع خشونت و غلبه جنبه رابطه زن و مرد را پایدار نگه می ورزند، بی پناهی این زنان این وضعیت بدان متوسل می

خشونت آشکارترین ابزار قدرت برای حفظ سلطه

خشونت در اساس ریشه در تضاد منافع دارد که بدون وجود آن، نه ضرورت می یابد و نه کاربردی دارد. از سوی دیگر جامعه شناسی نوین نشان می دهد، که تفاوت و تضاد علائق در خانواده، بخشی از ساختار آن است. آیا بدین ترتیب خشونت در خانواده امری اجتناب ناپذیر است؟ آیا تضاد در پویایی روابط خانوادگی می تواند نقش مثبتی ایفا کند؟ با استفاده از مفهوم وبری (Weberian) قدرت و اتوریته می توان مدعی شد که خانواده هایی بیشتر با تضاد و درگیری روبرویند که در آنها مرد ضمن اینکه فاقد قدرت کافی برای تابع نمودن دیگری است، در پی سلطه خویش است.

با این همه تشریح تضاد برای روشن نمودن خشونت و علل کاربرد آن کافی نیست. چه، بنا بر این تئوری هر چه تضاد بیشتر باشد، احتمال بروز خشونت بیشتر است. اما تحقیقات مری اشتراوس و دیگران نشان می دهد که به رغم بیشتر بودن تضاد و کشمکش در خانواده هایی که افراد آن از برابری بیشتری برخوردارند، ارتکاب خشونت کمتر است و معمولاً تضادها با گفتگو حل می شوند. از آن رو است که این نوع خانواده ها از لحاظ و بردباری بیشتری در رویارویی با تضادها برخوردارند. همچنین در این روابط بهای ارتکاب خشونت آنچنان سنگین است که توسل به آن، به جای تحکیم قدرت و پیشبرد خواستهها، به از دست دادن رابطه منجر می گردد. تحقیقات اشتراوس نشان می دهد که در خانواده ای که مرد تسلط بر دیگر منابع قدرت ندارد کاربرد خشونت به عنوان آخرین ابزار قدرت برای حل تضادها افزایش می

یابد. در این نوع خانواده ها، مرد به دلیل تسلط بر منابع قدرت، خشونت را به عنوان آخرین ابزار قدرت برای حل تضادها می بیند.

تنشهای بیشتری روبرویند خطر توسل به خشونت بیشتر است. چه آنها دیگران از منابع قدرت کمتری برای پیشبرد خواستهها و ایجاد تضاد در خانواده گیشان برخوردارند. این امر در مورد بسیاری از اقلیتهای مهاجر صادق است.

در این نوع خانواده ها، خشونت به عنوان آخرین ابزار قدرت برای حل تضادها می بیند.

با در قیاس با وازن در زندگی هر و قومی نیز

نقش تفاوتهای فرهنگی در بروز خشونت در میان مهاجر

تفاوتهای فرهنگی نیز می تواند در بروز خشونت و کم و کیف

آن نقش ایفا

Murray A. Straus, & S.K Steinmetz, *Violence in the family* (New York : Harper & Row, 1974).

Murray A. Straus & S.K Steinmetz, *Violence in the family* (New York : Harper & Row, 1974).

کند. در نزد طبقات کم درآمد اجتماع و برخی گروههای قومی، هنجارهای فرهنگی وجود دارد که کاربرد خشونت را تسهیل و حتی مشروع می نماید. به عبارت دیگر، خرده فرهنگ حاکم بر این گروهها نسبت به فرهنگ حاکم در جامعه مدرن مردانه تر و به گونه ای است که حتی واکنش خشونت آمیز در برابر بی اهمیت ترین مسائل را نیز توجیه می نماید. البته واکنش همه افراد یک گروه قومی و یا اجتماعی در رابطه با خشونت یکسان نیست. بلکه تحت تأثیر عوامل روانی فردی می تواند متفاوت باشد. هرچه غرور و اعتماد به نفس مردان در محیط پیرامونشان بیشتر زیر سؤال برود، خطر توسل به خشونت علیه زنانشان بیشتر خواهد بود. زیرا آنها در محیط و فرهنگی (یا خرده فرهنگی) پرورش یافته اند که سلطه بلامنازع مردان بر زنان را می طلبد. از این رو هر چالش جدی توسط زنان علیه نقش و موقعیت آنان می تواند با خشونت مواجه شود. به عبارت روشنتر در میان گروههای مهاجر و قومی که در آنها اعتقاد به پدرسالاری حاکم است، خطر توسل به خشونت بیشتر است و تعصبات مذهبی نیز می تواند در شدت بخشیدن و مشروع نمودن آن نقش ایفا نماید. به طور کلی هر چه فرد بیشتر در فرهنگ و خرده فرهنگی که خشونت علیه زنان را مجاز می شمارد مستحیل شده باشد، خطر توسل او به خشونت بالاتر است. در نتیجه فاصله گیری افراد از این فرهنگها و ادغام بیشتر در جامعه جدید می تواند به کاهش خشونت در میان آنان بینجامد.

با این همه، صحبت از خشونت بیشتر در میان مهاجرین بر مبنای صرفاً تفاوت فرهنگ قومی و دینی سخت مسئله برانگیز است. نخست آنکه اعتقاد به خشونت ویژه دین خاصی نیست و در غالب ادیان کم و بیش به چشم می خورد. همچنین باورهای دینی خود جزئی از فرهنگ و متأثر از دیگر ارزشهای فردی و جسمی است. از این رو در جوامع گوناگون می توان افرادی را با باورهای دینی یکسانی یافت که یکی با اتکا به همان باور به خشونت مشروعیت می بخشد، در حالی که دیگری آن را رد می کند. از این رو تفاوت ارزشهای فرهنگی بیش از تفاوت باورهای دینی در میزان افزایش و یا کاهش خشونت در خانواده مؤثر است.

دیگر آنکه چنین نگرشی متکی بر برداشتی از فرهنگ افراد و گروههای قومی است که گویی خصلتی جاودانه و ابدی داشته و تحت تأثیر زمان و مکان قرار نمی گیرد. حال آنکه تفاوت فرهنگی مهاجر تازه وارد با سرزمین جدید به مراتب بیشتر از تفاوت فرهنگی مهاجرین دیرپا با جامعه میزبان است. علاوه بر آن گاه تفاوت فرهنگی فرد مهاجر دیرپا با مهاجر نوپا به مراتب بیشتر از تفاوت فرهنگی او با جامعه ای است که در آن زیست می کند. باورها و فرهنگ افراد و گروههای اجتماعی می تواند با

تغییر شرایط زندگی دگرگون شود. از این رو تأکید بر عوامل اجتماعی در توضیح خشونت به مراتب مهمتر از عوامل فرهنگی و یا باورهای دینی است. برای مثال بهبود شرایط مادی و اجتماعی زندگی مهاجرین در کاهش میزان خشونت در آنها همچون سایر گروههای اجتماعی نقش تعیین کننده ای دارد. همچنین این واقعیت که خشونت در میان ایرانیان مهاجر کمتر از بسیاری از گروههای دیگر قومی آسیایی و آفریقایی است، بیش از آنکه به تعلقات فرهنگی قومی مرتبط باشد، ناشی از ویژگیهای زنان مهاجر ایرانی است. به دلیل اینکه زنان ایرانی مهاجر در سوئد در قیاس با مثلاً زنان ترک و عرب از منابع قدرت بیشتر و فرهنگی برابرطلب تر برخوردارند. بدین ترتیب ارزشها و هنجارهای فرهنگی را نیز می توان از زمره منابع ذهنی قدرت برشمرد.

اگر خشونت در میان طبقات اجتماعی پایین و یا برخی گروههای قومی و مهاجر بیشتر است، از آن روست که زنان این گروهها از کمترین منابع قدرت عینی و ذهنی کمتری برای مقابله با سلطه طلبی شوهرانشان برخوردار نیست. هر چه فرهنگ و روابط مردسالارانه در جامعه و در خانواده ضعیف تر باشد خطر توسل به خشونت کاهش می یابد. بدین ترتیب به گمان نگارنده سلطه جنسی بیش از موقعیت طبقاتی و تعلق قومی افراد در بروز خشونت در خانواده ذی نقش است. از این روست که در عین حال می توان بسیاری از خانواده های مهاجر و یا خانواده های کم درآمد را مشاهده نمود که چون در بین آنها فاصله میزان قدرت کمتر است، میزان خشونت نیز پایین تر است. از سوی دیگر می توان خانواده هایی در میان طبقات متوسط و بالا و متعلق به جامعه میزبان مشاهده نمود که در آن به دلیل فاصله بسیار میزان قدرت مردان با همسرانشان، خطر خشونت بیشتر است. پژوهش تجربی در میان ایرانیان مقیم سوئد مؤید این ادعاست که فرهنگ پدرسالار نیرومندتر و موقعیت اجتماعی پایین تر دو علت اصلی بروز خشونت بیشتر در بین مهاجرین است.

خشونت در خانواده های مهاجر ایرانی در سوئد: داده های مقدماتی

پژوهش تجربی نگارنده در این رابطه متکی بر دو سری مصاحبه های شفاهی با زنان و مردان ایرانی است. سری اول شامل ۳۰ مصاحبه است که در دسامبر ۱۹۹۶ و اوایل ۱۹۹۷ با زنان و مردان جدا شده ایرانی در ۷ استان سوئد صورت گرفت. سری دوم شامل مصاحبه با زوجهای ایرانی در ۹ شهر سوئد است که از ژانویه ۱۹۹۸ آغاز و در مارس به پایان رسید. نحوه انتخاب هر دو گروه اتفاقی و با استفاده از روش استاندارد توسط اداره آمار سوئد صورت گرفت. هر دو گروه، از بین مهاجرین ایرانی

که از سال ۱۹۸۴ به بعد به سوئد آمده اند، انتخاب شدند. در هر سری برای ۱۰۰ نفر نامه هایی از طرف اداره آمار و انستیتوی جامعه شناسی دانشگاه استکهلم ارسال شد که در آنها هدف تحقیق ذکر و تقاضای مصاحبه شده بود. بیش از نیمی از این افراد از شرکت در مصاحبه خودداری نموده و یا پاسخی به نامه ها ندادند و یا ضمن تشکر، «کمبود وقت» را دلیل امتناع خود از شرکت در مصاحبه ذکر نمودند. ما از قبل نیز واقف بودیم که تعداد کثیری از شرکت در این دو سری تحقیق و مصاحبه سر باز خواهند زد. حساسیت بیش از حد موضوع، ناآشنایی و عدم اعتماد کافی جامعه ایرانی به چنین پژوهشهایی، ناخوشایند بودن یادآوری دوران زندگی گذشته برای بسیاری از افراد جدا شده، شرایط نامناسب روحی و یا تنشهای موجود در زندگی زناشویی کنونی می تواند از جمله دلایل احتمالی عدم شرکت این دو گروه در مصاحبه باشد. تعداد مصاحبه ها برای پژوهش کیفی مورد نظر ما کافی بود و اصولاً نیاز چندانی به تعداد گسترده تر مصاحبه شونده وجود نداشت و دلیل ارسال نامه برای چنین تعدادی، صرفاً از آن رو بود که حداقل مورد نیاز به گونه ای اتفاقی به دست آید. در عمل، تعداد افراد مایل به مصاحبه به مراتب بیش از حد انتظار بود. با این همه افرادی که همچنان به زندگی مشترک یا هم ادامه می دهند، در مقایسه با افراد طلاق گرفته، کمتر مایل به مصاحبه بودند. در مورد گروه اول هدف تحقیق، چگونگی پایدار ماندن روابط زناشویی به رغم دشواریهای مهاجرت، و در مورد گروه دوم، بررسی علل جدایی ذکر شده بود. نتایج مقدماتی این دو پژوهش نشان می دهد که خشونت در بین خانواده های متلاشی شده به مراتب رایج تر از خانواده هایی است که همچنان به زندگی مشترک یا هم ادامه می دهند. به عبارت روشن تر خشونت خطر جدایی را افزایش می دهد. از این رو اشکال خشن تر و پر تنش تر حل اختلافات و تضادها در خانواده های ایرانی می تواند یکی از دلایل جداییهای بیشتر ایرانیان مهاجر در قیاس با سوئدیها باشد.

در مصاحبه ها، غالباً مردانی که به کاربرد خشونت در زندگی زناشویی خود اعتراف نمودند، شرایط روحی بد، ناسازگاری همسرانشان در حل اختلافات و از دست دادن کنترل را دلیل اصلی بروز خشونت ذکر نمودند. به عبارت روشن تر در حالی که خشونت به عنوان آخرین وسیله برای جلوگیری از جدایی همسر به کار گرفته شده است، در عمل گاه به محروم شدن از دیدار زن و فرزند انجمامیده است. در این رابطه یکی از مردان مطلق، چگونگی بروز خشونت و پیامد آن را چنین توضیح داد:

«هرگز آن شب سیاه را فراموش نمی کنم. مدتی بود که همسرم خانه اش را جدا کرده بود. تلاشهای من برای بازگرداندن او به ثمر نرسید. گهگاه با او قرار می

گذاشتم. در آن شب سیاه که خوردم را خرد شده و مستأصل یافتیم. نمی دانم چه شد که این چنین کنترل خود را از دست دادم. ضربه مشت من چنان شدید بود که فك او شکست و در بیمارستان بستری و جراحی شد. از آن به بعد ۸ سال است که او و بچه ام را ندیده ام. هر چه گوشیدم از طریق مقامات آدرس آنها را به دست آورم، موفق نشدم. می گویند که او مخفی است و برای حفاظت از او شهر و مشخصاتش را تغییر داده اند.

تعدادی از زنان از ترس انتقام شوهران سابق خود (از طریق ارتکاب خشونت، دزدیدن فرزندان، ایجاد مزاحمت برای زندگی جدید) محل زندگی و آدرس خود را تغییر داده بودند و یا از طریق پلیس قرار ممنوعیت ملاقات برای شوهرانشان صادر شده بود. با این همه برخی از زنان مطلقه عنوان نمودند که هرگز در زندگی خود شاهد خشونت فیزیکی نبوده اند، هرچند به کنترل مردان در زندگی ایشان در قبل و در بعد از جدایی تأکید می ورزیدند. مردان جدا شده عموماً از حمایت جامعه و مقامات دولتی و رسمی از زنان و مداخله شان در زندگی خصوصی آنها گله مند و معتقد بودند که چنین رویه ای تنها به اختلافات و کشمکشها دامن می زند. برخی نیز اصولاً ارتکاب به خشونت را منکر شده و از اینکه در سوئد شکایت زنان برای محکوم شدن مردان کفایت می کند، در تعجب بودند. حال آنکه زنان مطلقه از اینکه اقدامات مقامات برای حفاظت آنها کافی نیست و با دسترسی چندانی به این امکانات ندارند، گله مند بودند. برخی از زنان مطلقه از زندگی مشترک خود با سوئدیها بعد از جدایی ابراز رضایت نموده و از احترام نسبی آنها به زن و فرزند به نیکی یاد می کردند. در مقابل تعدادی از اینکه توسط همزیستهای سوئدی خود نیز مورد خشونت واقع شده اند سخن می گفتند. در این رابطه خانمی جدا شده از شهر استکهلم در مصاحبه گفت:

پس از جدایی از شوهرم که ایرانی بود در شهر کوچکی به سر می بردم. تصمیم گرفتم به استکهلم بیایم. به طور اتفاقی با مردی سوئدی آشنا شدم. خوب فکر می کردم اگر با او زندگی کنم هم از تنهایی در خواهم آمد و هم شانس انتقال به استکهلم را خواهم داشت. هیچ کس را هم در استکهلم نمی شناختم. زندگی با او برخلاف تصورم از آب درآمد. برداشت او از زنان خارجی این بود که آنها بی زبان و عاجز و فرمانبردارند. به خودش اجازه می داد هر رفتاری که می خواهد با من بکند. چندین بار مرا زد. ابتدا تحمل می کردم. هرچند که اعتراض هم می کردم. اما نه جایی داشتم و نه آشنایی. با ایرانیها هم رفت و آمد نداشتم. اما این وضع برایم غیر قابل تحمل شد. به محض اینکه امکان آن را یافتم از او

در این مورد انزوا و ناتوانی زن و تفاوت میزان قدرت او با همزیست سوندیش در تداوم و طولانی شدن مدت رابطه مؤثر بوده است. برخی از این زنان هرگز در مورد خشونت شوهرانشان به دوستان و آشنایان خود نیز توضیحی نداده اند. گاهی شرم و گاهی ترس از عواقب بازتاب بر ملا شدن مشکل و واکنش شدیدتر شوهر، عامل اصلی سکوتشان بوده است. برخی دیگر از فشارهای روانی و اضطراب ناشی از مزاحمتها و تهدیدهای شوهرشان که گاه پس از جدایی شدت می یافت، سخن می گفتند. تأثیرات این تنشها و خشونتها در کودکان به گفته خود والدین بسیار مخرب بوده است. گاه در این کشمکشها فرزندان یکسره از پدر خود فاصله گرفته و تحت تأثیر مادران نظری منفی نسبت به پدر خود می یافتند. گاه به وارونه تحت تأثیر پدران، مادران خود را نکوهش می نمودند که عامل جدایی بوده و با پافشاری خواستار بازگشت به زندگی قبلی و یا دستکم عدم رابطه با مرد دیگری بودند.

بعضی اوقات خشونت میان والدین موجب آسیب روانی کودکان را فراهم می آورد. یکی از زنان طلاق گرفته می گفت که در یکی از دفعاتی که شوهر سابق به خشونت متوسل شد ضمن داد و فریاد، بنجره را شکست. بچه کوچک آنها از وحشت

در این کشمکشها فرزندان یکسره از پدر خود فاصله گرفته و تحت تأثیر مادران نظری منفی نسبت به پدر خود می یافتند. گاه به وارونه تحت تأثیر پدران، مادران خود را نکوهش می نمودند که عامل جدایی بوده و با پافشاری خواستار بازگشت به زندگی قبلی و یا دستکم عدم رابطه با مرد دیگری بودند.

رشد سنی، دچار لکنت زبان شده و به راحتی قادر به تکلم نیست به طور کلی در بین مردان مطلقی که با آنها مصاحبه پرسسالارانه غالباً نیرومندتر از طرز تلقی مردان مزه‌وجی بود کرده بودند. مردان گروه همسران شرکت کننده در مصاحبه غالباً عنوان یک نتیجه‌گیری از تفاوت این دو گروه می توان گمان برد که ارزشهای پرسسالارانه به ویژه در مردان از اهمیت کمتری به تداوم رابطه و ثبات زناشویی بیشتر است و تضادها کمتر با عمدتاً از راه گفتگو و سازش با یکدیگر حل می شود. یکی از در مصاحبه توضیح داد که با چه زیرکی و ملاحظه‌گری می کوشد اختلافات و افزایش تنشها در خانواده جلوگیری کند. او می گوید پیشتری در تصمیم‌گیریها و اداره خانواده برخوردارم، اما سه نزد دوستان و آشنایان این مسئله چندان روشن نشود تا برای شو برای مثال من جلوی دیگران مرتباً نظر او را می پرسم و یا اگر باشم، به عنوان تصمیم مشترک جلوه می دهم. « روشن است که

سبب شده، هنگامی که در مصاحبه شرکت گلباً ملایم تر بودند. به در خانواده‌هایی برخوردار است، شانس خشونت توأم است، و خانمهای شرکت کننده شد تا از دامن زدن به بد: «گرچه من از نفوذ می کنم، به ویژه در وهرم آزاردهنده نباشد. خود تصمیمی گرفته اگر این رابطه وارونه

بود، مرد نیازی به پنهان نمودن موقعیت برتر خود نمی یافت. در واقع در این رابطه زن ناگزیر است برای جلوگیری از کشمکش، و آسودگی خاطر شوهری که با هنجارهایی پرورش یافته که عدم سلطه مرد را موجبی برای سرافکنندگی او می داند و به غرور مردانه او لطمه می زند، نقش تعیین کننده خود را در خانواده پنهان نماید. برای ما روشن نیست در خانواده های مزدوج تا چه حد تصویر ارائه شده در مورد چگونگی حل اختلافات کمرنگ تر از مشکل واقعی است، اما خطر چنین امری کم نیست؛ همان طور که در نزد افراد طلاق گرفته خطر غلو نمودن «در مقصر» خواندن دیگری می تواند بیشتر از حد واقعی آن باشد. با این همه این نتیجه گیری که غالب همسرانی که حاضر به مصاحبه شده اند، از روابط دموکراتیک بیشتر و تنش کمتری برخوردار بوده اند، چندان دور از ذهن و غیرمنطقی نیست؛ چه، به نظر نگارنده، احتمالاً همسرانی که روابطشان پر از تضاد و تنش است به منظور پرهیز از برملا شدن و یا تشدید اختلافاتشان، غالباً از شرکت در چنین مصاحبه هایی پرهیز کرده اند.

نکته ای که در مقایسه بین مصاحبه های سری اول و دوم قابل توجه است، اینکه علاوه بر مردان مطلق که اغلب پس از جدایی در انزوا به سر می برند، برخی از مردان متأهل نیز که در خانواده از نفوذ کمتری برخوردارند، عمداً انزواطلب می شوند.

۱۰۰

مشروعیت چندان نداشته و تکویش می گردد. هرچند که فقدان مشروعیت ارزشهای پدیسالار هیچ تضمینی برای عدم بروز خشونت در خانواده ها نیست. با این همه نقش فقدان مشروعیت خشونت، غالباً خطر توسل به آن را در این خانواده ها پایین می آورد. يك نتیجه گیری عمومی دیگر از مصاحبه ها را می توان اهمیت ادغام بیشتر در جامعه میزبان در جایگزین نمودن فرهنگ دیالوگ به جای روشهای تند و خشونت آمیز در حل مشکلات دانست. این تحول که نه یکباره صورت گرفته و نه قطعی به نظر می آید، نشانگر اهمیت تأثیر هنجارها و ارزشهای جامعه سوئد است که در آن خشونت در خانواده رسماً نامشروع شمرده می شود. با این همه ادغام در جامعه مفهومی صرفاً فرهنگی نداشته، بلکه ابعاد اجتماعی و اقتصادی نیز دارد. در میان هر دو گروه (چه در مورد افراد طلاق گرفته و چه افراد متأهل) خشونت و تنش در حل مشکلات نزد افرادی که از شغل، درآمد و اعتبار اجتماعی بالاتری برخوردار بوده اند، کمتر به چشم می خورد. حال آنکه مردان (به لحاظ اجتماعی و شغلی) بی ثبات، کم درآمد، بی هویت، حاشیه ای و فاقد قدرت در جامعه، بیشتر دچار مشکلات خانوادگی شده و زندگی شان پر تنش تر است. یکی از مردان، که بیش از ۵۰ سال سن داشت، در مصاحبه خود بیان داشت: «از دیدن بچه هایم خجالت می کشم. چون نمی توانم برایشان خرج کنم. راستش سالهاست که روی اسبها شرط بندی می کنم و یا بلیط بخت آزمایی می خرم، به این امید که پول کلانی به دست آورم و به بچه ها نشان دهم که پدرشان کسی است. بعد از جدایی از زنم در تنهایی شدیدی به سر می برم و بی کارم. تجربه سوئد هم به من نشان داد که به زنان نباید رو داد. اگر جامعه به جای آنکه این همه به زنان میدان دهد، برای ما خارجیها شغلی دست و پا می کرد، وضع خانواده ها بهتر بود و این همه کار به جدایی نمی کشید.»

اگر در مورد مردان مهاجر ایرانی، بی قدرتی در جامعه و نداشتن منابع دیگر قدرت برای اعمال نظر در خانواده، در روی آوردن آنها به خشونت نقش اساسی داشته است، در مورد زنان ایرانی بی قدرتی مهمترین عامل تن دادن به خشونت بوده است. به طور کلی انزوای زنان در قبول خشونت سخت مؤثر است. اما در خانواده هایی که اقوام آنها نیز در سوئد و یا در محل زندگی شان حضور داشته اند، فشار والدین و اقوام بیشتر در جهت ممانعت زنان از جدایی و تشویق آنان به سازش بوده است. با این همه در مقایسه با ایران، خشونت در خانواده های مهاجر ایرانی در مجموع کاهش یافته است و دیالوگ نقش بیشتری در حل تضاد پیدا کرده است و مردان نیز ملایمت بیشتری در قیاس با گذشته نشان می دهند.

کلام آخر

بررسیهای تجربی نشان می دهد که مهمترین عامل عادی شدن خشونت در خانواده ها بی قدرتی زنان و وابستگی شان به مردان است. از این رو افزایش منابع قدرت زنان مهمترین عامل برای مقابله و قطع خشونت مردان است. اما منابع قدرت زنان چگونه افزایش می یابد؟ افزایش سطح فرهنگ، موقعیت اجتماعی و اقتصادی مناسب تر ایجاد شبکه های زنان و مداخله گسترده تر جامعه و ارگانهای گوناگون در جلوگیری از اعمال خشونت مردان، تشدید مجازات خشونت و حمایت هر چه گسترده تر از زنان کتک خورده، بخشی از راه حل است. بخش دیگر مربوط به تعبیر تلقی مردان از نقش جنسی خود و چگونگی حل تضادها است. گسترش مداخله مردان در کار خانگی، مراقبت از کودکان، ایجاد شبکه های مردان برای مقابله با خشونت و ایجاد شرایط مناسب برای زندگی فارغ از فشارهای مادی و روانی و اجتماعی، گرایش مردان به فرهنگ برابری را افزایش می دهد. اما این همه به یکباره حاصل نمی گردد و آنچه در گام اول باید برداشته شود، رساتر نمودن صدای اعتراض و تشویق افکار عمومی در جا انداختن این پیام است: خشونت موقوفه و اینکه: کسی که برای حل اختلافات خود به خشونت متوسل می شود، شایسته عشق و زیندن و هیچ احترام و سازشی نیست!

«زبان سرخ» و «سر سبز» گلنار:

سرگذشت زندگی و روابط اجتماعی جنسیت در

نظام مردسالاری

برای تحلیل خشونت در خانواده و پیوند آن با روابط اجتماعی جنسیت در جامعه مردسالار، سرگذشت زن جوانی از قوم تاجیک در شهر سمرقند را انتخاب کرده‌ام. واضح است که هدف از این انتخاب عمومیت دادن به مسئله خشونت در خانواده‌های آسیای میانه یا در قوم تاجیک نیست. بر همه روشن است که نظام مردسالاری در تحت سلطه گرفتن «گروه زنان» به وسیله «گروه مردان» نه به زمان معینی محدود است و نه به سرزمین خاصی.^۱

انتخاب «مورد گلنار» از دو جهت قابل توجیه است:

اول این که گلنار زن جوان فارسی زبان و مسلمان است و متعلق به حوزه فرهنگی ایران. او در ازبکستان زندگی می‌کند اما سرنوشتش با سرنوشت زنان ایرانی وجوه مشترک فراوانی دارد. جامعه او همچون جامعه ایران در دهه‌های اخیر تحت فشار وقایع سیاسی و جریانات اجتماعی و فرهنگی به شدت متحول شده است ولی نظام مردسالاری هنوز در جامعه و خانه و خانواده تسلط کامل دارد. سرگذشت زندگی گلنار پیوند عوامل تعیین کننده خشونت خانگی را با سنتهای اجتماعی، سیاسی و

۱. روان شناس و جامعه شناس، محقق در مرکز ملی تحقیقات علمی در فرانسه (CNRS). تحقیقات وی در ایران در زمینه تحولات اجتماعی جامعه پس از انقلاب و بازسازی هویتی در میان زنان، روشنفکران و جوانان است. حیطه پژوهشهای او از سال ۱۹۹۴ به آسیای میانه و به خصوص ازبکستان گسترش یافته، دارای مقالات متعدد در نشریات فرانسوی و ایرانی است. آخرین کتاب او زیر عنوان زنان در ایران: فشارهای اجتماعی و استراتژی هویتی *Les femmes en Iran, pressions sociales et strategies identitaires* (Paris: L'Harmattan, 1998) اخیراً دو فرانسه به چاپ رسیده است.

فرهنگی به روشنی می نمایاند.

دوم این که برخلاف اکثریت زنان ستم‌دیده گلنار به جای سکوت و گوشه نشینی، با عقل و درایت در مقابل سلطه خشونت‌بار همسر ایستاده و خود را از بند اسارت آزاد کرده است. او پس از رهایی با وجود به عهده گرفتن مسئولیت زندگی و سرپرستی فرزندان از فعالیت اجتماعی رو بر نگردانده، بلکه از این راه هویت فردی و اجتماعی خود را بازسازی و استوار کرده است.

گفتگو با گلنار در چارچوب یک تحقیق جامعه شناختی در مورد «بازسازی هویتی در جوامع در حال گذار» در مرکز تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) انجام گرفته است.^۱ برای این تحقیق از روش گفتگوهای تحقیقی بر اساس «سرگذشت زندگی» همراه با مشاهدات میدانی استفاده شده است. تمرکز بخشی از این تحقیق بر گروهی از «زنان فعال اجتماعی» در نهضت ملی - فرهنگی تاجیکان در ازبکستان است. تماس با گلنار

در این چارچوب، او به روشنی نشان می‌دهد که چگونه با استفاده از روش گفتگو، هویت خود را بازسازی کرده و به زندگی جدیدی دست یافته است.

او در اکتبر ۱۹۹۴ در شهر سمرقند انجام شده و متنی که در مقابل روی نوار به نوشته در آمده است، ولی به دلیل طولانی بودن گفتگو

فقط بخش کوچکی از آن در دسترس قرار گرفته است. این بخش از متن در ادامه آمده است.

عداقل کم و کاست و جمله بندی آنچه از سرگذشت زندگی گلنار می خوانید با

Changement social et reconstruction identitaire: dans le monde iranien, projet de recherche en cours.

N. Yavari-d'Hellencourt, "Changement social et reconstruction identitaire: itinéraires et récits de vie dans le monde iranien", cours au CNRS.

تحقیق در سال ۱۹۹۲ آغاز شد و جاری مجرعه ای از سرگذشتهای مختلف اجتماعی دو ایران و آسیای میانه است. بخشی از این متن تاجیک اختصاص داده شده که امیدوارم به زودی برای چاپ آماده شود.

های زندگی از افراد متعلق به گروههای مجرعه به زنان روشنفکر ایرانی و

فارسی تاجیکی او آورده شده است.^۴

اما قبل از اینکه رشته کلام را به گلنار بسپارم شاید لازم باشد به چند نکته در مورد خصوصیات گفتگوهای تحقیقی اشاره کنم.

در روشهای کیفی جامعه شناختی مراد اولیه تحقیق از راه «گفتگوهای پژوهشی» که به مصاحبات «غیر مستقیم» معروف شده اند، همراه با مشاهدات میدانی جمع آوری می شود. برخلاف نظریات جامعه شناسانی که با جمع آوری اعداد و ارقام و پرسشنامه های کلاسیک در جستجوی شناخت کلیه پدیده های اجتماعی هستند، در تحقیقات کیفی جامعه شناس به عینیت پدیده اجتماعی اکتفا نمی کند و بر این اعتقاد است که خصوصیت علوم «انسانی» نسبت به سایر علوم این است که با موضوعی «صاحب کلام» کار دارد.^۵

از این جهت در تحقیقات کیفی ذهنیت فرد یا گروه مورد مطالعه جزء «موضوع» و یکی از ابعاد اساسی و اصیل تحقیق قرار می گیرد و تشخیص، تعیین و تحلیل «گفتار» به عنوان هدف اولیه جامعه شناس مطرح می شود.^۶

یکی از انواع مصاحبه ها گفتگوهایی است که بر اساس «سرگذشت زندگی» با افرادی که برای مطالعه برخی پدیده های اجتماعی انتخاب شده اند انجام می شود.

سرگذشت زندگی نه «زندگی نامه» است (biographie, autobiographie) نه تاریخچه زندگی (life history, histoire de vie) و نه قصه و داستان و افسانه ای

۴. ناهماهنگی متن گفتار اگر در اثر دخالتهای عوامل خارجی با سؤالیهای مصاحبه کننده نباشد هیچگاه اتفاقی نیست و یکی از داده های روند گفتاری است و بیانگر معانی نهفته در ذهن و اندیشه و بار عاطفی آنها. از موضوعی به موضوع دیگر پریدن، از اصل موضوع گریختن و به جزئیات حاشیه ای

نت زندگی، گلنار در این مقاله نمی گنجد. هدف از این مقاله فقط نشان بخش زندگی گلنار میان خشونت در خانواده، روابط اجتماعی جنسیت و ... است. به این دلیل علاوه بر حذف بخشی از متن گفتار که خارج از کردن برخی قسمتهای گفتگو را برای برقراری نظم نوشته جایز دانستم.

۵. *Le métier de sociologue.*

P. Bourdieu, J. C. Chamboredon, J. C. Passeron, *Le Mouton Bordas, Paris-La Haye, 1968, p. 64.*

۶. *graphiques, Nathan,*

D. Demaziere et C. Dubar, *Analyser les entretiens bio, Paris, 1997.*

که محقق یا داستان نویس بر پایه گفتار و رفتار دیگری بنگارد.

سرگذشت زندگی، یادآوری وقایع و حوادث زندگی هم نیست. بلکه با آنچه «از سر و در سر» می گذرد سروکار دارد. سرگذشت زندگی با عقل و منطق و عاطفه، با خاطرات همیشه حاضر یا به فراموشی سپرده شده، با آرزوها و آمال، برنامه ریزیها و اهدافی که هر کس «در سر» می پروواند عجیب است. این است که آنچه «از سر ما می گذرد» و آنچه «بر سر ما می آید» همه می گذرد ولی در سر می ماند و در زندگی خود را می نمایاند؛ چنانکه گاه «زندگی به سر می آید» یا «از سر گرفته می شود».

«سرگذشت زندگی» بازسازی هویت شخصی و اجتماعی در کلام ماست. حکایت گذر از گذشته به آینده ماست. می توان از آن افسانه آفرید و حماسه تراشید یا آن را به قصه آورد یا از آن معما ساخت، ولی نه می توان معنا را از آن حذف کرد، نه اصالت آن را نادیده گرفت و نه نقش خلاق آن را نفی کرد. وقتی زندگی خود را به «سرگذشت» می آوریم، هویت خود را در ابعاد مختلف آن تعیین، معرفی، ترمیم و بازسازی می کنیم.

«سرگذشت زندگی» علاوه بر محتوای اطلاعاتی در مورد جزئیات زندگی و وقایع عینی و حوادثی که فرد شاهد آن بوده یا نقشی در آن ایفا کرده است، پینش او را از جهان و از زمان و مکان خود در بر دارد. از این جهت نقش محقق گفتگوگر از «پرسشگری» به «همراهی» و «همگامی» تبدیل می گردد و مخاطب او به عنوان «بازیگر»، «شاهد» و «موضوع» زندگی خود مطرح می شود.^۷

گفتگو با گلنار با چنین برداشتی انجام شده است.

سرگذشت زندگی گلنار

گلنار زندگی خود را در یادداشت‌های خود ثبت کرده است. این یادداشت‌ها در سال ۱۹۵۰ در فرانسه به چاپ رسیده است. این یادداشت‌ها در سال ۱۹۵۰ در فرانسه به چاپ رسیده است.

۷. پذیرش مخاطب به عنوان «فاعل» و «شاهد» و «موضوع» بدین معنی است که «شینی» در آزمایشگاه ذهنی خود برای مطالعه به زیر میکروسکوپ تنورهای و طبع خود نمی گذارد بلکه با او به عنوان یک انسان اصیل و یک هویت زنده چند بعدی بر مطالعه بیشتر و شناخت انواع گفتگوهای تحقیقی رجوع کنید به:

tionaux de Sociologie (Histoire de vie et vie sociale), volume

محقق او را همچون
نه بندیهای عالمانه
بخورد می کند. برای

Cahier Interna
LXIX, 1980.

است. مادرم درزی خوب‌بست و به همه ما دختران همه هنرها را آموخت. همه کارهای خانه، دوخت و دوز، زردوزی، شستن و پختن، گلدوزی شیرازه جامه‌ها...

هیچ کس از عمل من در عائله شوهر عیب نگرفت...

من به یاد ندارم که پدرم يك مرتبه نوشیده باشد، یا مست کرده باشد و به مادرم شته زده باشد. مادر من در عمرش شته نگرفته است.

من به یاد ندارم مادرم پول گرفته، برای خرید سبزیجات، میوه جات و اشیاء روزگار بازار بیرون رفته باشد، یا برای کار و درآمد در مؤسسه‌ای کار کرده باشد.

حتی يك روز نکرده است. تنها برای تربیت و غمخواری شش عدد فرزند، پنج دختر و يك پسر، یعنی در عائله مادر و پدر من این طور به ما رسیدگی می کردند.

پدرم شخص محنت کش و بسیار شخص حلال و پاکیزه بود و مادرم به ما تربیت خوب دادند. هرچه می خواستیم داشتیم، برای ما هیچ گناه منع کردن نبود. از لباس،

از شب نشینی هر چه می خواستیم... و اگر علم می خواستیم بیاموزیم کل علمها را که می خواستیم یا می توانستیم اجازه داشتیم.

با وجودی که پدر و مادر من کسان پادولت نبردند ولی کل شرایط را برای ما تهیه می کردند. وقتی ۱۷-۱۸ ساله شدم مرا به شوهر دادند. پیشتر از من يك خواهر

بزرگم به شوهر رفته بود. ما شوهران خود را از پیش دیدیم ولی کم. من در مدت یکی دو ماه گاهگاه او را دیدم و با او صحبت کردم. در ظاهر يك شخص نجیب بود، پسر

یگانه از خانواده «خوب»، و طبیعی بود که ازدواج صورت بگیرد.

پس از ۷-۸ ماه که با هم زندگی کردیم، قریب کمتر از يك سال، درك کردم که ما کلاً کسان دیگر هستیم. در عائله‌ای که من عروس بودم، تمام وقت و اعتبار به پول

بود. آنجا پول می آوردند. پول وصل می کردند، به پول سجده می کردند... (سکوت طولانی)

هیچ کدام از خصلت‌های نجیب انسانی، راستگویی، باوجدانی، دوستی، انسان دوستی، اندیشه ناکی و آن نزاکت و تربیتی که من آن را در عائله مادرم دیدم، آنجا

ندیدم.

(*)

پدر شوی من قبلاً رهبر امور داخلی بود، رئیس پلیس بود. به همین دلیل امکانهایی داشت. مشروب فراوان داشت و می نوشید. ودگای روسی باقیمت فراوان با

۴۰ درجه الکل با ۵۰ درجه و ۷۰ درجه می خرید و می نوشید تا مست می شد. بعد از آن هم زنك بازی، فاحشه بازی، دروغگویی.

شوهر من به همین خیل تربیت یافته بود و من خبر نداشتم.

پس از يك سال فرزند اوگم به دنیا آمد و من در این موقع درك کرده بودم که من به این عالم و به این زندگی به نظر دیگر می نگرم، ایشان به نظر دیگر. در عائله شوهرم به من می آموختند که بی هیچ ترس دروغ گویم. مرا مجبور می کردند که حتی به پدر و مادرم دروغ گویم. شبها در خانه ما برنامه ها بود، شراب می نوشیدند، و چه می کردند... (سکوت)

پدر کودکان من خیلی قشنگ بود و زنهای بسیار عاشق وی می شدند. من اصلاً معنی رشك را نمی دانستم. من این را می دانم که ما انسان هستیم، فرشته نیستیم. به او می گفتم: اگر کس دیگری را دوست می داری آن را هم می فهمم، فقط گوی. همه کس خطا می کند، اگر مستی کند خطا می کند، فقط به من دروغ نگوی، راست گوی...

من روزانه در کارخانه کار می کردم و شوهرم هم آنجا خدمت می کرد. کار ما از ساعت ۷/۵ صبح تا ۴ بعد از ظهر بود و بعد از ۶ تا ۹ شب در دانشگاه درس می خواندم.

من در آخر سال یکم دانشگاه به شوهر در آمدم و در سال دوم پسر در بطن من چهارماهه بود. در این زمان سخت شمال کشیدم و تنگی نفس پیدا کردم. شوهرم مرا به دکتر برد و معاینه کرد تب نداشتم و او توجه نکرد فقط به دکتر پول دادیم و ورقه گرفتیم که من سر کار بروم و در خانه بمانم و خودم را معالجه کنم ولی فایده نکرد. با سرفه و ناراحتی و برنشیت سخت پسر را تولد کردم ولی کسالت پایان نیافت. در حال تحصیل با بچه شیرخوار کارهای خانه و کل عائله هم پر دوش من بود. لاغر شدم، نحیف شدم.

(*)

ما عروسها همه کارهای خانه را ما می کنیم. خدمت پدر عروس، خدمت مادر عروس، ۵۰ مرغ، ۱۰ گوسفند، زمین، باغ، خواجگی همه گونه کردم، همه به عهده من بود. من از کار نمی نالم. این برای من دشواری نداشت. تا سلامتیم خوب بود و

۹. سرما خوردم.

۱۰. به پدر و مادر شوهر، پدر عروس و مادر عروس می گویند چون عروس خانواده در خانواده شوهر زندگی می کند و علاوه بر خدمت شوهر به خدمت مادر و پدر شوهر نیز گماشته می شود. این رابطه از طرف جامعه سنتی کاملاً پذیرفته شده و رابطه بین عروس و خانواده شوهر معمولاً بسیار گرم و صمیمی است.

جوان بودم اصلاً برای من دشوار نبود ولی وقتی بیمار شدم و کسالت ادامه پیدا کرد کم کم در نظر شوهرم فرق کردم.

این هم گذشت. در سال ۱۹۷۹ در ماه مه پسر کلام به دنیا آمد و پس از یک سال و نیم، در دسامبر ۱۹۸۰ پسر دوم. یعنی من در دو سال دو پسر آوردم. سلامتیم در این مدت بدتر شد. حالا خودتان درک کنید احوال من چطور می تواند باشد. با سرفه و سینه درد و تنگ نفسی من پسر دوم مریض تولد یافت.^{۱۱}

(...) پسرم تازه تولد شده بود و قرار شد خون به او بپرانیم. به شوهرم گفتم: برویم بیمارستان خون هر کدام با او وفق داشت به او بدهیم. او قبول نکرد و گفت: چرا من برای این خون بدهم؟ این کودک آینده ندارد.

گفت: تو خودت صحت می شوی، کودکهای سالم به دنیا می آوری، از این بگذر.

من دیگر مثل این بود که او برای من مرد. من هرچه خواستم دیگر به شوی خود گفتم. زبان سرخم سر سبزم را به باد برد.

من روز و شب کتک می خوردم، به پدر و مادر هیچ نمی گفتم. پدر و مادر من امید داشتند که من خوب زندگی کنم. من به خودم حق ندادم که پشت سر او بد بگویم. پیش از اینهمه بسیار کسان به من می گفتند شوهر تو خانم دیگر دارد. من اهمیت نمی دادم. مرا این طور تربیت کرده بودند که هر چند با من تا مهربان باشد شوهر من است، که سر عائله را در کوچه فاش نکنم، که نه همه با من دوست باشند. شوهر هر چه باشد حتی اگر از او جدا شوم حق ندارم او را سیاه کنم.

به خاطر آنکه فرزندانم بی پدر نشوند، حتی اگر گدا بشوند، بی پدر نشوند باز من تحمل کردم و به پدر و مادر خود هیچ چیز نمی گفتم. هیچ شکایتی نمی کردم، بردبار می ماندم و از خدا صبر می خواستم و امید می کردم که خوب می شود، آینده می شود خوش بشود لیکن باید صبر کنم.

روزی از بیمارستان همراه کودکم به خانه آمدم و شوهر خود را با زن دیگر دیدم، باز به بیمارستان برگشتم، به هیچ کس هم نگفتم، شوهر من اگر حتی یک کم تربیت اسلامی می داشت من خوشبخت می شدم. شوهر من تربیت نشده بود. تربیت شوهرم اصلاً پایه اعتقاد و ایمان و ارزش نداشت، اگر حتی بویی از مذهب برده بود می توانستیم، ولی نه.

(*)

۱۱. بخشی از گفتگو در مورد مشکلات پسرش از تولد تا نوجوانی از اینجا حذف شده است.

مادرش می دانست فقط تنها می کرد که عروس مرا عذاب نده، پدر شوهرم می گفت برای چه او را خوار می کنی؟ اگر او را نمی خواهی طلاقش بده. آزارش نکن، نزن او را. او وقتی هوشیار می شد پوزش می طلبید، بخشش می طلبید. ما زنها قوی القلب هستیم، می بخشیم ولی پس از دو سه روز دوباره شروع می شد. او مست می کرد و من عصبانی می شدم. چشم دیدن او را این طور نداشتم، من اصلاً مست ندیده بودم، من الفاظ قبیحی را که او می گفت اصلاً نمی شناختم.

من روز به روز از سال ۱۹۸۵ مرخصتر شده بودم، من، مادر دو کودک، وزنم به ۴۲ کیلو رسیده بود. آن چنان خسته و عصبی شده بودم، ولی نه اینکه در خانه خدمت نکنم، بعد از پسر دوم دیگر برای کار به کارخانه نرفتم، ولی در خدمت گوسفندها و زمین و باغ و خانه و خانواده بودم. باز طاقت کردم، بخشیدم، چون کودکان پدرشان گدا هم باشد باز پدرشان است، باید باشد.

پس از تولد پسر دوم کارهای خانه را می کردم ولی درس هم می خواندم.

دیگر هفت روز در هفته می نوشید بعد جنگ و جدل من
جنگ و جدل داشتیم.

• • •

ما در خانه شوهرم دو خانه داشتیم^{۱۱}، خواهران او در خانه ما بود و خانه مادر شوهرم. پسرزن خیلی از محنت و هیچ نمی گفتم. من هرگز به مادر شوهر خود شکایت نکردم. داشتم، چه بگویم که پسرش چه می کند؟ از پدر شوهرم هم من بدی ندیدم، از هیچ کدام از شوهر من هیچ کس را حرف شنوی نداشت. هرچه را بفرستند، او را طوری تربیت کرده اند که هر خواهشی داشته کنند.

در روز تولد من در اکتبر ۱۹۸۵ دادر من با مادر

به خانه شوهران رفته بودند. من رنج می کشید و من به او می گفتم، من او را مثل مادرم دوست خانواده من بدی ندیدم. لیکن او احدی را همه باید اجرا است زود، بدون اندیشه، اجرا آمدند برای جشن تولد.

۱۲. در خانه های سنتی سمرقند خانه پدر و مادر و عروسها به صورت ساخته شده اند. هر کدام از این اطاق ها را خانه می گویند. چون پلک دخترها خانه را ترک می کنند و به خانه شوهر می روند ولی فرزندان آورند.

ت اطاقهای مستقل دور حیاط خانوار در آن زندگی می کنند. پسر زانتشان را به خانه پدری می

دادرم من يك عطر فرانسوی به من تحفه كرد. وقتی مادر و خانواده من رفتند من به شوخی گفتم: پس تو چه به من تحفه كردی؟ مادرم این را تحفه كرد، دادرم این را تحفه كرد، این را مادرت تحفه كرد، پس تو چه به من تحفه كرده ای؟ این به نظر شوهرم بد آمد. من نمی دانستم، الكلیسم او را هنوز نفهمیده بودم كه تا كجاست. يك ناز زنانه كرده بودم ولی او با من زد و خورد كرد و بعد از زد و خورد به او گفتم: من دیگر با تو زندگی نمی كنم و او گفت: نه این حرف را کسی به تو یاد داده. (...)

از تأثیر مشروب فكر او مغموش بود. من قبل از این الكلیسم او را شناخته بودم. به ماور گفتم: تو الكلی می شدی ای، من با تو زندگی نمی كنم. بعد من یکی گفتم. او یکی گفت و من به خانه مادرم رفتم. (سكوت) باز شویم آمد و تضرع و پوزش كه من دیگر این حرفها را نمی گویم. من توبه كردم، دیگر زخم را نمی زخم و من توبه كرده ام. آمدند و مرا باز پس گردانیدند و بردند خانه شوهرم.

این هم گذشت. بیست روز بعد دوباره بازگشتم. در این بیست روز پنج بار مرا شته زد و بار پنجم با كارد هم به من حمله كرد و مرا از پا انداخت. (سكوت کوتاه در جستجوی ریشه نفاق و یادآوری ماجرای قدیمی تر) از همه مهمتر، اصل همه این ماجرا يك چیز دیگر بود.

پس از ۸ روز كه از ازدواج ما گذشته بود، ما تازه به عمارت نو سر كرده بودیم. در اطاقی كه من عروس شده بودم هنوز كارهای ساختن داشت. شوهرم به من گفته بود فردا كسان می آیند. برای ساختن به بالای خانه و عمارت نو رو. من رفتم و به آنجا آب ریختم و آب كاری را بگرد آوردم. کار تمام نشد.

استی همین طور كرده كتید، اگر من زن تو نیستم چنین همین طور بگویید. (سكوت)

شوهر من هم همین طور گفت: برای من تو زن نمی شوی، سه بار گفت، خندید و خندید، هزل کرد سه بار و خودش نفهمید چه می گوید. تصور هم نداشت که چه می گوید و من باور نداشتم که این گپ را می گوید. من امید داشتم که او این گپ را نمی گوید. وی ندانست که این چه معنا دارد و گفت. آینده ما پس از سه ماه برهم شد. وقتی من گفتم من نباید خانه تو نشینم، من می روم. آمد پیش پدر و مادر من، قسم خورد که من دختر شما را دوست می دارم، من این گپ را نگفته ام، دختر شما خودش از خودش گفته است ولی مادر و پدر من او را باور کردند، من را باور نکردند.

سبب کل جنجال ما از اینجا شروع شد. در دوام هفت سال زناشویی تمام همین بود. من به او می گفتم: من زن تو نیستم، تو مرا طلاق دادی و او دیگر نمی گذاشت که من به خانه مادرم برگردم.

وقتی مرا کارد زد، کارد زدنش برای همین بود که من به خانه مادرم برگردم. من وی را همچون شوهر بخشیده ام، ولی آیا درست است؟ درست نیست. این بخشیدنی نیست. این عیب از کیست؟ عیب من نیست، عیب او هم نیست، عیب بی سواد می ماست، عیب از بدبختی ماست.

بعد از این که مرا با کارد صدمه زد، دیگر من از خانه پدر و مادرم برنگشتم. به دنبال من آمد، ولی این دفعه دیگر بازنگشتم. کل مال و ملک و جهاز من همان جا ماند... (سکوت طولانی)

همچون زن مرا بدبخت کرده است، برای چه؟
با دو بچه یکی ۵ ساله یکی ۶/۵ ساله مشکل زیاد داشتم. در دانشگاه ادبیات درس می خواندم و بچه ها را در خانه مادرم می گذاشتم. در پاییز برای پخته کاری^{۱۲} باید کودکان را در خانه مادر می گذاشتم، نمی خواستم بروم ولی ترسیدم که از دانشگاه پیش کنند. اگر پنبه چینی نمی زدیم ما را از درس پیش می کردند. آن روز پسر کلام نزدیک خانه مادرم صدمه دید. خون از سرش آمده بود و باید به او خون می رساندند، به بیمارستان برده بودند. من که به منزل رسیدم هیچ کس نبود. نه پدر، نه مادر و نه پسر بزرگ.

به پسر کوچک سپرده بودند که به من نگوید کجاست. ولی پسر کوچکم گفت: دادرم با دوچرخه تصادف کرد و سرش خونریزی کرد.

۱۲. چین پنبه در مزارع دولتی برای دانشجویان (راستادان) اجباری است و گروههای مختلف به نوبه خود باید مجاناً به کارگران کشاورزی برای درو کمک کنند و تمام این مدت در اردوهای مزارع بمانند.

پدرم که برگشت معلوم شد تصادف ساعت هفت صبح بوده و تا شب طول کشیده و همه هنوز پیش پسر من در بیمارستان باشند. پس باید مهم باشد. به بیمارستان رفتم. پسر کلاتم را در حال مرگ دیدم. از سر و بینی اش خون می آمد، به دست و پایش آمپول و سیم وصل کرده بودند، در وضع وحشتناکی بود.

گفتم با این پیشانی سخت من این را هم باید ببینم؟
(اشکش روان می شود همراه با تنگی نفس)

(...) بالاخره بگویم من جزا کشیدم با دو کودکم. از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸

همه اش در بیمارستان رفت و آمد داشتم برای پسر کلاتم.

پسر کوچکم را می گذاشتم پیش مادرم بعد پسر کلاتم را می آوردم خانه مادرم، پسر کوچکم را می بردم بیمارستان در حالی که شوهرم بعد از کار زدن به من در حال مستی، چون قصد جان من کرد در سال ۱۹۸۶ به حبس افتاد. چهار سال در حبس گرفتار بود و من با این دو کودک تنها ماندم.

(سکوت همراه با احساسات متناقض)

شوهرم مرا دوست می داشت ولی فکر می کرد اگر من او را برای «طلاق» نبخشیده ام برای اینست که کس دیگری هست که من می خواهم ازو جدا شوم.

وقتی به او گفتم تو گفته ای من زن تو نیستم و من تو را نمی بخشم، فکر کرد کس دیگری هست و من عاشقی دارم که این طور با او صحبت می کنم.

اما من زیانم را نمی گزیدم. من همین طور به او می گفتم، هر چه در دلم بود به او می گفتم. مردهای ما عادت دارند که زن سر خم باشد. غلام زرخرید مرد باشد.

مردهای ما این طور عادت کرده اند، ولی من انسانم آخر، انسانی آزاد هستم. من همه کارش را کنم، خوراکش را پزم، اطاقش را تازه نگه بدارم، لباسش را شویم، کودکانش را پرستش کنم، ولی تازه شته خورم و الفاظ قبیح شنوم؟ من کیم؟ آخر از زندگی به

زانو، مرگ ایستاده آسانتر نیست؟ من چون درختی خشک شوم، قطع شوم، ولی خم نشوم.

بعضی کسان مرا سیاه می کنند. قبل از اینکه شوهر به حبس خانه رود، من در خانه مادرم بودم. به درس دانشگاه می رفتم، من موهای بریده داشتم، از آرایشهای

فوانیری، حتی که نداشتم من خودم را که نمی گفتم، سیاهنما، تنگ داشتند که تار

بلند. دهان مردم باز شد که از شوهرش جدا شده است...

پیش از اینها شوهرم يك روز مست شده بود و در کوچه و خیابان گفته بود:

مردم زن من عاشقی دیگر دارد به همین خاطر وی مرا ترك گفت. چند سال به من می

فت من تو را ترك می کنم و من نمی دانستم ولی عاشق دیگر دارد.»

اما به کسان دیگر گفته بود: «من او را دوست دارم. من تمنا کرده ام پیش پدر و مادرش، مرا نبخشیده اند.» من وقتی در حبس بود اینها را شنیدم. موهایم را بلند کردم، موهایم را جمع کردم لباسهایم را پوشاندم دیگر به جز آن در خیابانها نرفتم، دیگر آرایش نه، رنگ و بار نه. اصلاً عوض شدم.

(۵)

در سال ۱۹۸۶ او تازه به حبس رفته بود. من هنوز تمام تنم درد می کرد ولی برای معالجه وقت نداشتم. بعد از رسیدگی به درس و دانشگاه و بیمارستان برای کودکانم شبها به خانه آمد می آوردم. در آن زمان شب از ساعت ۹ آمد می پختم، در نیمه شب از ساعت یک صبح می خیزیدم تا ناناها را پیچیدم و آماده می کردم، سحر نان را به این و به آن سو می بردم و مادرم تنور را می سوزاند. آنقدر روز و شب کار کردم که سحر از حال رفتم. بعد از بیست و چهار ساعت مدهوشی، مدتی بین مرگ و زندگی بودم. همشیره ام می بیند که من خونریزی شدید بینی کرده ام، همه در وحشت شدند ولی دکتر گفت این زندگی دوباره است.

من می خواستم باز بخیزم، به کارها باید می رسیدم ولی دست چپم کمرخ شده بود و زبانم به لکنت افتاده بود.

از سال ۱۹۸۶ که پدر کودکانم به حبس خانه رفت، هر روز و شب برنامه ام همین بود ولی عاز نداشتم. با آبرو زندگی می کردم، با منت حلال سر می کردم. پدرش به او گفته بود: «آبرویت را ریزانده» و آمد پیش من که من زانو می زدم که بازگشت به خانه را قبول کن. قبول نکردم.

پدرم می گفت تو پولت را در خانه خرج نکن که برای بچه های خانه بخری. ولی من همه سرمایه ام را برای آبروی پسرهایم گذاشتم، آنها را ختنه کردم و همه خانواده شوهرم را دعوت کردم. شوهرم از حبس خانه خبر می داد و مکتوب می نوشت که بیا، من تو و کودکان را فراموش کردم، بیا.

من روز و شب بیست ساعت کار می کردم، ولی باز به حبس خانه نزدش رفتم، برایش همه چیز بردم، فرزندانم را به دیدارش بردم. ولی وقتی بعد از چهار سال برگشت دوباره همان برنامه که حالا زخم باید باز گردد و در برابر من توبه کند و سر خم کند. گفتم: «نه، خر ملا که به مکه رود، باز گردد که همان خر باشد». گفتم که من فریب خوردم حالا دیگر با من چه می کنی؟ گفتم: هیچ نمی کنم. آنقدر شته خورده ام که از درون همه تنم درد می کنه.

فهمیدم که برای یک حیوان من اینقدر غم خوردم. اینقدر غم که مُردم، برای کی؟ برای یک حیوان؟ آیا می ارزد من این طور ادامه دهم؟

(*)

وقتی می رفتم، پدر کودکانم را در حبس دیدار کنم، دیدم در آنجا اطلسهای خوب می بافند و ارزان. از آنجا اطلس می بیاوردم. اینجا بفروختم، از اینجا مخمل می گرفتم، چلوار می گرفتم که آنجا قیمتی است، در نمگان، فرقانده، اندیجان، همه جا بفروختم. می رفتم و می آمدم و پول فراوان درآوردم. سال ۱۹۹۱ این خانه را خریدم. خانه خالی، نه وسایل نه مبل، هیچ نفریدم. اینها همه را که می بینید با بازوی خودم با دستان خودم کرده ام. گرچه به نظر این کس من حقیرم، کم بفلم " ولی خود را هیچگاه بدبخت حس نمی کنم.

پدر بچه ها بعد از این که از حبس آزاد شده بود باز نزد من آمد. باز توبه کرد و تضرع کرد که من دیگر این کارها را نمی کنم. من هم شرط کردم. من گفتم: من هم زن شما هستم، من شوهر نکرده ام. این هم دو کودک است. اگر شما شرط مرا قبول کنید شما را می بخشم، یکی شراب دیگر نخورید و یکی الفاظ قبیح نگویند، وگرنه هیچ. به نزد او برنگشتم. حالا پس از ده سال تمام گویا من هنوز زن شوهردار هستم! من دو پسر دارم ولی همه چیزم آنجاست. من انسانم آخر، من فاحشه نبودم که این طور از او جدا بشوم. من اگر از او طلاق بگیرم این مهر آن است که من عیب دار شده ام.

درواقع ده - دوازده سال است که من زن بی شوهر هستم. ولی اکنون باید کودکان خودم را بزرگ کنم. اینها بزرگ می شوند، هجده ساله می شوند، خدا خواهد انشالله، عروس هم می گیرند، خدا مدد کند خانه و منزل علیحده هم برایشان تهیه می کنم. اگر جدا شوم یعنی من کسی را پیدا کرده ام که از او جدا شده ام.

کودکانم که کلان شدند، من نصف همه زندگی ام را می گیرم. من حالا جوانم اگر محنت کشم عیبی نیست. حرکت نکرده ایم که بخواهیم را کفتر شویم... این سرگذشت پیچ در پیچ من است خانم. لکن انسان اگر خواهد شاه می شود. اگر خواهد پر قدرت می شود. اگر از خدا مددخواهی کند، اگر از خدا مدد پرسد. کل همین سالها من سحر می خستم غار را می خواندم، طهارت می گرفتم، همین سوره فاتحه را یک بار، سوره اخلاص را سه بار می خواندم، کلمه می گرداندم و از خدا می پرسیدم: ای خدا شب مرا روز کن، مشکلم را آسان کن، هر کس به من نیت بد کرد، هر کس به من خنده کند، خدا جان هر کس مرا ملامت کند به خودش بگردان ای خدا.

ای خدا جان منزل عالی مکان را از غیب برسان.

خدایا این فرزندگان را حفظ کن.

هر روز و هر شب از خدا می پرسیدم. من آنوقت نماز را نمی دانستم فقط شکر خدا می کردم و از خدا می پرسیدم...

وقتی شبها تا صبح نان می پختم گریه می کردم و از خدا طلبم را می خواستم، فهم کردم. من چرا برای يك ملهون این طور به این روز افتادم. فهم کردم که من خودم در خودم قدرتی دارم، من می توانم خودم را اداره کنم. من درك کردم که من قدرت را در خودم دارم. از درون درد داشتم لیکن به جسم خودم، با عزم خودم فرمان دادم. خودم را آزاد نگاه داشتم. مثل اینکه قدرت من از درون شکم می آید. من دلم درد نمی کند. مگر من همچون مرده ام؟ من از عالم بیرونی کنده شدم من خودم هستم. هیچ کس گویا نیست، من باید صحت بیابم و همچون انسان خودم را پرورش کنم. من باید همچون انسان قدر قیمت خودم را داشته باشم. من نباید عذاب زندگی بکشم. همین باعث شد که سالم شوم.

من چون درك کردم که می توانم در خودم چیزی را اداره کنم، این قدرت برای کارهای اجتماعی هم به من قدرت داد. ترس را از من برداشت، اراده مرا ساخت. من با هر کس می توانم مطلب خود را برسانم. من آنوقت نمی دانستم. به عقاید خودم اطلاع نداشتم.

(*)

بعد از تظاهرات بزرگ ۱۹۸۹ روزنامه آواز سمرقند که از سال ۱۹۲۶ بسته شده بود دوباره شروع به کار کرد. در آواز سمرقند خواندم که دعوت کرد که هر کس دنبال کار است بیاید همکاری کند. من از سال ۱۹۸۸ که دانشگاه را تمام کردم کار نداشتم.

آنوقت من از سیاست هیچ چیز نمی دانستم. راه مبارزه را بسته می داشتم لیکن با این عذابهای زندگی تا همین جا آمده بودم و دیگر طاقت نداشتم. در همین جا به راه مبارزه آمدم. از بیکاری بود؟ نمی دانم، يك فریاد بود؟ نمی دانم! با جریان سیاسی همراه شدم. در همین جا راه ناراضیگی خود را دیدم. من هیچ چیز نداشتم، خانه نداشتم، کار نداشتم، کودکانم را با نانوائی، با تاجری رسیدگی کردم. اگر تاجری نمی کردم باید گدایی می کردم. اگر پدر و مادر نداشتم با دو کودکم کجا می رفتم؟

مرکز فرهنگی تاجیکان از سال ۱۹۸۹ در سمرقند تأسیس شد و من در سال ۱۹۹۰ با آنها آشنا شدم.

(...)

در سال ۱۹۹۲ در مدت پنج روز از ۱۹ تا ۲۳ ماه مه در شهر سمرقند در اولین

گرسنه نشینی آسیای میانه بدون هیچ خونریزی و جنگال شرکت کردم.

با ورود به مبارزه من همچون انسان قوی گشتم. من ساخته شده، صاحب کار شدم، انسان آزاد شدم. رفقای مرکز تاجیک مرا همچون زن، همچون انسان قبول کردند، به من خوراک معنوی دادند. من قدر خودم را یافتم. من در تنهایی هیچ بودم، هیچ بودم و با ایشان احیا شدم.

با کمک ایشان در احوال اجتماعی به عمل آمدم، با مسائل تاجیکان دوشنبه آشنا شدم. به عنوان شخص مفید حس کردم. روحاً من قوی گشتم. خودباور شدم. «

سرگذشت زندگی گلنار را به همین جا خاتمه می دهیم تا به تحلیل آن بپردازیم.

از «سر سبز» تا «زبان سرخ»: از مقاومت تا بازسازی هویتی

روانکاوی به ما می آموزد که ذهنیت انسان از زمان با عینیت تقویم نمی خواند، که زمان خط سیر مستقیمی نیست که گذشته را پشت سر گذارد تا حال را به آینده وصل کند.

داستان زندگی ما مجموعه ای از همه زمانهاست که گذشته و حال و آینده را با هم در ذهن و فکر و احساس و تجربیات ما، آگاهانه یا ناخودآگاهانه، به هم پیوند می زند.

پس «سرگذشت زندگی» را نه می توان تکه تکه کرد و بر مبنای وقایع مندرج در تقویم در گفتار آورد و نه از آن تحلیلی بر این اساس ارائه کرد.

ذهن سیال انسان گذشته را در آسیاب تجربه های نو می چرخاند و با آن مواد اولیه سرنوشت آینده خود را می سازد. همچنان که گلنار يك جا در «زمان و مکان» گفتگو، گذشته و حال و آینده خود را در سر می پروراند و به گفتار می آورد.

بیهوده نیست که داستان زندگی را «سرگذشت زندگی» می نامیم و در لفظ «سر» معنی آغاز (از ابتدا شروع کردن) و معنی «ذهن» (آنچه در سر می گذرد) درهم تلفیق شده اند (Condensation).

وقتی گلنار داستان زندگی اش را از «سر» می گیرد و به «زبان» می آورد، از «ابتدا» آغاز می کند و از خاندانش می گوید، به نظر می رسد که سرگذشتش را بر حسب زمان تقویمی نقل می کند. ولی چند جمله بعد هنگامی که درباره فرهنگ خانوادگیش می گوید که «کمان بادولت نبودند» ولی «حلال و پاکیزه» و «باتزاکت»

بودند و «اجداد پاکفایت» داشتند، از واقعیت دیگری سخن می گوید که از ذهنیت او می تراود.

اگر از ابتدا از خاندانش می گوید نه برای محترم شمردن نظم تقویمی است، بلکه می خواهد قبل از هر چیز هویت خود و خاندانش را در مقابل هویت شوهر و خانواده او علم کند که «به پول سجده می کردند» و به «مشروبیخواری و زنگ بازی و فاحشه داری» می پرداختند و «الفاظ قبیح به زبان می آوردند».

سرگذشت گلنار از «سر» به معنای «ابتدا» شروع می شود ولی از «سر» به معنای «ذهن» می گذرد و به کلام انتقال می یابد. گفتار او همچون کارگاهی خلاق، الفاظ را به مفاهیم تبدیل می کند، معنی می سازد، جهت می دهد و ذهنیت اندیشه اش را به سوی عینیت عمل می کشاند.

فکر و خیال و اندیشه در ذهن ما از احساسات و عواطف جدا نیست؛ همان طور که کلام و گفتار از راه و بیراه به رفتار و کردارمان مرتبط است.

در حین شرح زندگی خانوادگی، گلنار بارها لمن عوض می کند. گناه سعی در درک موقعیت و مسائل همسر ستمگر می کند و به تحلیل عوامل انحطاط اخلاقی و ناهنجاری رفتار او می پردازد. گناه خشم و کینه بر تساهل غلبه کرده، با گستاخی از قیام خود در مقابل ظلم و ستم حکایت می کند و از زندگی خود حماسه می سازد و *سأناؤن الشومس یوزالتینحالی الی ناسه وبقه نوز سکرش، اشک حتی بریزد به پهلای شخصیت* پایمال شده خویش با حریم اخلاق و مذهب همسر بی وفا و خشونتگر خویش را به محاکمه می کشد و با تحقیر می گوید.

وقتی گلنار از «زبان سرخس» می گوید که «سر سبز» را بر باد داد واقعیت تلخی را بر ما عیان می کند. از «باغ سرسبز» امیدها و آرزوهای دختر جوانی می گوید که از آغاز زندگی زناشویی پژمرده و افسرده شد. سخن گلنار در تعبیری شاعرانه و ضرب المثلی رایج نمی گنجد. گلنار در برابر ویرانگری همسرش حریمه ای جز «کلام» ندارد. او برای مقاومت در برابر تخریب شخصیت و دفاع از جان خود از «زبان» شمشیری می تراشد و آن را در آتش خشم و غضب می گدازد و «سرخ» می کند. گلنار در صحنه نبرد حماسه می سازد، ولی کلام زنان ستمکشیده، تنها اسلحه ای است که نظام مردسالار قادر به ضبط و حبس آن نیست، شمشیر مجازی است که با خون دشمن سرخ نمی شود. زبان آتشین زنی که به همسر ستمگر می تازد خود او را راهی بیمارستان می کند.

گفته اند و نوشته اند که در جنگ خانگی کسی برنده نیست، ولی در جنگ با شوهر ستمگر زن همیشه و در همه جای دنیا بازنده است. حتی رهایی او از اسارت،

طعم فتح و توفیق ندارد و آبرو و حیثیت انسانی او را باز نمی گرداند. گلنار نیز سرشکسته و مغلوب از میدان نبرد باز می گردد و تا ترمیم و بازسازی هویت انسانی خود هنوز راه درازی در پیش دارد.

اگر با گوش شنوا و نگاه موشکافانه به تحلیل سرگذشت گلنار پردازیم و مراحل گفتاری را جستجو کنیم به محورهای تعیین کننده زندگی او دست می یابیم. سرگذشت گلنار حکایت زنده ای است که در برابر ما شکل می گیرد.

گلنار برای چه زندگی اش را برای ما حکایت می کند؟ به بهانه این حکایت، از کدام واقعیت و از چه جایگاهی با ما سخن می گوید؟

در مرحله اول گلنار مقابله دو ذهنیت و دو الگوی هویتی متناقض را در خانواده و جامعه خود آشکار می کند: «پول پرستی و فساد و بی لیاقتی و خشونت» را در برابر «ایمان و کفایت و نزاکت و محبت» قرار می دهد و با منطق اخلاق به جنگ ناپرابری جنسیت و سلطه مرد بر زن در خانواده بر می خیزد و به هویت سازی می پردازد.

در مرحله دوم از جدالهای زناشویی و نفاق عمیقی که از آغاز جایگزین تفاهم زن و شوهر شده پرده برمی دارد و با فاش کردن شدت خشونت همسر و صدمه های جسمی و عذاب روحی خود يك واقعیت اجتماعی منشعب از حاکمیت نظام ناپرابری و سلطه مرد بر زن را در ابعاد مختلفش مطرح می کند:

«مردهای ما عادت دارند که زن سر خم باشد، غلام زرخرید مرد باشد». گلنار از احساس تملك مرد نسبت به زن که شخصیت زن را به عنوان انسان تمام عیار نفی کرده، به «مال» و «شئی» تبدیل می کند مثالهای زنده می آورد و دینامیسم روابط زناشویی را در جامعه مردسالار برملا می کند: «مرد» صاحب «زن» می شود و زن «طبیعتاً» بر اساس ایدئولوژی حاکم تحت تسلط و تملك مرد قرار می گیرد و هویت خود را در سایه مرد می جوید.

اگر زنی چون گلنار از تحت سلطه بودن همسری نالایق سر باز زند، نظام مردسالاری برای حفظ حاکمیت خود و نفی آزادی انسانی زن به ابزار دیگری متوسل می شود و از زور و خشونت استفاده می کند.

ناپرابری قدرت بدنی بین زن و مرد بهترین فرصت را برای تحکیم سلطه گری به مرد می دهد تا زنی را که به قبول «شئی» بودن و تحت تملك قرار گرفتن رضایت نمی دهد به اسارت و بندگی بکشد و به زور مانع گریز و رهایی او شود.

گلنار نه فقط باید در اختیار شوهر باشد، «دستور او را اجرا کند»، برای او «دو برابر کار کند»، در خدمت او و خانواده و فرزندان او باشد، از بیماری و خستگی

نتالده، و حتی از احساسات و عواطف مادری به نفع منافع شوهر بگذرد و فقط به «تولید مثل» کودکان سالم پردازد، بلکه در عین حال باید خیانت و فساد و تحقیر و خشونت را نیز از جانب شوهر، با صبوری تحمل کند.

ازدواج به عنوان يك نهاد اجتماعی که ریشه در سنت و پایه در نظام حقوقی دارد، در مورد گلنار کارگاهی است که «زن» را به «شستی» و انسان را به «برده» تبدیل می کند.

در مرحله سوم، داستان پناه بردن گلنار به «عائله» خود پس از قصد جان از جانب شوهر از يك واقعیت دیگر حکایت می کند: اجتماع از زن در مقابل شوهر حمایت نمی کند و قانون در برابر خشونت مرد به زن در خانواده ناتوان است. به عبارت دیگر قانون از نقش اساسی خود که حمایت از حقوق انسانی زن در برابر مرد ستمگر است استعفا داده و با همبستگی با نظام مردسالاری حاکم زن را در میدان نبرد تنها می گذارد. تنها راه نجات زن، یعنی گریز از خانه، در صورتی امکان پذیر است که خانواده زن امکان پذیری از او را داشته باشند.

هرچند گلنار امکان استفاده از این فرصت را یافت و از حمایت خانواده که او را پذیرفت و قانون که بالاخره پس از هفت سال شوهر را به جرم قصد جان به زندان انداخت برخوردار شد، ولی چه بسا مردانی که هرگز به زندان نمی روند یا پس از آزادی در جستجوی زن، او و خانواده او را در خطر خشونت و گاه مرگ قرار می دهند. سرگذشت گلنار اهمیت قراردادهای اجتماعی و نقش آنها را در حفظ و تحکیم نظام مردسالاری عیان می کند.

ازدواج به عنوان يك نهاد حقوقی - اجتماعی به رابطه زناشویی مشروعیت قانونی می دهد و حقوق آنان را نسبت به یکدیگر تنظیم می کند. ولی ازدواج بر پایه منافع اجتماعی و مادی خانواده های طرفین طراحی و وصل و یا فصل می شود.

هرچند قراردادهای اجتماعی و منافع مادی خانواده در کشورهای مرفعی نیز از عوامل مؤثر در انتخاب همسر و ازدواج به حساب می آیند،^{۱۰} ولی در جوامع سنتی که

از مادی و با گریه، اجبار و گریه و یا قهر (از اهمیت بسیار برخوردار است، منافع

نظام اجتماعی و ایدئولوژیکی يك جامعه در روابط اجتماعی و باورهای همان

نظام اعتقادی

جامعه ریشه دارد. اگرچه اعمال خشونت از نظر عاطفی ناگوار و از نظر اخلاقی ناپسند به حساب آید و حتی مورد سرزنش قرار گیرد تا هنگامی که جامعه مدنی نظام مردسالاری را که از خود او پدید آمده به زیر سؤال نبرد و باعث تحول قوانین و نهادهای اجتماعی و عرفی نشود برای زنانی چون او، جز در موارد استثنایی، راه چاره ای نیست.

در سرگذشت گلنار خواندیم که چگونه حتی پدر و مادر او با وجود ارزشهای اخلاقی و نزدیکی عاطفی با دخترشان و با وجود اطلاع از ناهنجاری رفتار شوهرش با او به شهر، ایام، کردند و گلنار را با او نگذاشتند و او را به تحمل و سکوت و بردباری و

میل از شوهر و ایستادگی در برابر او نگذاشتند و سرزنش او نکردند.

گلنار به دقت و صبراحتی بر نقش تعلیم و تربیت حسنواده در پندارچوب نظام ری انگشت می گذارد و می گوید: «مرا این طور تربیت کرده بودند که هرچند با مهربان باشد، شوهر من است (...) که سرعائله را در کوچه فاش نکنم، که هرچه باشد حق ندارم او را سیاه کنم (...) که فرزندانم بی پدر نشوند.»

تا اینجا تشابه سرگذشت گلنار با تجربیات تلخ سایر زنان ستم کشیده بسیار تخریب روابط زناشویی تحت تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی و تربیتی منشعب نام مردسالاری، بی حرمتی به شخصیت و اخلاق و اعتقادات زن، خشونت و خیانت شوهر و سوء ظن و تهمت نسبت به زن و بالاخره قصد به جان او.

آنچه در سرگذشت گلنار قابل توجه است، و کمتر رواج دارد، آگاهی تدریجی او شروع بودن تسلط شوهر و نابرابری روابط جنسیت است. تکیه گلنار بر فرهنگ دگی اش که به او قدرت حفظ و تحکیم «هویت خویشان» را داده باعث توانایی او در برابر رفتار و اعمال غیرانسانی شوهرش شده است. با وجود تأکید بر اعتقادات اخلاقی و دینی در منطق گلنار از درون گرایی معنوی یا توجیهی برای امتیازات مردان نسبت به زنان و مشروعیت خشونت آنان خبری نیست.

برعکس، گلنار از فرهنگ و اخلاق و معنویات حربه نبرد برای مقابله با سلطه و فساد و خشونت می سازد و بدین وسیله هویت خود را تقویت می کند و از شخصیت خود را بر شوهر و خانواده و اطرافیان او ثابت می کند.

گلنار خود از قدرت روحی اش در برابر مشکلات زندگی سخن می گوید، از اراده اش که چگونه او را بر ناتوانی جسمی اش مسلط می گرداند و از قدرتی از درون شکم می آید» و از آگاهی اش به «قدر قیمت خود» چون انسانی آزاد می گوید.

حماسه ای که گلنار برای ما حکایت می کند داستان مبارزه زنی است که با وجود

«ضعیفه»^{۱۶} بودن لیاقت خود را در برابر مرد به نمایش می گذارد. او نه فقط قدرت بدنی خود را بر پایه مقاومت روحی در مقابل شته های بی رحمانه همسرش حفظ می کند، بلکه تمام مسؤلیتهای سنتی مرد خانه را به عهده می گیرد و با نان آوری، سرپرستی فرزندان، سرمایه گذاری و خرید خانه برای فرزندان، ریاست و ولایت و حاکمیت خود را بر زندگی خود و دو کودکش نشان می دهد و ثابت می کند که «انسان اگر خواهد شاه می شود، اگر خواهد پرقدرت می شود».

سرانجام خودآگاهی گلنار از هویت خویشتن به عنوان يك انسان و يك زن و دفاع از حقوق خود در برابر نظام مردسالاری او را به مشارکت در نهضتهای فرهنگی و اجتماعی و اعتراض سیاسی می کشاند.^{۱۷}

«من چون درك كردم كه می توانم در خودم چیزی را اداره كنم، این قدرت برای کارهای اجتماعی هم به من قدرت داد».

گلنار در پی عدالتیهای اجتماعی و سیاسی جامعه ازبکستان و در پامال شدن هیت فرهنگ قبیله تاجیک همانند پامال را که در روابط اجتماعی تجربه کرده بود باز

تضاد میان ایدئولوژی، قوانین و هنجارهای حاکم بر جامعه کمونیستی و ارزشها و سنن مسلط بر محیط خانه و خانواده در جوامع مسلمان باعث گسستگی بین فضای عمومی (جایگاه سبولیک و واقعی دولت) و فضای خصوصی (مأمن افراد و جایگاه فرهنگ و مذهب و سنن آباء و اجدادی) شده، ضایعات اخلاقی و اجتماعی فراوانی به بار آورده است.

ریشه رکود و عقبگرایی بسیاری از اعمال و رفتارهای سنتی در خانواده های تاجیک و ازبک و سایر اقوام این منطقه در این تضاد نهفته است.^{۱۸}

در چنین وضعیتی، سر تسلیم فرود آوردن زنان در مقابل مردان از طرف نظام پدرسالاری مترادف با مقاومت در مقابل رژیم کمونیستی و نشانه وفاداری به گروههای نخست (خانواده و قوم) به زنان تلقین می شد. پیاده کردن طرح ایدئولوژی «هجوم» از اواخر دهه ۱۹۲۰ از طرف نظام حاکم و تحمیل کشف حجاب و ادعای رهاشدن زنان مسلمان از بند اسارت مذهب نظام سنتی را پیش از پیش به دفاع از هویت خود کشاند و راه تغییرات اجتماعی دروتزا را مسدود کرد.

کشف حجاب زنان و دختران که در آغاز به زور و تهدید و سپس با گذشت زمان متداول شد، باعث ورود آنان به صحنه اجتماع گشت ولی موجب رهایی زنان از سنتهای متعجری که در خانه و خانواده به نام دفاع از مذهب و هویت فرهنگی مرسوم و مسلط بود نشد.

این فشار دوجانبه با کشیدن زنان ازین سو به آن سو، آنان را در دو نظام متضاد محبوس کرد و امکان پروراندن و پیاده کردن استراتژیهای فردی و گروهی را برای تحکیم هویت جدید اجتماعی خود بر اساس بازسازی فرهنگی از آنان گرفت.

تحلیل شرایط خستوتبار زندگی زنان در جوامع آسیای میانه بدون در نظر گرفتن خصوصیات جامعه دوگانه ای که در طی ۷۰ سال در آن زیسته اند و فشار مضاعفی که در این دوران در داخل و خارج از خانه تحمل کرده اند ممکن نیست. فشارهای سیاسی و اجتماعی بر روند جامعه پذیری همه افراد یک ملت، چه مرد و چه زن تأثیرات بسزایی دارد ولی در جوامعی که مردسالاری بر نظام حاکم بر اجتماع و پدرسالاری در خانه و خانواده حکمروایی می کند، ضایعات حاصله از این فشارها بیش از پسران و مردان عرصه زندگی را بر دختران و زنان تنگ می کند و در زمینه شکستگی شخصیت فردی و تعادل هویت اجتماعی شان تأثیرات مخربتری می گذارد. علاوه بر این، تناقضات و تعارضات اجتماعی و فرهنگی که بر دوش مردان سنگینی

۱۸. مراجعه کنید به نوشتن یادری «زنان سرقتند و بخارا، سرگردان میان سنت و تحولات اجتماعی»، زنان، شماره ۲۷ (۱۳۷۵): ۲۸۲۹.

می کند باعث بروز خشونت آنان نسبت به زنان در خانواده می شود.

سرگذشت گلنار به روشنی نقش ویرانگر تضادهای فرهنگی و فشارهای سیاسی را در تحکیم نظام مردسالاری و تشدید خشونت در خانواده نشان می دهد. ولی برخلاف تحقیقات علمی دهه های اخیر که رشد برقراری و تسلط نظام مردسالاری را در عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می یابند، هنوز برخی از جامعه شناسان برای تحلیل روابط اجتماعی زن و مرد و نابرابریهای جنسیتی بر نبود یا کمبود «آگاهی جنسیتی» (Conscience de genre) زنان تکیه می کنند و آن را یکی از عوامل کلیدی تداوم نظام سلطه گرانده مردسالاری می دانند.

برخی از محققین عقیده دارند که ایدئولوژی نابرابری به حدی در ذهن زنان جا افتاده که آنان را تبدیل به محافظین مطیع و اشاعه دهندگان کوشای آن کرده است به طوری که برای تضمین ادامه حیات نظام مردسالاری دیگر احتیاجی به استفاده از ابزار خشونت نیست.^{۱۹}

زندگی گلنار خلاف این برداشت را ثابت می کند و به خوبی نشان می دهد که هرچند لازمه زیر سؤال بردن روابط اجتماعی جنسیت، رد تئوری «نابرابری طبیعی» زن و مرد و نامشروع شمردن تسلط مردان بر زنان ناشی از خودآگاهی نسبت به حقوق انسانی و اجتماعی آنان است، ولی آگاهی بدون امکان عمل در شرایط مناسب اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی و عاطفی برای زنان تحت سلطه و ستم قرار گرفته وهایی در پی ندارد.

هنر بیان عمل ظلم و ستم بدون پشتیبانی قانون و جامعه، برای زنان کارساز نیست.
گلنار زن باشخصیت و آند ممتاز بوده، در جامعه و در خانه خانواده خود و همسرش برخود شوهر بر او، و نه تجربیات اجتماع اگر شوهر او تا پای قصه بیمارستان نمی کشید، قانون و ترک خانه شوهر که به معنی در

م گلنار خود را این واقعیت است که آگاهی جنسیتی، برای دست یافتن به استقلال و آزادی و حقوق مشروع بشمندی است که در تمام دوران دانشگاهی دانشجویی و مسؤلیتهای فراوان به عهده گرفته و از احترام ردار است. ولی نه آگاهی او از نامشروع بودن سلطه می او هیچ کدام باعث نجات او نشد.
بد جان در اعمال خشونت پیش نمی رفت و کار او به خانواده حمایت خود را به او عرضه نمی کردند و مانع هم شکنستن سنت اجتماعی و مذهبی جامعه است نمی

شدند. آنچه را که بسیاری از جامعه شناسان و مردم شناسان به حساب تقابل نابرابری در روابط زناشویی و از خودبیگانگی زنان (Alienation) و اعتقاد ناخودآگاهشان به ایدئولوژی حاکم مردسالاری می گذارند، در واقع نتیجه محبوس بودن زنان در دو بن بست خشونت آمیز «خانواده» و در «اجتماع» است.

اگر قوانین حاکم بر جامعه اجازه می داد گلنار جوانی و سلامت خود را زیر ضربه های همسرش از دست ندهد و می توانست در آغاز زناشویی بدون از دست دادن آبرو و حقوق مادی و معنوی از شوهر ستمگر خود جدا شود، وی این امکان را می یافت زندگی زناشویی دیگری آغاز کند و به تعادل اجتماعی، عاطفی و جنسی مشروع دست یافته و فرزندانش را در محیط آرام و سالمی پروراند.

چرا گلنار پس از سالها جدایی و با وجود ترس و نفرتی که نسبت به شوهرش دارد از او درخواست طلاق نمی کند؟ قبول وضعیت فعلی از ناآگاهی گلنار نیست بلکه ناشی از آگاهی او از قوانین نابرابر است. در صورت طلاق گلنار نه فقط آبروی خود و خانواده اش را در جامعه سنتی خود در معرض خطر می اندازد، بلکه از حقوق مادی خود نسبت به شوهرش محروم می شود و از همه مهمتر سرپرستی کودکانش را از دست می دهد.

صبوری زنان را در برابر محرومیت و تحمل آنان را در مقابل سلطه و ستم مردان نمی توان به سادگی به حساب نبود یا کمبود آگاهی آنان از نابرابری روابط اجتماعی جنسیت گذاشت. نظام سلطه گرای مردسالاری تا آنجا که در توان دارد و به قیمت اعمال خشونت عرصه عمل را از هر طرف بر زنان می بندد.^{۲۰}

در این شرایط تنها راه مقاومت زنان به استراتژیهای دفاعی برای حفظ حیات جانی، معنوی و اجتماعی محدود می شود؛ آنهم در چارچوب بن بستهای تودرتو و پی در پی و در جستجوی کوره راههایی که خانواده و جامعه مجاز می دانند.

نظام مردسالاری، برخلاف ادعای مردسالاران، بر ذهنیت سلطه پذیر زنان و

.۲۰

M. Godelier, "Pouvoir et langage: Reflexions sur les paradigmes et paradoxes de la 'legitimite' des rapports de domination et d'oppression". *Communication*, N. 28, 1978.

.۲۱

N. C. Mathieu, "Quand ceder n'est pas Consentir : Des determinants materiels et psychiques de la conscience dominees des femmes et de quelques unes de leurs interpretations en ethnologie", *L'arrondissement des femme essais en anthropologie des sexes*, Cahiers de l'Homme, XX (N. Special), 1985.

ناآگاهی آنان از حقوق انسانی خود استوار نیست. اگر زنان تا این حد ناآگاهانه سلطه مردان را بر روح و جسم و جان خود قبول کرده بودند، نظام مردسالاری نیاژی به برپا کردن اینهمه نهادهای رسمی و غیررسمی، مرئی و نامرئی، برای حفظ و تحکیم اقتدار خود نداشت. و اگر زنان منطبق «پرتری طبیعی» همسران خود را در خانه و خانواده پذیرفته بودند و سلطه گری آنان را مجاز می دانستند و پرده وار سردر برابر آنان خم می کردند، مردان احتیاج به استفاده از زور و خشونت نسبت به آنان نداشتند و زنان سر سبز خود را به زبان سرخ بر باد نمی دادند.

مبارزه با خشونت در خانواده : تجربه انگلیس

مبارزه با خشونت در خانواده فعالیتی است که در انگلستان حتی پس از آرام تر شدن مبارزات فمینیستی به شدت و قوت ادامه دارد. تا زمانی که خشونت وجود دارد مبارزه بر علیه آن نیز ادامه خواهد داشت. این مبارزه با تأسیس خانه های امن برای زنان، تبلیغات و آگاه کردن مردم، تأثیرگذاری روی قانونگذاران، وادار کردن سازمانهای اجتماعی در برگزیدن سیاست مبارزه علیه خشونت، از زنان ستم کشیده حمایت می کند.

در این نوشتار تصویری از فعالیتهایی که در این زمینه صورت می گیرد ارائه خواهیم داد. باشد که ما زنان ایرانی بتوانیم از آنها برای مبارزه با خشونت در خانواده در ایران استفاده کنیم.

تعریف خانواده: مراد از خانواده در این مقاله زن و مرد، یا یکی از آن دو، و فرزندان آنان است که با هم زندگی می کنند.

احساسی می شود که بین افرادی که در رابطه نزدیک با یکدیگر زندگی می کنند و غالباً از سوی همسر (ازدواج کرده یا نکرده)، همسر سابق و یا همسر آینده، اعمال می شود. خشونت آشکار و پنهان، تجاوز جنسی، تهدید، فحاشی، سرکوب و غیره است.

۱. فصلنامه پژوهش‌های حقوقی است و در این سمت دکتر کاتون ایرانیان لندن بوده است.

پایه گذاران نیه دیگر است. درست مشاور زنان در انگلیس مشغول به کار در تهیه قانون خانواده با انتقال نظرات خود سهیم بوده است. وی از آغاز تأسیس (۱۹۸۴) با آن همکاری نزدیک داشته و در سال سرپرست بخش زنان این کانون

خشونت در خانواده به دسته و گروه اجتماعی خاصی محدود نمی شود و در حد نهایی ممکن است به آدمکشی نیز بکشد. تأثیر درازمدت آن بر فرد ستم کشیده ایجاد خودکم بینی و احساس گناه و خجالت می کند و حتی می تواند افسردگی و فشار عصبی - روانی را به دنبال داشته باشد.

معمولاً در موارد خشونت خانوادگی، طرف متجاوز مرد است و این زن است که مورد تجاوز قرار می گیرد، گرچه همیشه هم این طور نیست. به هر حال در این مقاله ما به وجه غالب نظر می افکنیم و هر جا از زن نام برده می شود مراد زنی است که مورد تجاوز قرار گرفته.

خشونت در خانواده نه تنها موجب ضایعات جسمی و روانی می شود، بلکه بر فرزندان این خانواده نیز تأثیر عمیقی دارد. بچه ها به دنبال مشاهده خشونت به مادرشان، در درازمدت، در معرض خطر آسیبهای احساسی و روانی قرار می گیرند. جو ناآرام خانه باعث فشارهای عصبی و پریشانی در افکار کودکان می شود و حتی امکان دارد کودکان آسیب جسمی نیز ببینند. مشاهده خشونت ممکن است به بچه ها پیامورد که آزردهن دیگران اشکالی ندارد و حتی می تواند مشکلی را هم حل کند و به عنوان وسیله ای برای کنترل دیگران در محدوده خانواده به کار گرفته شود.

خشونت در خانواده می تواند بعد از جدایی پدر و مادر نیز ادامه یابد. برای مثال در مواردی که فرزندان به دیدار پدر می روند و دیدار کوتاهی که بین پدر و مادر پیش می آید ممکن است گاه به دعوا کشیده شود.

درخواست کمک برای قربانیان خشونت در خانواده به دلایل زیر بسیار دشوار است:

۱. عسلیق و روابط نزدیک بین زن و مرد گزارش خشونت به پلیس و یا سازمانهای دیگر را دشوار می کند.
۲. تشدید خشونت مرد.
۳. ترس از انتقام مرد.
۴. تمایل زن به کم اهمیت جلوه دادن دعوا و کتک و مخفی کردن آن از خانواده و دوستان.
۵. فشار خانواده و جامعه به زن و تشویق او به سازگاری.
۶. نگرانی در مورد آینده کودکان، چه زن در خانه بماند و تحمل کند و چه از همسرش جدا شود.
۷. وابستگی مالی به شوهر.
۸. ناآگاهی از امکانات موجود و خانه های امن زنان.

۹. نگرانی زن از این که سازمان یا افرادی که به آنها مراجعه می کنند، امکان کمک به او را نداشته باشند.
۱۰. تکرار خشونت بر زن، که موجب سلب اعتماد به نفس و تضعیف قدرت تصمیم گیری او می شود.

آمار زیر نشاندهنده ابعاد وسیع اعمال خشونت در خانواده در انگلیس است ولی این ارقام را باید با احتیاط پذیرفت چرا که فقط آمار حوادث گزارش شده است و چه بسیارند حوادث و اتفاقات دیگری که به پلیس یا سازمانهای مربوطه اعلام نمی شوند.

۱. ۲۵ درصد مواردی که حمله به افراد به پلیس گزارش شده مربوط به خشونت در خانواده است.

۲. بیشترین انواع حمله ها و تجاوزات در چارچوب حوادث خانوادگی صورت می گیرد.

۳. فقط يك چهارم حوادث خانوادگی به پلیس گزارش می شود.

۴. اعمال خشونت در خانواده به زنان بین ۱۶ تا ۲۹ سال بسیار معمول است و خشونتهایی که در اثر مصرف مشروبات الکلی اعمال می شود نیز به مردان در همین محدوده سنی نسبت داده شده است.

۵. در سال ۱۹۹۳ تعداد واحدهای مسکونی که دولت در اختیار خانواده های قربانی خشونت خانوادگی گذاشته به ۱۷۰۰۰ رسیده است. اینها افراد خانواده هایی هستند که برایشان برگشت به خانه خود امکان نداشته است.

۶. در هر سال خانه های امن زنان در انگلیس ۴۵۰۰۰ زن و کودک را پذیرا می شود. علاوه بر این، این خانه ها به صد هزار نفر دیگر نیز کمک و راهنمایی می کنند.

تاریخچه تأسیس خانه های امن برای زنان در انگلیس

تصورات نادرست بسیاری در جامعه انگلیس همراه با کلیشه سازی خشونت در خانواده وجود دارد. این کلیشه ها غالباً ریشه عکس العمل منفی نسبت به قربانیان خشونت خانوادگی دارند. تصور می شود که این افراد به خودشان مقصرند و باید به خودشان بازگردند.

موجب رنج بیشتر قربانیان این حوادث گردد. می تواند

ناله های زیر نشان می دهد که این تصورات نه تنها متناقض است بلکه بیشتر

خشونت را مقصر می بیند و یا خشونت و صدمات وارده را کوچک جلوه می

نماید. قربانیان

دهد. از

تصور: زن در شرایط سختی نیست، اگر نه مرد را ترك می‌کرد.

واقعیت: زن علی‌رغم خشونت‌ها همچنان مردش را دوست دارد و یا دلیل جدا نشدنش به خاطر ترس از عواقب آن است. ممکن است نگران بی‌پولی خود و بچه‌ها در آینده باشد. ممکن است نگران از دست دادن خانه و اثاثیه و حتی بچه‌ها باشد و در نهایت ترس از سرپرستی بچه‌ها به تنهایی و سختی‌های ناشی از آن.

تصور: مسائل زن و شوهر خانوادگی است و نباید در آن دخالت کرد.

واقعیت: ۲۵ درصد کل جنایات را تجاوزات به همسر (زن) تشکیل می‌دهد.

تصور: زن مردش را به این کار تحریک کرده و سزاوارش است. خودش خواسته است.

واقعیت: هیچ کس سزاوار این نیست که کتک بخورد و شکنجه روانی شود. «تحریک کردن مرد» فقط ممکن است تقاضای پول، لباس و غذا باشد یا حاضر نشدن شام در ساعت معین. زنان در درجه اول خودشان را در این موارد سرزنش می‌کنند.

تصور: این مردان از خانواده‌هایی هستند که در آن خشونت رواج داشته.

واقعیت: بسیاری از مردان خشن در خانواده‌های سالم و آرام بزرگ شده‌اند.

بسیاری از خانواده‌های خشن نیز بچه‌های آرامی دارند.

در گذشته این تصورات و کلیشه‌سازیها باعث می‌شد تا مددکاران اجتماعی زن و شوهر را به صلح و آرامش دعوت کنند و آنها را به خود واگذارند تا توصیه‌های آنان را به اجرا در آورند. هم چنین وقتی پلیس به خانه‌ای برای دخالت در دعوا و کتک کاری دعوت می‌شد بعد از صحبت با هر دو طرف اگر زن به دکتر و بیمارستان احتیاج پیدا کرده بود او را به بیمارستان می‌رساند و به مرد فقط هشدار می‌داد و بعد آنها را به حال خود می‌گذاشت. با برگشتن زن از بیمارستان وضع وخیم می‌شد و مرد بهانه می‌گرفت که چرا پلیس را در این ماجرا دخالت داده است.

سالها پیش عده‌ای از زنان که وضع را به این صورت یافتند و دیدند نمی‌توانند هیچ حمایت قانونی برای زنان کتک خورده به دست آورند و حتی جنایت در خانه جنایت حساب نمی‌شود، به این فکر افتادند تا برای زنان خانه‌ای امن تهیه کنند. اولین خانه از این نوع در سال ۱۹۷۴ در منطقه «چیزیک» (Chiswick) در غرب لندن درهای خود را به روی این زنان باز کرد. مؤسس این خانه زنی بود به نام «ارین پیتزی» (Erin Pizzy). او با پاری زنانی که به آنجا پناه می‌آوردند خانه را می‌گرداند. شرایط زندگی در این خانه بسیار سخت بود ولی دست کم در آن صلح و صفا بود نه جنگ و دعوا.

خانه امن زنان^۲

خانه امن مسکنی موقتی است برای زنانی که احساس می کنند خود و یا فرزندان شان در خانواده در خطر خشونت قرار گرفته اند.

مرتکبان این خشونت اکثراً شوهر، پدر، پسر یا دیگر افراد مذکر خانواده هستند. این خشونت اعم از جسمی، جنسی و یا روانی ممکن است عملاً اتفاق افتاده باشد یا فقط زن به آن تهدید شده باشد. نشانی خانه های امن مخفی است تا مردهای تجاوزگر نتوانند آن را پیدا کنند و مزاحم زن و بچه ها شوند. زنانی که می خواهند از امکانات این خانه ها استفاده کنند باید از طریق پلیس یا سازمان خدمات اجتماعی، بخش مسکن شهرداری محل و یا سازمانهای خیریه ای مثل دفتر مشاوره برای شهروندان، مؤسسه نجات و گروههای حامی قربانیان حادثه با این خانه ها تماس بگیرند. در بیشتر ادارات پلیس امروز بخشی به نام واحد خشونت خانوادگی وجود دارد و افرادی که در این واحد کار می کنند دوره کارآموزی خاصی دیده اند و نحوه برخورد آنان با درگیرهای خانوادگی از دقت و ظرافت بیشتری نسبت به سایر جرایم برخوردار است. با اطلاع دادن موارد خشونت خانوادگی به پلیس، آنان تصمیم مقتضی را متناسب با شدت و ضعف درگیری اتخاذ می کنند.

چنانچه فردی (زن یا بچه) در این رابطه کتک خورده و مجروح شده باشد پلیس نه تنها متجاوز را دستگیر می کند بلکه زن و بچه ها را به خانه های امن، بسته به درخواست زن، می رساند و یا اگر جراحی در کار باشد مصدوم را به بیمارستان منتقل می کند. در برخی موارد لازم می آید که سازمان خدمات اجتماعی را نیز به خاطر رفاه و امنیت کودکان مطلع سازند. تماس مستقیم با پلیس بیشتر در موارد سخت و وخیم اتفاق می افتد. در غیر این صورت زنان ترجیح می دهند به سازمان خدمات اجتماعی مراجعه کنند و از آنها کمک بگیرند.

کارکنان خانه های امن نه تنها به زنانی که به این خانه ها وارد می شوند مشاوره و کمک می دهند بلکه کسانی را نیز که دچار این قبیل مشکلات هستند ولی نمی خواهند خانه خود را ترک کنند راهنمایی می کنند که چگونه با استفاده از امکانات حقوقی و اجتماعی موجود، مردان خشن را قانوناً از خانه بیرون کنند. علاوه بر این، این کارمندان اطلاعات لازم در مورد مسکن و حقوق رفاهی را نیز به آنان می دهند. به محض اینکه زنی توانست با خانه امن تماس برقرار کند، کارمندان با وی قرار لازم

۲. Women's Aid یا Women's Refuge.

برای رفتن به خانه امن را می گذارند. زن مراجع ممکن است در ساعات غیر اداری به خانه امن برسد و هیچ يك از کارکنان آنجا نباشند ولی زنان دیگر که آنجا مقیم هستند همکاری می کنند تا به تازه وارد سخت نگذرد.

کسانی که وارد خانه امن می شوند اصولاً سه مشکل مهم پیش روی دارند: پول، مسکن و مسائل حقوقی و احیاناً طلاق.

کارکنان خانه امن با تجربه و اطلاعات زیادی که در این موارد دارند به زنان کمک می کنند تا بتوانند در هر زمینه تصمیم مقتضی اتخاذ کنند.

اگر زنی فرصت همراه آوردن لباس نداشته و با عجله از خانه فرار کرده باشد، معمولاً يك نفر از خانه امن او را همراهی می کند تا به خانه خود برگردد و وسایل اولیه و لازم را برای خود و فرزندانش بیاورد. این کار با کمک پلیس انجام می شود چون همیشه احتمال خطر حمله مرد متجاوز به زن و همراه او هست. اگر کسی قبل از خروج از خانه اش با خانه زنان تماس بگیرد به وی یادآوری می کنند که اسناد لازم از قبیل سند ازدواج، شناسنامه خود و بچه ها، اسناد مالی و لباس و وسایل اولیه را با خود بیاورد. سفارش مهمتر این خواهد بود که زن بچه ها را همراه خود بیاورد زیرا علاوه بر سهل شدن کارهای بعدی بچه ها از دوری مادر رنج نخواهند برد. در خانه های امن سرویسهای خدماتی و تفریحی برای کودکان پیش بینی شده است. کارمندان مخصوصی برای رسیدگی به رفاه و تفریح و سلامت کودکان استخدام شده اند. در بسیاری از این خانه ها، اطاق و حیاط بازی با وسایل تفریحی و آموزشی وجود دارد و به طور مرتب و منظم برای بچه ها برنامه های سرگرم کننده و آموزشی می گذارند و با آنان را به گردش و تفریحات سالم می برند. رسیدگی به وضع سلامت و تحصیل بچه ها نیز در دستور کار این کارمندان است. این خدمات باعث می شود تا مادران فرصت بیشتری برای استراحت و تفکر و تعمق در مورد آینده خود و کودکانشان بیابند. در مواردی که لازم است زنان به وکیل، دادگاه یا سازمانهای دولتی مراجعه کنند از بچه های آنها در خانه های امن مواظبت می شود.

امکاناتی که در انگلیس در اختیار زنان قرار می دهند عبارت است از:

۱- امکانات رفاهی: در انگلیس فرد مجرد و بیکار در صورتی که مرتباً آمادگی خود را برای کاریابی اعلام کند می تواند از حداقل کمک مالی سازمان رفاه اجتماعی استفاده نماید. در این صورت اجاره خانه او نیز توسط واحد مسکن شهرداری محل پرداخت می شود. مادرانی که دارای فرزند کمتر از ۱۶ سال هستند از اعلام آمادگی برای کاریابی معاف هستند و به طور هفتگی کمک مالی دریافت می کنند و از کمکهای دیگری از قبیل حق اولاد و کمک به خانواده های تک سرپرست نیز برخوردار

می شوند.

۲. مسکن: در انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم و روی کار آمدن دولت کارگری، مسکن مناسب برای شهروندان از جمله حقوق اجتماعی مردم شد و برای ساختن مساکن و واگذاری آنها با اجاره ارزان به شهرداریهای محلی امکانات خاصی داده شد. هر شهروند می توانست به مراجعه با شهرداری اسم خود را برای دریافت این خانه ها ثبت کند تا به نسبت احتیاج در لیست نوبت قرار بگیرد. از معیارهای حق تقدم بی خانمانی، بیماری و داشتن اولاد بود که هنوز نیز رعایت می شود.

قربانیان خشونت در خانواده که مجبور به ترك خانه شده اند بی خانمان حساب می شوند و چنانچه فرزندی نیز داشته باشند از حق تقدم نسبتاً مهمی برخوردار

که سازمانهای غیرانتفاعی هستند نقل مکان می کنند.

عوامل دیگری که خانه دار شدن آنان را سرعت می بخشد عبارت است از نامناسب سلامت جسمانی و روانی افراد خانواده و عدم تناسب وضع مسکن آنان.

۳. امکانات حقوقی: در ژانویه ۱۹۹۷ قانون جدید خانواده از تصویب گذشت ولی اجرای کامل این قانون به سال ۱۹۹۹ موکول شده است. در زمانی در پنج ناحیه کشور قانون جدید به مدت ۶ ماه به آزمایش گذاشته از جمع آوری نتایج و احیاناً اصلاح مصایب و کسریهای آن، به مورد اجرا خواهد شد.

قانون جدید خانواده

دولت محافظه کار انگلیس که خود را حامی و محافظ خانواده می داند بالا رفتن آمار طلاق ناراضی بوده، آن را نتیجه آسان بودن طلاق و نادرست خانواده می دانست. بنابراین تغییر آن را در دستور کار خود قرار داد و پس از تحقیق و مذاکره و مشورت با سازمانهای ذیصلاح و درگیر، قانون جدید را در ژانویه ۱۹۹۷ از تصویب مجلس گذراند. این قانون ابتدا برای مدت ۶ تا ۹ ماه آزمایشی در چند منطقه آزمایش می شد و گروهها و سازمانهایی که به سروکار دارند و ناظرین و محققین از نزدیک عملکرد آنرا تحت نظارت و بررسی دادند. در پایان این مدت برای يك سال روی قانون و عملکرد آن تحقیق و

مشاوره کرده و نتیجه را اعلام می کنند و دولت تغییرات نهایی لازم را برای تصویب نهایی به مجلس ارجاع می دهد، که پس از این تصویب نهایی از اوایل ۱۹۹۹ به طور رسمی در سراسر مملکت به اجرا در خواهد آمد.

این قانون شامل ۴ بخش است که يك بخش آن به طلاقهایی که به دلیل خشونت در خانواده پیش می آید اختصاص دارد. تفاوت عمده قانون جدید خانواده با قانون

قبلی در طلاق، این است که در صورت تقاضای طلاق، زن باید شواهدی را ارائه دهد که نشان دهد شوهر او خشونت کرده است. در این مورد، زن باید شواهدی را ارائه دهد که نشان دهد شوهر او خشونت کرده است. در این مورد، زن باید شواهدی را ارائه دهد که نشان دهد شوهر او خشونت کرده است.

شوهر شرایطی را فراهم می کند که بتواند زندگی قرار دهند و یا زندگی تنها و بدون همسر را اوزیایی نتوانند از واسطه هایی که در اختیارشان گذاشته می شود شوهرداری کم درآمد برای شرکت در جلسات مشاورتی جلسات مشترکی برای زن و شوهر ترتیب می دهند تا ریزی کنند. ولی چنانچه جدایی در اثر خشونت مرد از رفتن به این جلسات خودداری کند.

نون جدید و قدیم احکام دادگاه در نحوه جدایی است. زار می داد این زن بود که باید بچه ها را بر می داشت بایک در قانون جدید حکم بر اساس این که کدام يك ی دیده اند صادر می شود.

به زن در انتظار تشکیل دادگاه و رأی طلاق است می با خود و فرزندان از دادگاه تقاضا کند.

مردهایی که بدون ازدواج همزیستی می کنند نیز

به این معنی که مرد حق ندارد مزاحم زن شود (چه واسطه و یا باواسطه) و یا در زندگی او دخالت کند.

۳. جلسه ای که طی آن مقامات مسوول اطلاعات لازم را می دهند.

تنها راه تماس مرد با زنش باید از طریق وکیل او و یا یک نفر میانجی مورد قبول طرفین باشد.

۲. حکم تصرف خانه: چنانچه زن از منزل سهم داشته باشد و یا همسر قانونی مرد باشد می تواند از دادگاه حکم تصرف خانه را بگیرد. حکم تصرف را سایر افراد خانواده و هم خانه ها هم می توانند درخواست کنند. اگر زن از منزل سهم نداشته باشد می تواند علیه همسر خود حکم بگیرد. حق تصرف به این معنی است که دادگاه حکم می کند مرد از خانه بیرون رفته و دیگر به آن مراجعه نکند. در قانون جدید به پلیس اختیار داده می شود که در صورت تخلف مرد را دستگیر کرده و پس از ۲۴ ساعت به اتهام نافرمانی از حکم دادگاه او را برای محاکمه مجدد برگرداند، تا حکم ثانوی که غالباً شدیدتر از حکم نخستین است صادر شود. این حکم تحت قوانین جنایی و یا

حقوق خانواده صادر می شود. در چنین صورتی حتی بدون حضور مرد در دادگاه حکم صادر کند. ولی در جلسه بعدی، دادگاه از متهم دعوت می کند خود حضور یابد.

۳. حق حضانت: برای جلوگیری از صدمات بیشتر به بچه ها از دادگاه تقاضای حق حضانت کند. این حکمی است که با ملاحظه شایستگی بیشتری برای نگهداری بچه ها دارد صادر می شود. اگر پدر نکرده باشند، فقط مادر است که حق حضانت دارد مگر آنکه وی این پدر فرزندان خود نیز داده باشد.

۴. حق ملاقات: در قوانین انگلیس فرزندان حق دارند والدین را ملاقات کنند. پدر یا مادری که فرزندان با او زندگی نمی کنند و مانعی برای آنان پیش آمده می تواند از دادگاه تقاضای دیدار آنان را بخواهد. دیدار گرفتن دادگاه پیچیده می شود. زیرا دادگاه باید تمام جوانب را بسنجد از این که بچه ها در موقع ملاقات با پدر صدمه جسمی و روانی نخواهند دید. اجازه ای بدهد. اگر مادر به دادگاه ثابت کند که در گذشته پدر فرزندان را با آنان تحت فشارهای عصبی و روانی قرار داده است، دادگاه به پدر حق ملاقات با فرزندان را ندهد. این شخص ثالث را نخواهد داد. این شخص می تواند یکی از اقارب فامیل و یا دوستان باشد و یا گروههای خیریه ای که فقط به این منظور پا گرفتند. این مراکز که مراکز تماس (Contact Centers) نامیده می شوند

و فرزندان را از خطرات احتمالی حفظ کنند. آنان امکاناتی فراهم می کنند که مادر در موقع تحویل دادن و تحویل گرفتن بچه ها با همسر سابق خود تماس پیدا نکند.

۵. احکام بازدارنده: اگر پدری مزاحم زندگی بچه ها شود و مثلاً با تماس مکرر تلفنی آنها را تحریک به رفتارهای غیرمنطقی کند و یا به مدرسه رفته و مزاحم درس و آموزش آنها شده، از آنها سلب آرامش خیال کند، مادر می تواند از دادگاه حکم بازدارنده بگیرد.

همچنین اگر مادر احتمال می دهد که پدر ممکن است بدون اطلاع او فرزندان را با خود به جای دیگری ببرد (مثلاً از انگلیس خارج کند) می تواند با گرفتن حکم بازدارنده از دادگاه مانع چنین قصدی شود.

مبارزه برای کسب حقوق بیشتر برای زنان

عمده ترین سازمانی که مبارزه علیه خشونت در خانواده را در انگلیس سرلوحه اقدامات خود قرار داده است اتحادیه ای است متشکل از بیش از صد گروه محلی خانه های امن زنان به نام «فدراسیون خانه های امن زنان در انگلیس»^۱. بسیاری خانه های امن دیگری نیز مستقل از این اتحادیه کار می کنند. اهداف این سازمان عبارت است از:

۱. ترغیب و توسعه شبکه ای از گروههای خودمختار و محلی زنان که به زنان و فرزندان آنان موقتاً محلی برای اقامت (خانه امن) بدهند تا از فشارهای جسمی و روانی و احساسی که به آنان در روابط خانوادگی شان وارد شده در امان باشند.

۲. تشویق و توسعه ارائه خدماتی از قبیل رایزنی و حمایت معنوی و کمکهای عملی به زنان مراجع، چه در «خانه زنان» اقامت داشته باشند یا نه، و ادامه ارائه این خدمات بعد از ترك «خانه زنان».

۳. تحقیق و مبارزه برای افزایش امکانات خدماتی برای ادامه تحصیل و سلامت روانی و احساسی فرزندان زنانی که در خانه های امن زنان زندگی می کنند.

۴. تشویق و توسعه همکاری بین گروههای محلی و ملی در انگلیس و سایر کشورهای اروپا.

تشکیل مجسمی برای مبادله اطلاعات و نظرات در مورد اهداف این اتحادیه.

۵. آگاه کردن و آموزش رسانه های همگانی، پلیس، دادگاه، سازمان خد

اجتماعی و سایر ارگانها در رابطه با موقعیت عمومی زنان در جامعه و رنجی که زنان از خشونت می‌برند.

دفتر مرکزی این سازمان کارهای مبارزاتی را در سطح مملکتی انجام می‌دهد و گروههای عضو در سطوح محلی. بنابراین وقتی قانونی در دست تهیه و بررسی است، از زمان پیشنهاد آن به مجلس تا مرحله تصویب آن، که ممکن است بیش از دو سال طول بکشد، این سازمان یا تماس با نمایندگان پارلمان و رسانه‌های همگانی مبارزات خود را شروع می‌کند تا با تبلیغ و تفسیر مفاد قانون به سازمانها و گروههایی که این قانون جدید تأثیر مستقیم روی کار آنان دارد آموزش لازم داده شود.

گروههای دیگری نیز تشکیل شده‌اند که برای موضوعات خاصی در رابطه با زنان تحت خشونت خانوادگی مبارزه می‌کنند. از جمله در مورد تجاوز جنسی به زن، چه توسط همسرش و چه توسط مردی بیگانه^۵. یکی از نتایج مثبت این مبارزه پذیرش مفهوم تجاوز در روابط زن و شوهری است که بر اساس آن زن می‌تواند شوهر خود را به دادگاه بکشاند.

دیگر مبارزه برای عدالتخواهی در مورد زنان کتک خورده ای است که همسران خود را می‌کشند. در انگلیس زنی که شوهر خود را می‌کشد غالباً مجرم به قتل عمد

محسوب می‌شود و زندانی می‌گردد. در انگلیس در سال ۱۹۷۵، یک زن جوان که شوهرش را کشته بود، به اتهام قتل عمد محکوم شد. در حالی که دادگاه دفاع زنی را که سالهای سال کتک از خود شوهرش را گشته است نمی‌پذیرد و او را به طولانی محکوم می‌کند (در انگلیس حکم اعدام با عدالتخواهی این گونه زنان مبارزه می‌کنند). نتون توانسته است تعدادی از محکومیتهای زنان را

کاهش دهد. «سازمان مبارزه برای حق سقط جنین^۶» و «سازمان بیس شده است که با اینکه مبارزات آنان مستقیماً به

۵ گروه Rape Crisis

۶ Justice for Women

۷ National Abortion Campaign

۸ Campaign Against Pornography

موضوع خشونت در خانواده ربط ندارد ولی فعاليتشان بر موقعيت زنان تحت خشونتهای خانوادگی تأثیرگذار است.

همکاری همه جانبه سازمانهای مختلف برای تقویت واکنشهای محلی در برابر خشونت در خانواده

از مدتها پیش سازمانهای درگیر با مسئله خشونت در خانواده در صدد بودند تا خدمات ارائه شده را از طریق تماس یا یکدیگر بهبود بخشند. تجربه هماهنگی بین پلیس و ادارات دولتی و سازمانهای خیریه در سطح محلی حاکی از اهمیت و کارایی این گونه همکاری است و این تجربه می تواند در سطح کشور تعمیم یابد. وزارت کشور انگلیس در یکی از انتشارات خود در این باره راه حلهایی ارائه داده که تا حد زیادی مورد قبول سازمانهای محلی قرار گرفته است از جمله: تشکیل جلسات و کنفرانسهای عمومی برای بررسی مسئله خشونت در خانواده در سطح محلی، مطالعه ابعاد این مسئله، ارزیابی خدمات موجود و لزوم افزایش آنها، پیشنهاد راههای همکاری از جمله تشکیل «مجمع مبارزه با خشونت در خانواده» (دی - وی - اف).

• تشکیل مجمع مبارزه با خشونت در خانواده: این مجمع مدل مشخصی برای فعالیتهای بین سازمانی پیشنهاد می کند که خدمات و حمایتهای ارائه شده به زنان تحت خشونت را بهبود بخشد و منابع کمک به مردان خشن را هماهنگ کند. شرکت کنندگان در این مجمع در طول زمان به درك بیشتر نقش سازمانهای مختلف و توسعه تعهدات مشترك و عكس العمل نشان دادن هرچه بیشتر به مسئله خشونت در خانواده دست می یابند. البته مجمع بین - سازمانی نمی تواند جانشین فعالیتهای سازمانی شود. از این فرصت باید برای بهبود بخشیدن به کار سازمان یافته و برنامه ریزی جمعی استفاده شود.

• «دی - وی - اف» منطقه ای دارای اهداف و برنامه مشخصی است و کار آن بستگی به شرایط و موقعیت محلی دارد. افرادی که از سوی سازمانهای مختلف در این گروه شرکت می کنند باید از وقت و امکانات سازمانی خود استفاده کنند.

• نقش این مجمع فراهم آوردن تسهیلات است و نه مدیریت. تمام اعضاء آن از موقعیت برابری برخوردارند. و از نظر منطقه جغرافیایی معمولاً در محدوده استانی و

یا شهری (اگر بزرگ باشد) کار می کند.

- تعداد اعضای این مجمع بسته به منطقه ای است که در آن کار می کنند، ولی مهم این است که باید سازمانهایی (مثل خانه زنان)، که کمک مستقیم به زنان و فرزندان آنان می کنند، در این گروه شرکت داشته باشند. در این مجمع باید گروههای کوچک تشکیل داد و نباید پیش از اندازه بزرگ شود تا کارها خوب پیش رود.
- يك دستورالعمل شش ماده ای برای مؤثر بودن کار این گروه پیشنهاد شده که از حوصله این بحث خارج است.

اهداف عمده «دی - وی - اف» عبارت است از:

- طرح يك استراتژی مشترك برای: کمک به سازمانها تا بتوانند خدمات لازم را با در نظر گرفتن موقعیتهای اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و قومی به قربانیان ارائه بدهند.

- تشویق سازمانها به این که در اولین برخورد با مورد خشونت سریعاً وارد عمل شوند تا زنان و فرزندانشان کمتر صدمه ببینند.
- کوشش در تغییر دید همگانی نسبت به خشونت در خانواده.

اعضای مجمع «دی - وی - اف»: این مجمع از نمایندگان طیف وسیعی از مؤسسات محلی، گروهها و علاقه مندان تشکیل می شود. اعضای این گروه مسؤلیتهای مختلفی به عهده می گیرند. سازمانهایی مثل خانه زنان باید مورد حمایت کامل این گروه قرار گیرد تا بتواند نمایندگی خود را به نحو احسن در این

خانواده تحمل کرده اند بفهمند و با تصورات و پیش فرضهای کلی در مورد خشونت در خانواده مقابله نمایند و نیز فشارهای احساسی و جسمانی آنان را درک کنند. از دانش و تجربه سازمانهای داوطلب، به خصوص خانه امن زنان، در ارائه و توسعه این کارآموزیها استفاده می شود.

نظارت؛ همواره باید بر اهداف و برنامه های این مجمع نظارت داشت تا تأثیر عملکرد آن بررسی شود. به علاوه باید از سازمانهای عضو خواست که گزارش توسعه داخلی خود را در این مورد به مجمع ارائه دهند.

از این رهنمود می توان نتیجه گرفت که همکاری میان - سازمانی برای بهبود بخشیدن به خدمات تك تك سازمانهایی که درگیر برنامه ریزی جمعی بوده اند فرصت خوبی فراهم می آورد. این امر در درازمدت به نفع سازمانهای مربوطه نیز می شود چون زنان با حمایتهایی که از آنها می شود می توانند زودتر به خانواده خود سر و سامان دهند. نتایج این فعالیت میان - سازمانی عبارت است از:

- بهبود در یکپارچگی و ارائه خدمات موجود،
- افزایش و بهبود دسترسی به حمایت و کمک به زنان و کودکانی که خشونت در خانواده را متحمل شده اند،
- بهبود سطح آگاهی به مسئله خشونت در خانواده در سطح منطقه ای.
- افزایش آگاهی و اتخاذ استراتژیهایی که باعث کاهش و یا پیشگیری از خشونت در خانواده شود.

- افزایش درك نقش مؤسسات و سازمانهای دیگر و جلوگیری از دوباره کاری برای دستیابی به نتایجی پربارتر.

در مجموع می توان گفت که مسئله خشونت در خانواده در انگلیس به صورت يك مشکل شناخته شده درآمده است. در سطوح مختلف اجتماعی مورد بحث قرار می گیرد و روزها و نیز هفته ای به عنوان هفته خشونت در خانواده اختصاص یافته است. رسانه های همگانی و رادیو و تلویزیون نه تنها این مسئله را از اختفا در آورده اند بلکه از طریق طرح و آموزش موضوع و نقد و بررسی قوانین موجود به حل آن کمک می کنند.

منابع:

- 1- *Marriage and Family Law Act 1996*, Lord Cancellor's Department.
- 2- *Domestic Violence, Don't Stand for it. Inter-departmental Circular*, Home Office, August 1995.
- 3- *Local Authority Circular*, LAC (97) 15, 1997.
- 4- WAFE Publications.
- 5- *WAFE Training Papers: Legal Protection From Domestic Violence, the New Family Law Act, Part VI.*



نشر و توزیع

تلفن و فکس : ۷۶۰۷۲۰

صندوق پستی : ۵۸۵ - ۱۱۳۶۵

جنس دوم
(مجموعه مقالات)
جلد دوم

به کوشش : نوشین احمدی خراسانی

چاپ اول : خرداد ۱۳۷۸

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی : ندا

چاپ و صحافی : رامین

همه‌ی حقوق محفوظ است.

شابک : ۹۶۴-۶۶۰۹-۱۷-۱ ISBN : 964-6609-17-1

Printed In Iran

حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان
حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان
حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان حقوق زنان

حقوق زنان

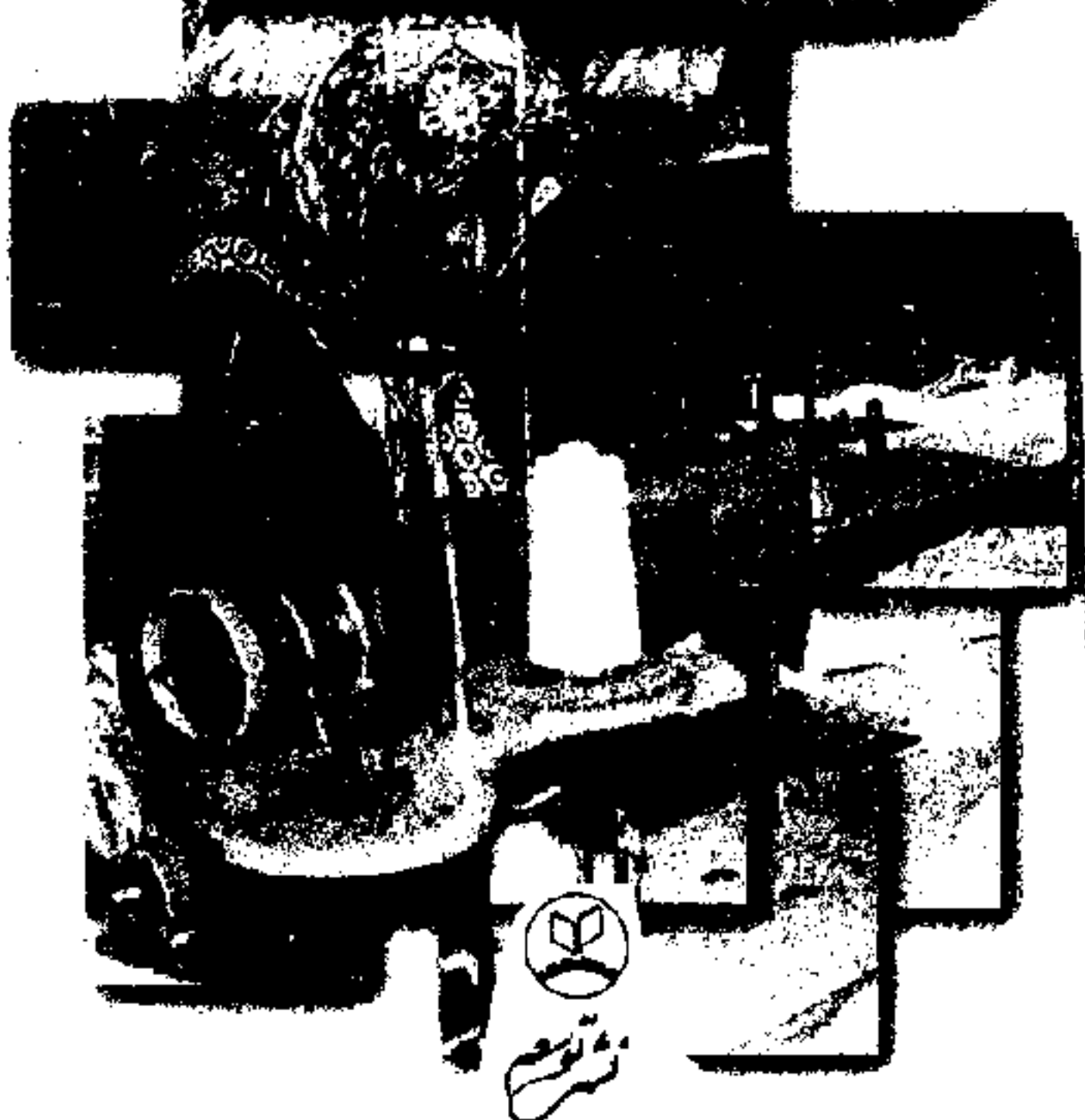
ماهنامه‌ی اجتماعی
سال اول - شماره ششم
آذر و دی ۷۷
صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر:
اشرف گرامی زادگان
مدیر امور اجرایی: حسین قرزایی
صفحه آرا: خسرو خوانساری
ویراستار: مهربی بهفر
طراح روی جلد: بابک فروتنی
با همکاری:
کیانا دارابی
مریم باقران
گیتی رمزی
مریم آموزگار
علیرضا قرزایی فرد

حروفچین: حقوق زنان
چاپ: پرتوامان ۷۰۹۴۲۱
لیتوگرافی: طلوع ۷-۶-۸۸۴۶۹۰۶
نشانی دفتر نشریه: تهران - خیابان کارگر
شمالی - خیابان فرصت شیرازی - پلاک ۱۴
طبقه دوم غربی - واحد ۶ - کدپستی ۱۳۱۸۹
تلفن و دورنگار: ۶۴۳۴۲۶۰
صندوق پستی: ۲۶۲ - ۱۳۱۴۵



نگاه زنان

مجموعه مقالات



تلفن و فکس : ۷۶۰۷۲۰

صندوق پستی : ۵۸۵ - ۱۱۳۶۵

نگاه زنان

(مجموعه مقالات)

طرح جلد : علی رضا امکچی

عکس روی جلد : نازی نیوندی

چاپ اول : ۱۳۷۷ تهران

تعداد : ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی : ندا

چاپ و صحافی : رامین

همه حقوق محفوظ است.

شابک : ۷-۱۴-۶۶۰۹-۹۶۴-۹۶۴-۶۶۰۹-۱۴-۷ ISBN : 964-6609-14-7

Printed In Iran

**نشریه آوای زن
تربیتون آزاد زنان ایرانی،
باورمند به جنبش مستقل زنان
و مدافع آزادی بی قید و شرط
عقیده و بیان است.**

**با همکاری مطبوعاتی و
اشتراک آوای زن
به اهداف نشریه یاری رسانید!**

AVAYE ZAN

WOMEN'S VOICE

**PERSIAN LANGUAGE QUARTERLY
WOMEN'S BULLETIN
NO. 34, AUTUMN 1998**

**EDITORS: MINA POYA, SHOLEH IRANI
IN THIS ISSUE: SEXUALITY AND TABU**

**PRICE: 4 ISSUES: 100 SEK, 100 NK, 25 USD
KONTONR 5345.05.05656
DEN NORSKEBANKEN
SWEDEN: POST GIRO 56856-8**

**ADDRESS:
SEWDEN: AVAYE ZAN, BOX 5125, 163 05 SPANGA
NORWAY: P.B. 3940, 0805 OSLO**

**PRINT: BARAN, BOX 4048, 163 04 SPANGA,
SWEDEN, TEL & FAX +46+(0) 8 471 92 71**

ره آورد

نشریه آزاد اندیشان ایران

فصلنامه‌ای در چهارصد صفحه، منحصرأ پیرامون ایران

زیر نظر:

حسن شهباز

مجموعه‌ای عظیم از پژوهشنامه‌های ادبی، هنری، اقتصادی، تاریخی و سیاسی

به قلم نامورترین نویسندگان ایران در سراسر جهان

فقط ۴۸ دلار در آمریکا - ۵۲ دلار در دیگر کشورها
قبول اشتراک با چک و همه کارت‌های اعتباری مهم.

Rahavard Persian Journal

P.O. Box 24640

Los Angeles, California 90024

Toll-free in U.S. and Canada

1 - 800 - 547 - IRAN

Fax: (310) 470 - 2204

<http://www/rahavard.com>

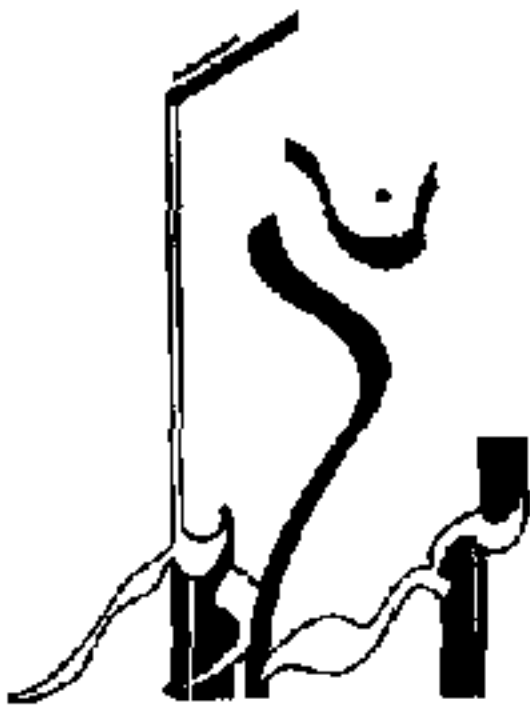
Email: rahavard@rahavrd.com

VIOLENCE & FAMILY

Edited by Vida Nassehy-Behnam

CONTENTS:

Sh. Ebadi	Children and violence	72
Sh. Ezazi	Family violence in Iran: A hidden reality	82
A. Klan	Child "kingship": The hidden face of violence against women	106
V. Nassehi-Behnam	The reflection of family violence in the Iranian press	125
Sh. Mojab	Migration, adults and the paternalistic structure of family	140
M. Mahtab	Women speak	153
M. Darvishpour	Violence against women in the family: An instrument of control and domination	178
N. Yavari	A woman's voice, a woman's fate: Golnar's life story	192
F. Zarkesh	Domestic violence: The British experience	216



Nimeye Digar

Persian Language Feminist Journal

Volume II, Number 5, Fall 1999

Violence and Family

Guest Editor: Vida Nassehi (Behnam)

Editor: *Afsaneh Najmabadi*

Editorial Board: Haleh Afshar, Mina Agha, Vida Nassehi (Behnam),
Emma Dolkhanian, Shayda Golestan, Jaleh Gohari, Shahla Haeri,
Marjan Mohtashemi, Shahrzad Mojab, Parvin Paidar, Naghmeh Sohrabi,
Shahran Tabari, Nahid Zahedi, Fathieh Zarkesh Yazdi

Typesetting: Emma Dolkhanian

Page Layout: Nahid Zahedi

Cover and Logo Design: Safoura Rafeizadeh

Administrative Assistant: Azadeh Refah

Price \$15.00

All correspondence to:

Nimeye Digar

c/o Department of Women's Studies

Barnard College

Columbia University

3009 Broadway

New York, NY 10027-6598 USA

We gratefully acknowledge the moral and financial support of the
Department of Women's Studies at Barnard College that has made the
publication of this issue possible.

Printed at Midland Press (847) 933-0400
P.O. Box No. 9, Skokie, IL 60076-0009

ویدا ناصحی

تاملی در نظریه های خشونت و خانواده

فرنگیس حبیبی

من از ناموسم دفاع می کنم، پس هستم

فرشته نام آور

داستان خاله سوسکه: کتمان خشونت در فرهنگ ایرانی

مهر انگیز کار

بررسی خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران

شیرین عبادی

اطفال و خشونت

شهلا اعزازی

خشونت خانوادگی در ایران: واقعیتی پنهان

آزاده گیان

فرزندمداری: وجهی پنهان از خشونت بر زن

ویدا ناصحی

خشونت در خانواده و بازتاب آن در مطبوعات ایران

شهرزاد مجاب

مهاجرت، نوجوانان و ساختار پدر سالارانه خانواده

مینو مهتاب

زنان سخن می گویند

مهرداد درویش پور

خشونت علیه زنان در خانواده: ابزاری برای کنترل و اعمال قدرت

نوشین یآوری

«زبان سرخ» و «سر سبز» گلنار

فتحیه زرکش

مبارزه با خشونت در خانواده: تجربه انگلیس